



تجدد انسان صفر ۷۷ تا ۹۲ صفر ۱۲۱۸

اداریه  
اطوار حسن و جان

C7 .M9941j .2  
INSTITUTE  
OF  
ISLAMIC  
STUDIES  
63341 ★ v.1  
McGILL  
UNIVERSITY



# جواهر عینی جلد (۱)

کنز اول لغایت کنز سوم  
(صفحه ۱ تا صفحه ۲۰۲)

سید احمد غفر الله له

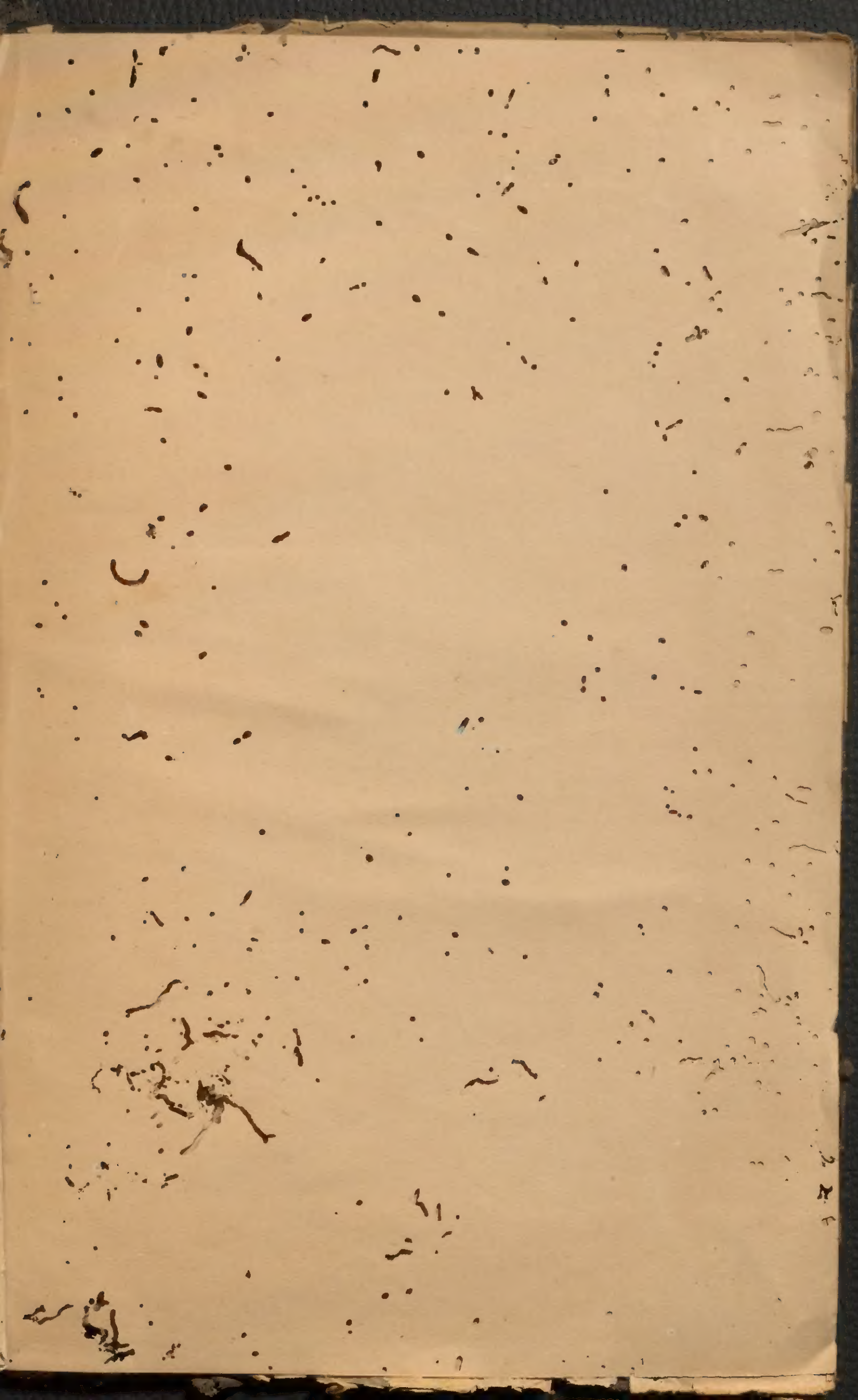
کتاب جواهر عینی که اکنون بنظر سهولت جلد بندی

در سه جلد تقسیم کرده ام بمقام لکهنو بتاریخ

۲۰ مارچ سنه ۱۳۰۴ هجری غیر مجلد بقیمت دو روپیه

و ده آنه (عیباً) خرید کردم فقط

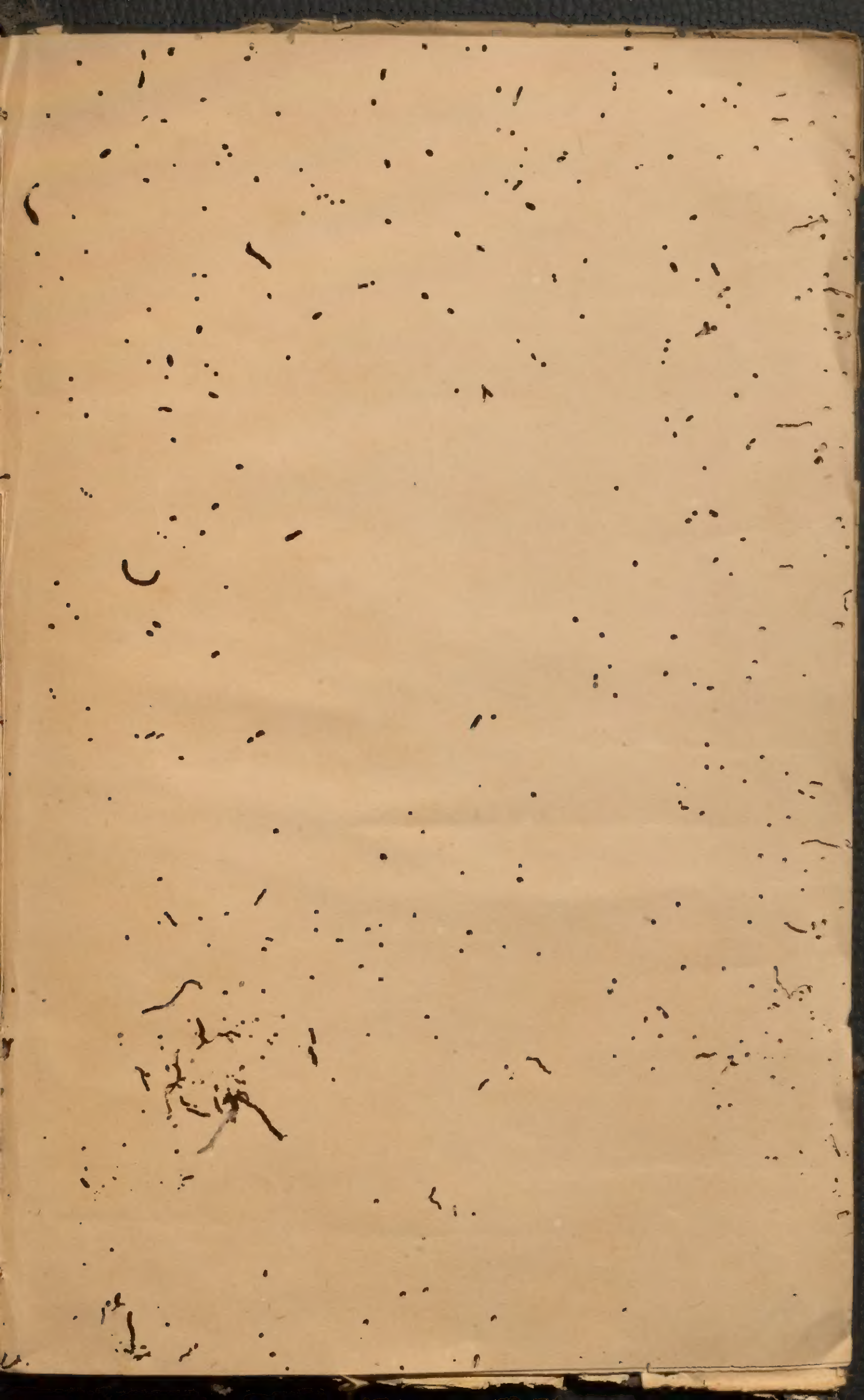








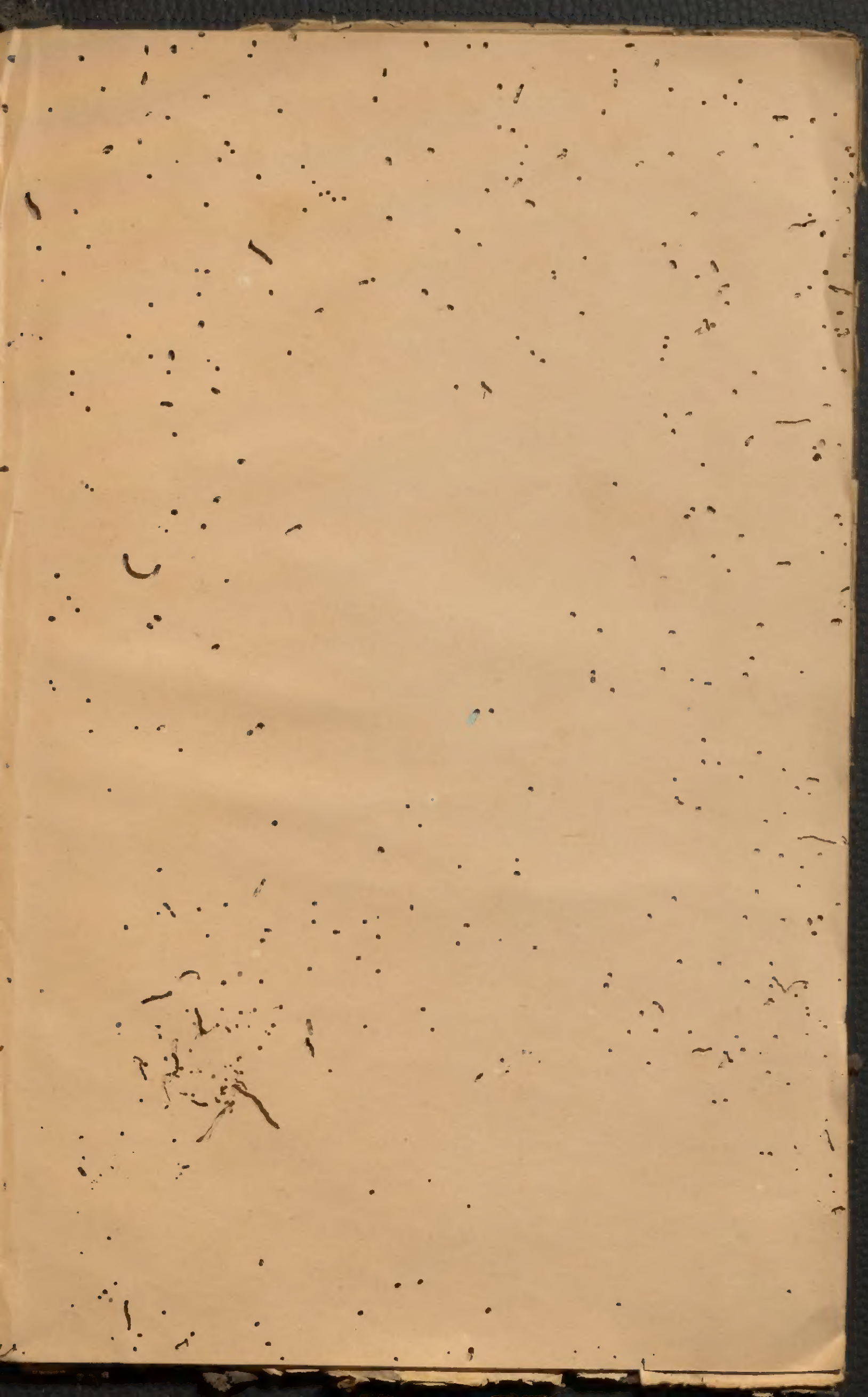








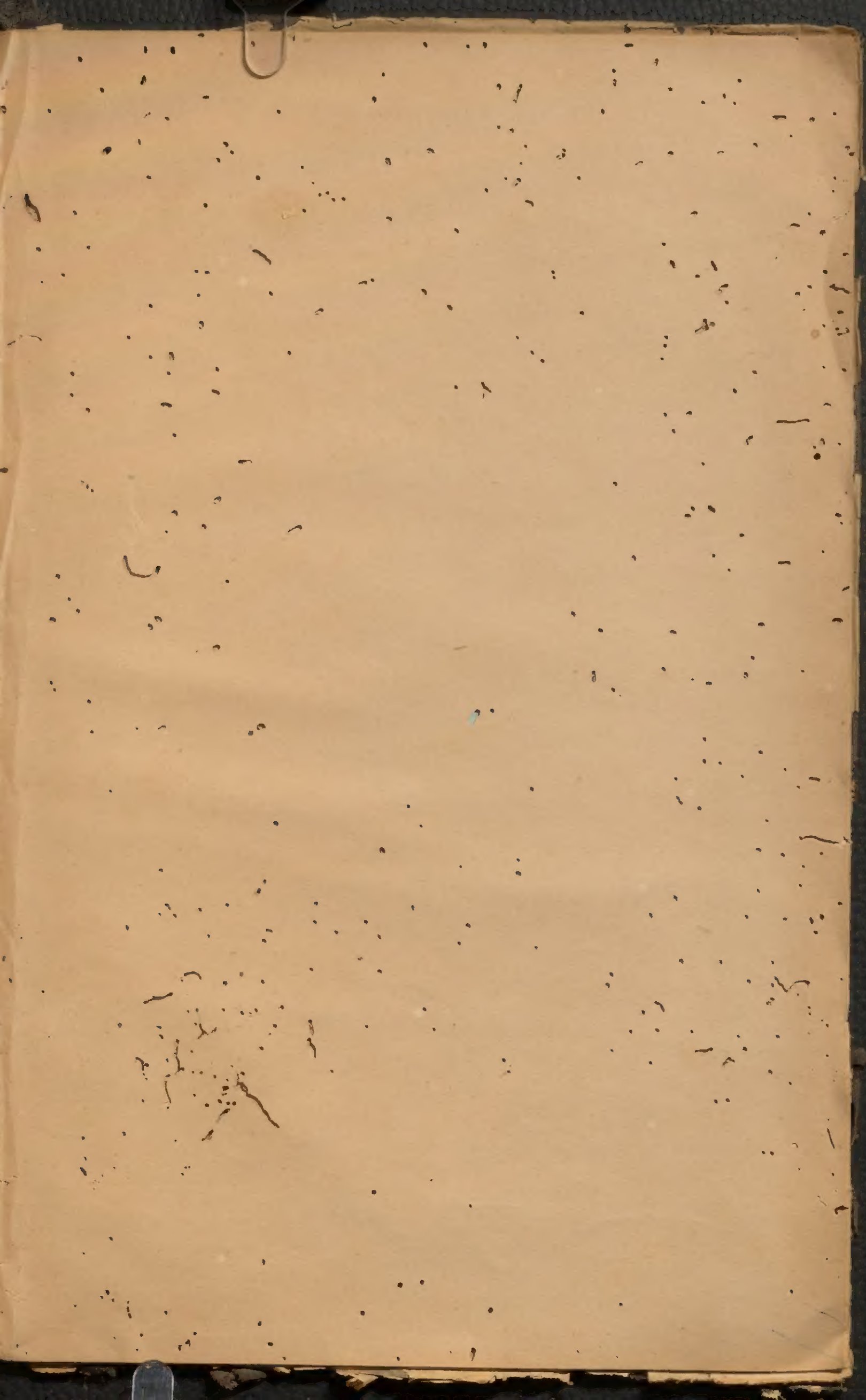


















180000 15 100

100000 15 100

C7  
M9941  
2  
v.1

755



الْأَزْوَاجُ الْإِذَافَةُ وَالْأَزْوَاجُ الْإِذَافَةُ

الحمد لله الذي جعل كتابه مستطاباً جامعاً حقائق ومعارف حاوياً أعمالاً وطائفت  
تأليف قطب الارشاد خمس الافراد عاشق الله حضرت سید قطب شاہ رحمہ اللہ



در مثل بزکوة اسرار الہی وخرائن رموز معرفت الہی است در بسا مکان طریق  
توسیع مطلق خضری است بمقصود زبان وشفاعہ امت روشن از نور ایمان

مطبع عام شہنوشی نوکشو قالیچہ انطبافت  
درج کی وری نوکشو قالیچہ انطبافت



2

2



الْأَزَلِ وَالْأَبَدِ وَالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ  
إِنَّ اللَّهَ جَمِيعُهُمْ يُجَرِّفُ

احمد سبانه كه كتاب مستطاب جامع حقائق و معارف حاوی اعمال و وظائف

تالیف قطب الارشاد و شمس الافراد عاشق الله حضرت سید ظفر علی شاه قدس سره نوی



در مشتمل بر کتب و اسرار الهی و خزانة رموز معرفت و آگاهی است و در هر ساله سالکان طریق  
توسید مطلق خضر است بمقصود درسان و شعله است روشن از نور ایمان

مطبع عام مشهور مشهور نویسنده کاتب انطبافت  
درج کی وری کشتی کشتی کشتی کشتی





بسم الله الرحمن الرحيم

حمد

بجانب اللهم و بجمک لا اله الا انت یا حی یا قیوم انک انت الحق السبین مالک ملک ذوالجلال  
والاکرام توتی الملک من تشاء وتمزع الملک من تشاء لا احصى ثنایک انت کما  
اثنیت علی نفسک الله نور السموات والارض مثل نوره مشکوة فیها مصباح ه المصباح  
فی رجابه ه الرجابه کانه کوب دری یوقد من شجرة مبارکه زیئوته لا شرقیة ولا غربیة  
یکاد زیتها یضئ ولولم تمسسه رة نور علی نوره

نعت

اصلوة والسلام علی رسولہ المجتبی محمد المصطفی صاحب التاج والمعراج المنزل علیه  
یا ایها النبی انا ارسلناک شاه اوفی بشرا ونذیرا ه وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا ه حامد  
محمود و احمد حمید وحید حاشر عاقب طیس صاحب قباب قوسین مالک لواء الحمد شافع الاکسم  
الذی جاء فی حقہ لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ غنیمت لکم الیکم بالمؤمنین رؤوف  
رحیم ه ان الله ولما لکم یمصلون علی النبی ه یا ایها الذین آمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما ه

رباعی

حمدیکه جناب کبریا رازید	نفیکه رسول مجتبی رازید
رفتن ز خودت در نیایش وز	اکی گفتن حمد و نعت مارازید

اما بعد عرض کند بنده گنگا امیدوار رحمت پروردگار الوحسن بن محمد حسن انصاری قادر حمی پستی  
فرید آبادی که حضرت با عظمت قطب ارشاد مرجع ابدال و اوتا و صاحب احوال نینیه مالک مقامات عالیہ بر شد  
وین پناه سید مظفر علی شاه الهی قدسنا الله سبره العزیز انچه از حقائق و معارف در کتب بزرگان سلف و خلف و ش



می کردند بخت مبارک نسخه آن بر میگرفتند و سلسله این کار چندان کشید که مجموعه اوراق آن انتخاب بخت  
 یک کتاب رسید گاه بود که یاران ممتاز را براسه مطالع لطف فرمودند می هنوز این اجزای ترتیب  
 نیافته بود که حضرت با عظمت الهی قدس الله سره العزیز از عالم کثرت بخلوتگاه قربت رفیق اعلی آفرید  
 شب دهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۹ هـ یک هزار و دصد و دونه هجری انا الله وانا الیه راجعون در  
 ایام مرض الوصال اکثر اوقات این بیت کاتب راسماع میفرمودند یا آنکه طبیب معالج حضرت حکیم سید  
 محمد علی صاحب که قرابت قرینه با حضرت الهی دارند برای اجتناب مبالغه میکرده اند اما ذوق آن وقت  
 رخصت امتناع نمیداد

بهارست چمن پر جوش ساقی زمستان کن	بشم زیر لب فراوان گلستان کن
----------------------------------	-----------------------------

بعد از آنکه مدتی برین واقعه جانگاہ و ناله حسرت افزا گذشت مجموعه اوراق این انتخاب از جزو آن  
 آگاهی بیرون آمد و آن ذخیره بویوش به از هر جنس حقائق و معارف و مسائل شرعی و حکمی منتخب از تصنیفات  
 از باب تصوف و سلوک که رقم زده کلک جوهر سلک بود و ایراد مضمون بلفظ جوهر فرموده بسکه از تفحص  
 مقام نزاکت تمام و لطافت بلوغ در خاطر مبارک بروز کرده بود و تدوینات مابقی از پیشتر از نظر کمیای اثر  
 انداخته و لمانی آسودند که این مجموعه جوهر ارزش قبول دارد و تا آنکه دیده دیده و ران اوراق نقشه  
 مختصر دستخط خاص یافتند خواهی اوشهادت داد که حضرت با عظمت الهی را ترتیب این اوراق منظور

بود عبارتش نیست

از منفتح الابواب مفتاح فتح یافتیم و در حجره معانی را بکشاد امید چنانست آنچه از سهو و خطا  
 یا بند بذیل کرم بپوشند چه غرض قیصر خوانی نیست بلکه مقصود کلی آنست که قابل آن هر یک  
 بقدر استعداد خود از حالات و مکاشفات این طائفه علیه محظوظ گردند آنکه قیل و قال را  
 پیدا آرند و بحکم الهام این کتاب را جوهر غنی نام نهادم جناب خداوند تعالی مقبول و بسا  
 مطلوب جانها گرداند و از خطا و زلل نگاهد و ان شاء الله تعالی نایب القدر و بالاجابة جبر اتمی  
 چون تدوین این مقاصد و ترتیب مطالب توفیق خاص قرار یافت یاران بمن اشارت کردند که این جاد  
 ابدی و خیر جاری را ذریعه عاقبت خود گردانم چون کاری بزرگ و همی عظیم بود با خود می اندیشیدیم که ناگهان  
 منامی که بمقام هر دوئی پیش ازین دیدم بیا دآمد و در تعبیرش حیران بوده ام گفتم گمرا این تاویل جهان  
 منام روزی وقت قیل و خواب بودم چنان نمود که حضور پر نور حضرت با عظمت سیدی مولائی سید  
 مظفر علی شاه الهی قدس الله سره العزیز باینین این بنده قیام با تمکین ارند و بر زبان مبارک این لفظ



جاری که من محتاج این لقا هستم علی الفودست سعی بکشم و آنقدر که فهم ناقصم بر یافت در شش کتب  
ترتیبش آوردم چون کتاب را تدوین میان عام و خاص است بنا بر این احوال علیه حضرت الهی را با یاران علی  
خاتم ختم کتاب نمودم و در آغاز بر آنچه عرض داشت نیز فرودم و ما توفیقی الا باللّه علیه توکلت و الیه نسیب  
جوهر حمد و ثناء فراتر و حقیقتی است که موجود باشد بود هر موجود و بسو و باشد بسو و هر سو و به وجود حق عین  
و جوهر هر شئی و جوهر هر شئی عین جوهر حق باشد ذات حق امر معقول است ذات هر شئی امر معقول اینها تو را فهم  
وجه الله هر جا که رو آید آنجا وجه الله باشد و ذات او که مقدس است از شرکت غیر پس روی تو وجه الله باشد  
و پهلوی تو وجه الله و لطف تو وجه الله و ظمیر تو وجه الله

جوهر در شجاعت مذکور است که حضرت خواجۀ عبداللہ احرار قدس سره میفرمودند که حمد را بدیتی است و  
نهایتی بدایت حمد آنست که در مقابلۀ نعمتی که بنده داده اند حمدی بیگوید از برای آنکه میدانند که نعمت را زیاد میگردد و  
و نهایت حمد آنست که جناب حق سبحانه و تعالی مثلاً ویرا قوتی داده که آن قوت قیام بحق عبودیت می نماید از نماز  
و روزه و زکوة و حج و امثال آن در مقابلۀ نعمتی که سبب قرب و رضا حضرت حق سبحانه و تعالی گشته است  
حمد میگوید بلکه نهایت حمد آنست که بنده داند که حامد از منظر او غیر حق سبحانه نبوده است کمال بنده جز در آن نیست  
که داند که او محدودی است که او را ذات است و نه صفت و نه فعل باین اندیشه خود را مستر گرداند که او را منظر  
صفات خود گردانیده اند و میفرمودند که شکوۀ حقیقت آنست که در نعمت مشاء به نعم کند و فرمودند که امام غزالی  
قدس سره فرموده اند که اگر از نعمت متلذذ شود منافی شکر نیست اگر تلذذ ازین جهت باشد که سبب حصول میشود  
بحق سبحانه و تعالی

جوهر حمد سه فرع است قوی فعلی و مالی خواهی حق حامد باشد نفس خود را و خواهی عبد حامد باشد معبود خود را  
پس حمد قوی که حق حامد باشد نفس خود را چنانچه در کتب آسمانی یعنی کلام الله حمد نفس خود را فرموده و حمد فعلی چنانچه  
کلمات جمالی و جلالی از عیب بسوی شهادت و انباطن لطیف ظاهر رسانیده و حمد مالی چنانچه خود بخود و ذات متعالی بود  
بغض اقدس حمد قوی که عبد حامد باشد معبود خود را حمد لسانی است چنانکه در سایر شریعت و ملت جاریست بر لسان انبیاء و  
فعلیایان بنده اعمال بدنی است از عبادت و طاعت هر عضوی از اعضا مشغول میگردد اند بعلی که بدان مخصوص است بوجهی  
که در شریعت نبی آن قوم بدان مخصوص است و حمد مالی انصاف روح و دل بود و صفات کمالات علمی و عملی و تخلق با اخلاق  
الهی این نوع حمد نزد اهل صوفیه است و اما نزد علماء ظاهرین حیث لغت مفهوم آن تعظیم فاعل است بحسب احسان انعام مطلقاً  
علی الامام و از روی اصطلاح علمی معانی تعریف محمود است بخوت کمال و خاص است از حیث و عم از شکر است چرا که شکر  
مخصوص تعظیم فاعل است سبب انچه از نعم و کلام او متوصل میشود بنعم علیه و اهل تحقیق درین معنی نظری دقیق دارند و

کتاب اول

در حمد و ثناء

حمد و ثناء

حمد و ثناء



میگویند عامه و حالت حمد شاهد بذات است پس ملاحظه افعال و صفات و احوال را در مدح نظر ملاحظه صفات است و شاکر را در شکر  
 بسبب افعال مؤثر است پس محض علیهم الرحمة آغاز کتاب را بعد و شکر ابتدا کرده چرا که این فعل فعل اهل کمال است  
 تا حامد و شاکر ذات مطلق و ذات معین را باشد و صنف حمد بعد و شکر بعد از آن گفته که کمالات ذات مطلق ذات  
 فقیر احدی و نه بیتی نیست بر صفتی نعمتی مستحق حمد و ثناء است خواه آن صفت از بتواتر صفات جمالی باشد و خواه  
 لغوات صفات بلایی کاف صفت ذات بلا اعتبار است و تشریف راجع بذات مطلق است ۱۲- آئینه حقائق نما  
 جوهر حضرت قدوة المحققین نجم الملة والدين محمد عبدالدين المغربي قدس الله تعالی بصره الغفریر در جام جهان نما  
 میفرمایند حمید و شکر بعد از آنکه وحدتش منشأ احدیت و واحدیت شد و مرات ازلیت و ابدیت گشت  
 و رابطه ظاهریت و باطنیت و واسطه اولیت و آخریت آمد که حد فاصل اشارت بدوست و برزخ جامع عبارت  
 از دوست و حقیقت محمدی خود اوست و ثناء بی نهایت قرین حضرت است که یقین اول و تجلی اول که متضمن شعور بود  
 کمال ذاتی و کمال همائی اجمالاً و شامل اعتبار وجود و علم و نور و شهود و باعث تعین دوم شد و تجلی اول که  
 متضمن شعور بود و کمال ذاتی و کمال اسمائی تفصیلاً و تجلی دوم که از نیستیت و احدیت بود یقین بر مرتبه الوهیت  
 شد که شامل ظاهر وجود است که وجوب و صنف خاص اوست و شامل ظاهر علم است که امکان از لوازم اوست  
 و شامل حقیقت انسانی که برزخ است بین الوجوب و الامکان و صلوة نامیات بر مظهر عالم که حقائق ارواح  
 و جسم تفصیل حقیقت روح و جسم اوست و او حقیقت روح و جسم اجمالی است و برل و صحاب و باد که  
 حاملان عرش شرع او بودند و اقبالان نقش صل و فرخ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین -

جوهر اب محمود بر شانی و اسب مجید و بر مکانی ای ندک و بر لسان و اسب معروف پیر حسانی وجود عالم  
 قطره است از بحر وجود او و بحر وجود و علم و وجود و علمیت از ظهور و نور شود او - حجاب او هم نور اوست - و اختفای و بسبب  
 شدت ظهور اوست ۵

بهر وحدت درینا بر یکس	خیرت آمد حاصل دانا و بس
گر چه تو حید تو نیستی خوانیم ما	هم تو دانا می گوی که دایم ما
ای منزله ذات از نعم مقول	در صفات دور عقل و الفضول

همه آثار قدرت اوست و همه انوار عظمت اوست بر چه هست از دست و همه بدوست بلکه خود همه اوست جمال  
 احدیش از نعمت ملاحظه افکار و سیر و جلال صمدیش از نعمت ملائکت احکام و عزائم از ان میدان فصاحت را  
 در وصف او مجال عبارت تنگ و ساقیان عرصه معرفت یاد تعریف او پای اشارت لنگ پای نفی او کیش  
 از موازات حواس محاذات قیاس متعالی و ساخت عزت معرفتش از قرض او بام و تیر و دافنام خالی نهایت



عقول را در هدایت معرفت او جز توحید و تماشای وی نیست و بصیرت صاحب نظران را در اشعه انوار عظمت او جز تعامی تماشای سبیل نه منزله است از والد و ولد و مقدس است از معنوت و بدو ذات نامحدود و او را باینست و صفات نامحدود و او را نهایت نه ازل و ابد و ندرج و تحت احاطت او و کون و مکان منطوی در طریقات او جمله او ازل و اولیت او و آخر و همه و آخر در آخریت او و ازل ظهور اشیا و ظاهریت او باطن و باطن او کوان در باطنیت او ظاهر و دلیل وجود او هم وجود اوست و برهان شود او هم شود او نه

نطق و شنایش چه تناسلین	عقل و تمناش چه سود است این
------------------------	----------------------------

جوهر اکبر الله رب العالمین فی الصلوة والسلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین **الله المعبود** و صحابه اطهرین و اتباعه و اخرا به جمیع پای ادراک در میدان دریافت کنش تنگ و قافیه شعور و بیان حقیقت آن ذات بے رنگ تنگ کمال خبر داری این مرتبه بجز نیست و نهایت ادراک این مرتبه عجز است غایت ادراک درین مقام عجز است العجز عن درک الادرک ادراک هر چه در عقل فهم و هم و حواس قیاس گنج ذات سبحانه و تعالی ازان منزله و مقدس است چاین محدثات اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد و پیش تو پیش ازان رفیعست غایت فهمت است نیست هر چه ادراک او بدان منتهی گردد و غایت ادراک او بود غایت او سبحانه و تعالی تعالی الله عن ذلک علو اکبر از درک ادراک و عاجز ماندن از ادراک او عین ادراک لا تفکر وافی ذات الله و تفکر وافی آلا الله حمد فزون از عدد و شکر برون از حد و ذاتی را که وجود او عین ذات اوست و همه موجودات شجر از فیض وجود اوست و قائم بدوست نهی علو جلال و زبیه عظمت جمال که حدیش عین احدیت است جوهر احمد لا حد محیط من الازل الی الابد و المجد لا حد الوسطه بین الواحد والاحد حمد فزون از عدد و شکر برون از حد و ذاتی را که وجود او عین ذات اوست و همه موجودات شجر از فیض وجود اوست و قائم بدوست و او در استکمال هیچ کما لایزال کمالات محتاج نیست بل هر چه سوانی اوست و جمیع وجود محتاج بدوست نهی علو جلال و زبیه عظمت جمال که حدیش عین احدیت و وحدتش عین هر دو جهان احدیه مطلقه است که در تحلی علمی و جهانی سبلی بوحدت شده و در مرتبه تفصیلی خود را واحدیت خوانده و در مرتبه تجلی ثانی صورت ظاهر وجود و ظاهر علم گشته و صلوة حمید و در و بیحد برزخ ایمان و آفتاب آسمان عرفان و بدر فلک انوار سبحانی و خزین گنج حقائق و معانی و مفتاح آملر رحمانی باطن از آینه حقائق ناشی جام جهان ناشی ابرهم شطاری جنت آبادی مرید حضرت ابو عبد الله محمد فطیر الدین العطار سی المحاطب من حضرت القدسی الغوث

نفت

جوهر مقصود از ایجاد موجودات اوست و جامعیت انسان و کمالات او بواسطه اوست سیر من الله

بیت

۶

۷

دوره

و در مرتبه  
سبحانی

۸







جو صاحب تحفه المرسله الی النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم میفرماید علموا انو انی اسعدکم  
 اللہ تعالیٰ وایمان ان الحق سبحانه و تعالیٰ هو الوجود و ان ذلک الوجود لا شکل و لا حد و لا حصو  
 مع هذا انه و تجلی بالشکل واحد و لم یغیر عما کان من عدم ل شکل و عدم احد له الان کما کان بنسب  
 برادران دینی من که سعد و محبت گردانده شمارا حق سبحانه و تعالیٰ و ما را بدستی که حق سبحانه و تعالیٰ هستی است و هستی  
 و ستمین ذات و لیت و آن هستی را نه صورت است و نه هیئت و نه اول و احد است و نه بدلیت و نه نهایت و با وجود  
 این شکل ظهور نموده و بعد تجلی فرموده و نگشته از آنچه بوده بلکه در ظهور نمود و همچنان است که پیش از ان بود و این را  
 مثال گویم که بفهم قریب تر بود و آن نیست که اگر شخصی گرداگرد خود آئینه ها مختلف دارد و خود و کلان طویل و  
 عرضیه پس در هر آئینه بر حسب آن آئینه صورته مختلف پیدا خواهد شد در آئینه خود صورت خود و در کلان صورت  
 کلان و در طویل و در عرضیه عرضیه بے آنکه حقیقت آن شخص و صورت اصلی آن تغییر پذیرد و رنگ دیگر گیرد  
 پس بین آنچه محال بود چگونه جائز آمد و نیز این حکم در فرشتگان و جن منقول و معروف است که ایشان بصورت  
 مختلفه پذیرد میشوند و از حقیقت خود و تقلب میشوند بلکه از شعبه بازان و ساحتان چنین ظاهر میشود که جز نموداری  
 بیش نیست چنانچه حسن را با روکل را خارجی سازند و بایان بگویم مسمی میگویم که آن حسن را گشت و گل خار و در  
 حقیقت نه آن را گشته و نه این خار بلکه جز نموداری چیز دیگر نیست پس چون معنی در مخلوقات جائز است یا قیام  
 مطلق و حکیم برحق چه شکل نماید حضرت عارف سامی شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره میفرماید

آن کان حسن بود و نمودار جهان نشان	الآن ان عرف علی ما علیه کان
اعداد کون کثرت صورت نمایش است	فالکل واحد تجلی بکل شان
نوریت مخفی کرده باوصاف خود ظهور	نام تنوعات ظهورش بود جهان
هر چند در زمان و عیان نیست غیر او	فی هذا ذاته نهان است و نه عیان
خالص وجود بود بر عیان جن و انس	ساری بود و لطف مدطو ارحم جان
و انا بهر بصیرت و بینا بهر صبر	گویا بهر زبان و توانا بهر توان
جامی کشیده دار زبان را که عشق	رضایت کس گویا حدیثی است کس ان

و این تمثیل که گفتم به همه وجوه نباید دانست بلکه دنیا گردیدن ذات و ناگشتن صفات حق سبحانه و تعالی  
 و ظهور فرمودن درین تعینات و درین که انقبض و عیب راجع است برین ظهور بر آن ذات و ان الوجود  
 واحد و الالباس مختلفه و متعدده و ان ذلک الوجود حقیقه جمیع الموجودات و باطنها و ان جمیع  
 الکائنات حتی الذرة لا تخلو عن ذلک الوجود و ان هستی یکی است و لباسها مختلف بسیار است و تعینات بجهت بیان



آن وجود حقیقت جمیع کائنات است و باطن او جمیع موجودات بلکه همه ذرات خالی نینداز و چه ممکن نیست که بی آن  
 هستی ایشان را وجود تصور گردد و آن ذلک الوجود پس معنی تحقق و حصول لا نهامین المعانی المستقر  
 کیسا بموجودین فی الخارج فلا یطلق الوجود بهذا المعنی علی الحق الوجود فی الخارج تعالی عن ذلک  
 علو اکبر و آن وجود تحقق و حصول نیست که اینها از معانی مصدریه اند که در خارج وجود دارند پس لفظ وجود نهایی  
 بر حق سبحانه و تعالی که وجود در خارج است اطلاق نیابد که شان او برتر است از آنکه آن لفظ و حق او بدین معنی کشاید  
 بل عینا بذلک الوجود و حقیقه بنده الصفات معنی وجود و باذاتها و وجود سائر الموجودات با و تمفاد  
 غیر با فی الخارج و آن ذلک الوجود من حیث الکنه لا ینکشف لاحد ولا یدرکه لعقل لا الهم لا الحواس  
 و لا یاتی فی القیاس لان کلمن محدثات و الحیرث لا یدرک بالکنه الا المحدث تعالی ذات و صفاته عن  
 احد و ث علو اکبر بلکه میخوام بدان وجود حقیقه که متصف است باین صفات عالم معنی هستی و سبب ذات او هستی سبب  
 موجودات بد و انتفاغیر او در خارج و آن وجود از حیثیت کنته چکس را ینکشف نکند و نه او را عقل در یابد  
 نه حواس و نه در آید در قیاس چه اینها همه نوپیداشده اند و نوپیداشده کینه او را نکند مگر بهتاه خود را و ذات و صفات  
 حق سبحانه و تعالی از آن برتر است و علی و من اراد معرفه من هذا الوجود و سعی فیه فقد ضیع وقته کسی که بخواهد  
 معرفت آن هستی بحیثیت کنته او سعی کند در پس و تحقیق ضائع کرده باشد عمر خود را و آن لذت الوجود و مرتبه کثیره  
 جوهر شریف ابراهیم شادری قدس سره در آئینه حق نمایانند که حق سبحانه و تعالی در مذنب بمحققان متصفوفه  
 عبارت از وجود محض است و وحدت او وحدتی است حقیقه نه وحدتی که مقابل کثرت باشد و وجود اعمین ذات است  
 جوهر حضرت حق سبحانه و تعالی وجود مطلق است و قائم بنفسه است که عین وجود است و همه موجودات شیوات  
 و ساند و قائم بوسه و منزله است از قیام صفات که عین صفات است آنچه دیگران را بقیام صفات حاصل شود  
 او سبحانه را بذات خود حاصل است و مقدس است از تعدد و ظاهرت نزد خود و بذات خود و خود را نشانده است بذات  
 خود و غنی است از اسواسه خود که مطالب دارند و یافت و او را که آن عقل و و هم را محال است

سبحان

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

در بیان آنکه وجود حقیقی در هر مرتبه با حکام و آثار آن مرتبه ظاهر است  
 جوهر وجود حقیقی در هر مرتبه با حکام و آثار آن مرتبه ظاهر است و بلون آن مرتبه بلون اگر چه فی حقیقت او را  
 رنگ نیست مثلا اگر آفتاب در زجاج با وجود مختلف الوان تا بد در هر زجاج بقدر قابلیت آن زجاج نور عی ظاهر  
 گردد و از خضر خضر و از احمر احمر و این الوان را آفتاب نمی توان گفت چه اگر آفتاب یک حقیقت بسیط  
 بیچ نوسه را در آن مدخل نیست و اگر شخصی هر فردی از افراد لون را آفتاب گوید خطا و غلط گفته باشد اگر چه ملوئج  
 نوسه بآفتاب نیست اما عین آفتاب نیست همچنان ذات مطلق در هر مرتبه با ستمی گشته و در هر مرتبه تعیین شده

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

این عبارت در بعضی نسخ است

و در هر قید مقید است اگر کسی مقید المطلق گوید و یا مطلق را مقید خطا و نه بیان گفته باشد اگر چه مقید به مطلق نیست و مطلق به مقید نه اما مقید من حیث المقید مطلق نیست و مطلق من حیث المطلق مقید نه چرا که هر دو قید اند

فهم من فهم ۱۲ از آئینه حقائق نامش شرح جامع جهان نما

جوهر کثرت احوال ذات را تکثر گذراند چنانچه کثرت تعدد اعداد و واحد را معدود و تکثر همچنان به تعدد تعینات و تکثرات وجود حقیقی متکثر و متحد دینی شود بلکه ایشان نظام هر مجله انداز آنکه ایشان را علیه وجود است در خارج اما مرتبه وجود حقیقی را تکثر گردانند و ایشان را در مرتبه ذات شیوات خوانند و در مرتبه علم اعیان ثابته و در مرتبه شهود که جامع جمیع مراتب است خلق دانند آئینه حقائق نما

جوهر در معنی کل شیئی فیه کل شیئی مولانا جامی قدس سره در لوائح میفرماید که حقیقت هستی جمیع شیئین و صفات و نسب اعتبارات که ضائق همه موجودات اند در حقیقت هر موجودی ساری است و لهذا فیل کل شیئی فیه کل شیئی صاحب گشتن را از قدس سره میفرماید

دل یک قطره را اگر بر شگافی	برون آید از و صد بحر صافی
----------------------------	---------------------------

رباعی	
-------	--

هستی که بود ذات خداوند عزیز	ایشا همه در وی اند و در همه نیز
نیست بیان آنکه عارف گوید	باشد همه چیز مندرج در همه چیز

جوهر خفای او باعتبار صرف و اطلاق است و ظهور او باعتبار نظام و تعینات هر چند حجب بیشتر ظهور بیشتر و هر چند حجب کمتر خفایا دیده تر

جوهر در مذہب محققان صوفیه حق عبارت از وجود محض است و آن وجود حقیقی است که در مقابل آن عدم حقیقی است

۱۴ جوهر نزد حضرت حق سبحانه و تعالی بے ماصورت نه بند و وجود بے اتحقق نشود و خود و یا به ظهور نیاید

۱۵ جوهر در اتحاد وجود و حجب تعالی با حقیقتش بدانکه اتحاد وجود واجب تعالی با حقیقتش میان حکما و متقدمین و صوفیه موحدین متفق علیهاست اما از حکما جزئی حقیقی است و متعین بقین که عین ذات اوست و نزد صوفیه نه کلی است نه جزئی و نه خاص و نه عام بلکه مطلق است از همه قیود تا بحدی که از قید اطلاق نیز و این را حواله بکشف صریح و ذوق صحیح میکنند و آن طور و در احوال عقل یعنی قوت عقلیه با دراک آن وافی نیست نه آنکه منافی طور عقل است زیرا که مقدمات عقلیه اثبات آن توان کرد و نه نفی آن حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید رباعی

۱۶ جوهر در اتحاد وجود و حجب تعالی با حقیقتش بدانکه اتحاد وجود واجب تعالی با حقیقتش میان حکما و متقدمین و صوفیه موحدین متفق علیهاست اما از حکما جزئی حقیقی است و متعین بقین که عین ذات اوست و نزد صوفیه نه کلی است نه جزئی و نه خاص و نه عام بلکه مطلق است از همه قیود تا بحدی که از قید اطلاق نیز و این را حواله بکشف صریح و ذوق صحیح میکنند و آن طور و در احوال عقل یعنی قوت عقلیه با دراک آن وافی نیست نه آنکه منافی طور عقل است زیرا که مقدمات عقلیه اثبات آن توان کرد و نه نفی آن حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید رباعی

فیه کل شیئی فیه کل شیئی مولانا جامی قدس سره در لوائح میفرماید که حقیقت هستی جمیع شیئین و صفات و نسب اعتبارات که ضائق همه موجودات اند در حقیقت هر موجودی ساری است و لهذا فیل کل شیئی فیه کل شیئی صاحب گشتن را از قدس سره میفرماید

عنه خفا معنی پوشیده گی

۱۸

سایه معشوق از خفا و عیش و نشاط

ما لایزال و لایبدا و لایخلاف

این جوهر چو آب است و باقی حقیقتش

در حقیقت



<p>واجب که وجودش نو و کمن است گویم سخن گفتن که سخن است</p>	<p>تصویر وجود بخشش قل کن است هستی است که هم هستی و هم هست کن است</p>
رباعی	
<p>هر چه نروید پاره رسد دست تو هستی تو هستی که بجز ذات تو نیست</p>	<p>خوش آنکه ز خود برید و پیوست تو نایست ذات خود و لست هست تو</p>
<p>درین دو رباعی اشارت است باینکه وجود واجب تعالی با حقیقتش چنانکه مذکور شد و صفیه وجوده است و بیانش است که موجودات را بحسب عظمی سمرته می تواند بود اول موجودی که وجود و معانی ذات وی باشد و مستغنی از غیر چون ممکنات موجوده دوم موجودی که حقیقت و معانی وجودی باشد و مقتضی آن بر جوی که انفکاک وجود از امکان باشد و خارج اگر چه بنابر تعارض میان ذات و وجود تصور انفکاک ممکن است چون واجب الوجود در مرتبه ممکنات است و سوم موجودی که وجود و علین ذات او باشد یعنی ذات خود موجود و بودنه با مرے معانی ذات و لا شک چنین موجود واجب بود زیرا که انفکاک شی از نفس خودش تصور نمیتوان کرد و فکلیف که بحسب خارج واقع تواند شد و پوشیده نماند که اکمل مراتب وجود مرتبه سوم است و فطرت سلیمه جازم است بآنکه واجب تعالی می باید که بر اکمل مراتب وجود باشد پس ذات وی عین وجود و گو باشد تنبیه اینجا معلوم شد که چون لفظ وجود و هستی بر واجب تعالی اطلاق کنند مراد بآن ذات است که موجود است نفس خود و موجود است معنی خود را نه کون و حصول و تحقق که معانی مصدیه و مفهومات اعتباری اند که از تحقق وجود نیست مگر در ذهن تعالی الله عن ذلک علو اکبر و میفرمایند رباعی</p>	
<p>هستی که بذات خود موهب است چون نور هر چیز که از فروغ او فستاد و نور</p>	<p>ذرات کمالات از ویافت ظهور در ظلمت نیستی بماند مستور</p>
رباعی	
<p>خورشید فلک بنور خویش است منیر روشن بخودش نور که عقل خیر</p>	<p>جرم قمر از پر تو او نور پذیر افزون شدش ز مهر و موه خورده گیر</p>
<p>درین دو رباعی اشارت است به تنبیه که از برای بیان مراتب موجودات در موجودیت کرده اند و گفت که اشیا نورانی را در نورانیت سمرته است اول آنکه نور و مستغنی باشد از غیر چنانکه جرم قمر در مقابل آفتاب روشن گردد و بشعاع او و درین مرتبه سه چیز باید که جرم قمر و شعاع که بروی افتاده است سوم آفتاب که مفید شعاع است مرتبه دوم آنکه نور و مستغنی از ذات وی باشد چون آفتاب بفرض آنکه ذات وی مستلزم مقتضی نور و بود و درین مرتبه دو چیز باید که جرم آفتاب هم نور و</p>	

تجاریه جبریه

قسمت موجودات

لرزه ای چگونه ممکن است

در این کتاب از کتب معتبره است  
و در این کتاب از کتب معتبره است  
و در این کتاب از کتب معتبره است

انوار الایات

مرتبه سوم آنست که بذات خود ظاهر و روشن باشد نه نور سے کہ زائد باشد بذات و سے چون نور چہ بر  
 هیچ مائل پوشیدہ نیست کہ نور آفتاب تاریک نیست بلکہ بذات خود ظاهر و روشن است نہ نور سے و دیگر کہ بذات  
 و سے قائم باشد و درین مرتبه یک چیز است کہ بخود برودیدہ مردم ظاهر است و دیگر چیز یا بواسطہ و سے  
 ظاهر میشود یا بمقدار کہ قابلیت ظهور دارند و بیچ مرتبه در نورانیت بالاتر از مرتبه سوم نیست و چون این  
 مقدمات در محسوسات متصور گشت مراتب سگہ نہ موجودات کہ پیش ازین مذکور شد روشن گشت و اکلیست  
 مرتبه سوم ہمین شد

۲۱ جوہر بدلیل اثبات اتحاد وجود و وجب تعالیٰ اقیقتش مولانا شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی  
 قدس سرہ در شرح رباعیات میفرماید رباعی

ہر چیز کہ جز وجود در چشم شہود	در ہستی خویش بہت محتاج وجود
محتاج چو وجب نبود وصف وجود	باشد بوجہ خاص کو ہو المقصود

این رباعی اشارت است بدلیل اثبات اتحاد وجود و وجب تعالیٰ اقیقتش و تحریرش آنست کہ گویم ہر چیز  
 کہ مغایر وجود است بحقیقتی کہ عین مفهوم وجود باشد و نہ فردی چون انسان مثلاً مادام کہ منضم نگردد وجود  
 بوسے تصدیف نیکو و بد وجود فی نفس الامر پس ہر چیز کہ مغایر است موجود را و موجودیت فی نفس الامر محتاج  
 باشد بغیر خود کہ وجود است و ہر چہ محتاج باشد بغیر خود در موجودیت ممکن است زیرا کہ ممکن عبارتست از چیزی  
 کہ در موجودیت خود محتاج باشد بغیر پس ہر چیز کہ مغایر باشد موجود را واجب تواند بود و بہرہ این عقلیہ  
 ثابت شدہ است کہ وجب موجود است پس واجب تواند بود و مگر وجود سوال اگر کہے گوید ممکن آنست کہ در  
 موجودیت خود محتاج باشد بغیر کیہ موجود سے است نہ وجود و سے جواب گویم ہر چیز کہ در موجودیت محتاج  
 بغیر است استفادہ وجود از غیر میکند و ہر چہ استفادہ وجود از غیر میکند ممکن است خواہ آن غیر را موجود گویند خواہ  
 غیر

۲۲ جوہر در بیان آنکہ وجود حق و ہستی مطلق ہر جا کہ ظاہر است عین منظر است

شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سرہ در لؤلؤ میفرماید ہر گاہ کہ چیزی در چیز سے نمود میشود ظاہر غیر  
 منظر است یعنی ظاہر دیگر و منظر دیگر است و ایضا آنچه نمودہ میشود از ظاہر در منظر شیخ و صورت است نہ ذات و  
 حقیقت الا وجود حق و ہستی مطلق کہ ہر جا کہ ظاہر است عین منظر است و در ہمہ ظاہرات خود ظاہر است  
 جوہر آن وجود باعتبار مرتبہ اطلاق منظرہ است از جمیع نقائص پنج و راحت راجع است بسوے تعینات  
 و وجود بواسطہ تلبس مایہ و تشریفہ کمال نگیرد و بحسب ظهور در مظاہر خسیہ نقصان نہ پذیرد و نور آفتاب ہر چند پاک  
 و پدید تاب بیچ تغیر بہ بساطت نوریت اورا نہ نیاید نہ از مشک بوسے گیر و نہ از گل لگ بوسے روح در بدن انسان چو

بذات خود وجود جب تعالیٰ اقیقتش

بذات خود وجود جب تعالیٰ اقیقتش

وجود حق و ہستی مطلق ہر جا کہ ظاہر است عین

وجود حق و ہستی مطلق ہر جا کہ ظاہر است عین

۱۲



و محیط و با وجود چندین پلید یاسے قالب او پاک و لطیف است چنانچه پیش از تعلق پاک و لطیف بود پس نور حقانی که از همه لطیف است و از این نقص حاصل شود

پیش از تعلق به ارباب

جوهر طور و خفا شیون و اعتبارات بسبب تلبس بظاہر وجود و عدم تلبس آن موجب تغییر حقیقت وجود و صفات حقیقی او نیست بلکه مبنی است بر تبدیل نسب و اضافات و آن مقتضی تغییر در ذات نیست اگر عمر و از همین زید بر غیر و بر یسار شش نسبت زید باو مختلف شود و ذاتش با صفات حقیقت خود همچنان برقرار خود همچنین حقیقت وجود بواسطه تلبس با موثر شریفه زیادتی کمال گیرد و محبت ظهور در ظاهر خسیه نقصان نپذیرد و نور آفتاب هر چند پاک و پلید تا بدین تغییر بساطت نوریت او را نیابد نه از شکب بوسه گیرد و نه از گل رنگ و نه از خار عار دارد و نه از خال ننگ لوانی زیرا که معیت حق سبحانه و تعالی چنان معیت جوهر است بحسب اعراس یا عرض بحسب ملکه معیت وجود است با معیت من حیث هی که معیت با معیت موجود دیگر و آن معیت عبارتست از ظهور نسبت معمول است

میان وجود و ما هیست

جوهر آن وجود محیط است بجمع موجودات همچو احاطه لزوم بلو از م و موصوف به صفات چنانچه عالم بر صفت علم و قادر بر صفت قدرت نه احاطه ظرف بمظروف یا احاطه کل بر جزو را

جوهر شیخ ابراهیم شطاری قدس سره در آئینه حقائق نامیفرانید که حقیقت وجود بشر الاشی معنی است بر مرتبه احدیت و غیب هویت و ذات بلا قید است جمیع اقسام و صفات درین مرتبه مستهلک اند و وجود بشر بر جمیع اشیا که لازمه اوست از کلیات و جزئیات مستثنی است با سماء و صفات مرتبه و احدیت و الوهیت و مقام جم خوانند و حقیقت وجود بشر بشرطی و نه بشرط لاشی که او را هر دو مساوی باشند آن مرتبه را وحدت حقیقی و هویت مطلقه خوانند که بسیاری است در جمیع موجودات و با اصطلاح صوفیه تین اول و تجلی اول گویند درین مرتبه جمیع اعیان ثابت در حضرت علم بصورت عقل ظاهر شدند

جوهر و بیان آنکه حقیقت هستی از جهت طراف و اطلاق خودش ساریست در ذات جمیع موجودات شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرماید چنانکه حقیقت هستی از جهت طراف و اطلاق خودش ساریست در ذات جمیع موجودات شئی که در آن ذات عین آن ذات است چنانکه آن ذات در و س عین و س بود و همچنین صفات کامله و کملیه و اطلاقات در جمیع صفات موجودات ساری اند بشانه که در ضمن صفات ایشان عین صفات ایشان چنانکه صفات ایشان در ضمن صفات کامله عین آن صفات کامله بود و مثلاً صفت علم در ضمن علم عالم جزئیات عین علم جزئیات است و در ضمن علم عالم کلیات عین علم کلیات و در ضمن علم فعلی و انفعالی عین علم فعلی و انفعالی و در علم ذوقی و وجدانی عین علم ذوقی و وجدانی

۲۲

مثلاً حقیقت انسانیه بواسطه تلبس و در افراد خود یعنی زید و عمر و غیره نه نجاست خسیس خسیس شود و نه لطافت لطیف لطیف بلکه همان بر سر صراقت خود باقی میماند

غنی است با معنی

۱۶

احدیت و واحدیت و غیب هویت و الوهیت و مقام جم و هویت مطلقه و تین اول و تجلی اول

حقیقتی است که در ذات خودش ساریست و در ذات جمیع موجودات ساریست

تا غایتی که در ضمن علم موجودات که بحسب فایده ایشان را عالم می‌دانند عین علمی است که لائق حال ایشان است  
 و علی‌هذا القیاس سایر الصفات و الکمالات

جو هرگز محقق وجود و عرض است و موجودات مقیده عارض وجود و مطلق موجود است و غیر او را وجود  
 نیست مطلقا در حقیقت و در حکما و تکلیف وجود عارض است مرایات و حقائق را و مانیات و حقائق معرضات  
 وجود اند و وجود مطلق را در خارج وجود نیست بل وجود آن ذهنی است و آن امر کلی است عام موجود تحت افراد  
 خود و عجب تر آنکه حکما و تکلیف می‌گوید که وجود مطلق نقیض عدم مطلق است و قسم تمام موجودات و خیر محض است وجود  
 است و او را ضد و مثل نیست و باز می‌گویند که آن در خارج معدوم است

جو هرگز آنکه حق حقیقی وجود واحد مطلق است و در مقابل وجود عدم است پس باطل حقیقی عدم باشد  
 و حق اضافی آنست که نفع او نسبت با بعضی باشد و در بعضی مثل عسل که نسبت با مزاج محروم و صفر او  
 یا پس ضرر و باطل است و نسبت با مزاج باز و بلغمی مرطوبی حق و نافع است و پوست خرپزه و پوست بخر و کاه گندم  
 نسبت با انسان باطل است چه ماکول انسان نیست و نسبت با حیوانات حق و نافع و علی‌هذا القیاس حق اضافی  
 و باطل اضافی هر دو اقسام حق حقیقی اند چه در تحت وجود داخل اند نه خارج <sup>و باطل حقیقی</sup>

جو هرگز آنکه غیر وجود عدم است و عدم لاشی محض است پس وجود و انکار واحد است و بر حقیقت حقیقی خود بلا تغییر  
 و تبدیل باقی است و عدم همچنان و انکار عدیت خود است هرگز وجود عدم نمی‌شود و موجود عدم می‌گردد که قلب حقائق محال است  
 جو هرگز رکن الدین شیرازی قدس سره در نفصوص الخصوص فی شرح الفصوص و شیخ ابراهیم شطاری قدس سره  
 در آینه حقائق ناشرح جام جهان نمای فرایند الوجود و عدم العدم و عدم الوجود

وجود حقیقی است عدم عدم	عدم چیست عدم الوجود است حکم
نامنه درین بحث الا وجود	که غیر وجود است بیشک عدم

جو هرگز در بیان آنکه وجود و خیر محض است شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرماید  
 که چون صفات و احوال و فعال که در ظاهر ظاهر است فی حقیقت مضاف بحق ظاهر دران مظهر است پس  
 اگر احوال در بعضی از آنها شرع و نقصان واقع باشد از جهت عدیت امری دیگر تواند بود زیرا که وجود  
 محض است و وجود و خیر محض است و از هر امری که شرع می‌شود بواسطه عدیت امر وجودی دیگر است  
 نه بواسطه آن امر وجودی من حیث هو امر وجودی و حکما در آنچه وجود و خیر محض است دعوی ضرورت کرده اند و از  
 برای توضیح مثال چند آورده و گفته که بر دو شکل که فساد آثار است و شترت نسبت با شمار شترت او نه از ان  
 جهت است که کیفیت است از کیفیات وجود زیرا که او از حیث کمالات بلکه از ان جهت است که

نقد  
 تدریس این عبارت باطل است زیرا که حقیقت وجود محض  
 است و مقابل وجود عدم است پس باطل حقیقی عدم باشد

۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱

وجود و خیر محض



سبب شده است مرعدم وصول اثار را کمالات لائقه خود همچنین قتل مثلاً که شرست شریعت او نه از جهت قدرت  
قاتل است بر قتل یا با طبیعت آلت یا قابلیت عضو مقتول مرقول را بلکه از جهت زوال حیات است و آن  
امریت عدمی الی غیر ذلک من الامثله

هر جا که وجود کرده نیست	میدان یقین که محض خیر است اول
هر شرز عدم بود عدم غیر وجود	پس شر به مقتضای غیر است اول

بدانکه وجود در این حیث بود وجود شری لا حق نگردونه آنکه مطلقاً شر بودی اضافت نتوان کرد چرا که نمی  
اگر چه فی نفسه من حیث انه وجود نیست اما نه ازین حیثیت که سبب بدیست و مستلزم وے -

جو هر مقرر است نزد حکما و محققان علما که وجود خیر محض است در هر صورتی که باشد بدانکه هر کائنه که  
است منظر است سبی را از اسماء الیه و وجود مطلق که خیر محض است بجمع وجود ظاهر شده است بان اسم پس  
کائن بدین رو خیر است و موجب ظهور حکام است ازین رو هم خیر است و لیکن چون که در اسماء تقابل است  
در منظر آنها نیز تضاد و دایس اثر منظر مخالف اثر دیگر است پس ازین مخالفت یک کائن بد  
باشد به نسبت کائن دیگر و بد مطلق ممکن نیست

جو هر طور نیک و بد از آنست که ذات جناب حق سبحانه و تعالی با اسماء متقابل متعین گشته پس تقابل  
و تضاد و توافق درین متعینات پیدا شد پس متعین که موافق دیگر است نیک و متعین که متضاد و مخالف  
است بد است در حق او و مکرده و مرغوب و خیر و شر امور اعتباری اند بر حسب طبائع مختلف چنانچه نزد یک  
طبیعی مثلاً شئی مکرده و شرست و نزدیک طبع دیگر همان شئی مرغوب و خیرست و چیزی که همه جوده و علی الاطلاق  
مکرده و شر بود نیست و جناب حق سبحانه و تعالی خالق همه است هر چه از و صادر میشود همه نیکوست بدی  
نسبت با ما است و هر گاه که نسبت به جناب حق سبحانه و تعالی و بهند نیک است و محض نیست

جو هر بدانکه وجود من حیث بود وجود خیر محض است و عدم من حیث بود عدم شر محض پس هر امری که باشد  
بود او بهتر از نابود او باشد من حیث الوجود و نابود وے که لاحق او میگردد من حیث الشرح و العرف و التقل  
شریعت عارضی و مذمومیت نسبت با مے عارض میگردد و پس جنت محمودیت جنت وجود است و وجود  
لازم وجود مطلق است پس باید که از وی هیچ فوت نباشد و چنین کما لے که مستغرق جمیع کمالات است  
الا ذات احدیت جامع جمیع اسماء و صفات را که آن مسمی بالله است تعالی شأنه

جو هر شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لول میفرماید که این عین واحد از حیثیت تجرد و  
اطلاق از تعینات و تقیدات حق است و از حیثیت تعدد و تکرار که بواسطه تلبس بر تعینات می نماید خلق و عالم

پس عالم ظاهر حق است و حق باطن عالم و عالم پیش از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین عالم بلکه حق حقیقت  
یک حقیقت است و ظهور و بطن و اولیت و آخریت از نسبت اعتبارات هو الاول و الآخر و اظا هر لباطن

رباعی

چون حق بتفصیل شیون گشت عیان  
گر باز روند عالم و عالمیان  
مشهود شد این عالم پر سود و زیان  
بارشته اجمال حق آید بمیان

اگر مجموع عالمیان که تفصیل شیون حق اند بعد از بازگردند و بر تبه اجمال که سابقا داشته اند رجوع نمایند  
حق آید بمیان یعنی عین حق ماند و پس چنانکه اول بود به مظاهر تفصیل یکان الله و لم یکن معه شیء و شیون  
که مراد از باز رفتن سیر عروجی باشد که آن بطریق جذب یا سلوک طالبان را میسر می گردد  
جو هر بد آنکه اجلی و اظهر جمیع مفومات و بدیایات وجود و واحد مطلق است که از غایت ظهور و وضوح مخفی و  
مستتر می نماید ای تو مخفی در ظهور خویش تن + و س رخت پنهان بنور خویش تن + و بحقیقت غیر نیست  
که واسطه و سبب ظهور حق تعالی گردد

جو هر ذات مطلق بقید واحدیت و موجودیت و وجود نام یافت و بقید عالمیت و معلومیت علم شد و بقید  
ظاهریت و مظهریت نور گشت و بقید شهادت و مشهودیت شهود شد و این را اعتبارات اربعه  
جو هر اعتبار اربع اعتبارات ذات مطلق اند و ذات مطلق بواسطه این اعتبارات مقید به جمیع اعتبارات  
شد که عبارت از مرتبه واحدیت است چنان اعتبارات جامع جمیع اعتبارات است و جمیع اعتبارات از ایشان ظاهر  
خواهند شد که ایشان مثل کلی مطلق اند

جو هر مطلق به مقید نباشد و مقید به مطلق صورت نه بند و اما مقید محتاج به مطلق و مطلق مستغنی است از مقید  
پس تلزام از طرفین است و احتیاج از یک طرف چنانکه حرکت پدر و حرکت مفتاح که در بدست است - لوان مطلق  
به مقید نباشد یعنی وجود مطلق به مقید نیست و نفس امر و همیشه تقید کوئی لازم اوست که بعضی از صفات  
الهی مشروط است بتحقیق وجود کوئی - و صوفیه چنین گویند که موجودات کوئی بعضی ازلیست که آنرا ابدیات ازلی  
گویند و الا تعطیل بعضی از صفات لازم می آید و می تواند بود که مراد از آنکه مطلق به مقید نباشد آن باشد که  
مطلق باعتبار ظهور به مقید نیست چه مراد از آنکه مطلق مستغنی است از مقید آنست که بحسب ذات وجود عین ذات  
اوست پس احتیاج نباشد به قیدی تعینی و ظهوری چنانکه حرکت پدر و حرکت مفتاح که در بدست است حرکت پدر  
در صفت که مفتاح در دست است چنانچه هر دو حرکت با هم اند اما حرکت مفتاح محتاج است به حرکت پدر و حرکت  
پدر احتیاج به مفتاح نیست اگر چه با و در وجود گرفته است

۱۳۷

۳۸ واجبیت

اعتبارات اربعه

۱۳۹

۴۰

مقتضیات ازلی



جو هر ذات احدیت را با هر صورتی و بقین از صور علمیه نسبتی خاص است و آنرا نسبت اسمائی خوانند  
 زیرا که هر نسبتی صفات است و ذات با هر یک از صفات اسمی است و آنرا نسبت گفته اند که اسم عین مستی است که در  
 اصطلاح آن طائفه اسم ذات مستی است باعتبار صفتی از صفات خواه صفت وجودی مثل علم که ذات مع علم  
 است یا صفت سلبی همچو قدوس که ذات مع القدس است یعنی منزله از عیب و باید دانست که مراد با سمار این  
 الفاظ اسماء ملفوظ است زیرا که این اسماء ملفوظ را اسماء سماعیه خوانند و سماع با اعتبارات و صفات و افعال منقسم  
 میشود بذات مثل الله و صفات مثل علم و افعال مثل خالق و هر شئی افشاید و هر تقنین از تقنینات کلیه جزیه نظری  
 اند از سمار کلیه و جزیه سمار الله باعتبار صفات متضاد و متقابل مثل لطف و قهر و رضا و غطا و خصر و جمالیات و  
 جلالت اند و مخلوقی که غیر از انسان است مخلوق از تعین سمار مثل ملائکه منظر روح و قدوس اند فلند گفتند  
 و نحن نسبح بحمده و تقدس لک و شیطان که منظر عز و شکرت واقع است از انبیا و اشکبار و در آیت  
 دیگر فی غیرک لا نعظمهم جمعین و طینت آدم را در فطرت مرکب گردانید از جمیع سمار جمالی و جلالتی که  
 که معبر میدی شده اند و غیر از انسان هر سکی مخلوق باید واحد اند زیرا که یا منظر سمار جمالیه اند همچو  
 ملائکه رحمت یا منظر سمار جلالتیه مثل شیطان و ملائکه عذاب و مبدا و معاد و هر شئی بحقیقت همان اسم  
 است که آن شئی منظر و مربوط آن اسم واقع است زیرا که فی نفس الامر اعیان ممکنات که اعیان ثابت  
 اند و صور معقوله اسماء الله اند که در عالم حق اند و هر عینی از اعیان در علم و عین مربوط همان اسم است  
 که خود صورت آن اسم است و همیشه در تربیت اوست بلکه حقیقت آن شئی همان اسم است و بدون آن اسم  
 آن شئی معدوم صرف است

نسبت اسمی  
 نسبت اسمی  
 نسبت اسمی

نسبت اسمی

نسبت اسمی

نسبت اسمی  
 نسبت اسمی  
 نسبت اسمی

جو هر حضرت حق را با هر موجودی از موجودات و بقین از تعینات نسبتی خاص است و هر یک  
 منظر صفتی مخصوصه و ذات حق را باعتبار هر صفتی اسم می نامند پس هر یک منظر اسمی از سمار الیه باشد و خط و  
 قسمت هر یک که از حق یافته اند آن صفت خاص است که هر یک منظر آن واقع شده است و مبدا هر یک  
 از ایشان آن اسم خاص است چه از آن اسم ظهور یافته اند و باز معاد هر یک آن اسم خواهد بود و ذات  
 حق هر چیزی را بصفته خاص تربیت میفرماید شرح گلشن راز

نسبت اسمی

جو هر ممکن بالک است و معدوم فی ذاته نیست موجود مگر حق سبحانه و تعالی که او وجود مطلق است  
 و این ممکنات شیونات است پس وجود نیست درین شیونات مگر وجود حق تعالی که بآن موجود اند و  
 این معدومیت ممکنات و انحصار وجود در وجود حق تعالی که نفس ذات حق است کما قال الله  
 تعالی کل شئی بالک الا وجهه یعنی هر چیزی بالک نابود است مگر ذات حق تعالی که آنکه خیال میکند اهل ظاهر

نسبت اسمی

که هر شیء با آنک خواهد شد و در ذرات است لیهی شاعر که رسول مقبول علیه الصلوٰۃ والسلام قول آنرا  
 مع فرموده گفته **الاکل شیء ما خلا الله باطل** یا آنگاه باشد هر چیزی را که سوا الله تعالی  
 است نابود است و این بر عارفان مشهور است

جوهر ذاتی که لایقین است چون جمیع شیوانات که لازم ذات و سه اند توجه توجه ذاتی شد  
 نه توجه اجمالی و تفصیلی این مرتبه را وجود مطلق نامند که هیچ جهت و هیچ قید مقیدیت نه اجمالی و نه تفصیلی  
 جوهر چون ذات صرف که کنایت از مرکز است و ذات مطلق که اشارت از دایره است چون مجموع لازم  
 که عبارت از چهار وصف است متوجه بصورت اجمالی گشت بهیئت خط و سطانی که قطر دایره است صورت  
 تعین اول و تجلی اول متعین و تجلی شد چه از نقطه لایقین اول تعین خط اول است چنانچه وحدت حقیقی  
 تعین اول از لایقین است و این تعین اول مصدر جمیع تعینات و سبب جمله ظهورات گشت

جوهر دایره مطلق کنایت از وجود مطلق است سبب قطر وحدت بد و قوس عظیمه احدیت و واحدیت  
 مقوس کرده شد چرا که هر دو مرتبه بقدر خود عظیم اند احدیت بقید تجر عظیم القدر است و واحدیت بقید  
 جامعیت نیز عظیم است قوس از ان سیمی است باحدیت و قوسی دیگر سیمی است با واحدیت و خط و سطانی  
 که بر رخ است بینا سیمی است با وحدت و قباب قوسین باعتبار آنکه حامل تجلی اول است بحقیقت تجلی  
 جوهر ذات مطلق کنایت بدایره است بواسطه قطر که اشاره وحدت و قباب قوسین و حقیقت محراب بدو  
 قوس مقوس کرده شد این هر دو قوس پیش از ثبوت قطر صورت دایره بودند با سیم قوسین سیمی نبودند  
 چون قطر در وسط دایره قرار گرفته دایره بصورت قوسین نمایان گشت همچنین مرتبه احدیت و واحدیت  
 پیش از ظهور وحدت لایقین بودند و بقید شرطین مشروط به بواسطه مرتبه وحدت با سیم و قید سیم و

مقید شدند

جوهر قوس واحدیت منقسم شد بچهار قسم یعنی واحدیت که اعتبار ذات است از ان رو که انتشار اسما  
 از دست باعتبار اربعه مقسوم بچهار قسم که وجود و علم و نور و شوق بود و گشت

جوهر اعتبارات اربعه که وجود و علم و نور و شوق است در قوس واحدیت ثبت کرده شد یعنی این  
 امور اربعه در قوس احدیت بهیئت آن ثبت افتاد که وحدت خط و سطانی است در ان مرتبه امتیاز را  
 گنجائی نیست چرا که درین مرتبه هست و نیست متساویست و قوس احدیت مرتبه خبر و است از جمیع تعینات  
 و تقیدات بل ماحی جمیع مراتب است پس نماز الا آنکه در قوس واحدیت این امور اربعه را ثابت کنند  
 چرا که مرتبه واحدیت جامع جمیع تعینات و اعتبارات است این امور اربعه کلی و اجمالی جمیع امور کلی و

۲۳

عنه مرکز نقطه وسط دایره را گویند  
 تعین اول

۲۴



عنه قطر در اصطلاح علم بهیئت بند است آن خط  
 را که بند در میان دایره کشد باین  
 طوری که آن خط به مرکز دایره کشیده  
 تنصیف دایره نماید  
 سه قوس یعنی کمان پس چون نصف دایره  
 بهیئت کمان زده و همیابد کند  
 قوس

اعتبارات اربعه

۲۹

امور

این امور اربعه اعتبارات اربعه



جزئی را شامل است پس این امور را بر وجهی مرتبه از جهت تناسب نسبت کردن انساب است  
 جوهر نبی درون موجودات نیامده است و نه بدو متحد شده زیرا که حلول و اتحاد را زود و بوجوه  
 نیست تا یکی در دیگری دایر یابد و متحد شود و جوهر حقیقی از یکیش نیست و تعدد در صفات است غیر جوهر است  
 جوهر وجود در ظاهر رنگ منظر هر رنگی و اما بر رنگ منظر هر ظاهر شود و نور آفتاب رنگ ندارد  
 لیکن در آئینه ظاهر میشود شعاع آفتاب پس دیده میشود و در ان شعاع رنگهای مختلفه

آفتاب در منظر ان آئینه تافته	پس بر رنگ هر یک تا بیان انداخته
جمله یک نورست لیکن رنگهای مختلف	اختلاف در بیان این و آن انداخته

هفتاد و نه از حجاب نور و ظلمت است تا تو بگویی تو با هست آن هفتاد و نه از حجاب مسدود بود و چون تو بگویی تو  
 باشی آن هفتاد و نه از حجاب که را محجوب گرداند

جوهر خدا با لفظ معنی مالک صاحب چون لفظ خدا مطلق باشد بر غیر ذات باریتانی اطلاق نکنند  
 مگر در صورتیکه چیزی مضاف شود چون که خدا و ده خدا گفته اند که خدا یعنی خود آئینده است چه مرکب  
 است از کلمه خود و کلمه که صیغه امر است از آمدن و ظاهر است که امر ترکیب اسم معنی اسم فاعل پیدا میکند و چون  
 حضرت خداوند تعالی بطور خود دیگری محتاج نیست لهذا باین صفت خوانند و نزد این طائفه علیه خدا  
 ترجمه حق است و حق عبارت است از وجود و مطلق و حقیقت اشارت است از صفات حضرت خداوند تعالی  
 جوهر در آنکه حقیقت هر شیئی یقین وجود است و در حضرت علم شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی  
 ستره در لوائح میفرماید که حقیقت هر شیئی یقین وجود است و در حضرت علم با اعتبار اشارت که آن شان ظاهر است  
 یا خود وجود و یقین بهمان شان در همان حضرت و شایا موجوده عبارت است از تعینات وجود باعتبار انصاف  
 ظاهر وجود و با نوار و حکام ایشان یا خود وجود و یقین بهمان اعتبارات بروی که حقائق همیشه و ازل  
 وجود پنهان باشند و حکام و آثار ایشان در ظاهر وجود پیدا زیرا که زوال صور علیه از باطن وجود محال است  
 والا جمل لازم آید تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً رباعی

ما یسم وجود و اعتبارات وجود	در خارج علم عارض ذات وجود
در پرده ظلمت عدم مستوریم	ظاهر شده عکس از مرآت وجود

پس هر شیئی بحسب حقیقت وجود و یا وجود یقین است یا یقین عارض موجود و یقین صفت تعین است  
 و صفت باعتبار مفهوم اگر چه غیر موصوف است اما باعتبار وجود یقین اوست و تغایر بحسب مفهوم و اتحاد  
 بحسب وجود موجب صحت عمل رباعی

در انساب

۵۰

۵۱

بهر اعتبار

۵۲

غالباً بر وجهی است  
در حقیقت

۵۳  
حقیقت هر شیئی یقین وجود است  
در حقیقت

لا حول و لا قوة الا بالله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

و الصلوة علی سیدنا محمد

و آله الطیبین الطاهرین

الطاهرین

الطاهرین

الطاهرین

همسایه و نه نشین و همه در دست	و در لوق گردد و اطلس است همه دست
و در چنین فرق و نهانسان جمع	باشد همه دست خم باشد همه دست

قوله حقیقت هر شیء قین وجود است در حضرت علم باعتبار شانی که آن شان منظر است یا خود و متعین است بهان شان و نهان حضرت این تبه و باعتبار دو ملاحظه است یک آنکه نظر بر منظر باشد نه بر امری که ظاهر است و در وی متعین است بوسی و حقیقت را باین اعتبار قین وجود گویند و درین مرتبه وجود و مراتب است و ملاحظه دیگر آنکه نظر بر ظاهر و در آن منظر باشد و هر امری که متعین است در آن منظر و باین اعتبار حقیقت را وجود متعین گویند و درین نظر منظر مراتب است و جمیع موجودات را در مرتبه عین و خارج نیز این دو حیثیت است جوهر بدانکه قین برین تو پرده و حجاب جمال آن حقیقت مطلقه است چون آن قین در تجلی وحدت اطلاق در میان نماند و محو و تلاشی گردد و حجاب غیرت بالکل از مابین مرتفع گردد و در نظر عارف غیر حق هیچ دنیایه

شرح عبارت جوهری

بے نشان شو از همه نام و نشان	تا بینی روے جانان را عیان
از غبار ما و من هر کو برست	از شراب وصل جانان گشت مست
هر که از قید قین و ارهید	بے من و ما خویش را مطلق بدید
در حقیقت ما و من سدره هست	من نگوید هر که از حق آگ است

مطهر گردد و که حقیقت است که بصورت تعینات و کثرات برآمده و متلبس لباس ما و توئی بوده است جوهر امتیاز عابد و معبود از یکدیگر بحسب اعتبار اطلاق و تقید است و الا ما وجود حقیقی شی واحد

ست و من و تو و اعتبارات عقلی آن حقیقت اند

جوهر کالیف احکام شرعی لازم تعین مائی و توئی است و پرده مائی و توئی حجاب وجه کبریائی است و احکام مذہب متضجع بر من و تست چون قین مائی و توئی نماند حکم مذہب و کیش نماند

جوهر صاحب گلشن راز قدس سر و میفرماید که تعین بود و کبرستی جدا شد و نه حق بنده نه بنده با خدا شد و چون این قین که موهم غیرت می شد مرتفع گشته ظاهر شد که غیر از حق موجودی نیست نه آنکه حق بنده شده و نه آنکه بنده خدا شده که حلول و اتحاد پیدا گردد

جوهر از خود فانی شدن عبارت از ارفع تعینات است از وجه وجود مطلق زیرا که ظهور وحدت حقیقی موقوف آنست صاحب گلشن راز فرماید که جز از حق نیست دیگر هستی بحق بود حق گو اگر خواهی انا الحق یعنی بغیر از حق هستی دیگر نیست هستی مطلق است چون محقق نمیشی گشتی اگر بود حق گوئی هستی است زیرا که باعتبار اطلاق و قید غیرت اعتباری ملاحظه است و اگر انا الحق گوئی راست است که کثرات تعینات



نمود و همی هستی مطلق اند و همی از هستی جدا کن نه بیگانه خود را آشنا کن چون تو هم غیریت و هم بیگانگی  
بواسطه تعین نمود و همی است که عارض هستی مطلق است و ترا محبوب از حق میدارد و پرده خودی از میان بردارد  
... خود را آشنا کن که غیریت حقیقه ندارم و بیگانه گمی عارضی است

جو ہر درجہ مراتب حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سرہ در اول میفرماید حقیقت وجود اگر چه بر جمیع موجودات ذہنی و خارجی مقول و محمول میشود اما او را مراتب متفاوت است بعضها فوق بعض و در ہر مرتبہ او را اسامی و صفات و نسبت اعتبارات مخصوصہ است کہ در سایر مراتب نیست چون مرتبہ الوہیت و ربوبیت و مرتبہ عبودیت و خلقت پس اطلاق اسامی مرتبہ الوہیت چون اللہ و رحمٰن و رحیم و غیرہا بر مراتب کونیہ عین کفر و محض زندہ باشد بخندین اطلاق اسامی مخصوصہ مراتب کونیہ بر مراتب الوہیت غایت ضلال و نہایت غزلان باشد رباعی

اے برده گمان کہ صاعب تحقیقی	و اندر صفت صدق یقین صدیقی
ہر مرتبہ از وجود کے دار	گر حفظ مراتب کنی ز ندیقے

جوہر و انکہ عالم و اعیان عالم جملہ سایہ حق تعالیٰ اند شیخ کریم الدین شیرازی قدس سرہ  
افصول مخصوص فی شرح افصول میفرماید کہ عالم و اعیان عالم جملہ سایہ حق تعالیٰ اند و این سایہ ثابہ  
آئینہ است مرآت تعالیٰ را و آئینہ را در نمایندگی صور حکمی است بآنکہ اگر آئینہ کوچک است صورت مرئیہ در قے  
کوچک نماید و اگر بزرگ است بزرگ نماید و وقتے باشد کہ حسب برجم و جوہریت آئینہ و صفا و کدورت آن  
خوب را زشت نماید و خوب را خوب تر بچین حق تعالیٰ البتہ باہر یکے از اعیان عالم کہ ظلال حق تعالیٰ اند  
تلموزے دار و صغیر و کبیر و کشف و لطیف و صافی و جلی و حلّی و لطیف و اطف و آبخنان باشند کہ  
اگر آن عین کہ ظل است قریب است بہ باطن و نوریت و صفا چنانچہ اعیان عقول و نفوس مجر و حق تعالیٰ  
در منظر بغایت صفا و نوریت و لطافت نماید و اگر آن عین را بعدے حاصل است از نوریت و بساطت بسبب  
حجب متکثرہ چنانچہ اعیان کشف حق تعالیٰ در منظر در غایت کثافت نماید و حال آنکہ فی نفس الامر ذات  
مقدسہ حق تعالیٰ منزہ و متعالی است از صغیر و کبیر و لطافت و کثافت

جو ہر در حقیقت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سرہ در لواح  
میں فرماید کہ حقیقت حق سبحانہ و تعالیٰ جز ہستی نیست و ہستی اور انحطاط و پستی نہ مقدس است از سمت بدل  
و تغیر و مبرا است از صفت تعدد و کمثر از ہمہ نشانات بے نشان نہ در علم گنجد و نہ در عیان ہمہ چند و چون نما از و  
سینا و او بے چند و چون ہمہ چیز بابا و مدرک و او از احاطہ ادراک بیرون چشم سر و مشاہدہ جمال او خیرہ و دیدہ

با یار داشت که جمیع حقایق صورتی و غیری حق اند و در مرتبه عالم معین شده اند  
 به معنی علی و در جوهر و صفت ظهور و نبض آن مرتبه است چنانچه در المور  
 تصور نور است و نور را می بیند که هر چه است خاک را می بیند پس تا کم که تصویر آن  
 عالم می نماید بگویند و ظلال اشیاء را تا به چه صورت می بیند حق است و در این  
 ظاهر و جوهر تا فترت است فایده ۱۱ سید اله فی مکه

۱۰. *الحمد لله رب العالمين*

شیخ بر باد می شود

۶۱ حقیقت حضرت حق سبحانه

فانکه عالم را که عکوس و ظلد اعیان ثابته در آئینه ظاهر وجود گفته شود و ادانت هم چنانکه صورتیهای حاصله در ذهن عکوس و ظلد معانی و خیالات و غیره اند که از بی صورتی بطرف صورت میل کرده در ذهن نمودی پیدا کرده اند و ذهن برای ایشان بمنزله آئینه محاسبه گشته است همچنان حال صورت اعیان عالم را باید فهمیده اسرار حقیقه غیبه

سرور ملاحظہ کمال اوتیرہ۔ دو شیخ عیسیٰ قدس سرہ در شرح اسماء الحسنی میفرماید کہ حقیقت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 جزو و مطلق نیست و آن وجود مطلق عین ماہیت نفس خودست و بر وزن اندنہ و اوندہ کلی است و نہ جزئی  
 و مطلق و مقید نہ صفت و وحدت را بل سر پرده او گذر و نہ صورت کثرت را از عزت ذات او خبر او ہمہ محیط است  
 و خود از احاطہ بیرون غایت نشان او بی نشان است و نہایت عرفان او حیرانی و آن ذات و حقیقت  
 مطلقہ وجودیست بسیطہ کہ عبارت لائقین و عین کافور و غیب ہویت و ہستی بحت و غیب الغیب از مرتبہ  
 او ناطق و او دین صرفت خود و اطلاق خویش ہمہ موصوف و بجلہ مقید و شیخ صدر الدین قونوی قدس سرہ  
 مرتبہ ذات بر تعین علم اطلاق میکنند و میفرماید کہ سخن لائقین بر اسے تفہیم مبتدیان است۔

وجود حق تعالیٰ

۱۱ جوہر و آنکہ وجود حقیقی یکی است شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سرہ در شرح رباعیات  
 میفرماید کہ وجود حقیقی یکے است ممتاز از سایر موجودات من حیث الاطلاق والذات و ظاہرست بذات  
 خویش در صور اعیان جمیع موجودات من حیث الاسماء والصفات و این اعیان مرا با یقینات نور و مجاہد  
 تنوعات ظہور و نیتاد ایشان جزو و متعین بحسب نمایندگی مرات و صفات و کہ ورت آن نمایند و تعدد  
 کہ مشاہدہ می افتد بحسب تعدد مرات است و مثال آن در محسوسات چنانست کہ مثلاً چون تور و سے بدیوار  
 آوری کہ در و سے آنہما یکینا نشانہ باشند ہر آئینہ صورت تو در ہر آئینہ از آن آئینہ با ظاہر شدہ لیکن ظہور  
 مختلفہ بحسب جوہر آئینہ و نمایندگی آن مشاہدہ خواہی کرد بلا شک خواہی دانست کہ توئی دوران آئینہامی نمائی  
 و جز تو دوران کسے دیگر نیست و تو بمنجائی تہمان صفتی کہ بودی و در مرتبہ خود پس اعیان موجودات را بمنزلہ  
 مرا با متعددہ متنوعہ متکثرہ دان و ذات جناب الہی را بشاہدہ وجود واحد۔

نور و نورانی

۱۱ جوہر در بیان وجود واحد مطلق و کثرت کونیہ سریان وجود واحد مطلق و کثرت کونیہ ہجو  
 سریان واحد است و اعداد چہ کثرت مراتب اعداد و حقیقت غیر از تکرار واحدیت و نسبت وجود واحد مراتب  
 کثرات و تنوعات ظہور ہجو نسبت واحد است با مراتب عدوی و چنانچہ مراتب اعداد غیر متناہیہ بشرط ظہور واحد  
 اند مراتب موجودات امکانیہ نیز بشرط ظہور حکام اسماء الہیہ اند چہ اگر مخلوق نباشد با لقیات ناطق را ظہور نباشد  
 و اگر جرم مجرم نباشد حکام عفو و رؤف و رحیم و راحم و جبار و منتقم را ظہور نباشد۔

نور حقیقی

۱۲ جوہر در آن کہ نور حقیقی یکے بیش نیست مولانا جامی قدس سرہ در شرح رباعیات میفرماید

در کون و مکان نیست عیان ہر یکے نور	ظاہر شدہ آن نور با انواع ظہور
حق نور و تنوع ظہورش عالم	توحید بین است و در گروہم و غرور

نور حقیقی یکے بیش نیست و آن نور خدا بقدر منبسط و نامحدود و نامتناہی است و عالم تجلی نور خدا تبتالی است

نور حقیقی و نورانی



[illegible]

شماره

۶۸ حقائق و حقائق

اگر طالب شرف بود و اگر کاسب نیر	اگر صاحب خانقہ و اگر ارباب دیر
از روی تعین همه غیر اندر عین	از روی حقیقت همه عین اندر غیر

پیشتر گذشت که حقائق اشیا عبارتست از تعینات و وجود مطلق در مرتبه علم و وجودات اشیا عبارتست از تعینات و در مرتبه عین پس حقائق اشیا و وجودات ایشان از حیثیت محض حقیقت وجود عین یکدیگر و عین وجود مطلق باشند و تماثل و تغائر بالکلیه مرتفع باشد و از حیثیت تعین مغائر یکدیگر و مغائر وجود مطلق نیز باشند اما مغائرت ایشان مرکب گیر را باعتبار خصوصیات است که مابا الاتیاز ایشان است از یکدیگر و اما مغائرت ایشان موجود مطلق را بسبب آنست که هر یک از ایشان تعینیست مخصوص موجود واحد را

که مغایرت مساوی قنایات او وجود مطلق ندارد نیست مگر در بعضی بلکه در کل عین کل است و در بعضی عین بعضی و منحصر نیست در کل و در بعضی پس غیر است او باعتبار اطلاق باشد از کلیت بعضیت از اطلاق نیز قائم  
 ۱۶ جوهر حضرت علم را بحر امکان از آن نامند که از امواج جواهر جناس او بار انواع و شخاص ممکنات و اما امواج است و صورت امواج از بحر ماده حادث میگردد انداز قعر علم بساط خارج می آرد و چون کنایت از غیر است  
 ۱۷ جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرمایند که بحر ملبسان عرب هم است مرآب بسیار را فی الحقیقت غیر از آب نیست و چون حقیقت مطلق آب متعین و متمیز شود بصورت امواج مویش خوانند و چون منعقد گردد شکل حباب جهالتش گویند و چون متصاعد شود بخار باشد و چون آن بخار بر یکدیگر نشیند آب شود و آب بر طبق باران شود و باران بعد از جماع قبل از وصول به سیل و سیل بعد از وصول به بحر بحر پیش فی الحقیقت نیست اینجا اگر واحد عینی ما مطلق که مسمی شده است بدین اسامی حسب اعتبارات و برین قیاس حقیقت حق سبحانه و تعالی نیست الا وجود مطلق که بواسطه تقید بمقتضیات میگرد با سایر ایشان چنانکه مسمی میگردد اول بعقل بنفس پس بفلاک پس با جرم پس بطباع پس بهو الی الی فیکون نیست فی الحقیقت مگر وجود حق هستی مطلق که مسمی گشته است بدین اسما بحسب اعتبارات تنزل از حضرت احدیت بحضرت واحدیت و از حضرت واحدیت بحضرت ربوبیت و از آن بحضرت کونیت و از آن بحضرت جامعیت انسانی که آخر حضرات کلیه است پس تا بل چون نظر کند بصورت موج و حباب بخار و آب و سیل گوید این این البحر و نداند که بحر نیست الا آب مطلق که بصورت این مقیدات برآمده است و خود را در نیم ظاهر مختلفه نموده و همچنین چون نظر کند بر آب عقول و نفوس و افلاک و اجرام و طبائع و موالید گوید این الحق و نداند که این همه مظاهر وی اند و وی سبحانه خارج نیست ازین مظاهر مظاهر هر وی و اما عارف چون نظر کند و اندو بیند که همچنانکه بحر همی است حقیقت مطلق آب را که محیط است بجمع مظاهر و صور خویش از موج و حباب غیره و میان مطلق این مظاهر و صور غایت و بیانی نیست بلکه بر قطره از اقطار قطرات و هر موج از امواج ضاوق است که عین آب است من حیث حقیقت و غیر اوست من حیث التعمین همچنین هم حق عبارتست از حقیقت مطلق که محیط است بر ذرات موجودات و بر منظر می از مظاهر کمالات و میان او و این مظاهر تفاوت و تباین نیست و هر یک ازینها صادق است که اوست من حیث حقیقت اگر چه غیر اوست من حیث التعمین پس نه بنید در واقع مگر وجود مطلق و وجود مقید و حقیقت وجود را در هر دو یک و اندواطلاق و تقید را از نسب اعتبارات او شناسد

بحران

معنی کون

به بحر بحر نامیده شود

✓

۱۸ جوهر تلو حضرت حق سبحانه و تعالی در صور کثرات و قنایات مانند حباب امواج است که بر روی دریا پیدا میشود و بحر نقش آن حباب امواج مخفی نماید و حباب امواج غیر بحر می نماید و فی الحقیقت غیر دریا در آنجا نیست



تا زمانیکه جناب مولج از روی بحر مرتفع نشود بحر برتافت و وحدت نمودن نماید و معلوم گردد که نقوش جناب مولج اعتباری بود و حقیقتی نداشت

جمله عالم نقش این دریاست پس هر چه گویم غیر ازین سوداست پس

۶۱

جوهر مباب اگر چه نقاب و حجاب صرافت آبست لیکن مانع دیدن آب نیست زیرا که همون آب است که باین صورت ظاهرست همچنان صور عالم اگر چه نقاب حجاب جمال حضرت جمیل مطلق است لیکن مانع مشاهده اوسبحانه و تعالی در تعینات نیست

توحید ۷۰

جوهر در توحید توحید در لغت گردانیدن چیزی را واحد که با غیره اشتراک مثل وضو ندارند و نزد علمای توحید اعتقاد گردان وحدانیت حضرت خداوند تعالی است و این شمره معرفت استدلالی است و نزد فرقه عاییه صوفیه صفیه توحید معرفت وحدانیت حضرت خداوند تعالی است و این شمره معرفت شهودی است و صاحب مصباح الهدایه قدس ستره میفرماید که توحید را مراتب است اول توحید ایمانی و دوم توحید علمی سوم توحید حالی چهارم توحید الهی توحید ایمانی آنست که بنده بفرد و صف آئیت و توحید متحقق معبودیت جناب حق سبحانه و تعالی بر مقتضای اشارت آیات و اخبار تصدیق کند بدل و اقرار بدربار و این توحید فایده تصدیق مخبر و عقاد صدق خبر باشد و مستفاد بود از ظاهر علم و متسک بدان خلاص از شرک حلی و مخبر و در سلک اسلام فائده دهد و متصوفه بحکم ضرورت ایمان با عموم مومنان درین توحید مشارک اند و بدین توحید متصرف و مخصوص و توحید علمی مستفادست از باطن علم که از اعلم القین خوانند و آچنانان بود که بنده در بدایت طریق تصوف از سر یقین بدانند که موجود حقیقی و موثر مطلق نیست الا خداوند عالم و جمله ذوات و صفات و افعال را در ذوات و صفات و افعال او محو و ناچیز و اند و هر ذواتی را فروغی از نور ذوات مطلق شناسند هر صفتی را پرتو از نور صفت مطلق و اند چنانکه هر کجا علمی و قدرتی و ارادت و سمع و بصری باید آنرا اثری از انوار علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر جناب الهی و اند و علی بن ابی طالب در جمیع صفات و افعال و این مرتبه از او اهل مراتب توحید اهل مخصوص است و توحید علمی اگر چه فرو در مرتبه توحید حالی است لیکن از توحید حالی منزهی بآن همراه بود و در این توحید بیشتر در ذوق و سرور بود و بدین توحید بعضی از شرک خفی بر نیز و توحید عالی آنست که حال توحید وصف لازم ذات موجد گردد و درین مقام وجود موجد در مشاهده جمال وجود واحد چنان متفرق عین جمع گردد که جز ذوات و صفات واحد در نظر نشود و انبیا تا غایتی که این توحید را صفت واحد بنده صفت خود و این دیدن را هم صفت او بنید و سستی او بدین طریق قطره وار در تصرف تلامذم مولج بحر توحید افتد و غرق جمع شود و از نیاجست قول ابن عطاء قدس ستره التوحید لیسان التوحید فی مشاهده جلال الواحد حتی

و است توحید حیا

توحید

توحید علمی

توحید

لیکن قیام با لواحد لا بالتوحید و منشا این توحید نورشاید هست و منشا توحید علمی نور مراقبه و  
 بدین توحید اکثری از رسوم بشریت منتفی شود و بر مثال نور آفتاب که در غلبه ظهور و بیشتر اجزای ظلمت از نور  
 زمین برخیزد و توحید علمی بعضی رسوم از ان مرتفع گردد و بر مثال نور حساب که ظهور او بعضی از اجزای ظلمت منتفی  
 شود و اکثر همچنان باقی ماند و سبب وجود بعضی از بقایا رسوم و توحید مالی آنست تا بعد در ترتیب افعال و  
 تزیین اقوال از موجد ممکن بود و بدین جهت در حال حیات حق توحید چنانچه باید گذارده نشود و بدین  
 توحید بیشتر از شرک خفی برخیزد و خواص موحدان را در حالت حیات حقیقت توحید صرف که یکبارگی آثار  
 و رسوم وجود در و تلاشی شود و کلمه بر مثال برق خاطف لامع گردد و فی الحال منتفی شود و بقایا رسوم دیگر  
 باره معاودت کند و درین حال لکلی بقایا شرک خفی مرتفع گردد و در این مرتبه در توحید آدمی را مرتبه دیگر  
 ممکن نیست و توحید الکی آنست که بنابر حق سبحانه و تعالی در ازل زوال نفس خود و توحید دیگر همیشه بوصف  
 وحدانیت و نفی فردانیت موصوف و منوعات بود کان الله و لم یکن معه شئ و اکنون همچنان بعبادت  
 ازلی واحد و فردست و الآن کما کان و تا ابد آید هم برین وصف خواهد بود و کل شئ بالک الاله  
 فرمود و نظر مودیه ملک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امر و زها لکست نیست حق توحید  
 و این توحید بدست که از صمت نقصان مبرست و توحید ملک و آدمی بقیصان و جو باقی است  
 جو هر حضرت شیخ قطب الدین دمشقی قدس سره در رساله کیه میفرماید که نزدیک صوفیه ترک توحید  
 الی الله تعالی در توحید توحید است و نظر کردن سوخته غیر حضرت خداوند تعالی تشبیه است یعنی کمال توحید  
 سقوط نظر موحده است در رویت توحید و این در مرتبه فنا حقیقی است و در حقیقت کمال توحید همین است  
 و بعضی میفرمایند که توحید عبارت است از اثبات مالم نزل و سقاط مالم یکن یعنی اثبات چیز که همیشه  
 بود و همیشه باشد و آن حضرت خداوند تعالی است و دور کردن چیز که نبود و نباشد و آن نیاست  
 و ما فیها و بعضی میفرمایند توحید آنست که ذکر نکند چیز را که الله تعالی را نداند چیز را که الله تعالی  
 را نفهم نکند چیز را که اسوای او سبحانه و تعالی را و دوست ندارد و چیز را که الله تعالی را پس دوست  
 دارد و الله تعالی را از جهت ذات من غیر نظر الی الصفات قطع قطع عن المرات و بعضی  
 میفرمایند که علامت توحید نیان توحید است و بعضی میفرمایند توحید نفی تفرقه است و توقف بر وحدت  
 و این وصف در بدایت توحید حالی لازم بود و حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره  
 لولع میفرمایند توحید یگانه گردانیدن دل است یعنی تخلیص و تجرید از تعلوق با سواى حضرت حق تعالی  
 هم از روی طلب و ارادت و هم از جهت علم و معرفت یعنی طلب ارادت او از همه مملوبات و مرادات منقطع



و همه معقولات و معلومات از نظر بصیرت او مرتفع شود و از همه دست توجیه گردد و بجز حضرت حق سبحانه و تعالی آگاهی و شعورش نماند حتی این حال توحید است در مرتبه جمع و الاء در نهایت توحید که فرق بعد جمع است اهل توحید را علم و شعور با شیا واقع است لیکن بر وجهی که همه انوار یک چیز دارند و بینند و اشیاء از ایشان منقطع ساخته همه انسداد و با حقیقی نمایند که التوحید اسقاط الاضافات یعنی نهایتش است که در عین تفرقه مستغرق عین جمع باشد و در عین جمع ناظر تفرقه چنانچه هیچ یک از جمع و تفرقه مانع دیگر نبود نیست کمال توحید در رتبات مذکور است که حضرت خواجه عبید الله احراق قدس ستره میفرمودند که توحید درین زمانه آن شده که مردم بازار میزنند و در پسران ساده روی می نگرند و میگویند که مشاهده حسن جمال حق سبحانه و تعالی میکنم نفوذ باشد ازین مشاهده یک از اکابر فرموده گرفتار نفس را دور مشاهده شاید صورتی بیج حظه نماید آخر خط روحانی خود باقی است و آنرا انکار نمیتوان کرد و همچنین که سالک را از لذات نفسانی که حجب ظلمانی است گذشتن واجب است از خطوط روحانی که حجب روحانی

چه خوش گوینده گفته است و ذات  
که التوحید اسقاط الاضافات  
سید احمد زین

ست هم گذشتن لازم است

جوهر در بیان آنکه وحدت حقیقی را تقیدات و تعددات عظیم ترین حجاب است شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس ستره در لوائح میفرمایند که عظیم ترین حجاب و کشف ترین نقاب جمال وحدت حقیقی را تقیدات و تعددات است که در ظاهر وجود واقع شده است بواسطه پس آن احکام و آثار اعیان ثابته در حضرت علم که باطن وجود است و مجربان را چنان می نماید که اعیان موجود دشته اند خارج و حال آنکه بومی از وجود خارجی بمشام ایشان نرسیده است و همیشه بر عدسیت اصلی خود بوده اند و خواهند بود و آنچه موجود و مشهود است حقیقت وجود است اما باعتبار تلبس با حکام و آثار اعیان نه از حیثیت تحریر از آنها زیرا که ازین حیثیت بطون و خفا از لوازم اوست پس فی الحقیقت حقیقت وجود همچنان بر وحدت حقیقی خود است که از لا بود و ابدا خواهد بود اما در نظر اغیار بسبب احتجاب بصورت کثرت احکام و آثار مقید و متعین درمی آید و متعدد و متکثر می نماید رباعی

وحدت حقیقی اندر آفتاب  
علم من با

میرزا قله گشت بر عدسیت اصلی خود

بحریت وجود و جادوان موج زمان	زان بحر ندید غیر موج اهل جهان
از باطن بحر موج بین گشته میان	بر ظاهر بحر و بحر در موج نهان

جوهر مسئله وحدت مسئله غامض است بسیار کسان به تحقیق آن نگزشتند و بسیار تحقیق آن من حقیقی شدند صاحب گش از قدس سره راست است که آنکس که اندر دل شکسته نیست یقین داند که هستی جزئی نیست و نیز صاحب گش از قدس سره راست است و چشم فلسفی چون بود احوال و زوحدت دیدن

مسئله وحدت ۱۳

حق شد معطل از شایع قدس سره احوال آنرا میگویند که یک چیز را دو بینی چون چشم وجود ممکن غیر واجب  
 اعتقاد کرده و یک حقیقت را دو تصور نموده و ندانسته که نور وجود که بر عیان ممکنه تافته همان نور وجود واجب  
 است و غیر وجود مطلق موجودی دیگر نیست لاجرم وحدت حقیقی حق ندیده و از ذوق شهود تو حید محروم گشته است  
 جوهر نور و نور و غیره اشیا از مقتضیات قوت و اهمیت است که مدرک جزئیات است و کلیات و حقائق  
 امور اطلاع ندارد و الا یک حقیقت پیش نیست که بصورت مختلفه کثرات عالم غیب شهادت تجلی فرموده و در  
 حواس چون غلط بسیار واقع است تمام در مدرکات حواس توان کرد و چنانچه احوال یک را دو می بینی و بر لب  
 را که معدوم است موجود میداند و قطره نازله را خط مستقیم می انگارند و شش که در کشتی نشسته است کشتی را که  
 متحرک است ساکن می بیند و نقطه آتش را که بسرعت حرکت دوری و مهند تصور بصورت دایره می نماید و  
 فی الحقیقت غیر از یک نقطه آنجا چیزی دیگر نیست همچنین نقطه وحدت است که بجهت سرعت تجرد ذات  
 و کلیات غیر متناسبه بصورت دایره موجودات ممکنه ظاهر گشته

جوهر ذات واحد است بحسب ذات خویش و کثرت در اسما و صفات ذات باشد که اسما عبارت است از  
 ذات مع الصفات و صفات از امور عینی خارجیه نیست بلکه نسبت بقوله و هر چه موجود فی العقل است اگر در  
 خارج وجود یافت آنرا موجود فی العقل و العین خوانند و الا از قبل امور عده می شمارند به نسبت با امور موجوده  
 در خارج نمایندگی کثرات از جهت شیون مختلفه ذات است که بصور اعیان ثابت ظهور کرده ظاهر خلق ظاهر حق  
 است و باطن خلق باطن حق غیر از ذات احدیت که اسمی الله است هر چه است یا تجلی ذات است یعنی مظهر ذات  
 یا صورتی است در ذات یعنی اسمی است الهی یا صفی است ذاتی حاصل در ذات احدیت و اطلاق صورت  
 باسم کردن از ان جهت است که اسم جمله حب ذات اند یعنی ذات محقق است در اسم همچنان معنی مخفی است در  
 صورت غیر اسمی الله مجالی و مظاهر ذات اند

جوهر چون در مشاهده اشیا اول حقیقتی را بیند یعنی اول نظر بر نور وجود واحد مطلق است صاحب  
 این شود و از اولین گویند که حق را ظاهر می بیند و خلق را باطن و خلق نزد و به مراتب حق است و حق ظاهر  
 و خلق در و پنهان چنانچه آئینه در صورت مخفی مانند زری که انهر اشیا هستی حق است چه او بخود پیداست و پیدایی  
 اشیا دیگر بواسطه او است یعنی که فرضا اگر صورتی از دور مشاهده شود اول موجودیت او مفهوم میگردد و  
 فاما گاه باشد که از غایت بعد مکان معلوم نگردد که آن صورت انسان است یا فرس یا غیر آن بلکه در همه حال  
 بحقیقت آنچه مدرک می شود وجود است زیرا که غیر او عدم است فلذا محقق میفرماید که الحق محسوس و الخلق  
 معقول است و در تو ظاهر است بآل نهان کجاست اگر او نهان بود بجهان خود عیان کجاست فلذا

۴۲

۴۵

۴۶

ذوالعین

معنی ما را نیست یا لا رایت الله قبله

عنه هر چیز که دیده می شود اول نظر بیننده بر نور می افتد پس نور  
 سبب غایتی آن می گردد و محسوس بر نور نمی بود آن شیء دیده نمی شد  
 چنانچه در شب تاریک معلوم آید اول نظر بر نور می آید و آن ذات حق است که قاهر است  
 و الارض و اقدار با هم ذات نور همان ذات حق است پس اول حق مشهود و بعد بواسطه او اشیا بظهور می آید



یک میفرماید ماریت شیئا الارایت الله مبتله

انظر بر هر چه افکنم دریم و الله

نیامد و نظر بر مارا جز الله

و دیگر می گوید ماریت شیئا الارایت الله بعده چه آن حقیقت بعوارض مشخصه پرده تسننات  
مستتر گشته و اول نظر بر نقاب نبی اقتدا نگاه بر شایه و صاحب این مرتبه را ذوالعقل نامند که خلق را ظاهر  
بیند و حق را باطن حق نزد و سه مراتب خلق است و مراتب بصورتی که در آن مراتب ظاهر گشته است  
تحقیقی است همچون اختلاف مطلق و مقید و دیگر می فرمود ماریت شیئا الارایت الله فیه

معنی ماریت شیئا الارایت  
الله احد  
ذوالعقل

ماریت شیئا الارایت  
الله فیه

از صفای می و لطافت جام

بهم آمیخت رنگ جام و سدا هم

همه جامست نیست گوئی می

یا بدست نیست گوئی جام

و دیگر می گفت ماریت شیئا الارایت الله معه زیرا که حکم اتحاد و تفرق و ظاهر و باطن و معشوق و خال  
از یکدیگر ممتاز نیستند اگر عقل تمام بر مبنای نماید و یکی که حقیقت غیر آن می شمارد و صاحب این دو مرتبه را  
ذوالعقل و لعین خوانند که حق را در خلق می بیند و خلق را در حق مشاهده می نمایند و بشهود یکی از آن دیگر محجب  
نمیگردد بلکه وجود واحد را از وجه حق می بیند و از وجه خلق و برودیت کثرت منظر از شهود وجه واحد  
متجلی در آن محجب نمیگردد و در ۱۲ گلشن راز

ماریت شیئا الارایت  
الله معه

ذوالعقل احد

جوهر از الفاظ مبارکه حضرت سید شرف جهانگیر سمنانی قدس سره و این موجودات ممکنه یا از عدم پیدا  
آورده همچو پیا آوزون چیز را از چیزی و یا عدم باین صورت نموده یا از خود صورت کرده یا خودش  
به یک از این صورتها فرو رفته مع بقایه علی ما هو علی من الوحدة والاحدیة فی حد ذاته و  
حقیقتش و شک نیست که اول ذاتی محال است زیرا که عدم شئی نیست که ماده چیزی تواند بود یا او را بصورتی  
تواند بود و ثالث نیز بجهت آنکه موجب تجزیم و تبخیر است تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا زیرا که وجه  
بوحده حقیقه و احدیت ذاتیه مطلقه اگر تجزیم و تبخیر گردد و هر آینه انقلاب جو و بعد لازم آید بجهت آنکه جو  
عین وجود است که غیر او جز عدم نیست و نیز مقرر است که وحدت صفت نفسی است که زوال او سبب زوال  
موصوف بود پس مانند هر خودش باین صورت مثل نماید و باین شکل متشکل مع بقایه علی ما هو علی فی  
حد ذاته و حقیقه من الوحدة الحقیقه والاحدیة الذاتیه بلا تبدل و تغیر و لا تعدو و لا تمسک و لا تد

دل بر ذوق نهان شد

که پیر و جوان شد

هر قرن که دیدی

هر خط بشکل آن بت عیسای بر آید

هر دم لباس دگران یار بر آید

اینچکه همون بود که می آمد و می رفت

تا غایت آن شکل عرب و ابر بر آمد	دارای جهان شد
روحی سخن کفر نه گفت ست چو قائل	منکر نشوید شش
کافر شده آنکس که با حکار بر آمد	مردود جهان شد

جوهر در بیان آنکه کلمات ارباب توحید تشویق راست نه تحصیل کمال معرفت را  
حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره و شرح رباعیات می فرماید رباعی

۸ این کلمات ارباب توحید تشویق است  
نه تحصیل کمال معرفت  
چونکه آن بندگان

ناکرده طاسمستی خویش خراب	از گنج حقیقت نتوان کشف حجاب
دریاست حقیقت و سرایت سخن	سیراب نشد کس ز دریا برباب

### رباعی

از ساحت دل عمار کثرت رفتن	خوشر که بهرزه در و وحدت یافتن
مغرو سخن مشو که توحید خدا	واحد دیدن بود نه واحد گفتن

تامل در کلمات قدسیه ارباب توحید و تفکر در انفس متبرکه صحاب و اجداد تشویق راست نه تحصیل کمال معرفت  
و تحقیق رازیرا که علوم و معارف ایشان ذوقی و وجدانی است نه تقلیدی و نقلی یا عقلی و برهانی پس بکلیه  
بساط جستجو در نوشتن و گفت و گوئی بجای اصل خبر سرگشتن کمال جرات و غایت ضلالت است از گفتن زبان  
تا یافتن بوجدان تفاوت بسیار است و از شنیدن بگوش تا کشیدن در آغوش و درجات بسیار هر چند نام  
شکر بری تا شکر خوری کام تو شیرین نشود و هر چند وصف نازنه گوئی تا نازنه نبوی مشام تو مشکین نگردد پس  
چون طالب صادق را بواسطه مطالعه این سخنان سلسله شوق در حرکت آید و داعیه طلب قوت گیرد می باید  
که بجزو گفت و شنید بسند نکند بلکه کمر اجتهاد در بندد و حسب المقدور در تحصیل این مطلوب کوشش نماید  
که توفیق موافق آید و سعادت مساعده نصیب نماید

جوهر حضرت قدوة المحققین شیخ ابراهیم شطاری قدس سره در آئینه حقائق ناشرح جام جهان نما  
میفرماید که اگر کسی سوال کند که علم توحید و علم حقائق حاصل کرده و عمل بر آن نه ورزیده یعنی تصفیه و تزکیه  
نکرده معاد روح او چگونه باشد حضرت امام محمد غزالی قدس سره در رساله مصنون علی غیر ایه جواب چنین فرمود  
اند که او عالم فاسق است در عذاب صوری چشمه بعد از روزگار مجرور و چنانچه با ذنب بنماس باشد چون  
در آتش کفند و سخت بد بندر جمله بنماس و خسته گردد و ذنب خالص بد آید و اگر کسی سوال کند که حال آن کس  
چیز است که عمل نیک ورزیده و علم تحقیق حاصل کرده هم امام جواب میفرماید آنکس ناقص است اما فضیلت  
عمل باشد و از ازاله صوری نجات باشد از بهشت صوری با نصیب بود اما از سعادت معنوی محروم ماند



فانکه احدیت صفت ذات است و احدیت صفت صفات پس حق تعالی را احد باعتبار ذات  
گویند و واحد باعتبار صفات فانهم ۱۲ رسیدند

کتاب اول

۳۱

جوهری

چرا که سعادت معنوی لازم علم کمال است که او را حاصل نبود

جوهری صفت حکمت احدیتی فی کلمه بود و تیه تنصیف این حکمت بکلمه بود تیه ازان جهت است که بود  
علیه السلام عارف مراتب ثلاثه احدیه و مظهر توحید ذاتی و سهائی و فعالی بودند و درین نص توحید علی  
سبیل التذیق مذکور است و احدیت را سه مرتبه است اول احدیت ذات که دران مرتبه بهیچ وجه کثرت  
را اعتبار نیست قل هو الله احد بیان این مرتبه احدیت مطلقه است و دوم احدیت اسما و صفات یعنی همه  
اسما و صفات مع کثرتها التي لا تحصى با ذات یکی است و باین اعتبار گویند که الله واحد است و هو الله  
الواحد القهار یعنی جمیع اسما و صفات دران مستهلک درین ذات اند سوم احدیت افعال و تاثیرات  
و موثرات است یعنی که آن ذات متعالیه است که فی الحقیقت مضمحل جمیع افعال و موثر و همه منفعالات است  
و بحکم تربیت هر یک را بحسب اختلاف در استعدادات و تفاوت قابلیات سو حضرت ذات یکشان  
جوهر حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره و شرح رباعیات می فرمایند رباعی

۸۰  
مض کلمه احدیه  
فی طلمه بودیه  
حکمت

۸۱

هستی که حقیقت حق آمد حق	بے آنکه بحق بود مضاف و ملحق
قوه که تعیینش مقید دارند	قوه و دیگر از قوتین مطلق

قالمان با اتحاد وجود و حقیقتی با حقیقتش و و فرقه اند فرقه اول ارباب فکر و نظر چون حکما و ایشاان گویند  
نشانید که واجب الوجود کلی باشد یعنی نشاید که او را کلیت و عموم عارض تواند بود زیرا که وجود کلی در خارج  
بے تعیین صورت نه بند پس لازم آمد که واجب الوجود مرکب باشد از ان امر کلی و تعیین و ترکب اجمال  
ست چنانکه مشهور است بلکه واجب باید که فی حد ذاته متعین باشد یعنی تعیین و عین ذات وی باشد  
چنانکه وجود وی عین ذات وی است تا بهیچ وجه در ترکب تعد و صورت نه بند و حیثیته موجودیت  
اشیا عبارت ازان باشد که ایشان را با حضرت وجود و تعلقی خاص نسبت معین است و از آن حضرت بر  
ایشان بر توست نه آنکه وجود در ایشان را عارض است یا در ایشان حاصل و برین تقدیر موجود مفهومی  
باشد کلی معمول بر امور متکثره و وجود جزئی حقیقی متمنع الاشتهارک بین اکثرین و اگر کسی گوید که متبادر  
بذهن از لفظ وجود مفهومی است مشترک میان چیزهای بسیار پس چون جزئی حقیقی باشد گویم که سخن  
و حقیقت وجود است نه در آنچه متبادر میشود از لفظ وجود پس می شاید که حقیقت جزئی حقیقی باشد و  
مفهوم کلی متبادر از لفظ وجود عرض عام نسبت بان حقیقت چون مفهوم واجب تعالی قیاسی است  
و فرقه دوم صوفیه قائلین بوحده وجود اند میگویند که و رای طوطی عقل طوطی که دران طور بطریق مکاشفه  
مشاهده چیزهای چند منکشف میگردد که عقل از ادراک آن عاجز است همچنانکه جوهر از ادراک معقولات که

بسیار است  
پس بجهت تکلیف و توحید  
و در مذکور چنان

در کات عقل است عاجز اند و در آن طور محقق شده است که حقیقت وجود که عین واجب الوجود است نه کلی  
ست و نه جزئی و نه خاص و نه عام بلکه مطلق است از همه قیود تا حدی که از قید اطلاق نیز معر است بران  
قیاس که ارباب علوم عقلیه در کلی طبعی گفته اند و آن حقیقت در همه شیا که موصوف اند بوجو و تجلی و ظهور کرده  
است آن معنی که هیچ چیز از آن حقیقت خالی نیست که اگر از حقیقت وجود کلی خالی بود پس صلا بوجو و موصوف  
جوهر بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در رساله خود میفرماید که حقیقت واجب سبحانه و تعالی وجود  
مطلق است و حقائق ممکنات شیونات و تعینات اوست پس واجب ممکن نمیتواند شود مطلق را و واجب لازم  
و متعین را امکان و محال است که مطلق عین متعین گردد و بوجهیک صلا تعارض نماید و اطلاق مطلق باطل شود و  
نیز محال است که متعین عین مطلق گردد و بطلان تعارض زیرا که از متعین تعین باطل و زائل نمیشود و در شهود چنانکه  
ساک و مرتبه فانی الله رسد تعین شود و و آن باشد و او غافل از تعین خود میشود و اما در واقع تعین مرتفع  
نمی شود

۸۳

جوهر در واجب الوجود و هر چه وجود او ضروری باشد او را واجب الوجود گویند و هر چه عدم او  
ضروری باشد او را متعین الوجود نامند و هر چه وجود و عدم او ضروری نباشد او ممکن الوجود خوانند از باب  
عقل و صاحب فکر یعنی حکما و تکلمین بر آنند که واجب تعالی علت موجد ممکن است و ممکن معلول و حقیقتی پس واجب  
تعالی غیر ممکن باشد که علت موجد هر شیء غیر آن شیء باشد و شیخ اکبر در نص محمدی ایشان را صاحب علت میفرماید  
و نیست نفس الامر و حقیقت حال که جماع مذکور بر آنند و نیست حق علت موجد ممکن به آنچه که ممکن غیر او باشد و او  
غیر ممکن ع چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و میگویند عقلا نه کور و اثبات واجب تعالی که هر ممکن  
در وجود خود محتاج باشد بسو واجب تعالی و این حکم بدیهی است چه هر کس بعد از ادراک معنی امکان حکم میکند  
که هر ممکن مستقر باشد بسو واجب الوجود و در وجود خود بواسطه بابا و اسطوره و درین حکم اهل وجدان و اهل  
برهان شریک اند لیکن اهل برهان بر آنند که واجب تعالی غیر ممکن باشد و جمیع وجوه آری حکم کردن بافتقار  
هر ممکن بسو واجب تعالی بدیهی است لیکن نیست ممکن غیر واجب تعالی و در واجب غیر ممکن چه افتقار ممکن بسو  
واجب تعالی مثل افتقار حباب باشد بسو آب پس حباب عین آب باشد و آب عین حباب پس واجب تعالی  
حقیقت الحقائق باشد و هر حقیقتی از حقائق فردی باشد از افراد آن چنانکه هر جسم خاص فردی باشد از افراد  
جسم مطلق پس واجب تعالی بر هر فرد محمول باشد

۸۴

واجب الوجود و محتاج الیه  
و ممکن الوجود

جوهر در تحقق واجب الوجود و در توقف الشیء علی ما یتوقف علیه و سلب استیلا  
در وجود خود بعلت که موثر است در وی و سلب آن علت بعلت دیگر که در آن علت اول موثر است

۸۵

در تحقق واجب الوجود و در توقف  
الشیء علی ما یتوقف علیه و سلب  
شرح توقف الشیء علی ما یتوقف



و علم جزا الی غیر النہایت و چون امکان تساوی وجود و عدم ممکن است پس البتہ جهت ترجیح احد الطرفين نزدیک  
 ممکن محتاج بعلت است اگر چنانچه آن علت واجب باشد ثبت الذی و اگر ممکن باشد خالی نیست کہ بیان ممکن مفروض  
 اول است یا ممکن دیگر اگر اول باشد و درست چنانکه ممکن اول موقوف ممکن دوم باشد و ممکن دوم موقوف  
 بکلیت اول و اگر آن علت ممکن دیگر باشد خالی نیست کہ سلسلہ احتیاج بمنجر بواجب دیگر و یا دیگر و اگر بمنجر بواجب  
 شود فهو المراد و الا معلول ممکن دیگر باشد و آن ممکن دیگر معلول ممکن دیگر همچنین الی غیر النہایت میرود و این است  
 اگر قاری تسلسل چه هر چند فرض علی می نماید بجای نرسد و در باطل تسلسل است محال و ادست پس  
 مبد و بد و دست مال و پس قائل گشتند کہ واجب الوجود است چه اگر نباشد ازین دو باطل کہ دو تسلسل است یکی  
 لازم آید ازین استدلال او را معلوم گشت کہ واجب الوجود می باید کہ باشد و معرفت حقیقی کہ علم بحقیقت بود حاصل  
 نشد چه آن معنی بنفی غیر میرسد نہ باثبات هر که حق را بوسیله اشیا می دانند بحقیقت جاہل است و ہر کہ اشیا را

حق دانند اعراف است

جو هر واجب الوجود دانست کہ وجود او مقضای ذات او باشد و ممکن الوجود دانست کہ وجود او مقتضای  
 ذات وی باشد بلکہ از جهت موجودیت محتاج بغیر کہ علت و سبب باشد و پیش حکما علت احتیاج ممکن بوجود  
 است از امکان شیاء واجب میکنند چه وجود و عدم نظر با ذات ممکن متساوی اند و واحد الطرفين ممکن کہ وجود  
 باشد یا عدم بر طرف دیگر مرجع نمیشوند الا بواسطہ امر خارج آن ممکن کہ آن علت وی باشد و نزد مکمل علت احتیاج  
 ممکن بپوشش حدوث است زیرا کہ احتیاج ممکن بپوشش از جهت خروج است از عدم بوجود و آن حدوث است و  
 بعضی کہ علت احتیاج امکان و حدوث را داشته اند و در علت احتیاج حدوث اعتبار کرده اند شرط او  
 مشروطاً مقصود دانست کہ حکیم فلسفی بلکہ صاحب استدلال مطلقاً از وجود ممکن بوجود واجب استدلال  
 نموده می گویند کہ ممکن از جهت امکانیت و حدوث محتاج بعلت است و آن علت از روی امکانیت محتاج  
 خواهد بود بعلت دیگر اگر آن علت دیگر واجب باشد فهو المراد و اگر باز ممکن باشد اگر بیان ممکن مفروض باشد  
 یا منتهی بواجب شود کہ مقصود است یا بمنجر بملکات غیر متناہیہ گردد و تسلسل لازم آید و چون ثبات ذات واجب  
 ممکن می نمایند ہر آنکہ در معرفت ذات واجب حیران باشند چه معلول اثر علت است و آثار بند ذات و صفات  
 دلائل ذات و صفات موثر اند لا بد است کہ در دلیل از مدلول چیزی باشد و چون ذات ممکن نزد ایشان  
 من کل الوجوه خلاف ذات واجب است پس علم میکنند و بقیقت نرسد

۸۵  
 واجب الوجود و ممکن الوجود  
 ن اشیا و صفات  
 مع احدی الطرفين معنی یکی از

جو هر در تخریص حق سبحانہ و تعالی از تحدید و تقیید منکران وحدت وجود و در فرقہ اندکی قائلان  
 بتثبیت حق سبحانہ و تعالی را حجت ثابت میکنند و دیگر قائلان بتخریص کہ مجرد از مکان و جهت گویند و این تحدید

تخریص حق تعالی از تحدید و تقیید  
 ۸۶

حق تعالی

و تقییدست مرزات حق سبحانه و تعالی را پس حق تعالی در وجود و مافیل شد و وجود مجردات را چنانکه مجردات  
 بخود وجود و مجردات امکان جهت اند همچنین حق تعالی نیز ذلتی نسبت مجردات امکان و جهت پس شبهه بجوهر مجرد شده  
 اگر چه شبهه بجهانیات نشد پس مکران وحدت وجود همه شبهه اند و نزد اهل تحقیق حق تعالی منزله است در عین  
 تشبیه و شبهه است در عین تنزیه کسی که منکر صفات تشبیه است و یا منکر صفات تنزیه هر دو خاطی اند و در  
 قرآن مجید آیات تشبیه بسیارند و آيات تنزیه هم واقع است و هر دو حق است و ایمان به یکی و تاویل دیگر  
 ایمان بیض است و کفر بیض و بجز علوم مولانا عبدالحی قدس سره در رساله خود میفرماید که حق سبحانه و تعالی  
 منزله است در مرتبه ذات و شبهه است در ظاهر پس اوست جامع میان تنزیه و تشبیه نیست منزله محض و بی  
 که قابل تشبیه نباشد صلا چنانچه شعریه یگونی در تنزیه باین وجه تقییدست نیست مشبه محض چنانچه مجسمه یگونی که  
 این تشبیه تحدید است و الله تعالی منزله است از تقیید و تحدید و او سبحانه مشبه است در عین تنزیه که اوست  
 با تنزیه خود در ظاهر و منزله است در عین تشبیه چنانچه اعتبارات بالک اند و اوست موجود پس شبهه بجهانیات  
 و در قرآن مجید نصوص داله بر تشبیه اکثر اند از نصوص داله بر تنزیه و حضرت شیخ اکبر قدس سره در فصول  
 می فرماید **فان قلت بالتزیه کنت مقیدا و ان قلت بالتشبه کنت محددا**  
 پس اگر گوئی بتزیه فقط تشبیه آبان یا رنگی باشی تو مقید یعنی قید کننده مرحق تعالی را در غیبت یعنی منکر ظهور  
 و مشبوه با وجود آنکه الله تعالی خود را وصف کرده است به بودن وی که ظاهر است و اگر گوئی تشبیه  
 و تنزیه را بان منضم کنی چنانچه مجسمه یگونی که الله تعالی جسم و مشبه است پس شومی محذره یعنی حد کننده مرالله  
 تعالی را در بعضی مراتب که مرتبه تنزیه از ان خارج باشد و حق تعالی حد ندارد و باز میفرماید **و ان قلت**  
**بالامرین کنت مسددا و کنت اماما فی المعارف سیدا** و اگر گوئی هر دو امر که تنزیه تشبیه  
 باشد یعنی حق تعالی منزله است در عین تشبیه مشبه است در عین تنزیه باشی تو مسدود و بر طریق سداد و درست  
 گوئی و شوی امام و سرور و معارف الهیه باز میفرماید **من قال بالاشفاع کان مشترکا**  
**ومن قال بالافراد کان موحدا** شفاع مصدر است از باب فعال بمعنی جفت کردن و افراد نیز  
 مصدر است از باب مذکور و مشترک بصیغه هم فاعل از تشریک و موحدا بصیغه هم فاعل کسی که ثبات غیر با  
 حق تعالی نکند پس کسی که بگوید شفاع و جفت کند خلق را با حق تعالی یعنی بگوید که حق تعالی را وجود  
 عللده است و ممکن را وجود عللده او مشترک است و این شرک خفی است و کسی که بگوید افراد یعنی بگوید  
 و فرد بودن وجود که وجود نفس ات حق تعالی است و واحد است و کثرت مظاهرا و منافی وحدت است  
 هست آن شخص موحدا باز میفرماید **فایک و تشبیه ان کنت ثانیاً و ایاک و التزیه**

شبهه  
شبهه

فان قلت بالتزیه کنت مقیدا  
و ان قلت بالتشبه کنت محددا

پس اگر گوئی بتزیه فقط تشبیه  
آبان یا رنگی باشی تو مقید  
یعنی قید کننده مرحق تعالی را  
در غیبت یعنی منکر ظهور

و مشبوه با وجود آنکه الله تعالی  
خود را وصف کرده است به بودن وی

که ظاهر است و اگر گوئی تشبیه  
و تنزیه را بان منضم کنی

چنانچه مجسمه یگونی که الله تعالی  
جسم و مشبه است پس شومی محذره

یعنی حد کننده مرالله تعالی را  
در بعضی مراتب که مرتبه تنزیه از ان

خارج باشد و حق تعالی حد ندارد  
و باز میفرماید و ان قلت

بالامرین کنت مسددا و کنت اماما  
فی المعارف سیدا

و اگر گوئی هر دو امر که تنزیه تشبیه  
باشد یعنی حق تعالی منزله است در عین

تشبیه مشبه است در عین تنزیه باشی  
تو مسدود و بر طریق سداد و درست

گوئی و شوی امام و سرور و معارف  
الهیه باز میفرماید من قال

بالاشفاع کان مشترکا و من قال  
بالافراد کان موحدا

اشفاع مصدر است از باب فعال بمعنی  
جفت کردن و افراد نیز مصدر است

از باب مذکور و مشترک بصیغه هم فاعل  
از تشریک و موحدا بصیغه هم فاعل

کسی که ثبات غیر با حق تعالی نکند  
پس کسی که بگوید شفاع و جفت کند



ان گنت مفردا + لفظ ثانی بصیغه هم فاعل معنی ثنا کننده و یا بمعنی دوم یعنی باز از نفس خود را  
از تشبیه اگرستی تو ثنا کننده حق تعالی را و یا اگرستی تو دوم حق در وجود یعنی قائل تشبیه بین طرق میشود  
خود را یکت بود دانی و حق را وجود دوم از خود و باز از نفس خود را از تنزیه اگر تو باشی مفرد یعنی کبریا و  
تشبیه را از تنزیه با جمله باید که قائل شوی تشبیه در عین تنزیه و در عین تشبیه با میفرایند **صفات**  
**موجب انت** هو و ترا + می عین الامور سر حرا و مقید پس تو اوستی چرا که تو مقید می شوی  
و اطلاق بلکه تو اوستی بحسب حقیقت که حق متعین شده است در تو و می بینی حق را در عین موجودات مسح  
و مقید است خلاص از قید تعین و مقید بقید تعین یعنی ظاهر متعین

توحید ذات و تنزیه صفات ۸۷

جوهر و توحید ذات و تنزیه صفات علما صوفیه که بسبب لفظاع از شواغل با معدن علم  
اتصال یافته اند و قدیم ارواح و قلوب ایشان در آن مستقر و ثابت و راسخ شد و دیده بصیرتشان  
بنور مشاهد جمال ازلی مکتل گشت بطریق علم یقین و برهان بین بل بوجه کشف و ذوق و وجدان  
میدانند و می بینند و گوئی می بینند که هیچ کس هیچ چیز مستحق معبودی و لائق مسجود می نیست الا حق سبحانه  
و تعالی ذات قدیمش همیشه بوصف وحدانیت موصوف است و بهجت فروانیت معروف و صفات محدثه  
از مشاکله و مماثلت و اتصال انفصال و مقارنته حلول مخروج و دخول و تغیر و زوال و تبدل انتقال  
از قدس نزولیت او مسلوب هیچ نقصان بکمال و جمال کمال او نماند و بسبب جمال احدیتش از صحت مطلق  
افکار مبر و جلال احدیتش از زحمات ملائکه انکار معارضان میدان فصاحت را در وصف او جمال عبات  
تنگ و سائبان عرضه معرفت را در تعریف او پائے اشارت لنگ پایه رفعت او رکش از هوا زات حواس  
و محاذات قیاس متعالی و ساحت عزت معرفتش از ترد و او دام و تعرض انهام خالی نهایت عقول را  
در بدایات معرفت او جزو تحریر و قلاشی و لیلی نیست و بصیرت صاحب نظران را در اشعه انوار عظمت او جز  
تعامی و تعاشی سبیل نه ذات نامحدود او را بایت نه و صفات نامحدود او را نهایت نه ازل و ابد نه درج  
در تحت احاطت او و کون و مکان منظومی در طر بساطت او جمله او ازل در اولیت او و آخر و همه و آخر و  
آخریت او و ازل و اول و بر شیا و ز طاهرت او باطن و باطن او ان و باطنیت او ظاهر هر چه در عقل و  
فهم و وهم و حواس و قیاس گنج ذات سبحانه و تعالی از ان منزله و مقدس است چه این همه محدثات امد  
و محدث جز او را که محدث نتواند کرد و دلیل موجود او هم وجود او است و برهان شهود او هم شهود او غایت  
او را که درین مقام عجز است اعجز عن و رک الا و رک او را که هیچ موصد بکنه او را که واحد جز واحد  
نتواند رسید و هر چه او را که او بدان منتهی گرد و غایت او را که او بود و نه غایت واحد تعالی الله عن

تنزیه ذات

ع

ع

ع

ع

وَلَاكْ عَلَوَا كَبِيرًا ۝ اِنْجِ مِشْ تَوْبِشْ اِزَانِ رَهْنِیْت ۝ غَايْتِ فَمِ تَسْتِ اِنْدِ مِیْتِ  
 جَوَهَرِ صَاحِبِ مِشْنُو مَعْنُو قَدِ سِ سِرُو ۝

۸۸

چسیت تو حید خدا آخوشتن	خوشیتن را پیش واحد سوختن
گرهی خواهی که بفروری چو روز	هستی همچون شب خود را بسوز
ز آنکه هستی سخت سستی آورد	عقل از سرشدم از دل میرو
شد عزیزی از آن هستی لمبیس	که چرا آدم شود بر من ریس
هر که از هستی خود مفقود شد	منتها کار او محمود شد

جوه در کمال ذاتی و کمال اِسمائی حق سبحانه و تعالی صاحب تحفه المرسله الی الهی صلی  
 الله علیه و آله و صحابه و سلم میفرماید و ان لذلک الوجود کمالین احد هما کمال ذاتی و ثانیها  
 کمال اِسمائی اما کمال الذاتی فهو عبارة عن ظهوره تعالی علی نفسه فی نفسه بل اعتبار  
 لغيره و الغیرة و الغناء المطلق لازم لهذا کمال الذاتی و معنی الغناء المطلق مشاهدته تعالی فی نفسه  
 جمیع اشیون و الاعتبارات الالیه و الکیانیات مع حکما و لوازمها و مقتضیاتها علی وجه  
 کلی جمالی لا یدرج لکل فی بطون الذات و وحدته کاندراج جمیع الاعداد فی الواحد العدوی  
 و آن وجود را دو کمال است یک کمال ذاتی و دوم کمال اِسمائی و کمال ذاتی عبارتست از ظاهر شدن  
 حق سبحانه و تعالی بر ذات خود عبارت خود در ذات خود بلی اعتبار غیر و غیره و غناء مطلق لازمه  
 این کمال ذاتی است و معنی غناء مطلق مشاهده حق سبحانه و تعالی است در ذات خود جمیع شیون و اعتبارات  
 الیه و کونیات با حکام و لوازم و مقتضیات او بر وجه کلی جمالی زیرا که همه در بطون ذات و در وحدت و اندراج  
 و انما سمیت غناء مطلقا لانه تعالی بهذه المشاهدة مستغن عن ظهور العالم علی  
 وجه تسمیل لا حاجة لذلک حصول المشاهدة الی العالم وافیة لان المشاهدة جمیع  
 الموجودات حاصله تعالی عند اندراج لکل فی بطونه و وحدته و بهذه المشاهدة  
 تكون شهودا عینیة علیا کثروا لفصل فی البجمل و اکثر فی الواحد و النحلة مع الافصان  
 و توابعها فی النواة الواحدة و نامیده نشد این مشاهده مذکوره بغناء مطلق گرازیں جهت که حق  
 سبحانه و تعالی بدین مشاهده بلی نیازست از ظهور عالم بر وجه تفصیل و در حصول این مشاهده مراد را  
 حاجت نیست سوے عالم و چیزیست که در ویست زیرا که مشاهده جمیع موجودات نزدیک اندراج همه در  
 بطون ذات او در وحدت او حاصلست و این مشاهده شهودی عینی علمی باشد چون شهود مفصل در مجمل و

۸۹ کمال ذاتی و اِسمائی حق تعالی

در واحد عدوی

بمندرج بودن

ص مثل اندراج جمیع اعداد  
در واحد عدوی



بسیار در واحد و مثل ایشانها و با همه توابع او در یک خسته و اما الکمال الالسمائی فهو عبارة عن ظهوره  
 تعالی علی نفسه و هو ذاتی التعلیقات الخارجیة عنی العالم و ما فیہ و هذا الشهود و کون شهودا  
 عیانیاً عینیا و جودیا کاشف و المجل فی الفصل الواحد فی الکثرة والنواة فی الخلقة و توابعها  
 اما الکمال الالسمائی عبارتست از ظهور او تعالی بر ذات خود و شهود او مرزات خود را در تعلیقات خارجیه یعنی  
 عالم و چیز که در دست و این شهود عیانی یعنی وجودی باشد همچو شهود مجمل در فصل و یک در بسیار خسته  
 در سطح و در توابع آن و هذا الکمال الالسمائی من حیث التحقق والظهور موقوف علی وجود العالم  
 و ما فیہ لان معناه السابق لا یحصل الا بالظهور للعالم علی وجه التفصیل و این کمال الالسمائی از حیثیت  
 تحقق و ظهور موقوف است بر وجود عالم و بر آنچه در دست زیرا که معنی مذکور که کمال الالسمائی حاصل نشود  
 مگر بظهور عالم بر وجه تفصیل و شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید که حضرت  
 حق سبحانه و تعالی بموجب فرموده خود ان الله تعنی عن العالمین بحسب کمال ذاتی از وجود عالم  
 و عالمیان مستغنی است و اما تحقق و ظهور کمال الالسمائی موقوف است بر وجود اعیان ممکنات که مرایا و مجالی  
 صفات و اعتبارات ذات اند چه کمال الالسمائی عبارتست از ظهور ذات مقدسه و شهود او در مراتب  
 تعلیقات خود که سسی اند غیر و سوسی اگر گویند چنانکه تکمال حق تعالی بغیر لازم آید گویم که مراتب نیز منظر مجلی  
 است مطلقاً غیر نیست تا اشکال بغیر لازم آید بلکه او را در جهت است یک تعین شخصی و که لاحق و  
 شد و آن جهت غیریت است و یک جهت وجودی که قیام همه موجودات بآن وجود است و این عین  
 وجود حق است سبحانه بکذا قال بعض شارحی الفصوص و پوشیده نماید که مرآتیت و منظریت موجودات  
 مروج و حق تعالی از حیثیت غیریت است نه از جهت عینیت چه منظریت مرایا و منظریت باعتبار تعین و  
 تقدیر است و ایشان باعتبار تعین و تقدیر غیر وجود مطلق اند اگر چه در حقیقت وجود متحد اند و محققان  
 از غیریت این میگویند و غیر حقیقی خود عدم محض است پس جواب صواب آنست که گویند ذات فی  
 نفسها کامل است بے وجود اغیار که منظریت مقیده است و کمال الالسمائی بحسب کمال منظر او اسما و  
 شیون است نه بحسب کمال محض ذات پس اشکال ذات بغیر لازم نیاید

جوهر در تحقیق اسما و صفات صاحب الدایه قدس سره میفرماید که معتقد جماعت متصفوفه  
 آنست که خداوند تعالی را اسما حسنیه نامعد و دست و صفات اعلی نامعد و دهر آهی دلیل صفتی و دهر صفتی  
 سبیل معرفتی و دهر معرفتی ربوبیت و دهر ربوبیت طالب عبودیت و از جمله آن اسما نامتناهی بهشت  
 جناب الی نو و نه اسم و هنر او یک بحسب اتحاد و فهم و طاقت بشری از پرده غیب بصیرت کس ظهور آورده

قوله و محققان از غیریت این میگویند و غیر حقیقی خود عدم محض است پس جواب صواب آنست که گویند ذات فی نفسها کامل است بے وجود اغیار که منظریت مقیده است و کمال الالسمائی بحسب کمال منظر او اسما و شیون است نه بحسب کمال محض ذات پس اشکال ذات بغیر لازم نیاید

اسما و صفات ۹۰ خود عدم محض باشد

معموف

وجمال صفات را ورین مظهر بر دیده مشتاقان لقاء بقا و بقا و لقاء خود جلوه کرده تا هر لحظه بدان تجلی ایشان را تسلی میدهد و هر لحظه از در لچمی جمال صفت بر نظر ایشان عرض میکند و ذوق بر ذوق و شوق بر شوق شان می افزاید چه هر گاه بوجه صفت جدید بر ایشان کشف می شود ذوق تازه بدل ایشان می پیوندد و شوقی جدید بشماره جمال ذات در ایشان انگیزه میگرد و حق تعالی را و راسه نو و نو نه را و یک چهار بیایست ز نه ارگمان نبری که چهار جناب الهی در آنچه شنیده و تورا سیده است منحصرست چو بیایا که در خزانه عزت کنون درج عزت است و یکس از جز عالم الغیب بران اطلاعی نه علم ازلی به معرفت آن منفردست چهار اوجانه از حد عبودیت است و صفات او بجان از حد افزون و همچنانکه چهار

نهایت نیست معانی و بطون هر ایمی را غایت نیست

۱۱ جوهر در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی از رومی حقیقت و ذات از همه چیز شریف ترست شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرمایند که حضرت حق سبحانه و تعالی از رومی حقیقت و ذات از همه چیز پوشیده ترست که ذات و غیب هویت او تعالی درک و مفهوم و مشهود معلوم هیچکس نتواند بود و کما خبر موعن نفسه بقوله ولا یحیطون به علما هر چه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنج ذوات خداوند سبحانه و تعالی از ان منزه است و مقدس چه نیمه محذات اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد و اما از رومی تحقق هستی پیدا تر از همه چیز است و قال بعضهم قدس الله تعالی اسرار هم حق سبحانه و تعالی از همه مخلوقات و موجودات ظاهریست و از غایت

حضرت حق سبحانه از رومی حقیقت و ذات از همه چیز پوشیده ترست

عنه از اینجا معنی الغیب عند الله و

۱۲ از غایت پیدای پنهان تو غایت پیدای آن است که گاهی پنهان شود و گاهی ظاهر شود و پیدای باعث پوشیده میشود چنانچه اگر نور خورشید بر یک حال ماندی مصون بودی هیچ کس گمان نبرد که آن نور خورشید منور است پس چنین غایت پیدای خورشید باعث پنهانی آن شد پس از نظر افهام مردم قدر قابل نیست

پیدای پنهان است

۱۱ جوهر خداوند تعالی واحد است لا شریک له ولا ضد له ولا ند له جسم نیست جوهر نیست عرض حضرت خداوند تعالی در آراخت و برشت کشم سر میده خواهد شد و بهشت و دوزخ مخلوق اند و اهل بهشت و دوزخ و اهل دوزخ در عذاب باشند و عذاب قبر و سوال شکر و کفر باعث بی موت و دیدن صومعه به حق اند خواهد شد ۹ جوهر بدانکه نزد بعضی صفات جناب حق سبحانه و تعالی عین ذات است و نزد بعضی غیر ذات است و نه غیر ذات و بعضی میفرمایند که متعرض نشویم لفظ غیر را نه نفی و نه اثبات بلکه گوئیم که جناب حق سبحانه و تعالی موجود است و جناب او تعالی را صفات است که معدوم نشود چنانکه ذات جناب و سبحانه و تعالی معدوم نشود و حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرمایند که صفات غیر ذات اند من حیث ما فهم العقول و عین ذات اند من حیث ما تحقق و الحصول شلا عالم ذات است باعتبار صفت علم و قادر باعتبار قدرت و غیر باعتبار ارادت شک نیست که اینها چنانکه بمفهوم ما بلکه بیک متغیر اند با ذات نیز متغیر اند اما بحسب تحقق و هستی عین ذات



اندر با معنی که آنجا وجودات متعدده نیست بلکه وجودیت واحد و صفت اعتبار است او -

۹۴ صفات حق

جوهر در صفات حق تعالی صفات حق تعالی نزد بعضی عین ذات است و نزد بعضی غیر ذات و نزد بعضی نه عین ذات است و نه غیر ذات و بعضی گویند که متعرض نشویم لفظ غیر را نه نفی و نه اثبات بلکه گوئیم که جناب حق سبحانه و تعالی موجود است و او تعالی را صفات است که معدوم نشود چنانکه ذات او سبحانه و نزدیک محققین باعتبار آنکه عقل بر یک اوست غیر ذات است چه او حاکم است به تمیز میان ذات که عبارت از وجود مطلق است و میان صفات که نسبت به متعدد است و باعتبار واقع و فی نفس الامر عین یکدیگر اند چه صفت عبارت از تجلی وجود مطلق است در مرتبه ظهور تجلی خاص که زائد بر ذات اوست بلکه عین ذات اوست مثلاً عالم ذاتی است باعتبار صفت علم و قادر ذاتی است باعتبار صفت قدرت و مرید باعتبار ارادت و شک نیست چنانکه ذات و صفات در میان خود متغایر اند و عین همچنین صفات و چهار در میان خویش نیز بحسب مفهوم و مظاهر متغایر اند بفرمان

اصطلاحات از وجود مطلق است

معنی صفت بیان نمیشد  
عده و اگر صفات عین ذات نباشد  
پس لازم آید احتیاج به غیر یا

کلی و عین اند معینیت اصلی

۹۵  
در باب صفات ذاتیه حق تعالی و اطلاق اسم علم  
یا اسم حیاتی امام امیر صفات

جوهر صفات ذاتیه عبارت است از حیات و علم و قدرت و ارادت و مع و بصیر و کلام و این نزد اکثر محققان است و بعضی بقا را نیز از صفات ذاتیه و نهند و امام الائمه از صفات صفت علم است و بعضی باینند که امام امیر صفت حیات است صاحب عین المعانی قدس سره را اول مختار است

۹۶

در باب صفات ذاتیه حق تعالی و اطلاق اسم علم یا اسم حیاتی امام امیر صفات

جوهر عارف سامی حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لواحق میفرمایند که جمیل علی الاطلاق حضرت ذو الجلال و الافضال است هر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است پر تو جمال و کمال اوست که آنجا افتاده و از باب مراتب بدان سمت جمال و صفت کمال یافته هر که او انانای دانی اثر دانی اوست و هر کجا بنیای بنی ثمره بنیائی اوست با جمله صفات اوست که از اوج کلیت و اطلاق نزول فرموده و در حقیقت جزویت و تقید تجلی نموده تا از جز کل راه برسی و از تقید باطلاق روئے آری نه آنکه جز را از کل ممتاز دانی و به تقید از مطلق از زمانی رباعی

از لطف قد و صبا حجت خدیجه کنی	وز سلسله زلف مجید چکنی
از هر طرف جمال مطلق تابان	اے بنجر از حسن مقید چکنی

۹۷

جوهر اسماء سبعه و امیر عبارت است از حی و علیم و مرید و قدیر و بصیر و سمیع و مشکلم بعضی محققان حی را امام الائمه گویند زیرا که اسم حی بذات مقدم است بر اسم علیم و حیوة شرط علم است و علم مشروطه او و شرط را تقدم است بر مشروط و بعضی گویند که اسم علیم یا است اولی است از حیوة زیرا که است امریت نبی و مقتضی ماموم و امام اشرف از ماموم و علم مقتضی آنست که معلوم قائم باشد

عنه و این لقب که حیوة شرط علم است و در صورتی که علم پس بدان که حیوة شرط علم است و در صورتی که علم پس و این ادراک بغایت دقیق است فهم من انهم

بر وسعت هم حیوة قضا غیر حی میکند چرا که حیوة عین ذات است و غیر مقتضی نسبت و ظاهر است که علم شرف  
 است از حیوة و انانیت او تقدم بالطبع لازم نیاید و دست که مزاج معتدل برق را بشرط حیوة است و حیوة  
 را تقدم شرف است بر مزاج پس علم علم بر انانیت اولی است از هم حیوة آئینه حقائق نه امام ایما از صفات  
 صفت علم است و بعضی ازند که امام ایما صفت حیات است عین المعانی

جوهر سبوح شتوق است از تسبیح و قدوس شتوق است از تقدس هر دو معنی تنزیه مشارک اند  
 من حیث لغت هر دو معنی تطهیر اما من حیث الاصطلاح مبالغه و قدوس بیشتر است از سبوح که تسبیح  
 حق است از شریک و صفات نقص چون عجز و ضعف و قیود و فنا و مثال آن و تقدس تنزیه حق است از جمله  
 که در تسبیح گفته شد و از هر چه لائق خباب مقدس است از صفات امکان خواه آن صفتی ناقصه باشد  
 یا کامله که آنچه نسبت با غیر حق کمال نماید و قدوس محصور در جمله اسماء حسنی است و او در تنزیه و کیت و کیفیت  
 از سبوح شدید مبالغه است پس او خص باشد از سبوح و آنچه خص باشد از هم آزاد در ذکر موعود دارند از اینجاست  
 گویند سبوح قدوس

۶۸  
 معنی سبوح و قدوس  
 و الی غیره  
 و الی غیره  
 و الی غیره

جوهر قال الله تعالی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو کل شیء علیم است  
 پیش از همه شیا و پدید آرنده انما یعنی قدیم ازلی است که او را بابت نیست و پس از فنا بر همه موجودات اوست  
 یعنی باقی ابد است که آخریت او را نهایت نیست و اول او اولی است نه تنها آخر او آخری است نه تنها و آشکارا  
 وجود او بکثرت دلائل و نهان حقیقت ذات او از تعقل به ماقبل رباعی

۶۹  
 معنی سبوح و قدوس  
 و الی غیره  
 و الی غیره

اول و آخر تو کیست حدوث و قدم	ظاهر و باطن تو ایا چیست وجود و عدم
اول بے انتقال آخر بے ارتحال	ظاهر بے چید و چون باطن بے کیف و کم
صاحب بحر الحقائق فرماید که اول است و عین آخریت و آخرت در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت حضرت شیخ ابوسعید خراسانی قدس سره فرمودند که خدا تعالی را هیچ شناختی فرمودند با آنکه میان خدا و جمع کرده پس این آیه خوانند و فرمودند که متصور نیست جمع خدا و الی از حیثیت حده	
و اعتبار واحد و آن واحد قطعی	
اول تو هم در اول آخری	باطنی و هم در ان دم ظاهری
تو محیط بر همه اندر صفات	و از همه پاک و مستغنی بذات
و او همه چیز علیم و داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن بر نسبت دانش او یکسان	
جوهر قال الله تعالی الیس کشاهتة و هو السميع البصیر علما لا خلاف است در آنکه کاف در	

۷۰  
 معنی سبوح و قدوس  
 و الی غیره  
 و الی غیره

۷۱  
 معنی سبوح و قدوس  
 و الی غیره  
 و الی غیره



مسئله کاف و کشه

و

بیان قاعده علم بلاغت

المشکله زائد است یا غیر زائد بعضی بر آنند که زائد است پس معنی و سبب تنزیه باشد چرا که از لیس مشکله شے  
 این لازم آید که او را مثل هیچ وجه از وجود نیست و قوله و هو السميع البصیر تشبیه باشد از هر اطلاق سمع و بصیر  
 بر مالک و بر عبد میکنند پس در سبب هم تنزیه باشد و هم تشبیه بعضی بر آنند که کاف در سبب زائد نیست  
 پس بجای شے مثل باشد یعنی لیس مثل مشکله شے و نفی مثل از مثل خود کرده باشد و اثبات مثل کرده است مثلی که  
 مثل از سبب منفی بود و این عین تشبیه است و تنزیه درین قول باشد که و هو السميع البصیر و در علم بلاغت گفته اند  
 که هر گاه مبتدا ضمیر باشد مقدم بر خبر و خبر و سبب معرفت بلام بود فاعله حصر و پس معنی این باشد که اوست  
 تنها که سمع است و بصیر است و این عین تنزیه باشد چرا که تنزیه ذات او از سمع و بصیر کرده است که آن نقص  
 است با آنکه آلت مخلوق است و او تعالی منزّه است از الت چنانکه گفته اند و معتقدات که سمع بلا سمع و بصیر  
 بلا بصیر و اثبات سمعی و بصیری حق را کرده باشد پس ازین آیت مذکور به تقدیر کاف زائد غیر اولیّه  
 تنزیه باشد و غیر دیگر تشبیه و تقدیر غیر زائد نیمه اول آیت تشبیه باشد و نیمه دیگر تنزیه و اگر نیکو مال کنی بیانی  
 که در هر نیمه از آیت تنزیه و تشبیه است و تشبیه در تنزیه است پس خلاصه سخن این باشد که حق است که سمع است  
 و بصیر است در سبب سمعی و بصیری که او را سمع و بصیر باشد یعنی گوش و حدقه و حق را گوش و حدقه است  
 و این عین تنزیه است و تشبیه و شیخ اگر گفت قوله تعالی لیس مشکله شے یعنی نیست مثل حق تعالی  
 چیزی تنزیه کرد خود را از نقائص آنچه در عالم باشد چه عالم اهل عالم با یکدیگر متماثل اند پس عالم حق نباشد  
 و نیز فرمود و هو السميع البصیر یعنی الله تعالی سمع است و بصیر یعنی شنوا و بینا پس تشبیه کرد حق تعالی که  
 ما مثل حق سمع و بصیریم بلکه عین او-

در کلام جناب الهی ۱۰۴  
 صاحب الاله است و کلام  
 عوارض لغوی است و کلام  
 شهاب لغوی است و کلام  
 عینه لغوی است و کلام  
 اعلا لغوی است و کلام  
 سید احمد فان الله

جوهر در کلام جناب الهی صاحب الصباح الدیة قدس سره میفرماید که هیچ شک نیست که قدر و مرتبه  
 هر کلامی بر حسب مقدار تکلم بود و هر چند تکلم رفیع پایه تر کلام او رفیع تر و پایه و منبع تر و چون ذات قدیم منفرد  
 است بجلال و عظمت کلام محسن منفرد بود بجلال و عظمت و اگر چه از روئے افاده و نفع مردم نیک نزدیک  
 است و لیکن از جهت رفعت مرتبت و علو منزلت بقایت دور است بر مثال آفتاب که بحرم از خلق دور است  
 و بشعاع و حرارت نزدیک اگر بآبشار منافع آن بگری در غایت قرب ظهورش مبنی و اگر بکینه حقیقت آن  
 بگری در نهایت بعد و بطونش یابی هم قریب است و هم بعید هم ظاهر است و هم باطن بعضی در قرب ظهور  
 او نظر کردند و گفتند حروف و صوت است بحیث احراز از بعد و بطون و بعضی در بعد و بطونش نظر کردند  
 و گفتند حروف است و نه صوت و طائفه اول که گفتند حرف و صوت است بعضی گفتند قدیم است و بعضی  
 گفتند محدث معلوم شد که هر قائل بنابر ذی سبب خود هر کدام قاعده نموده است صحابه و تابعین بحسب ملازمت

اصول و چنین فضول برگزیند و از اصول واجبیه ایمان آوردن است بقرآن مجید و متابعت او امر و نواهی آن کردن بقدر راز جمله لوازم و حصول است و شروع در زود آمد چون حدوث و قدم

بدعت و فضول

۱۰۲ جوهر در معنی الایمان الثابتة تا شتمت راجحة من الوجود و شرح رباعیات مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره مذکور است که صاحب فصوص الحکم قدس سره در نص ادیسی میفرماید الایمان الثابتة تا شتمت راجحة من الوجود یعنی ایمان ثابتة که صور علمیه اند بر عدسیت اصلی خود اند و بوسیله از وجود خارجی بشام ایشان نه رسیده است و معنی این سخن آنست که ایمان ثابتة نزد افاضه وجود ایشان ثابت و مستقر اند بر بطون خود و هیچ وجه ظاهر نخواهند شد زیرا که بطون و خفا ذاتی ایشان است و ذاتی چیزی از ان چیز جدا نمی شود پس آنچه ظاهر میشود از این ایمان احکام و آثار این ایمان است که بوجوه در حق وجود و حق ظاهر میشوند ذات این ایمان

۱۰۳ جوهر در بیان آنکه نور وجود حق سبحانه و تعالی بمثابة نور محسوس است و حقائق و عیان ثابتة بمنزله زجا جات متنوعه متکونه شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید که نور وجود حق سبحانه و تعالی بمثابة نور محسوس است و حقائق و عیان ثابتة بمنزله زجا جات متنوعه متکونه و تنوعات ظهور حق سبحانه و تعالی در ان حقائق و عیان ثابتة چون الوان مختلفه چنانکه نمایندگی الوان نور بحسب الوان حاج است که حجاب است و فی نفس الامر ادرالوئی نیست تا اگر زجا جات صاف است و سفید نور در و صاف و سفید می نماید و اگر زجا جات که رست و ملون نور در و صاف و کدر و بطون نماید با آنکه نور فی حد ذاته از لون بی شکل مجر و معر است چنان نور وجود حق سبحانه و تعالی با هر یک از حقائق و عیان ظهور است که اگر ان حقیقت و عین قریب است به بساطت و نوریت و صفا چون اعیان عقول و نفوس محروک نور وجود در ان مظهر و غایت صفا و نوریت و بساطت نماید و اگر بعید است چون اعیان جسمانیات نور وجود در ان کثیف نماید با آنکه نور فی نفسه نه کثیف است نه لطیف پس اوست تعالی و تقدس که واحد حقیقی است منزله از صورت و صفت و لون و شکل در حضرت احدیت و بهم اوست سبحانه که در مظاهر متکثره بصورت مختلفه ظهور کرد بحسب اسما و صفات و تجلی اسمائی و صفاتی و فعالی خود را بر خود جلوه داده

۱۰۴ جوهر در نفی محسوسیت از عیان ثابتة و ما هیات شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید رباعی

اعیان محض عین نا کرده زول	ما شا که بود بحسب جاعل مجعول
---------------------------	------------------------------

معنی الایمان الثابتة تا شتمت راجحة من الوجود

عنه عدمیت اصلی یعنی خفایه آن است نه آن عدمیت که ضد وجود است و سابقا علی فحیه ۲۴ شرح ۱۲

نور وجود بمثابة نور محسوس است و حقائق و عیان بمثابة نور محسوس است

سبب اینست که نور وجود حق سبحانه و تعالی بمثابة نور محسوس است و حقائق و عیان بمثابة نور محسوس است

نفی محسوسیت از ایمان ثابتة

اعیان محض عین نا کرده زول



چون جعل بود و فاضله نور وجود  
توصیف عدم آن نباشد معقول

صوفیه و محدین با حکما متفقین متفق اند در نفی مجبولیت از اعیان ثابته و ماهیات و کلام شیخ محقق و  
مدقق صدر الحق والدین القونوی و متابعان ایشان ناظر آنست که نفی مجبولیت از اعیان ثابته ثبوت  
آنست که جعل را عبارت میدارند از تاثیر موثر و ماهیات باعتبار فاضله وجود یعنی خارجی بر ایشان  
و شک نیست که عیان از ان حیثیت که صو علیه اند وجود خارجی از ایشان متغنی است پس لازم آمد  
انتفاء مجبولیت نیز و بعضی از محققان ارباب نظر را در اینجا تحقیقی است و محاش آنست که ماهیات ممکنه  
در وجود خارجی محتاج اند بفاعل در وجود علمی نیز محتاج اند بفاعل خواه این فاعل مختار باشد و خواه  
پس مجبولیت بمعنی احتیاج بفاعل از لوازم ماهیات ممکنه است مطلقا خواه در وجود یعنی و خواه در وجود علمی و  
اگر مجبولیت را تفسیر کنند با احتیاج بفاعل در وجود خارجی قول بنفی مجبولیت از اعیان ثابته صحیح باشد اما پوشیده  
نماند که این تخصیص و تقیید بحکف است و راجع باصطلاح پس صواب برین مقام آنست که گویند که مراد بنفی  
مجبولیت از ماهیات عدم احتیاج ایشان است فی حد انفسها بجل بفاعل و تاثیر موثر زیرا که ماهیت سواد مثلا  
و قتیکه ملاحظه کرده نشود با مفهوم دیگر و را که مفهوم سواد عقل معنی جعل و تاثیر را در و سبب جویند سبب آنکه  
سیان ماهیت نفس خودش مغایرت نیست تا فاعل بجل و تاثیر او انفس خودش گرداند و همچنین ضرورت  
بجل و تاثیر فاعل در صفت وجود با یعنی که وجود را وجود گرداند بلکه بجل و تاثیر و سبب با هست است  
باعتبار وجود با یعنی که ماهیت را متصف میکرد و اند بود و همچنین که تاثیر صباغ در ثوب صبوغ نه آنست که ثوب  
را ثوب گردانیده است یا صباغ را صباغ بلکه به آنست که ثوب را متصف بصبوغ گردانیده است پس برین  
تقدیر هر یک از نفی مجبولیت از ماهیات فی حد انفسها و اثبات مجبولیت ایشان باعتبار اقصاف  
وجود صحیح باشد و در صفحه ۵۲ وجود عدم علم

ن بانه  
معنی جعل  
ال نظر بینه و اگر با  
معنی مجبولیت که بعضی  
مال نظر بینه و اگر با  
ایمان این را که در حد انفسها بجل بفاعل و تاثیر موثر زیرا که ماهیت سواد مثلا و قتیکه ملاحظه کرده نشود با مفهوم دیگر و را که مفهوم سواد عقل معنی جعل و تاثیر را در و سبب جویند سبب آنکه سیان ماهیت نفس خودش مغایرت نیست تا فاعل بجل و تاثیر او انفس خودش گرداند و همچنین ضرورت بجل و تاثیر فاعل در صفت وجود با یعنی که وجود را وجود گرداند بلکه بجل و تاثیر و سبب با هست است باعتبار وجود با یعنی که ماهیت را متصف میکرد و اند بود و همچنین که تاثیر صباغ در ثوب صبوغ نه آنست که ثوب را ثوب گردانیده است یا صباغ را صباغ بلکه به آنست که ثوب را متصف بصبوغ گردانیده است پس برین تقدیر هر یک از نفی مجبولیت از ماهیات فی حد انفسها و اثبات مجبولیت ایشان باعتبار اقصاف وجود صحیح باشد و در صفحه ۵۲ وجود عدم علم

حقیقت موجود  
معنی حقیقت موجود  
باز عین ثابته که معلوم عدم  
و ثابت و ثبوت نیز گویند  
معلوم معلوم معلوم پس معدومیت  
اینجا بمعنی حقیقی خود نیست که عدم  
وجود باشد بلکه معدوم اضافی  
است که نسبت به موجود خارجی  
اعیان ثابته اطلاق میگردد  
میدارد

ایمان ثابته

در علم جناب حق سبحانه و تعالی بوسیله از وجود خارجی بشام ایشان نه رسیده است و هرگز قضا  
 ظهور نیکند و از علم بعین نمی آیند و ظاهر شده است مگر احکام و آثار اینها یعنی هستی با حکام و آثار اینها متبیس  
 شده است و ظهور نمود و درین مرتبه ظهور اشیا کونی و تمیز بر یک در علم جناب ربانی است بر وجه تفصیل  
 پس اشیا در این مرتبه صور علمیه حضرت حق تعالی اند که بر حضرت حق تعالی ظاهر اند و حق تعالی  
 عالم باینهاست تفصیل آنچه کی ازینها خود را میداند و نه مثل خود را

ایمان تابنده

را نقشه در جسم مشتک نقاش

جوهر اعیان ثابت اگر چه در مرتبه علم صور متنوع دارند لیکن ایشان را در این مرتبه محلهای متعدد  
 نیست بلکه محل ایشان امری واحد است و آن علم حضرت باری تعالی است و نسبت علم واحد معلوم نیز  
 واحد باشد چه معلوم من حیث المعلوم واحد است و در ذات عالم چنانچه وحدت نوعی من حیث النوع  
 واحد است اگر چه در خارج افراد و تصور است بچنان اعیان ثابت در مرتبه علم حق تعالی متعددند  
 بتعلق علم امان من حیث انفسی المعلوم متعدد نیستند

جوهر بدانکه اعیان ثابت آئینه وجود حضرت حق تعالی اند و عالم عکس آن وجود است که بواسطه  
 مقابل در آئینه ظاهر گشته و این عکس را ظل نیز خوانند زیرا که چنانچه ظل نور ظاهر است قطع نظر از نور کرده  
 عدم است عالم نیز نور وجود حضرت حق تعالی پیدا و روشن است و نظریات خود عدم و ظلمت است  
 و خاصیت آئینه آنست که عکس در و ظاهر میشود بر تقضای آئینه چنانچه در آئینه عکس آن وجود  
 آئینه طولانی عکس طولانی و در بزرگ بزرگ و در کوچک کوچک و عکس القیاس حال آنکه آن شخص مجازی  
 همان یک شخص باشد پس این اختلاف همه از آثار و احکام آئینه حاصل شده و آئینه صلا می نشود  
 چنانچه صورت در آئینه می بینی و آئینه را نمی بینی و صورتی که در آئینه می نمای آئینه بان صورت متصف  
 نشود یعنی گویند که آئینه آن صورت است یا آن صورت آئینه است بلکه آئینه سبب ظهور او شده است  
 همچنین اعیان ثابت که صور علمیه حضرت حق تعالی اند حکم آئینه دارند که وجود حضرت حق تعالی با حکام  
 ایشان ظاهر شده و بصورت ایشان نموده است و آن اعیان متصف بوجود نشده اند و همچنان  
 معدوم اند و آثار اعیان که در و ظاهر گشته مؤتمم آن شده که مگر اعیان بوجود و ظاهر شده و حال آنکه  
 آثار اعیان در وجود پیدا شده

عالم را ظل عکس خود

عنه و آن اعیان متصف بوجودی وجود  
 نه بی نشانه و چنانچه معلوم  
 عریضت منافی می باشد  
 این نشان دهنده این است  
 ایشان را منع شدن نتوان  
 و به و خای

جوهر حق سبحانه و تعالی من حیث الوجود المضاف الی الوجودات عین موجودات خارجی  
 است چرا که اعیان موجوده در خارج جمله آئینها اند و وجود حق تعالی را بر آئینه بر عین بنیده و صورت  
 او ظاهر نیست پس موجوداتی که از آنها محذورات میخوانی باید که صور تفصیلی حق تعالی وانی پس محذورات

نموده



باین اعتبار بذاته اعلی باشد نه آنکه علو ایشان اضافی باشد چرا که علو حق تعالی ذاتی است و این اعیان عین حق اند و اعیان ثابت به ثبوت خود ایشان در علم است پس از موجودات علی باشد نه از موجودات خارجی به جهت شیخ اکبر قدس سره فرموده ما شمس را سیمین الوجوه یعنی من الوجوه خارجی که صور اعیان ثابت یافت ایشان در علم است و معدوم خارجی است پس صور اعیان ثابت به جمال خویش باقی باشد و اعیان را و اعتبار است کی که آنکه اعیان مرئی وجود حق تعالی و سما و صفات او سبحانه اند تا در وی جز آن وجود تعیین بحسب نمایندگی مرآت و صفات که در آن دروس نماید و نقد و در نظر بحسب نقد و مرآت است و مثال آن در محسوس حسینیان که مثلاً تو زوایا بر روی آوری که به آن دیوار آینهها دروس نشانیده باشند بلا شک صورت تو در هر یک از آن آینهها ظاهر خواهد شد و لے نمایندگی با مختلف بحسب جوهر آئینه و نمایندگی آن و به شبهه میدانی که توئی که در آن آینهها می نمائی و خود تو در آن نیستی و تو خود همچنان که هستی و مرتبه خود بان صفت که هستی و از اینجا هم بدانی که چگونه اعیان موجوده اند در علم و معدوم اند در عین و لکن وجود خارجی بمشام آن در سید و دوم آنکه گوئی در وجود فی الخارج جز اعیان نیست و وجود حق در عیب مرآت این اعیان است و بعد آنکه موجود حار ف که حق بر روی غالب باشد و و در حق فانی چون از معنی اخبار کند باعتبار اول کند و مومن عالم که خلق بر روی غلبه کرده باشد باعتبار دوم اخبار کند و عارف محقق کامل را مشاهده هر دو مرآت است گاه حق در خلق بنید و گاه خلق در حق و هر دو مرآت را شناسد -

جوهر عینی از اعیان موجوده فی الخارج را و اعتبار است یکی بر مبنی حقیقت و دیگری بر مبنی عبارت است از ظهور جناب حق سبحانه و تعالی در صورت و ظاهر ممکنات و این تبلی را تبلی می شود می میخوانند و اعتبار دوم من حیث الیقین و تشخیص و ازین اعتبار است که اشیا را ممکن و خلق می نامند و جمیع نقائص را موجودات ممکنه ازین منسوب میدارند

از هر صورت نماید غیر دوست	چون نظر کردی بمبنی جمله اوست
از آن یک ماعند کم نیقد شنو	جز پی ماعند نا باق مرو
ما عند کم نیقد اشارت باعتبار دوم است و ما عند نا باق اشارت باعتبار اول	
جوهر عینی از اعیان اقتضای ذاتی بود که مجرب است تعدد و قابلیت است حضرت حق سبحانه و تعالی بصورت هر عینی مناسب است و آن عین از آن اعیان در وجود خارجی همان صورت است تعدد ذاتی ایشان است و بصورت هر عینی مناسب است و آن عین بطور فرموده بکم و زیاده پس عین ثابت مومن متقاضی ایمان بود و عین ثابت کافر و عاصی تقاضای کفر و عصیان می نمود و در وجود عینی هر یک همان صفت که تقاضای می نمود با مر	

علو دو است یکی علو مکان و دوم علو تمکین لما قال الله تعالى انتم الاعلون و الله اعلم منکم و فرمود و تعالی و رفعتاه مکانا علیا و اینجا اشاره است بسو علو مکان پس باین دانست که علو تمکین در کسب علم است یعنی بحقائق و معارفی تعلق دارد و علم مکان به اعمال و اشغال عبادات متعلق است چه اعمال طالب مکان اند و علم طالب تمکین و او تعالی از مکان منزله است و تمکین نسبت با و جائز است چنانچه خود میفرماید انتم الاعلون و الله اعلم العلو المذكور فانهم احب الی الله

دورین طایفه اعیان  
معمول بر این است

۱۱۰

معمول بر این است

استعداد و قابلیت  
عین  
حاصل شده باشد که نیز بگوید که حال تقاضا  
و این استعدادات اعیان ثابت را که بعضی اوست

کن فیکون ظاهر گشتند پس جناب خداوند تعالی را محبت قوی است بر خلق که هر چه بشناود او را هم تقاضای  
 ذاتی شما بود و از کفر و اسلام و طاعت و عصیان و علم و معرفت و جبل هر یک آنچه به لسان استعداد و زبان  
 حال سوال کردند همان یافتند پس هر چه بر آنها وارد میشد و از شر و روقباح و نقائص عقوبات اینهاست  
 که بر اینهاست و آن در حقیقت همه خیر است <sup>در حق</sup> هر چه هست از قامت ناساز بے اندام است و ورنه  
 تشریف تو بر بالائی کس کوتاه نیست ما صانع الله فهو خیر ع زینکو هر چه صادر گشت نیکوست و آن نه  
 جمیل و نیکوست جز نیکوئی و خوبی نخواهد داد و الله جمیل و محب الجمال به کبریاست عین مقصود خود یافت  
 وجود خیر محض است صادر نمیشود از دل <sup>بسیار</sup> و الا <sup>بسیار</sup> کفر با یقین و در حق شان خیر بود

|| جوهر جناب حق سبحانه و تعالی بصورت جمیع اعیان تجلی بر حسب تعدادات ایشان فرموده است  
 پس هر صفت که موجودات خارجیه ظاهر میشوند از جهت آنکه صفت تابع ذات است منسوب بحضرت حق تعالی  
 است زیرا که حق تعالی است که بصورت ظاهر گشته و از آن رو که ظهور حضرت حق تعالی بصورت هر شی در خود  
 استعداد است که مقضای ذاتی آن شی است بواسطه اقتضای اسما و صفات <sup>کشف ذاتی آن شی</sup> بان شئی نمی نمایند و اعیان فی حد  
 ذات استعدادات متخالفه در شئند چرا که اعیان شیوات ذات باعتبار اسما اند و هاد ذات خود متخالف داشتند و  
 جمیع موجودات منظر اسما و صفات الیه و چنانچه اختلاف و تفاوت در مراتب اسما و صفات واقع است و ظاهر هر مرتبه  
 جوهر اعیان ممکنات معدومات اند و عدم ممکن است <sup>نسبت اعیان خارجی دارند</sup> جناب خداوند تعالی نفس و وجود است و وجود  
 نور است و چون وجود و اعیان متعین شده ظاهر شد پس وجود بظلمت افتاد و اعیان ممکنات موجود  
 گشتند پس این موجودات متعین ظل ذات حضرت حق تعالی اند و ظل عبارتست از نور متعین بظلمت می  
 سایه که در نور آفتاب و یا سراج افتد که او عبارتست از ظلمت ظاهره بنور پس ظاهر شد که تمام عالم اطلال  
 حضرت حق تعالی اند و این اطلال منظر حقیقت عین حق اند و انسان کامل ظل ذات مستجمع جمیع اشیاست  
 اگر چه همه موجودات متعین ظل ذات حضرت حق تعالی اند -

|| جوهر بدانکه اعیان خارجی سایه اعیان ثابت است و اعیان ثابت سایه وجود حضرت حق تعالی است  
 پس تو ظل ظل حضرت حق تعالی هستی و نسبتی که تراست با حضرت حق تعالی نسبت ظلمت است و چنانچه  
 ظل مقتدرست شخص فی ظل تو نیز مقتدر می حضرت خداوند تعالی و ازین نسبت ظلمت بدانی که شخص از  
 ظل بکلی مستغنی است او را بظل هیچ فقار نیست در وجود خود -

جوهر بدانکه قبول هدایت در استعداد همه موجودات هدایت نیز مبر را بنود که مشیت تابع علم است بدانکه  
 حاکم بر اعیان است و مقتضیات اعیان آنچه باشد حق افانده وجود آن فرماید قبول هدایت و استعداد

نیکوئی و خوبی

ص ۳۳ جمیل آنست که در کوشش  
 مناسبت بر شیء با اعتدال باشد  
 و جمال عبارت از عین اعتدال  
 و مناسبت است فافهم

بیان وجه اسما و صفات استیار

معنی ظل

چه حقیقت ظلمت نور است و ظلمت  
 سایه است جدا از نور و شئانی که  
 نور را از نور بر میخورد و هم در نور فرو  
 میخیزد الی من الغفار و یخرج الغفار  
 من اللیل فافهم

تو ظل ظل  
 تو ظل ظل  
 تو ظل ظل



همه نبود مشیت هدایت نیز همه را نه بود مشیت نسبت است تابع علم که چیز را تا بوجه از وجود ندانند مکان  
 آن نیست که اراده و مشیت آن متعلق گردد که مشیت تابع علم است و علم آن حاصل بود که همه نفوس را  
 استعداد قبول هدایت نیست و حق تعالی نه در هر یک چیز را که او را قوت قبول آن نباشد و مشیت از حق  
 متعلق نگردد و الا که حقیقت حال تقاضای آن کند پس عدم مشیت معلل بعدم اعطای اعیان ایشان باشد  
 و هدایت همه با جمیع اعیان نه در الامتضاات ذوات و ذوات مقتضی شی نقیض آن نباشد پس  
 بر عین که تقاضای هدایت کند آنجا ضلالت نباشد و آن عینی که تقاضای ضلالت کند آنجا هدایت نباشد  
 جوهری بدانکه اعیان مجبور بجل جاعل نیست تا کسی گوید که چرا عین ممتدی را قابل و مقتضی ابتدا  
 گردانید و عین ضال را مقتضی ضلالت ساخت همچنان که پیش ایشان است که کس را نرسد که گوید چه عین  
 کلب را کلبی نبیند عین گردانید و عین انسان را انسان ظاهر ساخت بلکه اعیان صور اسما و متکثره الیه مظاهر  
 اسما اند و علم جل عین اسما و صفات قائمه بذات قائم بل من حیث الحقیقت و الهیوت عین ذات اند  
 و از لا و ابد اجل و ایجاد متعلق اند نه گشته

یعنی نسبت عدم مشیت و هدایت  
 بر بنابر نفی یا زحمت هر یک  
 عطاء در عدم استعداد قبول هدایت آن  
 ابتدا اعیان آن انسان بود

معنی ایجاد ۱۱۷

جوهر مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید که ایجاد عبارت است از اعتبار  
 وجود حق تعالی بصور اعیان ثابته و ماهیات و انصباع او با حکام و آثار ایشان و غایت و ثمره اعتبار  
 وجود حق بصورت هر عین ثابته ظهور است بجهان بجهت شانی که آن عین ثابته مظهر است  
 جوهر در اسما و تعینات هم عبارت است از ذات موصوفه بصفات اسما عبارتست از ذات  
 مع الصفات نسبت و تعینات ذات که صفات اند منشا کثرات و اختلافات موجودات شده و نیز بواسطه  
 نسبت و تعینات اسما از یکدیگر ممتاز گشته و اگر چه صفات کثیر اند اما ذات واحد است و کثرت صفات  
 موجب کثرت ذات نمیشود و کثرت وجه ظاهر موجود است

اسما و تعینات ۱۱۸

۱۱۹

جوهر هر اسم را دو دلالت است یکی بر ذات مسمی باین دلالت اسم عین مسمی باشد و دوم دلالت  
 بر حقیقتی که این اسم مخصوص باوست و آن حقیقت بسبب آن دلالت ممتاز میگردد و از غیر آن و باین  
 دلالت اسم غیر مسمی باشد

۱۲۰

جوهر کثرت اسما و صفات ذات را متکثر نگرداند چنانچه کثرت تعدد اعداد واحد را تعدد و نکند  
 همچنان به تعدد تعینات و کثرات وجود حقیقی متکثر و متعدد نشود بلکه مطابق و مجالی اند که ایشان  
 را علل و وجودیست در خارج تا مرتبه وجود حقیقی را متکثر گردانند و ایشان را در مرتبه ذات شیوات  
 خوانند و در مرتبه علم اعیان ثابته نامند و در مرتبه شهادت که جامع مرتب است خلق دانند

شیوات و اعیان ثابته خلق  
 عبارت از اسما

۱۱۱

موجود است

اسرار علیا

۱۲۲

۱۲۳

موجود است

ما قال الله تعالى وما من دابة الا اوتينا بها خزائنا ان ربك على كل شيء شفيق رحيم

۱۲۴

فائدة غضب انتقام

جو هر بدانکه هر اسمی از اسماء جزیه و کلیه تصف است بجمع آنها زیرا که تمامی آنها بذات احدیت متحد اند و از یکدیگر ممتاز بخصوصیات و نسب اند و مطلقاً صفات و نسب بالقوه لازم ذات اند و از ذات منفک نیستند پس هر چیز هر چیز باشد چنانچه در ذری تمامی موجودات بحقیقت نیست فاما تعین او باغ غور کمالیات وجود است و این را انوار تجلیات میگویند که عارف مشاهده همه اشیا در هر شئی می نماید <sup>و آن اسم تعین است که آن موجود است</sup>

جو هر بدانکه هر موجودی از موجودات مظهری معین است و هر موجودی در مرتبه خود مرضیست چه سعید و چه شقی بنابر آنکه مظهر افعال و آثار در مرتبه خود است و در مرتبه خودی انوار کمالیات و مرادات خود را <sup>بذات</sup> و ازین لازم نیست که موجودی چون نزد مرتبه خود مرضی باشد نزد مرتبه دیگر هم مرضی باشد مثلاً <sup>بذات</sup> افضل چون نزد مرتبه خود که هم افضل است مرضی لازم نیست که نزد مرتبه عبد الهادی که هم الهادی است هم مرضی باشد انسان کامل مظهر مرتبه مطلق است پس اضی و مرضی و ناظر و منظور او باشد

جو هر اسم مبارک الله جامع جمیع اسماء الهی است و اسماء الهی نامتناهی را همه اسماء متحد است بسبب احدیت اسم الله و همچنین طرقی الله تعالی که آن طرقی مستقیم است و محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه بآن مقیم جامع جمیع طرق آن اسم است بآن معنی که هر اسمی از اسماء مرتبه مظهر خویش است و مظهر او بعدی است که تربیت از آن می یابد و آن اسم او را بطریق خود دعوت میکند چنانچه اسم الهادی بجامع هدایت خوانند و هم افضل سوی خلالت را ندیس همه طرق اگر چه مختلف باشد در قرب و بعد لیکن متلف باشد و اینها بطریق الله تعالی قال صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه و سلم الطرق بعد و انفس الخلاق او بعد و انفس لآلئیه یعنی هر طریق به حسب هر اسمی از اسماء الله تعالی تو آن بود و هر اسمی را مظهر است و آن مظهر تابع و مربوط و چون اسماء اسم یک ذات اند و اعیان وجودیه جمله مستند بآن اسماء اند و او منتفی بسم الله پس جمله براه الله تعالی باشند اما طرق اقرب طرق جامع محذویت که ابدنا الصراط المستقیم صراط الذین نعمت علیهم عبارت از است

جو هر ذات و موجودی او با هر موجودی حکم و موعود حکم است پس هیچ ذره از ذرات موجودات نباشد که حق تعالی بویته با او نباشد و صراط مستقیم حق راست پس همه بر صراط مستقیم باشند حق تعالی بویته خویش از سمت رحمت رحمانی خویش با همه است و همه را تحت ذیل وجود رحمانی در آورده که ایما و جمله رحمت رحمانی که از باب نفس رحمانی گویند فرموده است تا هر یک را یکما که استعداد او آنرا می طلبید تا ابد و قابل آن گشته از ازل برساند پس غضب بتمام نسبت با منصوب علیهم و منتقم منهم عین رحمت اوست چرا که اهل عالم بسبب غضب انتقام بآن کمالی که مقدر است از برای ایشان میرسد



۱۲۵

جو هر ما من واته الا هو اخذ بنا صيتها ان ربی علی صراط مستقیم یعنی ما من شیء موجود او  
 من حی الا هو ای الحق اخذ بنا صيتها و معنی کلام این باشد که هیچ موجودی و زنده نیست در وجود  
 الا آنکه حق تعالی ناصیه گرفته است و در وی تصرف است بحسب اسماء خود تا او را هر چه که میخواهد میبرد  
 و او آنچه ناصیه است بر صراط مستقیم است و درین آیه چند لطیفه است یکی آنکه موجودی را که ما خودست و آنچه خواند  
 تا اشاره کند بآنکه نزد صاحب شهود و کشف اهل وجود همه زنده اند و حیاتی دارند دوم آنکه فرموده **هو** اخذ  
 بلفظ **هو** تا اشاره کند بآنکه **هو** حق با همه اسماء و نظایر آن هست سوم آنکه اسم **الرب** را اضافه به نفس خود کرد و  
 ربی گفت و آنکه لفظ صراط را مکرر فرمود تا تنبیه باشد بآنکه هر چه نیست بر صراط مستقیم است که آن  
 صراط مستقیم عبارت از اینست جامع طرق پس همه مستقیم باشند چنین فرموده اند شیخ رکن الدین شیرازی  
 قدس سره و در خصوص الحصوص فی شرح الفصوص

لما فی قوله  
 لا یخون حق خود را اخذ گرفت  
 و به ما خود را  
 لست

۱۲۶

جو هر ما که مطلوب بازمربوب میش ازین نیست که مظهر او باشد تا آن رب افعال و آثار خود بخواند  
 مراد اوست درین مظهر مظهر رساند و آنچه رب میخواهد در وی ظهور رسد هر آنچه رب از وی راضی  
 و او مرضی باشد و ازین جهت که عین مراد رب از وی حاصل گشت یعنی افعال و صفات او در ظهور با و کامل گشت  
 و چنانکه کمال بذاته محبوب است بعد کمال هم محبوب است پس هر یک از رب که آن اسم خاص است و محبوب  
 که عبد است از رب مطلق که رب الارباب است راضی و مرضی باشد که رب مطلق تعالی خلق هر چیزی را بوسیت  
 مطلقه چنانچه اراده آن رب خاص که میست از اسماء او گردد و بر وفق اراده او واجب قابلیت مراد  
 او پس حق او چنانچه مقتضای عین اوست به تمام گذارد

بگو

جو هر ذات که وجود مطلق است بذاته مبدی جمیع صفات است پس لابد در مرتبه متاخر متصف به نسبت و  
 اضافات شود همچو علم و قدرت و غیر آن پس انصاف باین صفات تعداد اعتباری حاصل شد و ذات  
 عالم متمیز شد از ذات قادر و آنرا اسم گویند و هم عبارت است از ذات موصوفه بصفتی و این تکرر است  
 و عین وحدت است که این اسماء مجرب است و چون انصاف بعلم معلوم را میخواهد و قادر مقتدر را میخواهد پس  
 اعیان ممکنات که شیونات حق اند در علم نحوه ثبوت پیدا کردند در حال عدم و این شیونات عبارت از  
 تعینات عدمیه اند و ثبوت و تقریر این اعیان در حال عدم از اقتضای ذات حق است و لازم ذات حق است  
 و این اعیان مجبور ببارود نیست و سها طالب اند که آثار و احکام آنها ظاهر شود و در وجود خارجی ظهور آید  
 اسماء اعیان در خارج متصور نبود پس الله تعالی این اعیان را فرمود که پس جانب ایشان  
 راجع شد موجود شدند با بقا آنها در عدم ذاتی خود یعنی آنکه حق سبحانه و تعالی در شیونات که اعیان اند

آن که از اسماء  
 اسم

شیونات

یعنی

عالم ممکنات  
 ذاتی از اعیان  
 عالم ممکنات  
 ذاتی از اعیان

عالم ممکنات  
 ذاتی از اعیان  
 عالم ممکنات  
 ذاتی از اعیان





چون هر کمال اعمالی که کمال جلا و استجلا است کمال جلایینی ظهور او در جمیع شیون الکیه و کونییه از لا  
 و ابد و کمال استجلا یعنی شهود او و مخدود و لا محاسب بین شیون پس آن ظهور شهود عینی عیانی است که ظهور محمل  
 فی مفصل الواحد فی الکثرة و النواة فی الشجرة و این تحقیق مطابق شیخ صدر الدین قونویست و  
 شیخ عبدالرزاق کاشی در مصطلحات خود میفرماید که جلای ظهور ذات مقدسه لذاته فی ذات و استجلا  
 ظهوره لذاته فی تعیناته

چون هر حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید

حق عالم و اعیان خلایق معلوم	معلوم بود و حاکم و عالم محکوم
بر موجب حکم تو کند با تو عمل	گر تو بمثل معذرتی در محکوم

رباعی

حکم قدر و قضا بود بے مانع	بر موجب علم لایزاله واقع
علم از لی تابع اعیان باشد	اعیان همه مرشیون حق ر تابع

قضا عبارتست از حکم جناب الهی کلی بر اعیان موجودات باحوال جاریه و احکام طاریه بر ایشان  
 من الازل الی الابد و قدر عبارتست از تفصیل این حکم کلی تا آنکه تخصیص کرده شود و ایجاد اعیان  
 باوقات و ازمانیکه استعدادات ایشان قضا و وقوع میکند در آن و تعلق کرده اند هر حاله از  
 احوال ایشان بزمانه تعیین و سبب مخصوص سر قدر است که ممکن نیست مرایج عینی را از اعیان ثابته  
 که ظاهر شود در وجود ذاتا و صفه و فعلا مگر بقدر خصوصیت قابلیت اصلی و استعداد ذاتی خویش و  
 سر قدر است که اعیان ثابته امور خارجی نیستند از ذات جناب حق سبحانه و تعالی که معلوم جناب  
 او سبحانه شده باشند از لا و ابد و متعین گشته در علم او سبحانه علی ما هی علیه بکماله نسبت شیون ذاتیه  
 جناب حق تعالی اند پس ممکن نیست که متغیر گردند از حقائق خود زیرا که ذاتیات جناب حق سبحانه و تعالی  
 منزله اند و متبر از قبول جعل و تغیر و تبدیل و مزید و نقصان و چون این امور دانسته شده اند که حکم  
 جناب حق سبحانه و تعالی بر موجودات تابع علم او سبحانه است باعیان ثابته و علم او سبحانه باعیان ثابته  
 تابع اعیان است بامعنی که هر علم از لی رایج اثر نمیست و معلوم باثبات امری که مراد را ثابت  
 نموده باشد یا بنفی امری که ثابت بوده باشد بلکه تعلق علم او سبحانه بمعلوم بران وجه است که آن معلوم فی حد  
 ذات برانست و علم را در وسیع گویه تاثیر میست و عیان ثابته مونس شیون ذاتیه  
 جناب حق تعالی اند و نسبت شیون ذاتیه جناب حق تعالی مقدس و منزله اند از تغیر و تبدیل از لا و ابد

منه قضا

مقدر قدر

قدر

تحدیث عیان ثابته

نموده

نموده

اعیان ثابته

پس اعیان نیز منتهی التیغ باشند از آنچه گیرند فی حد نفسه و حکم خباب حق سبحانه و تعالی بر ایشان مقتضای  
 قابلیت و موجب استعدادات ایشان باشد هر چه یلیسان استعداد از حضرت حق و جو او مطلق طلب اند  
 چنانکه و چند آنکه شاید عطا نماید و انعام فرماید بے نقصان و زیادت خواه از درکات شقاوت  
 خواه از درجات سعادت -

جو هر بد آنکه بعضی اسرار قدر بطریق جهال دانند بعضی بسبیل تفصیل و این مرتبه اعلی است و در این  
 اسرار قدر به واد و جهلست که آنکه حضرت خداوند تعالی آنرا آگاه کند که عین ثابته تو تقاضای چنین و  
 چنین حال میکند و تو چنین و چنین خواهد رسید و هم آنکه حضرت حقا غنایت خود موجب پیش بر سر  
 او برادر و عین ثابته و می بوسی نماید و او عین ثابته خود بنمید و بداند و اگر عین ثابته و س منظر اسم جامع الهی باشد چنین  
 کس چنانچه مطلع گردد و بر احوال خود از عین خود مطلع شود و بر احوال جمله اعیان بهجت مرید جامعیت و فرق میان علم  
 بنده و علم حضرت حق تعالی است که علم حضرت حق تعالی با استعداد بنده بے وسط است که  
 حضرت حق تعالی بذات خود عالم است بر آن و علم بنده عین ثابته خود بواسطه غنایت حضرت خداوند تعالی است و  
 غنایت حضرت خداوند تعالی بنده بدو نوع است یکی آنکه عین ثابته بنده و استعداد او تقاضای آن غایت کند و این  
 غنایت از قبیل فیض مقدس است که مرتب است بر عیان و استعدادات و هم آنکه ذات الهی تعالی عظمت  
 مقتضی نیست نه عین ثابته بنده و آنرا فیض قدس گویند فیض اقدس است که عین ثابته پیدا میکند و او را استعداد می بخشد  
 جو هر عالم بدون معلوم نمی تواند شد و اگر این معلومات منفی محض باشند پس قدرت بجز چیز باشد  
 و اراده بجز چیز متعلق شود پس تقررات این اعیان تعلق اراده و اختیار نیست که تعلق و ارادات بعد  
 تقررات است پس این تقررات مجول نیستند باعتبار ثبوت علمی اگر چه باقتضای ذات اند و ذات مقتضی  
 ثبوت آنهاست و اگر مجول می بود پس صادق می شد که اگر نخواهد بکند و این راجع بآن میگردد باینکه  
 اگر خواهد عالم نشود و این سفسطه است و الله شیخ اکبر فرموده که اعیان واجب البثوت اند یعنی  
 واجب البثوت باقتضای ذات و شیخ عبد الرحمن جامی فرموده ۵

که دهد دست جعل جاعل را	که موافق کند قوا بل را
------------------------	------------------------

جو هر قدر عبارت است از موقت ساختن آن چیز را که اشیا در مرتبه عین ثابته بران بودند چنانچه  
 شیخ اکبر بیان فرمودند اعیان ثابته معلومات حق اند و حق علم از آن گرفته و علم تابع معلوم است پس  
 معلوم علی ما هی علم بود و علم بدان متعلق شد و تقدیر الهی بحسب آن معلوم متقرر گشت پس حج  
 تقدیر سوئے عین ثابته است لهذا شیخ محب الله میفرماید القدر انت و قضا عبارت است از حکم

عین اعیان ثابته است از قدرت اقدس و اعیان ثابته را از حضرت قدس جل و جلال  
 مقدس آنرا اعیان ثابته افاضه آن به عیان ثابته میکند چه میگوید که اعیان ثابته  
 در عین مطابقت بین ثابته با استعداد عین ثابته است و در عین ثابته  
 فیض قدس فیض مقدس  
 تعلق ارادت  
 قدر  
 قضا



الله تعالیٰ برایشا بنا بر چیزی که عطا کرده است معلومات از آنچه بران هستند معلومات در حد نفس خود بلا زیاده پس حکم کرده است قضا برایشا مگر بحسب طلب آن اشیا و مرتبه بین ثابت که احقق اشیا الا که از حضرت علیه الصلوٰه و السلام سوال کردند که تقدیر قضا مقدم و کسی هست فرمودند که قضا را قضا تغییر کند

۴۴ محو الله و نیست و حق ام الکتاب ۱۲

۱۱۳۷

جو هر قضا که سر قدر باشد حکم کلی حق تعالیٰ در هر شئی روز نخستین باحوال هر شئی که جاری باشد بر آن احوال ابدالاً بود حکم کلی حق تعالیٰ در هر شئی بر اندازه علم اوست بر شئی و در هر شئی چه حکم حق تعالیٰ تابع علم اوست باشیا و علم حق تعالیٰ در هر شئی بر اندازه چیزیت که داده باشد بر شئی که معلوم باشد از احق تعالیٰ یعنی چیزی که هر شئی بران باشد و نفس خود قدر که متفرع باشد بر سر قدر و قیست چیزیست یعنی تعیین وقت آن امر که بران هر شئی ثابت خود از غیر زیادت بران امر پس قدر تفصیل قضا است که حکم کلی باشد در هر شئی علم قدر جز حق تعالیٰ از این نیست الا هر که خواهد اطلاع دهد

افقنا

۱۱۳۸

جو هر ازل عبارت از بقا و وجود است مطلقاً و آن سبق بعدم نیست و افتتاح آن از عدم اضافی نه و ازل عبارت از اولی که افتتاح آن از عدم اضافی باشد و ابد مقابل اوست عبارت از آخریتی است که اختتام آن عدم اضافی باشد بوجو و عین و هر فردی را از افراد موجودات از لیتی و ابدیتی باشد که از لیت او باعتبار عین ثابته اوست که در علم حق است و ابدیت او باعتبار وجود عقلی که وجود خارجی مراد است جو هر مشیت در لغت خواست است و مشیت حق ازلی و ابدی است بچنانکه ارادت یا با اصطلاح این طایفه مشیت خواسته باشد که منشأ آن ذات بود و با ایجاد معدومی یا با انعدام موجودی و ارادت همان خواست ذات است با ایجاد معدومی پس مشیت هم از ارادت باشد و معنی خواست ذاتی حق آن بود که تجلی ذاتی فراید و حق هم ذات است و اختیار آن بر دیگر اسما از ان جهت کرده تا محقق گرداند که منشأ این طلبات است با صلا و صفات نه با و صفات فحش

۱۱۳۹

مشیّت و ارادت

۱۱۴۰

جو هر بدانکه مشیت نسبتی است تابع علم که چیزی را تا بوجهی از وجود ندانند مکان آن نیست که اراده و مشیت آن متعلق گردد و چنانچه مشیت نسبتی است تابع علم است علم نیز نسبتی است تابع معلوم و در اینجا معلوم عیان ثابته است و احوال آن عالم و اعیان عالم یا در آئینه حق دیده شود بوجو خارجی یا حق در آئینه عالم دیده شود یعنی گاه حق آئینه عالم باشد و گاه عالم آئینه حق اگر تو آئینه باشی بوجو و خارجی مرتق را و خود را و جود دانی چون وجود و مرات حکم ترا باشد و در نمایندگی که واحد حقیقی که آن وجود و طلق حقیقاً است و در آن تقدیر نیست بحسب تقدیر خویش متعدد می نمائی و اگر اثبات وجود حق را کنی یا معنی که حق مرآت تو باشد تو مرآت حق حکم همه ترا باشد و در وجود حق بیشک آن معنی که وجود حق یکی است من حیث هو هو و تقدیر در اعیان مختلفه است و بحسب

اضافه

باین

کثرت خویش متعدد می نماید و اگر اثبات آن قسم دیگر گنی من موهودے ام باین اعتبار که وجودی که از حق است فائض من گشت و من آن وجود پیدا شد حکم ترا باشد و درین وجود نیز بحسب عین مقید به معنی خویش و باین تقدیرند که بحقیقت حق باشد که بر وجود خویش حکم فرماید و در مرتبه و مراتب تفصیلی خویش و لیکن چون ظهور در نظرین است باین اعتبار گویند که حکم لکب بلا شک علم بنده تعیین ثابت خود از عنایت حق است باوے جو هر فرق میان ارادت و مشیت آنست هر چه در تحت ارادت است اطلاع آن بر انبیا و اولیا جائز است و آنچه در مشیت است انبیا و اولیا بر آن اطلاع نیست و خوف ایشان آنست که در پرده مشیت تاجیه باشد قبول یار و آنچه ارادت است در لوح محفوظ مکتوب است و آنچه مشیت است در اتم الکتاب مکتوب است که جز حق تعالی غیره نداند آنچه ارادت است در لوح محفوظ مکتوب است آنرا مقضی گویند و اولیا و انبیا را قدرت آن داده اند که بعد از آن بگرد و فاعلیت که آنرا قضا گویند و آن حکم محکم است و در اتم کتاب ثبت است بدعا و انبیا و اولیا نگر و و ایشان را بدان اطلاع باشد که چه فایده است

یقین

فقد مقضی

علم و اراده

محمّد

جو هر قلم اعلی عبارتست از عقل کل و آن تعیین مکی است در جوهری که مکنونست و در وی همه اشیا و دخول اهل جنت و رحمت و اهل نار و نار و فوج موت و لوح محفوظ عبارتست از نفس کل و آن تعیین مکی است که تفصیل آنچه در قلم بود و در آن تحقق است بالقلم و این لوح ام الکتاب است و آنجا کتابت رقیه نیست بلکه کتابت معایت است که از عقل برین نفس ملقی میشود قال الله تعالی لکل اهل کتاب یحیوا الله ما یشاء و میثبت و عنده ام الکتاب هر اهل را از احوال خلایق کتاب است محو میکند الله تعالی چیزی را که میخواهد و اثبات میکند چیزی را که میخواهد و نزد او اتم الکتاب است که در محو و اثبات داخل نیست که آن لوح محفوظ است از تغییر بخلاف کتب دیگر که در آن محو و اثبات میشود و این قلم اعلی آنچه بودنی است نوشت در لوح محفوظ و از غمت از نوشتن حاصل کرد و نیست معنی قول و صلی الله علیه و آله و سلم جف اقام با هوکا بن و ملاکه بسیارند بعضی آنها اقلام اند که قدری از آنچه در قلم اعلی بود و در وی مکنونست و بعضی الواح اند و هر قلم و لوحی که باز را درست می نویسد مثل نوشتن رقوم و این اقلام هر وقت در کتابت اندگاه می مکتوب ایشان محو می شود و گاهی به مشیت می نماید و آن هر دو صلی الله علیه و آله و سلم صریحین اقلام شنیده بودند در معراج و اما قلم اعلی پس خشک شده است و کتابت نمیکند در حال چنین مکتوبات است از کلام عارف سامی مولوی عبدالعلی مغیر

جو هر در حدیث و ارادت اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم این هر سه چیز یک معنی بود و چه وجود سید عالم در عالم شهادت منظر صورت روح اضافی بود و از

۱۴۴ باید که در حدیث و ارادت وجود حضرت سید عالم در عالم شهادت منظر صورت روح اضافی بود و از عقل از صفات و قلم از افعال است و سید عالم



عالم غیب و عقل اول نوریت فائز از روح اضافی و قلم هم عبارت از عقل اول است که واسطه صور کلمات الهی است و رابط اخراج آن از محل جمع بمقام تفصیل پس هیچ منافات نبوده و بیان این تر حدیث و گفته اند عقل جمیع خلایق از بُعد وجود و دنیا تا انقطاع آن در جنب عقل رسول الله چنانست که نسبت به باجمیع رمال دنیا از نیجاست که طائفه از متابعان مجر و عقل چون فلاسفه از مشیر مدرکات احوال انبیا محروم مانده و آنرا انکار کردند که جمیع مدرکات روح و تحت احاطه عقل گنجد عقل اگر چه اکرم و اشرف مخلوقات است و در مرتبه آفرینش منصب بقدر و تفوق دارد چنانچه در خبر است که اول ما خلق الله العقل لیکن مرتبه روح فوق مرتبه اوست چه اولیت و تصدیق عقل در عالم خلق است و روح از عالم امر است و نیز قیام عقل بر روح است نه قیام روح بعقل مثال عقل بار و روح چنانست که مثال نور آفتاب است باقرص او نور آفتاب اگر چه شریف است لیکن قیام او بقصر آفتاب است چنانکه نور آفتاب صور محسوسات در زمین ظاهر شود بواسطه نور عقل صور معاولات و معقولات در دل روشن میشود

جو هر ملائکه همیشه که بجا که عالین معروف اند از بزرگو خلقت در حال ایزال حضرت حق سبحانه و تعالی مستغرق اند و از شدت اشتغال درین حال پنج نمیدانند که حضرت حق تعالی خلیفه آدم نام آفریده است یانه و حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را سجده آدم علی نبیا و آله و علیه السلام امر نفرمود عرب گوید هم اسی تحیر و همان حیرت در عشق است و همان مقامی است از مقامات سالکان و همان دوام حیرت است مراد از عالین ملائکه صف اول است از وجود ملائکه همیشه نیز از عالین اند و ایشان را شعور بر آنست که حق تعالی آدمی را ایجاد فرمود یانه چون موسی گفت رب ارنی النظر الیک جواب شنید که لکن برائی این سبیل تعلیم موسی بود که بدیده کثر انقوانی دید در در دنیا چشم هر نور عالم باطن باید کشاید

جو هر ملائکه تنزه تام دارند ازین جهت فضل اند از انسان لهذا و انما و تسبیح اند و عصیان را بسبب ایشان راه نیست و شیخ عبد الرحمن جامی قدس سره فرمودند که تفصیل شان باعتبار تنزه است از اولی و جسمانی و فضل انسان کامل بر ملائکه نظر جامعیت اوست و عارف است الله تعالی را و این معرفت اکل است از معرفت ملائکه و انسان کامل مسیح است حق تعالی را بجمع اسماء تنزیه و تشبیه پس تسبیح او نیز اکل است از تسبیح ملائکه و علمای ظاهر و رسل را از جمیع ملائکه افضل دانند

جو هر درایمان بجا که و کتب رسل جناب الهی صاحب صیاح الدایه قدس سره میفرمایند که جمله مؤمنان بعد از ایمان بوحده انیت و تنزیه ذات و تقدیس صفات او ایمان دارند بوجود ملائکه که سکان صواع قدس و قطبان حوام انس اند و بوجود کتب منزله که او سبحانه بواسطه ملک با نبیا و رسل فرد

فرستاد و بوجود انبیا و رسل او که گذارندگان پیغام جناب الهی اند و جمیع است میان علما محقق و تفصیل  
انبیا بر آنکه و خلاف است تفصیل ملائکه بر مومنان و بعضی ملائکه از بعضی فاضل تر و در بعضی از بعضی نازل تر  
مقامات ایشان متفاوت و صفوی ایشان مختلف و الصفات صفایان آن بعضی مقربان حضرت جلالت  
و متکفان عتبه کمال اند و السابقات سبقا اشارت بدان و بعضی مدبران امور فالمدبران مراتب اوصاف  
ایشان بعضی حجاب درگاه عزت و الزاجرات زجرانعت ایشان و بعضی ثناخوان حضرت بادشاهی  
و خوانندگان کتب جناب الهی و التالیات ذکر اوصاف ایشان ناطق و بعضی نقله اخبار و حمله اوکار  
فالمملقیات ذکر ادعای ایشان صادق و مراتب صفوی ایشان بسیار است هر صنف مشغول بامر  
منصوص و هر یک را مقامی معلوم و جمیع کرده اند بدان که میان انبیا تفاضل است بعضی از بعضی فاضل تر  
لیکن تعیین فاضل از مفضل مشرّع نیست الا فضیلت رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بزرگ انبیا به نص حدیث معلوم شده است و  
جمیع کرده اند بر آنکه انبیا از جمله فاضل تر اند و یکس از اولیا و صدیقان بدرجه ایشان نزد حضرت بایزید  
بطامی قدس ستره میفرمایند آخر نمایات اصدیقین اول احوال الانبیا و حضرت ابن عطاء قدس ستره  
میفرمایند و فی منازل المرسلین علی مراتب الانبیا و ادنی مراتب الانبیا علی مراتب اصدیقین و  
ادنی مراتب اصدیقین علی مراتب الشهداء و ادنی مراتب الشهداء علی مراتب الصالحین و ادنی مراتب  
الصالحین علی مراتب المؤمنین و جمیع کرده اند بصفت انبیا از اقرب کبار و در صفات خلاف است و  
جمیع کرده اند بر جو از کرامات اولیا و در عهد رسول علیه السلام و بعد از عهد ایشان مانند خوارق عادات و  
تقلیب اعیان و اطلاع بر ضار و سماع بوائف اجابت دعوات و طی نمان مکان طائفه که بران انکار کرده  
اند نپذیرند که تمیز و فرق میان انبیا و اولیا بجز معجزه نیست و آن صدور فعلی بود از انبیا که غیر ایشان از مثل  
آن عاجز اند پس گفتند اگر اولیا را مسلم داریم میان ولی و نبی فرق نماند جواب آنست که نبوت انبیا بوجود معجزه است  
بل بوحی و ارسال جناب الهی پس هر که حق تعالی بدو وحی کرد و بمخلیق فرستاد نبی بود معجزه باو باشد یا نه و حال اولیا  
نه چنین است و معجزه فعل نبیاست و کرامت فعل اولیا معجزه از بکار اظهار است و دعوی بر او سابق و کرامت ازین  
بهر و صفت خالی و او را کرامت بربکت متابعت انبیا حاصل شده است و وجود این و ران داخل  
جو هر ملائکه ملائک موجود اند در عالم خود و خلج از انسان و قدرت بران دارند که هر صورتی که  
خواهند متشکل شده ظاهر شوند و با وجود بودن ملائکه در عالم خود و انسان قومی شده موجود گشته اند که انسان

جمیع حقائق است و حقیقت یک حقیقت است

جو هر در مراتب وجود حق سبحانه و تعالی مراتب وجود حضرت حق سبحانه و تعالی از روسته جزئیة

سوال محمد مصطفی

انبار مراتب حقیقت

۱۱۷

۱۱۸ در مرتب وجود حق سبحانه



غیر متناهی اند چه ظهور ذات بحت بحسب مراتب خبریه در حصر نمی آید الا بر سبیل کلیت و طریقی صلیت پس بعضی میفرمایند که مراتب کلیه در پنج مرتبه است و آنرا مراتب کلیه و عوالم کلیه و حضرات خمس خوانند چنانچه عارف سامی شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره شرح رباعیات میفرمایند باعی

واجب چوتنزل کند از حضرت ذات	پنج است نزلات او را در جبات
غیب است و شهادت بوسه روح مثال	انحاس جمعیت تلک انحضرات

اول حضرات را مرتبه غیب و معانی گویند و آنحضرات است بالتجلی و التیقین الاول والثانی و ما شمله علیه من الشیون والاعتبارات اولاً و الحقائق الالهیه و الکلونیه ثانیاً و مرتبه دوم را که در مقابل اوست مرتبه خمس و شهادت خوانند و آن از حضرت عرش حرم است تا بعالم خاک و آنچه در میان است از صلوایان و انواع و اشخاص عالم و مرتبه سوم را که تلو مرتبه غیب است تنزلاً و مرتبه ارواح گویند و چهارم را که تلو مرتبه عالم خمس است متصاعداً عالم مثال و خیال منفصل خوانند و پنجم که جامع ایشان است تفصیلاً حقیقت عالم است و اجمالاً صورت عنصری انسانی است و نزد بعضی مراتب کلیه شش است و آنرا تجلیات شش و نزلات شش و مقامات شش و مراتب شش خوانند چنانچه در شرح رباعیات است قال بعضیهم قدس الله تعالی اسرارهم مراتب کلیه شش است زیرا که مراتب مجالی و مظاہر وجود اند پس خالی نیست از آنکه آنچه ظاهر است در ایشان ظاهر است بر حق سبحانه و تعالی تنها نه بر اشیا کونیه یا هم بر حق سبحانه و تعالی ظاهر است و هم بر اشیا کونیه قسم اول را مرتبه غیب گویند بسبب غایب بودن اشیا کونیه در کوارض خود و از غیر خود پس هیچ چیز را درین قسم ظهور نیست مگر بر حق سبحانه و تعالی و این قسم منقسم میشود و در مرتبه زیر که عدم ظهور نیز بر اشیا کونیه یا بسبب انتفاء اعیان ایشان است بالکلیه علماً و عیناً حیث کان الله ولم یکن معه شیء و این مرتبه را تعیین اول و مرتبه اولی از غیب خوانند و یا بسبب انتفاء ظهور است بر اعیان ایشان اگر ایشان متحقق و ثابت و تمیز باشند در علم ازلی و ظاهر باشند بر حق سبحانه و تعالی نه بر خود و مثال خود بکما هو الامر فی الصور الثابتة فی اذنانا و غیره را تعیین ثانی و عالم معنی مرتبه ثانی از غیب خوانند و اما قسم ثانی از مراتب که آنچه ظاهر است در وی هم بر حق سبحانه و تعالی ظاهر است و هم بر اشیا کونیه منقسم گردد بمراتب مرتبه اول ارواح است و آن مرتبه ظهور حقائق کونیه مجروده بسیط است که در مرتبه نفس خود را مثل خود را چنانکه ارواح درین مرتبه مرکب اعیان خود اند و مثال خود و مرتبه دوم عالم مثال است و این مرتبه وجود است و اشیا کونیه مرکب لطیفه را که قابل تجزیه و تبخیر و خرق و التیام باشد و مرتبه سوم عالم اجسام است و این مرتبه وجود اشیا کونیه مرکب کثیفه است که قابل تجزیه و تبخیر اند و این مرتبه را نام کرده اند مرتبه الحسن عالم الشاده پس مجموع این مراتب پنج باشند و مرتبه سادس طایع است و مرتبه هفتم را واقع حقیقت

مراتب عوالم کلیه و حضرات خمس  
مرتبه اول کلیه و مرتبه دوم حقیقت

مرتبه اول عالم  
مرتبه دوم عالم  
مرتبه سوم عالم  
مرتبه چهارم عالم  
مرتبه پنجم عالم

آب و حیات

تعیین اول و مرتبه اولی از غیب

تعیین ثانی و عالم معنی و مرتبه ثانی از غیب

عالم ارواح

عالم مثال و تبعیض

عالم اجسام و مرتبه سوم

حقیقت انسان کامل

انسان کامل است زیرا که اوجایع جمیع است بکلمه زرفیتی که دارد و زود بعضی مراتب کلیه است چنانچه صاحب  
 تنقه المسئلة الى النبي صلى الله تعالى عليه وآله و صحابه و سلم میفرماید المرتبة الاولى مرتبة اللاتعین و الاطلاق  
 و الذات لبحث لا یعنی ان قید الاطلاق و مفهوم سلب التعین ثابتان فی تکلیف المرتبة بل  
 یعنی ان ذلک الوجود فی تملک المرتبة منزله عن اضافة النعوت و الصفات و مقدس  
 عن کل قید حتی عن قید الاطلاق ایضا و هذه المرتبة تسمى بالمرتبة الاحدية و هي کنه الحق سبحانه  
 و تعالی و لیس فوقها مرتبة اخرى و کل المراتب تحتها مرتبة اول لاتعین اطلاق و ذات بحث است  
 نه با یعنی که قید اطلاق و مفهوم سلب تعین در مرتبة ثابت باشد بلکه بدین معنی که آن وجود در ان مرتبة منزله است  
 از اضافت جمیع نعوت و صفات و مقدس است از هر قیدی که از قید اطلاق نیز و این مرتبة کنه حق سبحانه و تعالی  
 است و بالاکه او دیگر مرتبة نیست بلکه همه مراتب زیر این مرتبة اند و این مرتبة را مرتبة احدیت می نامند و المرتبة  
 الثانية مرتبة التعین الاولی عبارت عن علمه تعالی لذاته و صفاته جمیع الموجودات علی وجه الاحمال  
 من غیر امتیاز بعضها عن بعض و هذه المرتبة تسمى بالوحدة و الحقيقة المتحدة و مرتبة دوم مرتبة تعین  
 اول است و آن مرتبة عبارتست از دانستن حق سبحانه و تعالی مرزات و صفات خود و همه موجودات را بر وجه احمال  
 بامتیاز بعضی از دیگر و این مرتبة را مرتبة وحدت و حقیقت محمدیه نامند و المرتبة الثالثة مرتبة التعین  
 الثاني و هي عبارة عن علمه تعالی لذاته و صفاته و جمیع الموجودات علی طريقة التفصیل و امتیاز  
 بعضها عن بعض و هذه المرتبة تسمى بالوحدية و الحقيقة المتحدة و مرتبة تعین ثانی است و آن تعین  
 از دانستن حق سبحانه و تعالی مرزات علیه و صفات سبیه خود و جمیع اشیاء را بر مظهر تفصیل و جدا شدن یک از  
 دیگر و این مرتبة را وحدت و حقیقت انسانی نام دارند و هذه الثالثة مراتب کلها قديمة و التقدیم و التأخیر  
 عقلی لازمانی و این هر سه مرتبة قدیم اند و تقدیم و تاخیر عقلی است نه زمانی چنانچه عقل تقاضا میکند که اول ذات  
 باید بعد از ان صفات و اول احوال باید بعد از ان تفصیل بآنکه زمانه را هیچ دخل باشد و المرتبة الرابعة مرتبة  
 الارواح و هي عبارة عن الاشياء الكونية المجردة البسيطة التي ظهرت علی ذواتها و علی مثالها  
 و مرتبة چهارم مرتبة ارواح است و آن مرتبة عبارتست از اشیاء کونی مجرد و بسیط یعنی اده و ترکیب دارند و ظهور  
 بر ذوات خود و بر امثال خود دارند و المرتبة الخامسة مرتبة تعالیم المثال و هي عبارة عن الاشياء  
 الكونية المركبة اللطيفة التي لا تقبل التجزى و التبعض و لا الخرق و الا لتمام مرتبة سیم مرتبة تعالیم مثال است و  
 آن عبارتست از اشیاء کونی مرکب لطیفه که قبول نمیکند پاره شدن و دریدن و پودتن را و المرتبة السادسة  
 مرتبة تعالیم الاجسام و هي عبارة عن الاشياء الكونية المركبة الكثيفة التي لا تقبل التجزى و التبعض

مرتبة التعین

مرتبة التعین و اولی مرتبة

مرتبة التعین و اولی مرتبة

مرتبة التعین و اولی مرتبة

مرتبة الارواح

مرتبة تعالیم المثال

مرتبة تعالیم الاجسام

هـ عالم مثال مابین عالم ارواح و عالم اجسام است و معتبر است کنایه به بیان الما و الطین



و مرتبه ششم مرتبه عالم جسم است و آن عبارت است از اشیا کونی که بشیء که قبول میکند تجزیه و تمییز و خرق  
 و التیام را و مرتبه السابعة المرتبة الجامعة لجميع المراتب المذكورة الجسمانية والنورية والوحدة  
 والواحدية وهي بحلی الاخير واللباس الاخير هي الانسان مرتبه هفتم مرتبه شامل جميع مراتب المذكورة  
 جسمانية ونورية و وحدت و واحدیت را و این مرتبه بحلی اخیر و لباس اخیر است که عبارت است از انسان به نظر  
 فمده سبع مراتب الاولى منها مرتبة اللانظور والستة الباقية منها هي مراتب الطوبى الكلية واللاخيرة  
 منها اعني الانسان اذا عرج وظهر فيه جميع المراتب المذكورة مع انبساطها يقال له الانسان  
 الكامل والعروج والانبساط على وجه الاكمل كان في نبينا صلى الله تعالى عليه وآله وصحابة  
 وسلم ولذا كان خاتم النبيين پس این هفت مراتب که اول از ان مرتبه لانه نور است و شش باقی مرتب  
 طوبى کلیه اند و مرتبه پسین که انسان است و قتی که ترقی کند و پیدا شود در همه مرتبه ها مذکور بانسداد و فراغی خود و اول  
 او انسان کامل گویند و عروج و انبساط و بوجده اتم و ربی صلی الله تعالى علیه وآله وصحابة وسلم بودیم از هفت خاتم  
 النبيين گویند و بعضی همین چهار الفاظ را میگویند لا هوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و میگویند که لا هوت عبارت از  
 ذات بی کیف و بی رنگ است و اشارت بدوست و جبروت عبارت از تعین اول و شود و بحلی است که الله عبارت  
 از دست اندازنده و ذکر لا هوتی گویند و الله را جبروتی پس اول مقام مجمع الجمع است و ثانی مقام جمع و ملکوت عبارت  
 از مجموع عالم ارواح و عالم مثال است و ناسوت عبارت از مجموع عالم شهادت و حضرت انسان است بر این  
 اعتراض وارد میشود که مقام تفصیل اسماء و صفات و تمییز صور علمیه ماسیات را که اعیان ثابتة میگویند چه باید گفت  
 که در ملکوت و ناسوت داخل نمیتوانیم کرد چنانچه اشیا موجوده فی الخارج و ممتاز از وجود و حضرت حق سبحانه  
 و تعالی هستند و الاسماء و الصفات و الاعیان الثابتة لیس كذلك و نیز در مقام اول که ذات  
 بی کیف است و در مقام دوم که ذات متعین بشود و اجالی است داخل نمیتوانیم کرد و لکن محققان صوفیه میگویند  
 که ذات محبت را با هوت باید گفت و اشارت بسوء است و مرتبه شود و اجالی را لا هوت الله عبارت از دست  
 و مرتبه تفصیل اسماء و صفات را جبروت و درین مرتبه موافق هر صفت آهی خیرات اطلاق کنند باعتبار سبع سمیع و  
 باعتبار بصیر بصیر و باعتبار علم علیم و علی القیاس نیز هم الله که جامع جمیع اسماء است بر این مرتبه اطلاق کردن  
 صحیح و واقع میدارند و تفصیل ملکوت و ناسوت بحاله و آنچه حضرت سلطان الشاخ قدسنا الله تعالی بفرموده  
 لا هوت پنج است ای پس جبروت شاخ آن نگره ملکوت گنهای شجر ناسوت جمله بشیر و مخالف این تحقیق  
 نیست چه وجود پنج از دانه است که بمنزله هوت است و در ذکر کردن این مرتبه مضائق نیست  
 جوهر و مرتبه احدیه عبارت از ذات معرفت و آن وجود محض و ممتی ساده او همان است

در مرتبه ششم مرتبه عالم جسم است و آن عبارت است از اشیا کونی که بشیء که قبول میکند تجزیه و تمییز و خرق و التیام را و مرتبه السابعة المرتبة الجامعة لجميع المراتب المذكورة الجسمانية والنورية والوحدة والواحدية وهي بحلی الاخير واللباس الاخير هي الانسان مرتبه هفتم مرتبه شامل جميع مراتب المذكورة جسمانية ونورية و وحدت و واحدیت را و این مرتبه بحلی اخیر و لباس اخیر است که عبارت است از انسان به نظر فمده سبع مراتب الاولى منها مرتبة اللانظور والستة الباقية منها هي مراتب الطوبى الكلية واللاخيرة منها اعني الانسان اذا عرج وظهر فيه جميع المراتب المذكورة مع انبساطها يقال له الانسان الكامل والعروج والانبساط على وجه الاكمل كان في نبينا صلى الله تعالى عليه وآله وصحابة وسلم ولذا كان خاتم النبيين پس این هفت مراتب که اول از ان مرتبه لانه نور است و شش باقی مرتب طوبى کلیه اند و مرتبه پسین که انسان است و قتی که ترقی کند و پیدا شود در همه مرتبه ها مذکور بانسداد و فراغی خود و اول او انسان کامل گویند و عروج و انبساط و بوجده اتم و ربی صلی الله تعالى علیه وآله وصحابة وسلم بودیم از هفت خاتم النبيين گویند و بعضی همین چهار الفاظ را میگویند لا هوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و میگویند که لا هوت عبارت از ذات بی کیف و بی رنگ است و اشارت بدوست و جبروت عبارت از تعین اول و شود و بحلی است که الله عبارت از دست اندازنده و ذکر لا هوتی گویند و الله را جبروتی پس اول مقام مجمع الجمع است و ثانی مقام جمع و ملکوت عبارت از مجموع عالم ارواح و عالم مثال است و ناسوت عبارت از مجموع عالم شهادت و حضرت انسان است بر این اعتراض وارد میشود که مقام تفصیل اسماء و صفات و تمییز صور علمیه ماسیات را که اعیان ثابتة میگویند چه باید گفت که در ملکوت و ناسوت داخل نمیتوانیم کرد چنانچه اشیا موجوده فی الخارج و ممتاز از وجود و حضرت حق سبحانه و تعالی هستند و الاسماء و الصفات و الاعیان الثابتة لیس كذلك و نیز در مقام اول که ذات بی کیف است و در مقام دوم که ذات متعین بشود و اجالی است داخل نمیتوانیم کرد و لکن محققان صوفیه میگویند که ذات محبت را با هوت باید گفت و اشارت بسوء است و مرتبه شود و اجالی را لا هوت الله عبارت از دست و مرتبه تفصیل اسماء و صفات را جبروت و درین مرتبه موافق هر صفت آهی خیرات اطلاق کنند باعتبار سبع سمیع و باعتبار بصیر بصیر و باعتبار علم علیم و علی القیاس نیز هم الله که جامع جمیع اسماء است بر این مرتبه اطلاق کردن صحیح و واقع میدارند و تفصیل ملکوت و ناسوت بحاله و آنچه حضرت سلطان الشاخ قدسنا الله تعالی بفرموده لا هوت پنج است ای پس جبروت شاخ آن نگره ملکوت گنهای شجر ناسوت جمله بشیر و مخالف این تحقیق نیست چه وجود پنج از دانه است که بمنزله هوت است و در ذکر کردن این مرتبه مضائق نیست جوهر و مرتبه احدیه عبارت از ذات معرفت و آن وجود محض و ممتی ساده او همان است

لا هوت و جبروت و ملکوت و ناسوت  
 از جبروت و ناسوت و ملکوت و ناسوت  
 و ناسوت و جبروت و ملکوت و ناسوت  
 و ناسوت و جبروت و ملکوت و ناسوت

صوتی قائم لا هوت  
 از جبروت و ناسوت و ملکوت و ناسوت  
 و ناسوت و جبروت و ملکوت و ناسوت  
 و ناسوت و جبروت و ملکوت و ناسوت

احدیه ۱۲۹

که در غایت مرتبه استقلال و استغناء است و فی حد ذاته و کلمه حقیقه قید و اضافت ندارد و حتی که قید اطلاق و قید  
 تخریه هم ندارد و کان الله و لم یکن شیء اشارت بدوست نه گهی است و نه جزئی و نه مطلق و نه مقید نه عام و نه  
 خاص بے وصف بے لغت و بے نام و بے نشان بے زمان و بے مکان صوفی چون درین مقام میرسد  
 مضمحل و مستملک میگردد و از خود و از غیر خود ماعی و نشان میزند و اندر چه غیر تبه بے رنگ و بے کیفی است چنانچه  
 چون را درین جا بجا فی نیست و شبه نمون را درین مقام یا راسی نه درین مرتبه موسی و فرعون و مسا  
 اند و احمد و ابو جبر از حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس ستره ازین مقام خبر میدهند

چون بهر گلی رسی کان و آشتی	موسی و فرعون و ازند آشتی
چونکه بهر گلی اسیر رنگ شد	موسی باموس در جنگ شد

جو هر بدانکه عی جوهر است قائم بنفسه مثل هر متعین است و همه تعینات درین جوهر عامی پیدا میشود و  
 قائم بوسه است و تعین جامع جمیع تعینات امکانیه است و همه موجودات اعراض اند درین جوهر عینی و حضرت  
 حق تعالی قبل پدید کردن خلق در تعین عی بود چنانکه در حدیث شریف وارد است در جواب سوال اعرابی  
 که کجا بود رب قبل آنکه پدید کند سموات و ارض را یعنی خلق را یعنی اعرابی از حضرت روضه عالم صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم سوال کرد که این کان بنا قبل ان یخلق الخلق قال کان فی عمار ما فوقه مواء و لا تحته مواء و بعض  
 اطلاق عی نیز بر مرتبه لائقین کرده اند چه عی معنی کوریست و چون عقل و کشف ادراک انیمه نمی تواند کرد  
 گویا که نسبت با انیمه تبه حال او حال کوریست و نزد این طائفه علیه مرتبه لائقین بمنزله خاک خشک است  
 که قابلیت صورت ندارد و تعین اول بمنزله خمیر است که قابلیت صورت پیدا نموده اند که این مرتبه  
 را وحدت حقیقی و کثرت اعتباریست و جمیع قابلیتات و استعدادات است یعنی قابل و مستعد صور سماوی  
 و ارضی و غیره است و تعین ثانی بمنزله صورت ظروف و ادواتی است که از خمیر پدید آمده اند  
 که درین مرتبه کثرت حقیقی و وحدت اعتباریست و این مرتبه وحدت و واحدیت را مراتب الهی گویند  
 و مرتبه از و اش و اشال و جسم را مراتب کونی و مرتبه انسان جامع است میان حق و عالم یعنی هم مرتبه  
 الهی است و هم کونی زیرا که برزخ است میان صفات جناب الهی و صور کونی شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی  
 قدس ستره در شرح رباعیات میفرماید

هستی که مبر از حد و است و قدیم	نه کل و نه جز است و نه بسیار و نه کم
زیر که تعین چه خاص و چه عام	مبوق بود بلاقین فافهم

حقیقت وجود از حقیقت اطلاق مشارالیه و محکوم علیه نمیشود و هیچ حکمی شناخته نمیشود و هیچ وصف و اضافت

مراتب الهی و مراتب کونی  
 مرتبه انسان جامع مراتب الهی  
 و مراتب کونی است و برزخ  
 است میان صفات الهی و صور کونی

زیر که  
 بی لائق



کرده میشود و بوسیله این نسبت از نسب چون حدوث و قدم و وحدت و کثرت و وجوب امکان و وجود و سببیت یا تعلق  
 علم او بذات خودش یا غیر آن زیرا که این همه مقتضای تعین و تقدیر است و شک نیست در آنکه تعین و تقدیر خواه  
 اخس تعینات باشد مطلقاً چون تعینات شخصی جزئیة خواه اعم و اوسع همه تعینات چون تعین اول خواه اعم و  
 اخس من وجه چون تعینات متوسطه منبسط است بلا تعین پس هیچ یک از این تعینات حضرت  
 وجود را من حیث هو لازم نباشد بلکه لزوم آن بحسب مراتب و مقامات مشارالیه است بقوله رفیع الدرجات  
 ذو العرش پس میگرد و مطلق و مقید و کلی و جزئی و عام و خاص و واحد و کثیر به حصول تغییر و تبدل در  
 ذات و حقیقتش و قیامه ملاحظه کرده شود باعتبار اطلاق و فعل و تاثیر و وحدت و علو مرتبه الوهیت است پس حقیقه  
 الحق سبحانه و تعالی و مراد است و وجوب ذاتی و قدم و مثال آن از صفات کمال و وقتی که ملاحظه کرده  
 شود باعتبار تقدیر و انفعال و تاثیر و قابلیت وجود و حقیقت و حبس بالفیض و تجلی حقیقت عالم است و مراد است  
 امکان ذاتی و حدوث و غیره از صفات و این باعتبار تزلزل است بعالم معانی و تجلی او بصورت علمیه که  
 معبر میشود باعیان ثابتة در چون هر یک از حقیقتین متفرقتین الابد است از صلی که ایشان در و سه واحد  
 باشند و او را ایشان متعدد زیرا که واحد اصل عدوست و عدد تفصیل واحدنا چارست از حقیقت ثالثه که جامع  
 باشد بین الاطلاق و التقید و فعل و الانفعال و التأثير و التاثر مطلق باشد از وجه و مقید باشد  
 از وجه فاعل باشد باعتبار و منفعل باشد باعتبار و این حقیقت احدیت جمع حقیقتین است که درین

به لا تعین

الوحدیت

به علم

است و لما مرتبة الاولیة الکبریٰ والآخریة العظمیٰ

اسماء مرتبة احدیت

جوهر در اسماء مرتبه احدیه حضرت شیخ البرهم شطاری قدس سره در آئینه حقائق نمای فرماید که مرتبه احدیت  
 را لا تعین و وجود مطلق خوانند بحسب آنکه ذات درین مرتبه همه تعین اسماء و صفات و افعال قید تعین ندارد  
 چه درین مرتبه ذات مطلق از همه مطلق است بلکه جمیع تعینات درین مرتبه عین ذات اند و وجود و صرف  
 از آن گویند که ذات بصرفت خود خالص است از هم در رسم و لغت و وصف و ذات سازج و عین کافور  
 از آن نامند که از لون اسماء و صفات و افعال ساده است و هیچ لونی ملون نیست اما هر لونی که ملون گردد  
 قید آن لون گیرد این صفت ذات مطلق است و مجهول النعت از آن گویند که جمیع لغت درین مرتبه معروف  
 و مشهور نیست و لغت عبارتست از هم ثبوتی و سلبی چون در غیر مرتبه تصور ثبوتی و سلبی هیچکدام نباشد پس  
 برین مجهول النعت باشد و از الازال از آن خوانند که هیچ مرتبه بالاتر ازین مرتبه نیست چرا که همه مرتبه  
 مسبوق این مرتبه است و غیب الغیب از آن نامند که همه مراتب غیب ضامی از اعیان ثابتة تا مثال مطلق  
 درین مرتبه غائب مطلق اند و تصور خارجی و نه تصور علمی ازین منقطع الاشارات از آن گویند که درین مرتبه

غیب الغیب  
 غیب اضافی چنانکه این تاثر  
 که غیب حقیقی نیست بلکه اضافی  
 موجود ذات خارجی غیب است  
 پس غیب اضافی باشد و هم

جميع اشارات اقسام و صفات منقطع است التوحيد اسقاط الاضافات و غير مرتبه است و منقطع الوجود الى ازان  
 گویند که درین مرتبه تصور و جلد نیست زآنکه ذات را و جلد نیست چرا که تصور و جلد در مرتبه علم است چون علم  
 و غیر مرتبه تصور نیست پس جلد که اثر علم است نیز نباشد که گویند که و جلد ذات چنان باشد جواب این چهار  
 مترادف اسم لاتین است و مرتبه لاتین سلب جمیع تعین است پس از تصور لاتین ذات منقطع الوجودانی باشد  
 و لفظ منقطع بهر دو محل بفتح ط است و و جلدانی نسبت بوجدان است و غیب بهیئت ازان گویند که جمله مراتب  
 وجود درین مرتبه غیب فقدان اند نسبت مراتب ظهور چنانچه در شتبار همه اشیا بالفعل موجود خارجی اند اما از  
 غلبه و پیچ اشیا نمی نماید چه با بودن دیگرست و نادیدن دیگر و عین المطلق ازان خوانند که ذات صرف و غیر مرتبه  
 من کل الوجوه مطلق است بعد که از مطلق هم مطلق است و ذات بلا اعتبار ازان گویند که جمیع اعتبارات ذات  
 در مرتبه بلا اعتبار است کان الله و لم یکن معشی کنایت ازین مرتبه است و این چهار مرتبه در اصطلاح این قوم  
 نامها و این مرتبه اند ذات احدیه و احدیت صرف و احدیت مطلق و احدیت ذات و عالم ذات و ذات بهیئت  
 و ذات هو بود ذات مطلق و ذات صرف و ذات بحت و ذات بلا تعدد و وجود بحت و وجود محض و  
 طوفان محض و غیب مطلق و غیب مجهول و غیب صیون و غیب کنون و مکنون و لکنون و بطون و بطون و مخزن شیون  
 و عدم العدم و قدم القدم و خفاء الخفاء و مقام آو آونی و اول لانهایت و آخر لا بدایت و غایت الغایات  
 و نهایت النهایات و معدوم الاشارات و هستی مطلق و هستی ساده و هستی صرف حقیقه الخالق  
 ۱۵۱ جوهر در مرتبه وحدت این مرتبه شود و علی ذات است من خود یک جمیع شیون من الازل الی  
 الابد بالاجمال غنا مطلق لازم این مرتبه است چه ذات مطلق بدین مشابهه مستغنی است از تفصیل عالم  
 و آدم لا یدرج کل فی بطون الذات کامل فصل فی الجمل و کالشجر فی النواقد ان الله غنی  
 عن العالمین اشارت بدو است

۱۵۱ تعین اول

جوهر در تعین اول صاحب بین المعانی قدس سره میفرماید که اول تعین او تعین علم است که خود بخود  
 بنفس خود تجلی فرمود و تعین اول و حدیث صرف و قابلیت است محض مثل بر جمیع قابلیتات چه قابلیت تعین  
 او به همه اقسام و صفات بلکه باسیات موجودات نیز با اعتبار تجرد او از همه نسب و اقسام و صفات تا غایتی که از تجرد مرتبه  
 احدیت است و با اعتبار اقصای او به همه اقسام و نسب و صفات و اعتبارات مرتبه بواحدیت است و حضرت محمد غوث  
 قدس سره بر آنند که تعین اول احدیت صرف است که عبارت از ذات مطلقه است و لاتین عبارت از مجهول  
 النحت و وحدت که حقیقت محمدی است تعین ثانی است از احدیت  
 جوهر اول مرتبه تعین که از غیب مطلق و لاتین ظاهر گشت و حدیث حقیقی است که اسقاط و اثبات

بسیار است  
 و این مرتبه از  
 اول مرتبه است  
 و این مرتبه از  
 اول مرتبه است

و این مرتبه از  
 اول مرتبه است  
 و این مرتبه از  
 اول مرتبه است

وحدت





نفاذ این است و در سیه یکبار از عبارت است موقوف به وجود...  
که ظهور احدیت و واحدیت موقوفی ظهور نسبت وحدت است ۱۲ لکن کان الله -

کراول

۶۱۷

جوابی

اعتبار ذات است باسقاط جمیع اشیا ای لا بشرطی و در موقوف واحدیت ای ذات مع کمال لصفات  
که اعتبار ذات است از آن رو که تشریها از وسیت ای بشرطی و در نظر اهل تحقیق وجود این اعتبار  
موقوف بوجود وحدت نیست اما ظهور هر دو موقوف بر وحدت است که منشأ کنایت از وسیت چنانچه نسبت  
عاشقیت و معشوقیت از عشق چه وجود این هر دو مرتبه قبل از عشق موجود خارجی بودند اما نسبت در ایشان  
موجود نبود چون این هر دو نسبت با ایشان ظاهر گشت هر دو در خارج علم یافتند بچنین مرتبه احدیت  
که ماهیت مجزوه است از قید تجربه و معروض بود و واحدیت که ماهیت جامع هما و صفات است از قید  
جامعیت نیز مقید نبود بلکه این هر دو مرتبه پیش از تعیین اول لا تعیین بود و هیچ تعیین مقید نه شرط  
شی و نه لا شرط شد به واسطه تعیین اول که وحدت است هر دو مرتبه مقید و معین گشته و قوله مرات ازلیت  
و ابدیت گشته یعنی وحدت حقیقی مانند آئینه است از آن که لا بد آینه است و ابد که لا نه آینه است در آن  
آئینه مری میشوند این حقیقت را آئینه اشارت کرده کنایت آنست چنانچه آئینه دو رو دارد و همچنان وحدت نیز  
دو طرف دارد چرا که بر حق است بنها و وجه دیگر آنست که صلا مری نمیشود و آنچه حاسبه صوره می بیند صورت  
را می ست نه آئینه همچنان آنچه در خارج مری ست وجود است و وحدت فقط مری نیست و دیگر آنکه صور  
که در آئینه دیده می شود نمی گویند که آن صورت حال در محل آئینه است بلکه آئینه سبب ظهور صورت شده و بکنایه  
صورت از آن و ابد در آئینه حقیقت محمدی ظاهر شده نمی گویند که از آن و ابد در آن محل حقیقت محمدی حلول  
کرد دل سبب ظهور ایشان گشته و قوله لا بظهور هیت و باطنیت و واسطه اولیت و آخریت آمد مراد از ظاهریت  
اشراق انوار سما و صفات حق است که جمیع کج کنایت از آنست و باطنیت حق احتجاب حق است از کل موجود  
و جمیع اشاره از این مرتبه است و مرتبه وحدت این هر دو مرتبه تقابل را مرتب ساخته و اولیت باعتبار مبدأ کل  
کل اشیا که الله مصدر الموجدات و آخریت باعتبار معاد کل موجودات که الی الله ترجع الامور این  
هر دو مرتبه قید ذات مطلق است اول باعتبار وجود و آخر باعتبار شهود و قوله حد فاضل یعنی میان احدیت و  
واحدیت و ازلیت و ابدیت و ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت قوله اشارت بدوست یعنی اسماء مذکور  
کنایت از همان وحدت جامع است چرا که جمیع مراتب ازین نسبت متمیز علی گشته و در هر نسبت با سبب سببی شنید  
و جمیع مراتب در مرتبه لا تعیین بے تعیین بودند چنانچه شجر در مرتبه نهال سبب حدت جمیع مراتب از یکدیگر  
جدا گشتند -

احدیت و وحدت

تجربیه بران و وحدت

تجربیه

محمد است و آیه ۱۲

جمع الجمع و ظاهریت

۱۵

فصل در بیان کلمات

مشتق

معانی

جوهر حضرت شیخ ابراهیم شطاری در آئینه حقائق ناشرح جام جهان نما فرموده اند که کسی را و هم آن  
نشود که کمال ذات در مرتبه تعیین اول موجود شد و نیز گمان نه برد که اول مستتر بود و بعد از آن ظاهر گشت

کراول



یا اول معدوم بود پس از ان موجود گشت یا غائب بود بعد از ان حاضر شد چرا که این امور با سائر مستلزم  
 نقص وجود و خود اندک آنچه حاصل است من الازل الی الابد بکمال خود حاصل است و نقصان را در ان  
 مسامحه نیست زیرا که جمیع مراتب جناب حق سبحانه و تعالی ازلی اند و لازم ذات اند از ذات منفک نیستند و  
 عقل درین مرتبه عاجز است حکم کردن نتواند قیاس مع الفارق میکند و میگوید اگر در مرتبه لایقین <sup>ای عقل</sup> و صفات  
 موجود باشند پس هیچ فرق نباشد میان <sup>ای عقل</sup> لایقین و لایقین گویند این قیاس در مرتبه عقل موجود و مربوط است  
 اما در مرتبه اطلاق این مقدمه مقهور و ممنوع است بدیه بیان وحدت و کثرت و مطلق و مقید بر انفس و نفوس  
 طالبان است نه فی نفس الامر که اول و وحدت بود اکنون کثرت شد یا اول مطلق بود آنرا مقید شد تعالی الله  
 عن ذلك علواً کثیراً الان کما کان من الازل الی الابد

سومین و چهارمین

اول تعین ۱۵۸

جوهر اول تعین که از لایقین ظاهر گشت وحدت حقیقی است که سقاط و اثبات هر دو صفت ذاتی است  
 وحدت را در نسبت متساوی انداخته و اثبات تعدد و کثرت را بطریق اولی عین انتفاست درین نسبت  
 عین احدیت آمد و اگر نظر ظاهر او کنند عین تعدد است ازین نسبت عین واحدیت آمد و ازین حیثیت  
 او را برین رخ جامع گویند <sup>ای وحدت</sup>

و در مرتبه اولی

برین ۱۵۹

جوهر برین رخ بالفتح و زار مجع مفتوح و خارج مجع یعنی زمانه که باین وقت مرگ و زیان قیامت است و  
 چیز که میان دو چیز متخالف مائل باشد خواه از ان هر دو متخالف در خود مناسبه داشته باشد یا نه و برین  
 هر شیء بالاضبب بود از دو شیء که به تصویر کشیدن برین رخ وجود نیست چنانچه زمانه حال برین رخ است میان  
 ماضی و مستقبل و مرتبه مثال که عاجز است میان اجسام کشیده و ارواح مجرده و اعراف برین رخ است میان  
 بهشت و دوزخ و بوزن برین رخ است میان بهائم و انسان و درخت خرد و مردم گیار برین رخ است میان  
 حیوانات و نباتات و بقید یعنی پنج مونگا برین رخ است میان نباتات و جمادات -

حاجز برین

۱۶۰

اول تعین حق تعالی علم است خود را خود نفس خود

جوهر صاحب عین المعانی میفرماید که اول تعین اوقین علم است که خود بر خود نفس خود تجلی فرمود و توهم  
 تقدم قبل و استتار و فقدان و غیبت و او را اسامی مختلفه است یعنی تعین اول و حقیقت محمدی و وحدت  
 صرف و کثر الکنوز و غیره

۱۶۱

فی حد ذاته

جوهر شیخ نور الدین جامی قدس سره در لوائح میفرماید که حقیقت اتفاق که ذات الهی است  
 تعالی شأنه حقیقت همه اشیا است و او فی حد ذاته واحد است که عدد را با و ازو است اما باعتبار تعلیلات متکثره  
 و تعلیلات متعدده و مراتب تارة حقائق جوهری متبوعه است و تارة حقائق عرضیه تابعه پس ات واحد  
 بواسطه صفات متعدده و اجزاء متکثره می نماید و من حیث الحقیقت یک است که صلا متعده و متکثر نیست

جوهر حقیقت الحقائق یعنی تعین اول که از اذات الهی نیز گویند حقیقت همه اشیا است چرا که او در  
 جمیع اشیا ساریست و درین مرتبه بصفت وحدت متصف است و صلا تعدد و تکثر را در آن راه نیست که مراتب  
 تنزلات تعدد متکثره می نماید و حقائق جواهر و اعراض میشود و اولاد عظم ثانیاً در خارج بصورت ایشان باین  
 جوهر صاحب گلشن از قدس تر میفرمایند اول تعین که از اذاتین متعین شد روح عظم و عقل کل  
 بود که عبارت از نور محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که اول ما خلق الله نور می خلیفه حق و امام مطلق و  
 مقصود کائنات آن نور است که لولا که لما خلقت الافلاک و حقیقت محمدی صورت و مربوط بهم  
 کلی الله است که جامع جمیع است و الله رب اوست و چنانچه از الله فیض داد و جمیع اسما و کلامه جزییه  
 میرسد از حقیقت محمدی نیز فیض داد و بحسب جمیع موجودات و دگر می رسد

جو هر حقیقت محمدی با صطلاح این طائفه علمیه عبارت از ذات احدیت است باعتبار تعین اول  
و نظر حقیقی احدیت حقیقت محمدی است و باقی مراتب موجودات منظر حقیقت محمدی اند و حقیقت محمدی  
عقل اول است که روح عظیم است که اول ماخلق الله لعقل و اول ماخلق الله نوری و اول  
ما خلق الله روحی و صورت محمدی صورتی است که روح عظیم تمامی آنها و صفات در وظائف هر  
و یکی آنکه نبوت ذاتی که اجبار از ذات و صفات حضرت الهی است اولاً و بالذات روح عظیم است که حقیقت  
آنحضرت است در آخر نیز ختم نبوت عرضی بر صورت آنحضرت گشته و باقی انبیا بر یک منظر بعضی از کمالات  
آنحضرت اند و نبوت آنحضرت ازلی و ابدی است

جو هر عقل کل که اصل و حقیقت انسان است از آنجست که مفیض و واسطه ظهور نفس کل است نسبت  
بافنس کل پدر است و از جهت آنکه نفس کل از عقل کل زائیده شده است عقل کل نسبت بانفس کل مادر است  
و عقل کل بر زرخ و جوب امکان محیط طرفین است و جوب جانب این اوست و امکان جانب اشیا نفس کل  
از جانب ایسر که طرف امکان است حاصل شده و آدم از روی حقیقت صورت عقل کل است و خواصورت  
نفس کل در اصطلاح این طائفه علیّه عقل اول که محیط است بحقائق اشیا بر وجه جمال عقل کل و حقیقت محمدی  
ظل اول و ام الکتاب روح القدس روح اعظم و قلم علی لوح قضا و درة البیضاء و عرش مجید گویند نفس کل را که  
محیط است بحقائق اشیا بر سبیل تفصیل عرش کریم و لوح قدر و لوح محفوظ و کتاب مبین و یا قوت احمر گویند  
جو هر در اسما مرتبه و وحدت حضرت شیخ ابراهیم شطاری قدس سره در آئینه حقائق نمایان فرماید  
که چون ذات لائقین بصورت تعین ظهور کند اول تنزل او را تعین اول و علم مطلق و وجود مطلق گویند از آنکه  
ظهور ذات و یافت ذات درین مرتبه مطلق است بلا قید معلوم و غیرت بخلاف مرتبه ثانی که در آن مرتبه علم ذات

ذات الہی عبارت از تقین اول و آخر  
حقیقت الحقائق نیز گویند۔

عقل کل و نفس کل

البراءة

اسماء عقل  
و نفس

اسماء مرثیہ وحشت

مجلس ۱۵۰





کنز ادول

جواهر نوبی

مرتب منوط است زیرا که این مرتبه متضمن حقائق عالم ارواح و جسام است چرا که هر مرتبه را با اسم الهی تربیت میکند و هر مرتبه  
 کیانی حیات حقیقی از وی حاصل میکند و فلک گنایه از علوم مرتبه اوست و قابلیت ظهور یعنی مصدر جمیع طوالت  
 است و نفس حیوانی عبارت از وجود اضافی است که واحد است بحقیقت و متکثر بصور معانی  
 جوهر هر چه موجودات ارواح و نباتات بلکه اسما و صفات در مرتبه تعین اول متحد اند اصلا امتیاز نیست بلکه  
 در این مرتبه قابلیت ظهور است نه غیر درین مرتبه این حیثیون ذاتیه و حروف عالیاات نامیده میشوند و این  
 شیوات که در مرتبه تعین اول بالقوه بودند در تعین ثانوی متمیز گشتند و اسما و صفات شدند و امایات متمایزه  
 در علم شدند و این اعیان ثابته نامیده شدند و چون در وجود آمدند کلمات نامیده شدند  
 جوهر الله اسم مرتبه است که جامع جمیع اسما و صفات و استعدادات و قابلیتات است و این مرتبه را  
 در عرف صوفیه وحدت می نامند و حقیقت الحقائق خوانند و حقیقت محمدی گویند  
 جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره شرح رباعیات میفرماید رباعی

نفس حیوانی  
 اعیان ثابته  
 اعیان متغییه  
 اعیان نامیه  
 اعیان شماره و امایات  
 اعیان موجودات

در مرتبه اول که صفات جبروت	از ذات جدا نبود و ملک از ملکوت
اعیان وجود را پیدا ر نبود	در عین ظهور بلکه در علم نبوت

در مرتبه نخستین که تعین اول است ملک از ملکوت که مرتبه ارواح است و ملکوت از جبروت که مرتبه صفات است  
 و جبروت از لاهوت که مرتبه ذات است متمایز نیست بلکه وحدتی است منفرد و قابلیت است محض و غیر متمایز  
 همه در یک مندرج و مندرج من غیر امتیاز بعضها عن بعض لا علما ولا عینا و خصوصیات این اعتبارا  
 را باعتبار اندراج و اندراج درین مرتبه بامتیاز ایشان از یکدیگر اگر چه آن امتیاز بحسب سلم باشد شیوات  
 ذاتیه و حروف عالیاات و حروف علویه و حروف اصلیه نیز می خوانند و بعد از امتیاز ایشان از یکدیگر  
 در مرتبه ثابته بسبب نورانیت علم صور شیون مذکوره اند و سلمی باعیان ثابته و امایات و بعد از تلبس بچو  
 در حکام و آثار اعیان مسمی است بوجودات و میفرماید رباعی

شیوات ذاتیه و حروف عالیاات  
 حروف علویه و حروف اصلیه  
 ن ثابته  
 اعیان شماره و امایات  
 و موجودات

در عالم معنی که نباشد اشیا	از ذات خود و غیر خود که اصلا
هستند همه از روی هستی یکتا	نوریت علم شان ز هم کرد جدا

در مرتبه دوم تعین ثانوی که مسمی میگردد باعتبار تحقق و تمیز جمیع معانی کلیه و جزیه در وی اشیا کونییه اند  
 خود و ذات اشال خود اصلا شعور نیست بلکه تحقق و ثبوت ایشان درین مرتبه متضمنی صافیت و جبروت  
 بدیشان حیثیتی که ایشان متصف شوند بوجودیت و وجود و بسبب انصاف و نسبت بدیشان متغیر  
 متکثر گردد و چون بوجود متصف شوند بطریق اولی لازم می آید که متصف نباشند بکالات که تابع است

یعنی تعین ثانوی  
 بیان ظهور مرتبه و صفات

تتمیزی علمی که در علم با هم متمیز شدند فایده ۱۲



موجود را چون شعور بخود و مثل خود پس ایشان درین مرتبه متعدد و تمیز نباشند بعد و تمیز وجودی بلکه تعدد و تمیز ایشان باعتبار علم باشد بخلاف مرتبه اولی که در آن مرتبه این تعدد علی نیز ملحوظ نیست و مثال این بعدینه دانه است که اصل شجره است و قتیکه ویردانه فرض کنیم پس تعین و تجلی دانه خودش بے آنکه تفصیل خصوصیات بیخ و ساق و شاخ و برگ و شکوفه و میوه که در کومندرج و مندج اند ملحوظ و باشد بنا بر تعین اول است که اشیا را در وی نه تعدد وجودی است و نه تمیز علی تعین و تجلی دانه بر خودش بصورت تفصیل این خصوصیات که بر خود بصورت بیخ و ساق و شاخ و برگ و شکوفه و میوه جلوه نماید و این مفصل را در مجمل مشاهده کنند بنظر که تعین ثانی است که اشیا را در وی اگر چه تعدد وجودی نیست اما تمیز علی است و این خصوصیات مذکور باعتبار انداز در مرتبه اولی بے تعدد وجودی و تمیز علی نمودار شینوات ذاتیه است و صور معلومیت آنها در مرتبه ثانیه مثال حقائق موجودات است که سنی است با عیان ثابته در عرف صوفیه با هیات نزدیک حکما -

۱۷۰ | دشت وحدت

جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید اول تعینی که ثانی غیبی است و مرتبه لائقین است و حدیثی است که اصل جمیع قابلیات است و او را بطور و بطون مساوی است و مشروط و مقید هیچ یک از آنها اعتبارات و اثبات آن نیست بلکه اعمین قابلیت ذات است مر بطون و ظهور و ازلیت و ابدیت و انقضا اعتبارات و اثبات آنرا در این وحدت را و اعتبار است اول اعتبار را و است بشرط عدم اعتبارات و سقوط آن بالکلیه و این اعتبار احدیت است و ذات را باین اعتبار احد خوانند و متعلق این اعتبار بطون ذات است و ازلیت او و دوم اعتبار را و است بشرط ثبوت اعتبارات غیر متناهیة مر او را و این اعتبار واحدیت است و ذات را باین اعتبار واحد خوانند و متعلق این اعتبار ظهور ذات است و ابدیت او پس احدیت مقام لفظی است و استهلاک کثرت وجودیه است در احدیت ذات و واحدیت اگر چه کثرت وجودیه منتفی است از وی اما کثرت نسبی عقلی تحقق است در وی همچون عقلی لصفیت و ثلثیت و ربوبیت در واحد عدی که انتشار همه اعداد از وی و جمیع تعینات وجودیه غیر متناهیة ظاهر این نسب متعلقه در مرتبه واحدیت است

آخرین دو حدیث و آخر دو حدیث

۱۷۱ | واحدیت

جوهر در مرتبه واحدیت این مرتبه شود علمی ذات است مر خود را جمیع تفصیل شتیون و امتیاز بعضها عن بعض درین مرتبه حقائق جمله موجودات و امهات تمامی کائنات تفصیل و امتیاز بعضها عن بعض در مرتبه علم تحقق و ثابت شد لهذا این مرتبه را عیان ثابته می نامند و تقدیم و تاخیر این سه مرتبه یعنی مرتبه احدیت و وحدت و واحدیت کشفی و عقلی است نه زمانی و حقیقی چه ذات بے قید صفات کثر خفی در مرتبه اول است و بعلم جمالی صفات و تجلیات در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم جوهر تعین ثانی اشیا را گویند بوجوه متصف نیستند پس متصف نباشند بکمالات که تابع است مر وجود را

۴۴ مرتبه اول و مرتبه اولی است  
مر تعین اول مرتبه وحدت است  
۱۷۲ مرتبه دوم و وحدت است  
مر تعین دوم و احدیت است

۱۷۱ | دشت وحدت

چون شور بخود و مثل خود پس ایشان درین مرتبه متعدد و متمیز نباشند بعد و متمیز وجودی بلکه تعدد و تمیز ایشان  
 علی باشد و باعتبار باشد بخلاف مرتبه اولی که در آن مرتبه این متمیز و تعدد علمی نیز ملحوظ نیست  
 جوهر مرتبه دوم مرتبه غیب ثانی است و غیب ثانی مسمی است بقین ثانی و مراد از قین ثانی متحقق بودن  
 اشیا که صفات الهیه و صور گونیه اند و ممتاز بودن آن اشیا یکی از دیگرے و ثابت بودن آن اشیا  
 در حضرت علم ازلی یعنی منسوب است بزل که علم حق است و ازل یعنی لا بدایت و ماضی است و ظهور  
 آن اشیا بر ائمه کسے که عالم باشیاست یعنی حق سبحانه و تعالی و ظهورے که بر وجه تفصیل و فرق باشد یعنی نجو  
 که هر چیزی که در علم مفصول و مفارقت از چیزی دیگر باشد و این اشیا صور معلومه حق اند که بر حق ظاهر اند  
 و حق عالم با نیاست و پیچ یک از اینها خود را میداند و نه مثل خود را و این سله مخالف شیخ اکبر است چه شیخ  
 اکبر در فتوحات تصریح فرموده که صور علییه اثبوت علمی است و هر یک از اینها احیات و علم و قدرت و ارادت  
 و سمع و بصر و کلام مناسب مرتبه اثبوت است و درین باب چندے از آیات قرآنی را بطریق شاهد نقل فرموده  
 چنانچه موجودات خارجی را صفات مذکوره مناسب مرتبه وجود است بخلاف بعضے که میگویند که صور علییه را  
 علم نیست چنانچه صور ذهنیه و وهمیه و خیالیته را

جوهر قین ثانی خوانان آن بود که جمیع مراتب اجمالی تفصیلی و حقائق بعضها من بعض متمیز گرد و این  
 حال حاصل میشود و الا در مرتبه واحدیت که آن مرتبه الوهیت است چرا که مرتبه احدیت مرتبه انتقال است  
 و مرتبه وحدت مرتبه اجمال پس مرتبه باید که جمیع احوال و صفات در آن مرتبه ثابت باشند و جمله اجمال در آن  
 تفصیل یابند و این مرتبه الوهیت است و ذات مطلق درین مرتبه باسم الله مسمی و موصوف گردد و  
 جوهر میان قین اول و قین ثانی فرقی نیست الا اجمالی تفصیلی و تفصیل نوعی از کمال است و علم اجمالی  
 را و علم اجمالی بنیاد علم تفصیلی است و اجمال مقدم است بر تفصیل پس ناچار مرتبه اول مرتبه علمی است  
 و مرتبه ثانی مرتبه ایمانی

جوهر قین دوم از حیثیت الوهیت و مرتبه اشال است و موجب لذاته و موجب لغیره و موجب لذاته را  
 ظاهر وجود گویند که موجب وصف خاص است و موجب لغیره را ظاهر علم نامند که مکان از لوازم اوست و  
 مرتبه الوهیت جامع این هر دو مرتبه است بحدت آنکه موجب مرتبه ظاهر است و امکان مرتبه باطن باقتضای  
 اسم الظاهر مرتبه ظاهر را شامل است و باقتضای اسم الباطن مرتبه باطن را شامل است و این هر دو را ظاهر و  
 و ظاهر علم از آن گویند که هر دو در خارج موجود اند اما هر یک را وصف خاص است متمیز الانفکاک یکے غناء  
 مطلق بالذات و دیگر مقتدر بالذات

علم غناء مطلق بالذات وصف واجب بالذات است و مقتدر بالذات وصف واجب بالذات

۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

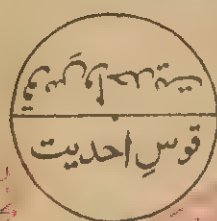


اسما مرتبه واحدیت

جوهر در اسما مرتبه واحدیت این مرتبه را واحدیت و حقیقت انسانی نام دارند و بدین بها با نیز  
 انکارند یقین ثانی و تجلی ثانی و فلک الحیوة و حضرت ربوبیت و حضرت جمع و منشأ الکثرة و احدیت الکثرت  
 و قابلیت ظهور مرتبه ثانی از غیب و برزخ ثانی و منتی المعرفت و منشأ السوئی و حضرت الوسیة و منتی العاقل  
 و حضرت ارتسام و کون جامع و ظهور ثانی و ظل محدود و نفس رحمانی و وجود مفاض و مبدی ثانی و منشأ ثانی  
 و عالم ملکوت و عالم باطن و عالم امر و عالم ثانی و مجموع الارواح و بدی ثانی و عالم اسماء و عالم وجود  
 و کثر الارواح و معدن ارواح و معاد ارواح و مقام ارواح و پرتو وحدت و ظل وحدت و مبین صفات و  
 عین الیقین و ملک باطن از تحفه مرسله

اعتبارات اربعه  
 و امور اربعه

جوهر در اعتبارات اربعه اعتبار بالکسب و اعتبار بر فتن و باندیشه از پیر خیر و فتن و چیز  
 رانیک گاه بدین اعتبارات اربعه عبارت است از وجود علم و نور و سهو و که اعتبارات ذات مطلق اند و تعدی  
 وجودی ندارند محض صلاحیت ذات اند و ذات بهر یک نسبت بیک سببی سببی گردیده و ذات مطلق بود مسئله  
 این اعتبارات مقید به اعتبارات شده که عبارت از مرتبه واحدیت است چه این اعتبارات جامع جمیع  
 اعتبارات اند و جمیع اعتبارات از ایشان ظاهر خواهند شد و این امور اربعه در قوس واحدیت ثبت  
 افتاد و محبت آنکه وحدت که خط وسطانی است در آن مرتبه امتیاز از کجائی نیست چرا که درین مرتبه هست و  
 نیست متساویست و قوس احدیت مرتبه مجر دست از جمیع تعینات و تقیدات بل ماحی جمیع مراتب  
 پس نماند الا آنکه در قوس احدیت این امور اربعه را ثابت کنند چرا که مرتبه واحدیت جامع جمیع تعینات و اعتبارات است  
 جوهر در مرتبه ارواح بعد از تنزل بر مرتبه ثانی تنزل است بر مرتبه ارواح و روح جوهریت بسیط



مرتبه ارواح

بحد و از شکل و لون و زمان و مکان و خرق و الیایم و عالمی است که اشارت حقیقی بدان راه نیابد و مدبر  
 است من نفس خود را و مثل خود را بلکه مبدی خود را که جناب حق سبحانه و تعالی است و آنرا عالم امر و عالم غیب و عالم علوی  
 و عالم ملکوت گویند و این مرتبه ظهور ذات است من خود را در خارج نوعی از جدائی و غیریت و ارواح از حیثیت  
 بحر و مغایر بدن است و تعلق تدبیر و تصرف نسبت بآدم و قیام بذات خود است و در بقا محتاج بدن  
 نیست فاما ازین حیثیت که بدن در عالم شهادت صورت و مظهر کمال دست آن روح منفک از بدن نیست  
 و از جهت اظهار کمال محتاج است و ساری است در اجزاء بدن نه همچو سریان حلول و اتحاد که نزول و اهل نظر مشهور  
 بلکه شال سریان وجود مطلق که حق است سبحانه و تعالی و جمیع موجودات و باین اعتبار میان روح و جسم مغایرت  
 من کل الوجوه نباشد و گفته اند هر که کیفیت ظهور جناب حق سبحانه و تعالی در اشیا که اشیا از جهت عین حق اند  
 از جهت غیر اند بدان کیفیت ظهور روح در بدن که روح از جهت عین بدن و از جهت غیر بدن است توانست

نجهت  
 نجهت

زیرا که رب بران است هر که حال رب بامریب دانست ظهور حق تعالی بصورت ایشانست صاحب  
مصبات الهیایه قدس سره میفرماید که معرفت روح و ذروه ادراک آن بنایت رفیع منیع است  
بکنند عقول وصول بدان میسر گردد و ادراک بکاشفات کشف آن غیرت نموده بزبان اشارت از آن  
عبارت نکرد و شریف تر موجودی و نزدیک تر مشهودی بحضرت عزت روح عظم است که حضرت خداوند  
تعالی از آنجا و اضافت فرموده بلفظ من روحی و من روحنا اوم کبر خلیفه اولی و در جهان الی مقاب  
وجود و قلم ایجاد و حجاب روح همه عبارت از اوصاف اوست و اول حسی که در شبکه وجود اقامه و بود نیست  
قدیمه او را خلقت خود و عالم خلق نصب کرده و تقالید خزان امر و وجود بد و تفویض نموده و او را تصرف  
در آن ماذون گردانیده و از بحر حیات نهر عظیم پرگشود و مایه پیوسته تمام افاض فیض حیات از او میکند و بر آنجا  
کون افاضه می نماید و صورت کلمات الهی را از مفرج جمع معنی ذات مقدس بجمل تفرقه که عالم خلق است میرساند  
و از عین اجمال در عیان تفصیل جلوه میدهد و کرامت جناب الهی او را در نظر بخشد یکی از برای  
مشاهده جلال قدرت ازلی و دوم از برای ملاحظه جمال حکمت لم یزل عبارت از نظر اول عقل فطری  
و مقبل آمد و نتیجه و محبت جناب الهی و عبارت از نظر دوم عقل خلقی و مدبر و نتیجه او نفس کلی هر فیضی که  
روح اضافی از عین جمع است و کاند نفس کلی آنرا قابل گردد و محصل تفصیل آن شود و میسر آن  
روح اضافی نفس کلی سبب فعل و افعال و قوت و ضعف نسبت ذکورت و انوشت پدید آمد و به رابطه تناسل  
و واسطه از دواج ایشان متولدات اوان موجود گشتند و بدست قایل تقدیر از شیشه غیب به عالم ظهور آمدند پس  
جمع مخلوقات نتیجه نفس و روح آموه نفس نتیجه روح و روح نتیجه حق تعالی روح را بخود می خود آموه پس سبب که اشارت  
امربان است و جمله بواسطه روح که خلق عبارت از آنست و همچنین که وجود آدم و عالم شهادت منظر صورت  
روح آمد وجود خود و عالم شهادت منظر صورت نفس و تولد او از آدم و تولد صورت ذکور نبی آدم از  
صورت روح کلی مستفاد آمد و لیکن متخرج بصفت نفس و تولد اناث از صورت نفس کلی پدید آمد و متخرج  
صفت روح و بدین جهت هیچ نبی بر صورت اناث مبعوث نگشت چه نبوت نسبت نفس  
در نفوس نبی آدم و مایه در عالم خلق نسبت به ذکورت و از مصباح  
جوهر در مرتبه عالم مثال این مرتبه ظهور ذات است و در خارج بصورت و شکل لطیفه غیر قابل مرتبه  
و انقسام و تفرق و التیام را و و تفریق آن به عالم مثال آنست که هر نفسی از عالم ارواح و عالم جسمان را صورت  
ماثل و درین عالم است و جماعت آنرا خیال خوانند زیرا که مدبرک اینها قوت تخلیه است و نیز محققین مثال  
و قسم است یک آنکه قوت تخلیه انسانی در ادراک آن شرط است و در خواب و تحیل نموداری شود آن گاه

و این دو کلمات را در افشا  
نموده و به هم روح نفسانی  
نموده

عقل فطری و عقل خلقی

خلق و امر

سبب نابودن هیچ زان نبی

عالم مثال

تقدیر نبوت  
و اینها قوت تخلیه است  
و نیز محققین مثال  
و قسم است یک آنکه  
قوت تخلیه انسانی  
در ادراک آن شرط است  
و در خواب و تحیل  
نموداری شود آن گاه



صواب باشد و گاهی خطا و انحراف متعالی و خیال متصل نامند و دوم آنکه قوت تخمینه در ادراک آن شرط نیست بلکه بقوت با صرف نیز ادراک توان کرد چنانچه صورتهای که در آئینه و چنبرای صافی می نماید و آنرا مثال مطلق و خیال منفصل خوانند زیرا که اینها جدا از قوت تخمینه و ذاتها خود موجود اند بحسب احوال یعنی بودن ارواح بزرگ جسم چنانچه ارواح موطن بصورت جسمانی در خواب می نماید و روح کامل صورت جسمانی گرفته بر یک از محبان خود ظاهر شود و آن صحیح و صواب است نظرا اندر روزه نیست و عالم مثال را عالم برزخ و مرکبات لطیفه نیز گویند و در اصطلاح این طائفه علیت ارواح و مثال را جمع کرده عالم ملکوت گویند و عالم مثال وسطه فیض عالم ارواح بعالم اجسام است و برزخ است جامع میان ارواح و اجسام و بحسب برزخیت جامع احکام هر دو عالم است که ظاهر و باطن است و حد فاصل است میان غیب شهادت و نه عین جسم مرکب اوست و عین جوهر عجز عقلی یعنی عالم مثال غیر عالم اجسام و غیر عالم ارواح است نسبت به ارواح کثیف است و نسبت به اجسام لطیف و عین مشابته دارد و جوهر جسمانی و جوهر مجرد عقلی اما مشابته وی با اجسام از آن جهت است که چنانچه اجسام محسوس قدرت همچنین عالم مثال نیز محسوس مقدار است و مقدار عبارت است از کمیت و کمیت عبارت از طول و عرض و عمق و در صورتی که در آئینه می نماید در یک بجهت بر میگرد و در طول و عرض و عمق دارد و مشابته وی با ارواح از آن جهت است که چنانچه ارواح لطیف و نورانی اند همچنین عالم مثال نیز لطیف و نورانی است و از لطافت و نورانیت آن صورت است که بدست نمی توان گرفت و بیشتر خرق نمیتوان کرد و مشهود و ذوات مجرد از ماده در تصور و شباح جسمانی در عالم مثال بود و ظهور حضرت جبرئیل در بعضی اوقات بصورت یکی از صاحب جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه و سلم که اسم مبارک و حقیقه گوی بود و مشهود و محض و انبیا و اولیا و ائمه درین عالم باشد و کمال آن می تواند که در عالم مثال شکل خود را بشکل دیگر از آدمی و حیوان منقلب سازند و قوت شکل با شکل مختلفه بعد از مردن و از قید تن بر آمدن با ایشان زیاده می شود و عالم مثال که روح بعد از مفارقت از جسم بشری و جسم غرضی و ران خواهد ماند غیر عالم مثال و برزخ سابقه است چنان برزخ است مابین دنیا و آخرت و برزخ که قبل از نشاء دنیوی است از مراتب تنزلات بود و او را بانشار دنیا اولیت است و برزخ که بعد از نشاء دنیوی است از مراتب معارج است و او را بانشار دنیوی آخریت است و صورتهای که لاحق ارواح در برزخ اخیر میشوند صور اعمال و نتایج اخلاق و افعال است که در نشاء دنیوی حاصل شده بخلاف صور برزخ اولی که ممکن است ظهور چیز که در برزخ اول است در عالم حس شهادت چه بسا اوقات مردم عوام و خواص چیزها در خواب می بینند که اثر آن بعد از بیداری در عالم شهادت پدید می آید و متنوع است رجوع چیز که در برزخ ثانی است بسوی عالم شهادت یعنی ارواحی که از دنیا منتقل شده به برزخ ثانی رسیده اند محال است که باز دنیا ببینند مگر رجوع و خروج ایشان

مثال غیر مطلق  
مثال مطلق  
نمونه  
عالم برزخ و مرکبات لطیفه  
ملکوت

عالم مثال ارواح متوسطه  
عالم مثال ارواح متولدین  
و غیر متولدین اکت ۱۲

در و آخرت خواهد بود و در صور بر رخ اول عوام را در خواب کشف باشد و خاص را گاهی بخواب گاهی بیداری  
 و قدرت ندارد که بشود احوال بر رخ ثانی مگر اقطاب افراد و کم که از ابل کاشفه مطلع میشوند بر احوال موتی  
 و تمیز کرده اند بر رخ اول الغیب امکانی و مثال امکانی و ثانی الغیب محال و مثال ثانی و محال و امتیاز  
 جوهر در مرتبه شهادت مرتبه شهادت طویذات است فرخود را در خارج بصورت اجسام و اجرام درین مرتبه  
 حق تعالی نور خود را بدو تجلی یک طابع و دوم عناصر و ظهور از دخت از طابع عرش و کرسی و مایه ظاهر است  
 و افلاک سبعة غیر عن اهل تحقیق از طابع اندوز عناصر مظهر کرده مار و هوا و کره آب و کره خاک که هفت طبقه زمین  
 است و حیوانات آتشی و هوایی و آبی و خاکی و معدنیات و نباتات بطور پیوسته و اجسام بر دو قسم است علویات  
 و سفلیات علویات چون عرش و کرسی و ملکات سبعة و ثوابت و سیارات و با تفاق اهل کشف و شهود عرش  
 و کرسی و کواکب که مرکز در کرسی اند و کما آنرا ثوابت خوانند طبعی اند و عنصری و صلا قابل فساد و فنا و زوال  
 نیستند چه سطح کرسی زمین بهشت است و عرش سقف بهشت و اتفاق علماء بر سنت و جماعت است که هفت چیز  
 در قیامت فانی نخواهند شد لوح و قلم و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و ارواح انسانی و کواکب دیگر که  
 آنرا کواکب سیاره گویند و آن هفت اند قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و هر یک از اینها  
 بر یک فلک تجرید که یعنی قمر فلک اول و عطارد و بر فلک دوم تا آخر و افلاک سبعة که تحت کرسی اند قابل کون  
 و فساد و خرق و التیام اند و هیچ اکبر در قیامت فرموده که چون عالم فانی شود و مردم را زنده نمود و از زمین  
 زمین بنی زمین دیگر که در قرآن مجید سیمی است بارض ساهره نقل کنند که ناری بر تحت خود که عناصر ملائکه اند  
 هم برانوق خود که افلاک سبعة ندانند و بعد از بزرگ خود ساز و تا آنکه هیچ جسمی در جوف کرسی نماند همین سیمی سیم  
 است که جایگاه اشیا است و مابین عرش و کرسی بهشت که جایگاه اختیار است و طبیعت عبارت است از حقیقت  
 جسمانی بیوال عناصر اربعه و انچه از اینها پیداشده است که از اموالیه ثلاثه خوانند که آن جاد و حیوان و نبات است  
 و اینها طبیعی اند چه طبیعی معنی منسوب به طبیعت جسمانی است پس طبیعی را مقابل عنصری ذکر کردن صحیح نباشد  
 جواب اجسام و قسم اند بعضی از اینها منظر طبیعت مجروده اند از کیفیات اربعه که آن حرارت و برودت و  
 رطوبت و میو است است و این قسم سیمی است با اجسام طبیعی و بعضی دیگر از اینها منظر طبیعت مقیده به کیفیات  
 اربعه مذکوره اند و این قسم را عنصری نامند پس مراد ازین قول که عرش و کرسی و کواکب طبیعی اند آنست که این  
 امور ثلاثه منزه اند و مبراز تضاد و کیفیات اربعه متضاده و ظاهراً هرست که خرابی جسمی که در کیفیات اربعه باشد  
 بسبب غلبه یکی ازین کیفیات است بر سیم دیگر و مثلاً وابسته کون و فساد نیستند و کون عبارت است از جد و ث  
 صواب و فساد از عدم صورته مثلاً چون آب را بجوشانند و بخار گردد و صورت فانی میشود و این را

نیز در این کتاب  
 و در این کتاب  
 ۱۸۱

اجسام و قسم است

مفهوم و قیاس

ارض ساره  
 پنجم  
 معنی طبیعت بهشت

اجسام و قسم است

معنی کون و فساد



در اصطلاح حکما فساد گویند و صورت هوائی پدید می شود و این را کون گویند و هر فساد را کون لازم است یعنی  
 هر صورتی فاسد صورتی که پدید می شود و سفلیات چون بساط عنصری یعنی عناصر را که بسیط اند یعنی  
 غیر مرکب از دو جسم و آتش و علوی یعنی اثر باشد که گردش افلاک و کواکب که از زمین بایند و ایشان را کائنات  
 جو نیز خوانند و جو بمعنی آیین آسمان و زمین است که مانند آتش و باد و آب خاک و این چهار مثل بساط  
 عنصری است که برق و آتش پاره که از ابر جود در عالم و از شدید که از ابر بر آید و ابر و باران که این آتش و آبر  
 علویت و در غلظت و حکیم آدم از ابر پدید آید ابرست چنانچه جامه قوی را پاره کنند و آواز از آن خیزد و چنین بصدقه  
 هوا ابر خرق میگردد و پاره جامی شود و آواز از آن خیزد که رعد است و آیه دلالت میکند که رعد آواز تسبیح ملک است  
 شیخ اکبر فرمودند چنانچه حقیقاً در جسم ارضی فاضله روح نمود و انسان شد و در جسم ناری القار روح گردید و این  
 و شیاطین پدید آمدند و چنین در جسم هوائی که ابرست القار روح گردید و تا فرشته سج پدید می شود که آن رعد است و چنانچه  
 بن بسبب لطافت وجود جسمانی سیمی بار و روح ناری اندر چنین رعد چنانچه لطافت وجود جسمانی اکثر سیمی سنگ است  
 کند یا نامش روح هوائی نند پس بر جاست که سفلیات مرکبات عنصریات اند چون جمادات و نباتات و حیوان  
 و انسان و هر یک از اینها مرکب از عناصر اربعه است و چنانچه عالم اجسام و دو قسم است نخستین عالم دیگر که توابع عالم  
 اجسام اند نیز دو قسم است چه اینها اعراض اند و عرض در وجود خود محتاج بکوه هست و محتاج تابع محتاج الیه  
 باشد چون حرکت و سکون و ثقل و نفث و لطافت و کثافت و الوان و اضواء و حروف و اصوات و سبج  
 و طعوم و انواع و اصناف آن که تابع عالم اجسام است —

فنا در کون لازم است

جو و کائنات جو

رعد و رعد

رعد

۱۸۲ اسما در مرتبه شهادت

۱۸۳ مرتبه جامع در مرتبه

ناسوت

الانسان

جوهر در اسما مرتبه شهادت عالم حس و شهادت و عالم ناسوت و عالم ملکوت و عالم خلق و عالم  
 سفلی و مرکبات کشف  
 جوهر در مرتبه جامع حضرت انسان این مرتبه ظهور ذات است مرفوع و در یک مظهر اتم که آن  
 نوع آدم است و در عرف این قوم عالم حس و شهادت و حضرت انسان را جمع کرده ناسوت گویند و این  
 مرتبه است جامع جمیع مراتب جسمانی و نورانی و وحدت و واحدیت و این مرتبه تجلی اخیر و لباس اخیر است و  
 انسان وقتی که عروج کند پدید می شود و در همه مراتب مذکور به انبساط خود در آن وقت او را انسان کامل گویند  
 و عروج و انبساط یو به اتم و ربی ما بود علی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم از شهادت خاتم النبیین و امام  
 المرسلین گویند و ظهور و تجلی جناب حق سبحانه و تعالی و ربی با جمیع اسماست غیر از وجوب ذاتی و بر کمال  
 بی غالبیت یکدیگر بلکه سبیل تساوی و اعتدال و در بنیاد و دیگر اولیا نیز جمیع همان طور فرو داده است  
 لیکن بر طرق غالبیت بعضی اسما و مغایرت دیگر نه بر سبیل اعتدال پس نفی مظهر اتم ربی اصلی است و تجلی

انسان کامل

صفت حجاب ذاتی نیست  
و نه صف

انسان مظهر اسم است

علیه و آله و اصحابه و سلم منحصر باشند بر غیر و حضرت شیخ اکبر قدس تره میفرماید که انسان کامل حادث بر صورت  
آئینه است و آن چیز که نسبت کرده میشود و سوئی او بجهان ازین یاصفت نسبت کرده میشود و آن چیز سوئی انسان  
کامل سوائے و حجاب ذاتی که این صفت مخصوص حضرت حق تعالی است و میفرماید که نه وصف کردیم او تکلیف  
را بوجهی مگر آنکه هستیم با آن و صف یعنی متصف با آن و صف هستیم سو آن وصف هستیم سو آن وصف  
ذاتی خاص که نه متصف با آن هستیم و نه ذاتی آن هستیم که آن صفت مختص ذات جناب حق سبحانه و  
تعالی است و علم جمیع اعیان نیز در حق بشر محال است و همچنین علم تفصیل احوال اے الابد

جو هر در بیان آنکه انسان مظهر اسم مبارک الله تعالی است نهفته مباد که هر مرتبه و هر تعین منظر یکی  
از اسماء الله تعالی است و انسان مظهر اسم کلی الله تعالی است و جمیع اسماء در تحت اسم کلی الله تعالی است و ذات و  
مستجمع جمیع صفات و اسماءست مندرج اندر چنانچه در جزئیات و تحت کلی و چنانچه اسم الله تعالی بحقیقت و مرتبه  
مقدم است بر جمیع اسماء و ظهور و تجلی بر جمیع اسماء نموده انسان کامل که مظهر اسم مبارک الله تعالی است باید که  
ذات و مرتبه بر جمیع مظاهر مقدم باشد بنابر اتحاد مظهر و ظاهر و تجلی و ظاهر بر باقی مظاهر باشد پس جمیع مراتب  
موجودات که مظهر اسماء الله تعالی اند مظهر انسان کامل باشند و حقیقت انسان کامل مشتمل باشد بر جمیع اشیاء  
اگر چه انسان غیر کامل نیز مظهر جامع اسم کلی الله تعالی است لیکن انسان کامل که انبیا و اولیاء اند از باقی  
افراد انسانی از انجبت کمال ممتاز گشته اند که بطریق تصفیه جوهر مبدع حاصل کرده اند و از هر شیئی موهوم  
خویش فانی گشته باقی بالله شده اند و اهل تحقیق میفرمایند که حضرت حق تعالی را چنانچه در جمیع موجودات  
سریان است انسان کامل را نیز در جمیع موجودات سریان باشد چه کامل کسی است که از خودی و خودی خویش فانی  
و به بقای حق تعالی باقی باشد

جو هر در معنی الانسان سرمنی و اناسیر و حدیث قدسی است الانسان سرمنی و اناسیر و انسان  
سرمن است یعنی من ظاهر و باطن من و من مظهر اسم که انسان ظاهر من است و من باطن و و عارف  
را این هر دو مشاهده میسر است که حضرت حق سبحانه و تعالی را باطن یا بد و خود را ظاهر و گاه خود را باطن  
می یابد و حضرت حق تعالی را ظاهر

جو هر در حقیقت انسانی چون حضرت حق سبحانه و تعالی از مقام احدیت بواسطه ظهور و انوار انوار  
نمود بصورت حقیقت انسانی که روح اعظم و عقل کل است تجلی فرمود و انسان عبارت از مجموع روح  
و جسد و هیئت جسمانی است و اصل و حقیقت او روح اعظم و عقل کل است که مخلوق اول و در مرتبه دوم از  
مراتب وجود واقع است پس تمامی حقائق عالم مظهر حقیقت انسانی است که حقیقت انسانی بصورت همه

۱۸۱ حقیقت انسانی

معنی انسان

این در مرتبه اول است



عالم ظاهر شد و حقیقت انسانی آئینه و مجلای جناب حق سبحانه و تعالی است و عالم مراتب انسان کامل است و جمیع  
 مجموع عالم مفصل سنی با انسان کبیر است و بسبب این جامعیت مستحق خلافت گشته زیرا که خلیفه باید که بصورت  
 و سبب اوصاف مختلف بود و چنانکه صاحب انصوص الحکم قدس سره میفرمایند و من شرط الخلیفه ان  
 یکون علی صورة التخیلف و انسان مظهر جمیع ذات است اجمالاً و تفصیلاً بخلاف افلاک و عناصر  
 و غیره که هر کدام از آنها مظهر صفتی و اسی است از ان جمیع لئلا از حمل امانت مظهریت آن جمیع ابا و در  
 و انسان قبول آن نمود پس فضل جناب الهی و کرم نامتناهی روح را طاعت جمیع اسماء و صفات جمالی و جلالی  
 پوشانیده و در سنده افریش کرم و موقر فرمود و صورت روح در آئینه وجود آدم منعکس شد جمله اسماء و صفات  
 جناب الهی در تجلی گشت و خطاب انی جاعل فی الارض خلیفه در رسید و بر منشور خلافت او این توفیق آمد  
 ان الله خلق آدم علی صورته و بر لوائے کرامت او این آیه ظاهر شد و علم آدم الاسماء کلها و ملائکه را  
 بسجده او فرمود و ملائکه را آن کمال و جمیع بود که بعضی ملائکه مظهر صفت جمال اند و ایشان ملائکه لطف  
 و رحمت اند و بعضی مظهر صفت جلال و ایشان ملائکه قهر و غضب اند و آدم را جامع صفات جمال و جلال  
 و محل لطف و قهر و رحمت و غضب گردانید خالقته بیدی عبارت از ان است ملازم حضرت حق تعالی را  
 جمیع اسماء و صفات شناخت و ملائکه نیز شناختند بگردان اسم که مظهر آن بودند که لا علم لنا الا ما علمتنا  
 اشارت بدوست و حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه را جامعیت

انسان کبیر

حل

حضرت انسان خبر می دهند

وارک فیک و ما شمر	و وارک منک و ما یحصر
و تزعم انک جسم صغیر	و فیک الطوی العالم الاکبر
وانت الکتاب البسیر الذی	باخرة فی طیم المضمیر
وانت الوجود و نفس الوجود	و ما فیک الموجد و لا یحصر
فلا حاجة لک فی خارج	فیخرج عنک ما یسطر
و حضرت شیخ اکبر قدس سره می فرمایند	
انا القرآن و السبع المثانی	و روح الروح لروح الادیانی
فوادى عند مشهودی میثم	یشاهده و عنده کرم انسانی
ه	
شده نقش موج مادر یا عیان	انچه در عالم تو جو یا فی نسیم

و فیک و ما شمر  
 و تزعم انک جسم صغیر  
 و انت الکتاب البسیر الذی  
 و انت الوجود و نفس الوجود  
 فلا حاجة لک فی خارج  
 فیخرج عنک ما یسطر  
 و حضرت شیخ اکبر قدس سره می فرمایند  
 انا القرآن و السبع المثانی  
 فوادى عند مشهودی میثم  
 یشاهده و عنده کرم انسانی  
 ه  
 شده نقش موج مادر یا عیان  
 انچه در عالم تو جو یا فی نسیم

جویانی

چون ظهور جمله اشیا بماست هر دو عالم شد به نور ایمان نیست عالم در حقیقت جز ظلم	نظم اوصاف رحمانی منم اصل هر پید او پنهانی منم کنج بے پایان اگر دانی منم
---	---

۱۸۷ در سجده ملائکه حضرت آدم

جو هر در سجده ملائکه بحضرت آدم علیه السلام بعضی میفرمایند که سجده ملائکه حضرت آدم علیه السلام را من قبیل قبله است و سجده حقیقی خداوند تعالی است و بعضی میفرمایند که حضرت آدم علیه السلام سجود بودند سجده تحت نه سجده عبودیت و بعضی میفرمایند که ملائکه چون نور حضرت حق تعالی را در حضرت آدم علیه السلام مشاهده کردند بے اختیار در سجود افتادند و چون نبودی ذات حق اندر وجود آب و گل را کی ملک کردی سجود و حضرت جدی مولانا شاه ابجد علی صاحب میفرمایند که حرمت سے ملائک نے اسے سجده کیا ہے جو وقت کہ وہ صورت انسان میں آیا و این کلام جامع است مر هر دو قول اخیر را و نیز میفرمایند

سجده غایت و سجده عبودیت

اگر چه اس نور کا ہی یون تو بھی چاہے ظهور	پر کھلا خوب طرح صورت انسان میں آ
--	----------------------------------

۱۸۸ علت غائی ایجاد انسان

جو هر در بیان آنکه علت غائی ایجاد انسان است بدانکه انسان نهایت مراتب تنزل وجود و بدایت ترقی است و بر نرخ ظلمت کثرت نور و وحدت واقع است و غرض از ایجاد مراتب موجودات وجود انسانی است و غرض از نوع انسان آن افراد اند که بشیر نفی رجوع عبید نمودند و بحر تکمال حقیقی رسیده اند و حصول معرفت حقیقی جز انسان را نیست و عبادت و معرفت تمامه جز از ان نیاید چه باقی موجودات هر یک بعضی اسماء و صفات عارف شده اند که مظهر آئند و عبادت آن اسم می کنند که ایشان را از ان اسم نصیب است و انسان بحسب جامعیت عارف جمیع اسماء است پس بحقیقت علت غائی ایجاد او باشد و علت غائی اگر چه بوجود ذهنی مقدم است اما بوجود خارجی تاخر است چه علت غائی اول الفکر و آخر العمل است و ترا از بهرین کار آفریننده اگر چه خلق بسیار آفریدند و شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لؤلؤ میفرمایند که آدمی اگر چه بسبب جسمانیت در نهایت کثافت است اما بحسب روحانیت و نهایت لطافت است بهر چه رود آرد حکم آن گیر و بهر چه توجه کند رنگ آن پذیرد و لهذا حکما گفته اند چون نفس ناطقه بصورت مطابقت محتاج تجلی شود با حکام صادق آن متحقق گردد و عموم خلایق بواسطه شدت اتصال بدین صورت جسمانی و کمال اشتغال بدین پیکر بیولانی چنان شده اند که خود را از ان باز نمیدانند چنانکه در تنوی منوی است

علت غایت  
علت غائی ایجاد انسان  
لکن بوجود و حاجی تاخر

اسے براور تو ہمیں اندیشہ گر گل ست اندیشہ تو گلشنی	باقی تو استخوان و ریشہ در بود خار سے تو ہمیشہ گلشنی
--	--

پس می باید که کوشی و خود را از نظر خود بپوشی و بر ذاتی اقبال کنی و حقیقتی اشتغال نمائی که در جات موجودات همه



جالی جبال او نید و مراتب کائنات مرایا کمال او بدین نسبت چندان مداومت نمائی که با جان تو در آمیزد  
و هستی تو از نظر تو بر خیزد اگر بخود آری با و آورده باشی و چون از خود تعبیر کنی از و کرده باشی عقیده سطلق

شود و انا الحق و الحق هو الحق گردد بر باع

گردد دل تو گل گردد دل باشی	و ریل بقیع را بلیس باشی
تو جزوی و حق کل ست گرد ز خدی	اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

۱۸۹ زلت انسان کامل بهتر است  
طاعت عامه

جوهر در بیان آنکه زلت انسان کامل بهتر است از طاعت عامه بدانکه زلت انسان کامل بهتر است از طاعت عامه نزد جناب حق سبحانه و تعالی از آنجست که چون زلت از انسان کامل ظهور می آید با تنفعا و توجه می شود پس بمرتبه عظمی میرسد که از طاعت عامه را این مرتبه حاصل نمیشود و نیز کبر قدس سره در رفوعات فرمودند که اهل الله چون زلت کنند منقطع شوند از مقام خود و این انحطاط موجب شقاوت ایشان نیست می شود و بهبوط دلی وقت زلت و هر چه که رسیده است بولی ازین زلت از خواری و انکسار عین ترقی است بر حالیکه قبل ازین زلت بود زیرا که علو انسان کامل بحجت علم است و بحجت حال و درین خواری و انکسار زانند می شود و علم با آنکه که سابق نبود و زانند می شود و حال که آن خواری و انکسار است که سابق زلت نبود و این ترقی است بحال اشرف و کسی که این حال بیاید از خواری و انکسار وقت زلت و مقام رب را نترسد چنانکه انسان ناقص است پس نیست او از اهل طریقت بلکه اهل طریقت ابلس است و این انحطاط و خواری که اولیا را راست بعد از زلت عین معراج انسان کامل است بحجت آنکه این حال اشرف است از حال سابق و معنی زلت لغزش است از مقام خود که فعل مناسب مقام ایشان بود و از ایشان صادر شد اگر چه این فعل باین شان است که اگر از ناقص صادر می شد عصیان می بود بلکه کبیره و همچنین فعلی که از اولیا بلا قصد صادر شود بلکه بخطا و نسیان معصیت نیست بلکه خلاف منزلت ایشان است و همچنین دلی که مکاشف باشد بقدر خود و شود و می شود که در حق می مخالفت مقدم است پس بحکم تقدیر از وی مخالفت صادر خواهد شد آن عصیان نیست که درین حال تکلیف از وی ساقط است که میداند که بحکم قدس است و این فعل اگر چه از وی عصیان نیست لیکن مناسب منزلت وی نیست که این فعل صادر میشود از وی

عنوان کامل بحجت علم و حال است

معنی زلت

۱۹۰ انسان کامل دائم در رفعت است

جوهر در بیان آنکه انسان کامل دائم در رفعت است بجز العلوم مولانا عبد العلی قدس سره و تشریح شنوی معنوی میفرماید که انسان کامل هر چند سیرالی الله و من الله تمام کرده و و اصل حقا و عی گشته لیکن سیر فی الله واحد و نهایت نیست که تجلیات حق توأسه را نهایت نیست پس در هر تجلی که

مشاهده میکند طالب دیگری باشد پس دائم در فراق است لهذا جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و سلم باور شدند بطلب زیاده در علم بقول او سبحانه قل رب زدنی علما و غیره عامی فرمودند رب زدنی فیک تحیر او اسما و جناب مستطاب حق سبحانه و تعالی را نیز نایبی نیست پس علم هر کسی که پیدا میشود انسان کامل را و مشاهده حق تعالی در آن اسم حاصل آید او را طلب معرفت با اسم دیگر پیدا آید پس انسان کامل همیشه در تشنگی می باشد و دریا های معرفت فرو می برد و تشنگی او زایل نمی شود و در حدیث شفاعت واقع است که امام می کند مر الله تعالی اسما یک علم کسی آن اسما نه رسیده است پس یا کونم الله تعالی را بآن اسما و شفاعت کنم امت را و شیخ اکبر قدس سره میفرماید که شفاعت که موجب فضل بر اولین و آخرین است همین وجه است که این علم حاصل شود که کسی را حاصل نیست و مخفی می باد که حقیقت آئینه جامع جمیع صفات و اسماء است و اسماء غیر تنهایی اند و علم غیر تنهایی محال است برفعی پس معرفت حقیقت آئینه تفصیل محال است و نیست ممکن مگر علم حقیقت آئینه بوجهی که جمیع اسماء معلوم شود و باجمالی آن غیر واقف بعد است یعنی حدیث ندارد که آنجا بایستد لهذا کامل در علوم آئینه همیشه در سیر است و تشنگی او مرتفع نمی شود.

معلوم از متن است که تشنگی معرفت  
الله را علم تفصیلی شیخ غیر  
مستلزمی محال است

۱۹۱. جوهر در بیان آنکه انسان راسته نوع محات است - انسان راسته نوع محات است  
اول در هر طرفه العین بحسب اقتضای ذاتی ممکن که لازم امکانیت است و محات موجودات دین  
موت بحسب اقتضای ممکن در هر طرفه العین با انسان شریک اند و دوم محات اختیاری که مخصوص  
نوع انسانی است و این موت عبارت از تمام جمیع هوای نفس و اعراض از لذات جسمانی و شتهیات  
نفسانی و مقتضیات طبیعت و شهوت است و در اصطلاحات صوفیه مخالفت نفس را موت  
احمر خوانند و موتوا قبل ان تموتوا اشارت باین موت اختیاری است سوم محات اضطراری  
و آن عبارت از قطع تعلق روح است از بدن و این موت شامل جمیع حیوانات است و حیات نوع  
انسانی نیز سه گونه است اول حیاتی است که در هر طرفه العین تجلی نفس رحمانی و امداد فیض وجودی  
متواتری رسد و آن حیات در مقابل مماتی است که در هر زمان بحسب اقتضای ذاتی ممکن انسان  
و جمیع موجودات را واقع است و این شامل مراتب وجود و مخصوص نشانه ظهور است دوم حیات ابدی قلبی  
که بواسطه اصلاح اضافات نفسانی و اتصاف بصفات قلبی حاصل میگردد و این حیات در مقابل ممات  
اختیاری است و این موت و حیات مخصوص نوع انسانی است سوم حیات است در برزخ مثالی ملکوتی  
بحسب حال مرده و این حیات در مقابل ممات اضطراری است.

السلامه نوع محات است  
انسان

موت

حیات نوع انسانی است



جوهر بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در رساله خود میفرماید که ارواح دو قسم اند قسمی بابدان تعلق ندارند بحسب تصرف و تدبیر چنانچه تدبیر و تصرف نفس ناطقه در جسم ماست و ایشان را که در میان گویند و ایشان نیز دو قسم اند قسمی آنند که بعالم اجسام هیچ وجهی ندارند چنانچه اینها مجانیین اند که تجلیات وحدت تهری و دانش آنها را سوخته از نجاست که مأمور بسجده آدم علی بنیاد آله و علیه السلام نشاند شیفتگی دیدوانگی دارند و عظمت جناب مستطاب خداوند تعالی و یگانه اند در طاقه جمال حضرت حق سبحانه و تعالی و ایشان را ملائکه میبندند خوانند قسمی دیگر آنند که اگر چه بعالم اجسام تعلق ندارند بخو که هر فرد ایشان بدر بر جسم اجسام باشد چنانکه روح زید که بد بر جسم زید است و در شهود قیومیت شیفته و تخراند اما ایشان حجاب بارگاه آلو بیت اند و سائل فیض ربوبیت و فیض حضرت اقدس و اعلی بر دو قسم است فیض وجه خاص و فیض سلسله ترتیب فیض وجه خاص عبارت از فیضی است که بے واسطه غیر در دل بنده از جناب حق سبحانه و تعالی از ان حیثیت که وی سبحانه و تعالی ساریست در قالب فائز شود و فیض سلسله ترتیب عبارت از فیضی است که بواسطه حجاب مذکور باشد و ایشان را ملائکه جبروتیه خوانند و رئیس ایشان فرشته است که او را روح اعظم خوانند و باعتبار دیگر او را قلم اعلی گویند که اول ما خلق الله العلم و باعتبار دیگر عقل اول که اول ما خلق الله العقل و این روح اعظم در صف اول این طائفه است و روح القدس که او را جبرئیل خوانند در صف اخیر ایشان است و قسمی دیگر آنند که بعالم اجسام تعلق دارند و باعتبار تدبیر و تصرف هر یک و یک جسمی و ایشان را روحانیان گویند و ایشان نیز دو قسم اند قسمی آنند که در سماویات تصرف میکنند و ایشان را ملکوت اعلی خوانند و قسمی دیگر آنند که در ارضیات تصرف میکنند و ایشان را ملکوت ادنی گویند و بر هر چیز ملکی موکل است و در حدیث شریف وارد شده ملک الجبال ملک السرج و ملک الرعد و ملک البرق و ملک السحاب تا بحال فبحان الذی بیده ملکوت کاشی نقاب بنیندازد انیمنی به تحقیق نتوان دانست و او را روح ناری که ایشان را جن و شیاطین خوانند از جنس ملکوت اسفل اند و بعضی از ایشان را بر نوع انسانی مسلط کرده اند و ابلیس رئیس ایشانست و بعضی از ایشان قابل تکلیف اند و مخاطب بوحی و پیش آمده طریق و سادات تحقیق و حقیقت و ماهیت ایشان اختلاف بسیار است و هر یک از مقام خود خبری داده اند و شرح آن در است -

ارواح دو قسم مذکور میان روحانیان و ایشان دو قسم اند ملائکه میبندند و ملائکه جبروتیه و رئیس ملائکه جبروتیه را که در صف اول روح اعظم و قلم اعلی گویند و اعتبارات مختلفه و اولی و نصف ایشانند ملائکه جبروتیه و ملائکه جبروتیه و ملائکه جبروتیه و ملائکه جبروتیه

فیض وجه خاص و فیض سلسله ترتیب

ملائکه جبروتیه روح اعظم و قلم اعلی روح القدس و فیض جبرئیل

روحانیان دو قسم اند ملکوت اعلی و ملکوت ادنی ملکوت اعلی و ملکوت ادنی ملکوت اعلی و ملکوت ادنی

ملکوت اسفل ابلیس

جوهر در حفظ مراتب وجود قدوده المحققین صاحب تحفه المرسله الی البنی صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرماید ان اسما مرتبه الالوهیه لا یجوز اطلاقها علی مراتب الکون و الخلق و کذا لا یجوز اطلاق اسما مراتب الکون علی مرتبه الالوهیه بحد رستی که اطلاق

کردن نامها در مرتبه الوهیت بر مرتبه کون و خلقت روانیست و همچنین عکس آن ترک این رعایت زندقته  
والحادث است نزد محققان و حضرت شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لوائح می فرمایند که حقیقت  
وجود اگر چه بر جمیع موجودات ذہنی و خارجی مقول و محمول می شود اما اول مراتب تفاوت است بعضیها فوق  
بعضی و در هر مرتبه ادراک اسمی و صفات و نسبت و اعتبارات مخصوصه است که در سایر مراتب نیست  
چون مرتبه الوهیت و ربوبیت و عبودیت و خلقت پس اطلاق اسمی مرتبه الوهیت مثلا چون الله  
در حین و غیره مراتب کونی عین کفر و محض زندقه باشد و همچنین اطلاق اسمی مخصوصه مراتب کونی بر مرتبه

الوہیت غایت ضلال و نہایت خذلان رباعی

اے بردہ گمان کہ صاحب تحقیق	و نہ صفات صدق و یقین صدیقی
ہر مرتبہ از وجود سکے دارد	گر حفظ مراتب کنی زندقہ لقی

جوہر عالم را در موطن است کی یقین اول و درین موطن نام اجزائے عالم شیون می گویند دوم تعین  
ثانی است و درین محل نام آن اعیان ثابتہ می دارند سوم خارج است و درین محل باعیان خارجیہ می نامند  
و عالم را خیال از ان جهت گویند کہ با موجود است خیالی شریک است درین کہ وجود حقیقی ندارد و او را  
جز در علم و ادراک نمودہ نیست

جوہر حضرت شیخ محب اللہ قدس سرہ میفرماید کہ وجود عالم است مہوم محض است  
و وجود حقیقی و موجود حقیقی حضرت حق تعالی است پس در میان نمائند مگر وجود واحد حقیقی پس کجا  
گنجایش اینکه واجب تعالی کلی باشد چہ جائے کلی طبعی کہ متنوع الوجود است در خارج

جوہر بدانکہ ہر چہ تعین باشد و متنازعہ غیر اصلی دارد پس ناچار است ہر موجود را از حقیقت  
خود و آن حقیقت را از مبداء خود کہ حقیقۃ الحقائق باشد پس تمام نشود و منقطع نگردد و سوال مگر چنانکہ  
منجر شود سخن بسوئے مبداء حقیقی کہ اصل باشد یعنی آنکہ تعین نداشته باشد و متنازعہ از مبداء موجودے

جوہر چون وجود واحد مطلق در مراتب تنزلات تجلی فرمود تعین بہ تعین شد و مقید گشت آن  
تقید را جزئے و مطلق را کلی گویند و مطلق شال مقید است و کلی شال جزئیت و مقید جزئے  
از جهت تقیدے کہ دارد محبوب از کلی است و نسبت اشیا موجودہ تعینہ با وجود مطلق کہ حق عبات

از دست نسبت جزئیات است یا کلی

جوہر وجود موجودات از حیثیت نسب و اسما کثیر است و از حیثیت ذات کہ وجود است و احدیت چہ  
غیر از وجود عدم است ذات واحد باعتبار کثیر نسب و صفات تکثر نمیکرد و نمود کثرت در اسماست نہ در ذات

مانند رتبه موطن است  
شیون و اعیان ثابتہ و اعیان خارجیہ  
و جبہ تعین عالم

۱۹

۱۰

۱۱

۱۸





جسم عالم نیست - و بی وضع دیگر مراتب را منحصر در پنج مرتبه داشتند و مرتبه اول را تعین اول گفته مراتب تعینات  
و تنزلات را شمرده اند پس منافی این سخن نباشد که درین قسم مرتبه الهی را دو قسم ساخته اند یکی قسم مرتبه ذات الهی است  
و دیگری تفصیل این مرتبه که مرتبه تمیز اسما و صفات است از یکدیگر و همچنین مرتبه امکانی را دو قسم اعتبار کرده  
یکی احدیت جمع جمیع ممکنات و دیگری تفصیل آن مرتبه و چون در حقیقت همین مرتبه امکانی است که در کون  
ظهور یافته این ظهور کونی را علی حده شمرده و می تواند بود که مراد از مرتبه سادسه که تفصیل مرتبه خامس است و چون  
از ابلی کونی باشد و مرتبه علم بحقائق ممکنات و اعیان ثابته تمام داخل مرتبه خامسه باشد چرا که وجود عینی را مرتبه  
تفصیل است و علم را نظر مرتبه اجمالی قوله حق را جدا شمر از عالم الخ یعنی عالم در حق باعتبار تعین اول عین  
اوست و تمام اصلا نیست در آن مرتبه میان حق و عالم بلکه در مرتبه تعین ثانی نیز عین است چرا که تعدد  
وجودی در آن مرتبه نیست و حق در عالم یعنی باعتبار مرتبه ظهور در عالم عین عالم است چرا که ظاهر اعتبار  
ظهور عین منظر است میان منظر ظاهر و آن منظر غائبات اصلا نیست چنانکه مصنف فرموده که و س  
و درین مراتب و حقائق عین مراتب و حقائق است چنانکه این مراتب و حقائق در وی عین و س  
بودند حیث کان الله و لم یکن معه شیء

جوهر وجود در تنزلات است ای ظهورات بحسب تعینات که آنرا شیون هویه ذاتی گویند از آن  
رومی که آن شیون کائنات در ذات است و تصریح بلفظ هونی قوله تعالی کل یوم هونی شان و مثال  
آن شیون در محسوسات چون خفای شجر در نوات -

جوهر کون عبارت از وجود عالم است از آن روی که عالم است نه بان اعتبار که حق است پس کون معنی  
مکون بود و کون جامع وجود انسان کال سهیه که آن آدم است - آدم و عالم را دو اعتبار است یکی  
من حیث ذات و آن بود و پیدا شد و یکی من حیث الوجود المطلق که ساریست و کل که با هم کس  
و هم چیز انس میگیرد و باین اعتبار اشتقاق انسان از انس باشد و شاید که اشتقاق او از سیان باشد  
که چون بعضی از آنچه شامل است غول میشود و از بعضی دیگر غافل میگردد -

جوهر وجود هر موجود من حیث الحقیقت عین وجود موجودات دیگر است و از حیث تعین غیر است  
و امتیاز هر موجود سبب از با عدای خود بخصوصیت نسبت و صفت خاص است یعنی هر شی منظر اسمی خاص است  
از اسما را همیشه اسم عبارت از ذات است با نسبت خاص نسبت صفت تابع ذات اند و حق را وجودی نیست  
جوهر جمیع موجودات از روی نفس حقیقت وجود عین حق است سبحانه و تعالی و من حیث تعین غیر است  
جوهر بدانکه حق تعالی با کل واحد از اعیان که ظلال حق تعالی اند همچنانست که نور به نسبت



باز جایی که نمایندگی الوان نور بحسب الوان زجاج است که حجاب اوست و فی نفس الامر نور را لونی نیست  
 تا اگر زجاج صافی است و سفید نور در وی صاف و سفید نماید و اگر زجاج کدر است و ملون نور در وی  
 کدر و ملون نماید و در حقیقت نور نه رنگ دارد و نه کثیف است حضرت حق تعالی واحد حقیقی است منزّه  
 از صورت و صفت و لون و شکل در حضرت واحدیت دهم اوست که در مظاہر متکثره بصورت مختلفه ظهور و  
 بروز کرده است بحسب اسما و صفات و تجلی اسمائی و صفاتی و افعالی خود را بخود عرضه کرده لا تدرك  
 الابصار و هویدرک الالبصار خاصه کلام این که حق را تشبیه کرده است بنور و حقائق و اعیان  
 موجودات را بزجاجات تنوعه متلونه و ظهورات حق تعالی با الوان مختلفه متظاہر و هو تعالی  
 منزّه و متعال عن الشکل والوضع واللون و این سخن که گفته اند لون الما لون انامه حکایتی  
 از حقیقت این صورت است از انصوح مخصوص فی شرح انصوح

در آیه **وَاللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**  
 مثل **نور الخ**

۲۰۸ **معنی عرض**

جوهر بدانکه عالم جمیع اجزای خویش اعراض است و معروض وجود جناب حق سبحانه و تعالی و عرض  
 آنرا گویند که در موجودیت خود محتاج بغیر باشد چنانچه رنگها و بویها و نوز و تکلیف حرکت و سکون و الوان عرض  
 اند و معروض جواهر و اجسام که بے اجسام این چیزها ظاهراً نتوانند شدند و نزد محققین جواهر نیز اعراض  
 اند و معروض وجود بناب حق سبحانه و تعالی که قیام جمیع موجودات بی آن تصور نیست

۲۰۹ **دریا**

جوهر کثرت و اختلاف صور و امواج بحر را متکثر نگرداند و تعدد اسماء رسمی را تعدد نکنند و یا نفس  
 زند بخارش گویند و مترکم شود آبش خوانند و در چکد بارانش نام نهند روان شود سیل گویند صاحب  
 لمعات قدس سره میفرمایند که نهایت کار آنست که محب محبوب را آئینه خود بیند و خود را آئینه او -  
 یعنی نهایت سفر ممکن آنست که هستی واجب را آئینه خود بیند و هستی خود را آئینه واجب بحکم  
**الْمُؤْمِنِينَ مِرَآتُ الْمُؤْمِنِينَ**

۲۱۰

جوهر بدانکه چنانچه سایه را بخود وجودی نیست عالم را نیز بخود وجودی نیست و چنانچه سایه تابع وجود حق تعالی  
 عالم نیز تابع وجود حضرت حق تعالی است چرا که مظهر اسما و صفات اوست و اسما و صفات لازم او بل عین ذات اوست  
 جوهر اشیا عبارتست از تعینات که وجود بان تعینات متعین شده و یا عبارتست از وجود که  
 متعین باین تعینات گشته بهر تقدیر و جویشایی تعینات صورت نگیرد

۲۱۱ **اشیا**

جوهر بر و زوگون از مقتضیات کمال ذاتی است و ظهور و حدت بنفس کثرت و بازگشت کثرت  
 بوحدهت هم از آثار نفس جمائی است گشت راز

۱۱۲

۲۱۳ **حقایق اشیا عبارتست از تعینات وجود مطلق در مرتبه علم**

جوهر در بیان آنکه حقایق اشیا عبارتست از تعینات وجود مطلق در مرتبه علم - شیخ

نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید که حقائق اشیا عبارت است از  
 تعینات وجود مطلق و مرتبه علم وجود است اشیا عبارتست از تعینات او و مرتبه عین پس حقائق اشیا  
 و وجودات ایشان از حیثیت محض حقیقت وجود عین یکدیگر و عین وجود مطلق باشد و تماثل و تفاضل و  
 مرتفع باشد و از حیثیت تعین مغایر یکدیگر و مغایر وجود مطلق نیز باشند اما مغایرت ایشان مرید یکدیگر با اعتبار  
 خصوصیات است که مابعد الایمان ایشان است از یکدیگر اما مغایرت ایشان مروج و مطلق السبب  
 آنست که هر یک از ایشان تعینی است مخصوص مروج و آنقدر که مغایر است مساوی تعینات را و  
 وجود مطلق مغایر است مگر را و بعضی را بلکه در کل عین کل است و در بعضی عین بعضی و مختص است  
 در کل و در بعضی پس غیرت او باعتبار اطلاق باشد از کلیت و بعضیت و از اطلاق نیز فافهم

جوهر موجودات ممکنه که بعالم موسوم است کل است زیرا که دو جز و دارد یک جز و او وجود است  
 که غیر و تبدل اصلا بر و راه نیابد و یک جز و دیگر تعین که امر عرضی است بمقتضای ذاتی خود هر لحظه  
 نیست میگرد و موجودات ممکنه در حقیقت از ترکیب وجود و عدم باز دیدگشته از امور اجتماعی است  
 و وجود امور اجتماعی عرضی است زیرا که نبود و پیدا شد و عرضی بر حسب عدمیت ذاتی که دارد علی الدوام  
 طالب و ساعی است بسوی مرکز خود که عدم است و هیئت اجتماعی از جمله اجزا و مرکب است و مرکب  
 با اعدام هر جز و معدوم میشود و مقرر است که عرض و زمانه باقی نماند

جوهر قدیم و محدث که واجب و ممکن است از هم جدا نیستند علی الدوام قدیم را بصورت محدودیات  
 ظهور است پس قدیم را که حق ظاهر مراد است حق گویند و محدث را که حق مظهر مراد است عالم خوانند  
 جوهر ممکنات عبارت از ظهور تجلی حق است بصورت ایشان پس ممکنات قطع نظر از تجلی حق  
 بصورت ایشان کرده عدم اند پس از امور اعتباری نیستند و وجودیالی و دینی دارند

جوهر شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح رباعیات میفرماید رباعی

ای آنکه بفهم مشکل را	نسبت امکان و وجودی محبوب
امکان صفت ظاهر علم است	مخصوص بظاهر وجود است و محبوب

باطن وجود عبارتست از مرتبه لایعین و تجرد از مظاهر و ظاهر وجود اشارت است بمراتب تعینات کلیه  
 و جزئیة وجودیه و امکانیه و گاهی باطن وجود گویند مراد از آن مرتبه صور علییه و ایمان ثابته باشد وقتی که  
 گویند و جوهر صفت ظاهر وجود است مراد بظاهر وجود صور علییه و ایمان ثابته باشد گاهی ظاهر وجود  
 میگویند در مقابل باطن وجود که مرتبه لایعین تجرد از مظاهر است و حین مراد بظاهر وجود و مراتب تعینات

تجلی

۲۱۳

عمر خود روزمانه  
 صبر و محنت

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷



کلیه و جزیه و جوبیه و امکانیه است و گاهی ظاهر وجود میگویند در برابر باطن وجود که صور علیه اعیان  
ثابت است و چنانچه مراد بوی حیثیت عالمیت حضرت وجود است زیرا که چون حضرت وجود بر خود تجلی کند  
ذات خود شیون و اعتبارات ذات خود لا شک او را در حیثیت پیدا می شود و حیثیت عالمیت دیگر  
حیثیت معلومیت که صور علیه اعیان ثابت است باطن و پوشیده است و ذات عالم و ذات علم  
نسبت با آن ظاهر خفا که انعمی را در خود و امثال خود بازمی یابیم پس ظاهر است که هر یک از حیثیتین مذکور  
لا اگر چه تاثر بین العالم و المعلوم بمحض اعتبار باشد اقتضای چند خاص است چون وحدت و جوب  
و احاطه و تاثیر مرعاییت را در تقابلات این امور اعنی کثرت و امکان و محاطیت و تاثیر معلومیت  
پس وقتی که گویند وجوب صفت ظاهر وجود است مراد با آن ظاهر وجود باشد بمعنی ثانی نه بمعنی  
اول چه ظاهر وجود بمعنی اول شامل است مرهمه تعینات و جوبیه و امکانیه را چنانکه گذشت پس  
صفت وجوب شامل جمیع تعینات ظاهر وجود بمعنی اول نباشد و متباد را از نسبت وجوب بوسه  
شمول است و مراد بظاهر علم صور علیه اعیان ثابت است که از لوازم ایشان است صفت امکان  
که عبارت است از تساوی نسبت ایشان بظهور و بطون که معبر میشوند بوجود و عدم خارج و باطن  
ظاهر علم عین وجود است که شامل شیون و اعتبار است و من حیث ظاهر همان نیز نسبتی واقع فافهم فانه سر مبهم  
جوهر در تجدد امثال شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره در لوائح میفرمایند که شیخ اکبر  
قدس سره در فص شعبی میفرمایند که عالم عبارت است از اعراض مجتمه در عین واحد که حقیقت هستی است  
و آن متبدل و تجدد میگردد مع الانفاس و الالات و در هر آنی عالم بعد می رود و مثل آن بوجود  
می آید و اکثر اهل عالم ازین سنی غافل اند کما قال الله تعالی بل هم فی لبس من خلق جدید  
و میفرمایند که عالم جمیع اجزائ نیست مگر اعراض تجدد و متبدل مع الانفاس و الالات که در عین  
واحد جمع شده اند و در هر آنی ازین عین ذایل می شوند و امثال آنها بوی ملتبس میگردند پس  
ناظر بواسطه تعاقب امثال در غلطی افتد و می پندارد که آن امر است واحد مستمر با ع

تجدد امثال ۲۱۸  
محمد

بحریت نه گاهنده و نه افزاینده	امواج برودونده و آسوده
عالم که عبارت از همین امواج است	نبود و زمان بلکه دو آن پائیده
و می فرمایند که از باب کثرت و شود می بیند که حضرت حق تعالی در هر نفسی تجلی است به تجلی دیگر و در تجلی او اصلاً تکرار نیست یعنی در دو آن بیک تعین و یک شان تجلی نمیگردد بلکه در هر نفس تعین دیگر ظاهر می شود و در هر آنی نشانی دیگر تجلی می کند با عی	

در دو آن

ہستی کہ عیان نیست و آن در شان	در شان و اگر جلوه کند ہر آنے
این نکته بخیز کل یوم ہونی شان	گر بایدت از کلام حق بر ہا نے

و سرورین آست کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را اسما و متقابا بہ است بعضی لطیفہ و بعضی قہر یہ و ہمہ دائما در کار اند  
تعطیل بر ہیچ کی جائز نہ پس چون حقیقتی از حقائق امکانیہ بواسطہ حصول شرائط و ارتفاع موانع متعدد وجود گردد  
رحمت رحمانیہ اورا در یاد و بردی افاضہ وجود کند و ظاہر وجود بواسطہ تلبس با آثار و احکام آن حقیقت  
متعین گردد متعین خاص و تجلی شود بحسب آن تعین بعد از ان بسبب قہر احدیت حقیقی کہ مقتضی اضمحلال  
تعینات و آثار کثرت صوری است از ان تعین منسلخ گردد و در ہمان آن السلاخ بمقتضای رحمت  
رحمانیہ تعین دیگر خاص کہ مثل تعین سابق باشد متعین گردد و در ان نانی بقہر احدیت منحل گردد و تعین دیگر  
برحمت رحمانیہ حاصل آید و ہذا الا ما اشار الیہ پس در ہیچ دو آن بیک تعین تجلی واقع نشود و در ہر ان  
عالم بعدم میرود و دیگرے مثل آن بوجود می آید اما مجتوب بحبت تعاقب مثال و تناسب احوال سے  
پیدا رکہ وجود عالم بر یک حال است و در از منہ متوالیہ بر یک منوال و ہم در لواح میفرمایند رباعی

انواع عطا کردہ خدا سے بخشند	ہر اسم عطیہ خدا سے بخشند
دہر آنے حقیقت عالم را	یک اسم فنا کیے بقا سے بخشند

خواجہ ابوالوفا خوارزمی میفرمایند کہ چون اقل اجزاء زمان منقسم بدو آن است و یک آن بیاصل  
می شود و در آنے دیگر اعدام منافات سخن خواجہ ابوالوفا و سخن مصنف ظاہر است و ہر سخن مصنف این  
شبیہ می آید کہ ایجاد و اعدام دو امر است کہ بعد از دیگری متحقق می شود پس چگونہ ہر دو در یک آن کہ  
قسمت پذیر نیست وجود تو اند یافت و توفیق بین الکلامین و دفع شبہ می توان گفت کہ <sup>ایجاد و اعدام</sup> افراد ممکنست از لفظ  
آن نہ آنی است کہ میان علما مشہور است و قسمت پذیر نیست بلکہ مراد از آن زمانی است کہ اقصی زمانست  
منقسم بدو آن و آن بمعنی در میان این طائفہ شائع است -

جو ہر در تجد و اشال محققان صوفیہ صافیہ میفرمایند کہ ہر آن عالمی بعدم میرود و عالمی بوجود می آید و  
را تجد و اشال گویند عالم را دو وجہ است و جہی است بسوئی نفس خود و جہی است بسوئی اصل در پائیں ممکن  
حیثیت نفس خود معدوم است و نیست وجود او مگر از حیثیت وجہ دوم کہ وجہ رب و باشد پس ہر آن موجود است  
و معدوم عدم از حیثیت ذات و وجود از حیثیت رب - موجودات ممکنہ کل است زیرا کہ یک جزو او وجودست و جزو دیگر  
تعین ہر جزو سے کہ انزل فانی نیست گرد و بے شبہ بانعدام جزو انعدام کل لازم آید - ہر محظہ جزو تعین بحسب  
عدمیت ذاتی نیست میگرد علی الدوام بحسب قضا و شیعونات ذاتی حق تعالیٰ کہ صفات و افعال اند ظاہر



بر صورت جمیع نظایر عالم میگرد و ذات حق سبحانه و تعالی باعتبار صفات و اسماء متضمنی منظر است که احکام آن صفات و اسماء در آن منظر کمال ظهور رسد چنانچه وجود عالم بحق است و ظهور حق بکمال

جوهر نوزد اهل تحقیق مقرر است که در تجلی حضرت حق تعالی تکرار نیست یک شان او سبحانه را ثبوت و بقا در دو آن نه و هر آن شانی بعد می رود و شانی دیگر مثل او بوجود می آید لهذا منظر هر آن موجود شود و باز معدوم گردند زیرا که تجلی جلال در هر آن از موجودات سبب وجود میکند و تجلی جلال در همان آن ضایع وجود نماید. هر نفس در عالم حشر و نشر است حشر یعنی جمع است و نشر یعنی بسط و اظهار است یعنی بسطی که هر لحظه تعینات عالم نیست میگرد و در رجوع بوحث تحقیق می نماید و همه اشیائی واحد میگردد و حشر است یعنی جمع است و تفرقه نمی ماند و باعتبار تالی و تولی فیض رحمانی و انداد وجودی و شیونات ذاتی و تعینات اسمائی چون آن حقیقت واحد هر لحظه و هر دم بصورت جمیع کثرات و تعینات عالم ظاهری گرد و نشر است که عبارت از بسط و اظهار است چه پیوسته از کثرت بوحث می رود و از وحدت بکثرت می آید پس و انما در جهان این عروج و نزول که تکرار حشر و نشر است واقع است هر موجودی عبارت از وجود و تعین است و هر موجود باعتبار تعین غیر موجود دیگر است و وجود که جز هر موجود است شامل جمیع موجودات است جوهر عالم در هر آن در خلق جدید است چون اعراض جوهر واحد اند و اعراض متبدل اند و هر زمان با بقا جوهر - قال الجیند ان المحدث اذا قرن بالقديم لم يبق له اثر یعنی بدستیکه ممکن محدث بنظری که تصور شود بواجب قدیم باقی نماند آن محدث را اثری

جوهر مقتضای اسماء الهی است که عالم علی الدوام هست و نیست باشد زیرا که متوجه و محقق و بدی و در حتم و شتم و تصور و خالق و قیوم و امثال ذلک اقتضای وجود موجودات و ظهور منظر هر می نماید و تعدد و نیست و ضار و قمار و قابض و فرد و واحد اقتضای عدیست و خفا و منظر هر می کنند همیشه موجودات و خلق جدید است و هر لحظه آفرینش دیگر و وجود تازه می یابد و در هر طرفه العین ایجاد و اعدام دیگر واقع است اگرچه از غایت سرعت انقضاء و تجدید فیض رحمانی در نمی یابند از غایت سرعت انقضاء و تجدید ایشان اعدام و ایجاد که علی الدوام ایشان را واقع است مدت عمر خلق مبدد و در از می نماید و ادراک آن ایجاد و اعدام که هر طرفه العین میباشد جوهر صاحب شنوی منوی قدس سره می فرماید

صورت از بی صورتی آید بدون	باز شدگانا الیه راجعون
پس ترا هر لحظه مرگ و رجعت است	مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
هر نفس نومی شود دنیا و ما	بخبر از نوشدن اندر بقا

۱۲۱۰  
تجلی جلالی و جلالی  
معنی - حشر و نشر

۱۲۱

۱۲۲

۲۲۳

سرعت تجد و حافی نبوی است که او را یک نفس و آمدن نمیتوان کرد بلکه آمدن عین رفتن است و رفتن عین آمدن  
 اشیاء آنافانا از مقتضیات اسکایه ذاتی نیست میشوند و فیض تجلی حق هست میگردند بواسطه سرعت تجد  
 فیض حافی و نمیتوان یافت که در هر نفس هر آن ممکن نیست میگردند و هست میشود زیرا که میان وجود و عدم او  
 زمان متخلل نمیگردد و تا حدیست او ملحوظ شود بلکه علی الدوام فیض وجودی متصل است که احساس عدیست نمیتوان  
 نمود و فلند اعلی لا اتصال وجود آدمی میند وجود ممکنات عبارت از طور حق است بصورت ایشان  
 جوهر صورت همه کائنات در هر آن متبدل می شود که در هر آن صورتی معدوم می شود و صورت آخر  
 در آن آن موجودی شود با وحدت عین و این نیست که یک صورت باقی باشد در دو آن لیکن چونکه  
 صورت زائده شبیه صورت عاده است پس این تبدل را نمی یابد و گمان برده می شود که همون صورت  
 ستمه است و شیخ اکبر قدس سره فرموده بعد ذکر حال که بر عارف می شود که اینجا سرسبب است و آن نیست  
 که حال نعمت الهی است بجهت افعال او سبحانه و توجبات او سبحانه بر کائنات اگر چه آن نعمت واحد العین است  
 لیکن از تعلق بکائنات تعدد شد و الله تعالی هر وقت در شانی است چنانکه فرموده کل یوم هو فی  
 شان و اصغر ایام زمان فرد غیر تقسم است پس می باید که در آن زمان فرد در شانی باشد و در زمان فرد  
 دیگر در شان دیگر پس در هر آن در شانی باشد که آن شان در زمان دیگر نباشد و این شیوه تجمده  
 احوال مخلوقات است آنرا بقادر و در زمان نیست چنانکه ممکنان را عرض می گویند و این احوال عرض  
 مخلوقات است و الله تعالی خالق این احوال است و توجبات اراده که صاحب است حضرت  
 کلک کن را پس همیشه اراده متوجه میگرد و در این عین توجه است و همیشه است کلک کن همیشه تاوین است  
 در حق سبحانه و در حق خلق الی غیر نهایت انتی این کلام متطاب ناطق است باینکه این شیون تجمده احوال  
 مخلوقات است و این شیون را بقا نیست و در دو آن پس معلوم شد که این مخلوقات قدر مشترک است  
 و بعد آن تصریح فرمود که محل این احوال باقی است اگر این احوال متوالی نمی بود پس محل بن احوال باقی نمی بود  
 پس محل این احوال قدر مشترک است پس بدانکه قدر مشترک اعیان ثابته ممکنات که بوی وجود را نشیخته  
 و در آن حق که وجود است ظاهر می شود بحسب قابلیت محل که عین ثابت است صورت میگرد و این صورت  
 که عین وجود حق است تجمده می شود در هر آن و این وجود است ظاهر در عین ممکن تجمده و هر اوست  
 از احوال تجمده و ظاهر است که اگر این احوال ظهور نیابد در اعیان اعیان را وجود و بقا نباشد که آن وجود  
 نیست مگر بطور درین وجودات تجمده و اگر زیاده بیان خواهی بشنو که عین ثابت هر کائن اگر چه  
 ثابت و تمیز است لیکن فی حد ذاته آنرا وجود نیست بلکه معدوم است و نیست وجود دیگر استعاره آن

ن  
وجود است

۳۲۴

ع

ص بلکه معدوم است یعنی معدوم اضافی چه اعیان ثابته را نسبت بوجود خارجی عدم نامند



آن

وجود ذات حق است که در وی تجلی می شود و تجلی حق را بقائیت و تکرار نیست که کل یوم هونی شان در هر آن  
 بشان دیگر است پس در عین ثابت هر کائن در هر آن اثر وجود ظاهر میشود و صورت میگیرد و در آن  
 ثانی دے آن وجود آن صورت زائل می شود از آن عین و نحو دیگر از وجود و صورت دیگر ظاهر میشود  
 و قدر مشترک در میان این زائلات و کائنات عین ثابت است که حقیقت شخصیه است پس حقیقت  
 شخصیه مکلف باقی است و اوست مطیع و عاصی و اوست مثاب و معذب پس ساقط شد آنچه که تو هم  
 کرده می شود که بر قول تجدید امثال عاصی و معذب یک نمی ماند بلکه تعذیب ظلم کرده و قول الله تعالی  
 بل هم فی لباس من خلق جدید اشاره باین تجدید امثال است یعنی بلکه آن کافران بلکه همه مجربان و  
 التباس انداز پیدایش نوعی بخلق جدید شعور نمیدارند نسبت بودن امثال و استباه چنین فرموده  
 اند ملک العلماء در شرح مثنوی معنوی که آنرا پیدای کند الله تعالی در هر زمان در دنیا و آخرت و  
 این اصل اصول است پس و قتیکه الله تعالی حاسی را در مخلوق پیدا نمود آن حال در زمان  
 فرد موجود گشت و در زمان دیگر معدوم گشت و این عدم صفت ذاتیه وی است و او صلوح وجود  
 نداشت مگر در زمان فرد که موجود شد و در آن زمان دیگر را ده صلوح و استعداد و رفت پس این عدم  
 آن حال را بنفیه است و محل حال را بقائیت مگر بآن حال یا شل وی یا به ضد وی و مقتدر است  
 این محل بسوی رب خود در بقا و خود پس پیدا میکند در محل مثال احوال یا اضداد احوال را پس و قتیکه  
 موجود بشود امثال مثل میگرد که حال او باقی است و چنین نیست در واقع و قتیکه ثابت شد که حق  
 سبحانه و تعالی در هر زمان در شانی است از توجه آتی است و حق سبحانه را تعریف کرده است که خود  
 بنفس خود محول میگردد و در صورت پس هر شانی که حق آنرا پیدای کند صورت الله است پس عالم بر صورت  
 حق است و همین است عالم از بدنی که پیدا ساخته است الله تعالی بهر احوالیکه متوالی اند بر عالم تجدید و الا  
 مثال نیست تجدید مگر بنظر وجود یعنی آنکه حق که نفس وجود است در اشخاص عالم بشان ظاهر  
 می شود و در آن که آن شان دیگر نیست بلکه در آن دیگر شان دیگر است اما حقیقت شخصیت هر شخص  
 از اشخاص عالم پس تجدید نیست بلکه بنظر قریب مشترک این شیون محفوظ است بلکه حقیقت شخصیت تدبیر  
 مشترک است میان این شیون زیرا که حقیقت شخصیت او را یحی وجود نه شیده مگر بنظر این شیون و این  
 شیونات وجود اند لا غیر و نقل و حشر این شخصیت است پس تجدید شیونات منافی حشر حقیقت شخصیت  
 بعینها نیست و همچنین حال اعمال که بشانیکه ظاهر شده و صفت مکلف گردیده فانی است لیکن آن  
 حقائق و شیونات دیگر محفوظ اند و نقل و حشر آن حقیقت است نه نقل آن شان خاص که فانی است یکا

۲۲۵

الرفعة

جوهر نزد اهل کلام مقرر است که عرض باقی نمی ماند در دو زمان یعنی در دو آن بلکه در هر آن متحد می شود و عرض که در آن سابق موجود بود در آن لاحق منعدم میگردد و مثلش حادث میشود با بقای حقیقت و فلاسفه مخالف اند درین حکم و شیخ اکبر مصرح اند بآن و درین اشاره دلیل گرفت بر آنکه عرضها را فصل متصور نیست اگر کسی گوید که تجدید امثال در جوهر نیز ثابت است پس نقل جوهر نیز متصور نباشد گویم که در تجدید امثال ظهور وجود ایشانست با بقای شخص که تمییده است در ذات خود و بگوئی وجود نیست موجود دیگر از ظهور وجود و اما اعراض پس حقیقت شخصیت او فانی است در هر آن شخصیت دیگر موجود میگردد پس نقل اعراض ممکن نباشد و نقل جوهر ممکن باشد و باید دانست که اعراض اعمال بحیث آنکه حرکات و سکونات اثر بقا ندارد پس نقل آن ممکن نباشد پس بنا بر آن مقدمه لازم نیست و نیز از مقدمه مذکور امتناع نقل اشخاص اعراض لازم است نه حقائق اعراض و مقیدان بقول فصل حقائق اعراض اعمال منع می کنند بوجه مذکور ملک علما

## کندوم

جوهر انبیا خبر دادن نبوت لضمیتین و تشدید و ادخار دادن و پیغمبری - بنا بر فتح خبر نبی فعل است بمعنی فاعل اگر مشتق از نباست که بمعنی خبر دادن باشد پس نبی بمعنی خبر دهنده بگوید یا مشتق از نبو که عاود ارتفاع باشد چون مرتبه نبی از دیگر مخلوقات ارفع و اعلی است نبی گفتند و نبی عام ست خواه صاحب کتاب باشد یا نباشد و رسول خاص ست آنکه صاحب کتاب باشد رسول بمعنی فرستاده شده و بمعنی پیغمبر صاحب کتاب باشد بخلاف نبی که آن اعم ست خواه صاحب کتاب باشد خواه نباشد و بمعنی قاصد و پیک رسل لضمیتین جمع رسول بمعنی قاصد و پیغمبر رسالت بکسر پیغام بردن و پیغمبری - جوهر بدانکه رسول اعلی از نبی ست و نبی اعلی از ولی چه رسول ولایت و نبوت با رسالت دارند و نبی ولایت و نبوت دارد و رسالت ندارد و ولی ولایت دارد و نبوت و رسالت ندارد - جوهر بدانکه طرق انبیاء مشعوب است از طریق مستقیم جامع مخصوص سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم چرا که جمله انبیاء نور نبوت خویش از مشکوة محمدی گرفته اند صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بکلمت نبیا و آدم بن المار و الطین پس هر نبی که پیش از سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آمد دعوت امت بدین طریق محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم کرد و اما بحسب اختلاف قوم و چون استعدادات کمال رسید چنانچه بران هیچ مزید نبود سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بمیان خلق آمد و همه را بصراط مستقیم جامع دعوت کرد -

کندوم

در بیان نبی و رسول

پیامبر است رسول و نبی

کندوم



جوهر قدوة المحققین حضرت شیخ ابراهیم شطاری قدس سره در شرح جام جهان نما سنی باینه حقائق نما  
 میفرمایند که نبوت واسطه و بزرخ است میان رسالت و ولایت چون نبوت مشتق از انبیا است و انبیا  
 اخبار است از حقائق الهیه یعنی معرفت ذات و صفات و اسماء و افعال و این اخبار دو قسم است یکی اخبار  
 معرفت ذات و صفات و اسماء و این مخصوص ولایت مطلق است خواه از نبی بظهور آید خواه از ولی غیر نبی و دوم  
 جمع آن اخبار است بابتایع احکام شرعی و تادیب باخلاق و تعالیم حکمت و قیام بسیار است و این مخصوص  
 رسالت است این را نبوت تشریف می نامند و اول را نبوت توفیق خوانند و نبوت تشریفی منتهی بحضرت  
 رسالت صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم گشت فاما توفیق که لازم ولایت مطلق است باقی است تا  
 دور خاتم النبیین و ولایت محمد مهدی و ولایت اعم از نبوت و رسالت است و نبوت اعم از رسالت و اخلاص از  
 ولایت زیر که هر رسول که هست البته نبی است و هر نبی رسول نیست و هر نبی ولی است و لازم نیست  
 که هر نبی باشد و این اسم ولی جاری بر بندگان حق تعالی می شود و سبب تعلق ایشان باخلاق الهی و تحقق  
 بفناء ذات و صفات و تعلق به بقا بعد الفناء و صحو بعد السحو -

و این را نبوت توفیق  
 منی نبوت توفیق و تشریف

جوهر بدانکه هر نبی که بود از آدم تا محمد رسول الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم جمله نور نبوة از شکوة  
 خاتم النبیین گرفته اند و اگر چه وجود طبیعی محمد از همه متاخر بود اما او بحقیقت خود در عالم ارواح بر همه مقدم  
 و نبی بودند و حدیث گشت نبیا و آدم بین المائ و الطین منجر ازین منی است و غیر او از انبیا در عالم  
 ارواح نبی نبودند و تا آن زمان که او را نبوة نفرستادند نبی نشد چرا که مقصود آفرینش او بود و اول وجودی  
 که در علم الله تعالی سرزد او بود و از مراتب اواعیان عالم و ادید شده و از نور او انبیا پیدا شدند اگر چه انبیا  
 پیش از اشباح ایشان هم در عالم ارواح و هم در علم الله تعالی موجود بودند و استعداد ایشان مرئوسات را  
 هم بایشان موجود و بحسب استعداد خود طالب ظهور نبوت بودند اما با وجود نور محمدی که بر مثال آفتاب بود  
 ایشان مانند کواکب در تحت اشعه نور وی مخفی بودند و هیچ ظهور نداشتند و همچنین بود حال خاتم الاولیا  
 با جمیع که همه اولیا نور ولایت از شکوة دی گرفته و او ولی بود و آدم میان آب و گل بود و غیر او از اولیا  
 تا شراط ولایت که آن تعلق باخلاق الله تعالی است و ایشان پیدا نشد ولی نشدند

ایشان را که عالم ارواح  
 داشتند و اشارت طریقه عالم ابرار  
 بر سر کوه کاف

جوهر نبی آنکس باشد که فرستاده شود و بخلق از برای هدایت و ارشاد ایشان بکمال که تقدیر است  
 بحسب استعداد اعیان ایشان را و نبی فیصل است بمعنی فاعل از انبیا که عبارت است از خبر دادن یعنی  
 منجر از حضرت حق تعالی و ذات و صفات و اسماء و اسماء مرئوسان را یا بمعنی مفعول یعنی او را حضرت  
 خداوند تعالی اخبار کرده است آن امود مذکور -

جو هر بدانکه رسالت و نبوت تشريعی هر دو منقطع گشت و بجناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله  
 واصحابه وسلم ختم شد و بسبب انقطاع آنست که این هر دو از صفات کونی زبانی است چون زمان آن منقطع  
 گشت آن نیز منقطع شد و نبوت و رسالت منقسم بر دو قسم است قسمی تعلقی به تشریع دارد که آن اوامر و نواهی  
 است از جناب حق تعالی بر خلق بواسطه انبیاء و آن انقطاع پذیرفت قسمی دیگر خبر دادن از حقائق جناب الهی و  
 اسرار غیب و اظهار اسرار عالم ملکوت و کشف اسرار ربوبیت است و آن منقطع نمی گردد و آنرا انبیا گویند  
 جو هر بدانکه حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اکمل از جمیع انبیاء اند زیرا که منظر نبوت مطلقه  
 اند و جمیع انبیاء دیگر استفاضه فیض از نور نبوت آنحضرت ینمایند

جو هر حضرت شیخ اکبر قدس سره میفرمایند که خاتم الرسل نبی بودند پیش از خاتمت عصری و نبوت باقی  
 رسل و انبیاء بعد آمدن در عالم عصری است پس خاتم الرسل نبی بودند در هر موطن و این را لازم است  
 که دلی هم باشند در هر موطن پس آن سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم دلی و نبی بودند در هر موطن  
 قبل از وجود این عالم -

جو هر در شهادت نبوت و حق رسالت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم  
 قال الله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالمدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالانسان  
 محمد رسول الله و قال الله تعالی ما کان محمد اباً احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین  
 صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرمایند که اهل ایمان بر موجب شهادت جناب الهی و دلالت معجزات  
 نامتناهی ایمان آوردند بر رسالت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم و بر تقضای نص کلام مجلی بقادر  
 کردند که جمله ادیان و ملل بطور دین ایشان منسوخ شد و حکم سائر کتب منزه که بود و قرآن مجید که بر ایشان منزل  
 گشت زائل و باطل و بعد از ایشان طریق نبوت مسدود است و جمله دعوتها و ادعوت ایشان مردود  
 هر که از طریق متابعت ایشان روی گرداند و احکام شریعت ایشان را بر خود واجب و لازم نداند و بلی  
 شیطان و عدو رحمان بود و از جمله زنداقه و بلا حیده باشد و اگر خوارق عادات بر وی ظاهر شود استدراج  
 خوانند که امت فرعون و قتیله بر کناری نیل میرفت هر گاه که او روان شدی نیل با او روان شدی چون  
 نیل بایستادی با او بایستادی و شک نیست که آن نه از جمله کرامت بود اگر چه او را قوم او را چنان  
 می نمود که آن محض قدرت و عین اعجاز است بلکه مکر الهی بود تا او در کفر خود هر روز تسخیر بود و از قبول ایمان  
 و در تر گرد و مال و لیا و صدیقان را بر کت متابعت رسول علیه الصلوة و السلام ممکن است که بعضی از خوارق  
 عادات مکتشف شود و آن کرامات جناب الهی بود و در حق ایشان تا بدانی اسطه لقیین ایشان زیاده گرد و لازم نیست

خاتم نبوت  
 سبب ختم نبوت  
 نبوت ختم

در شهادت نبوت و حق رسالت  
 محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله



آنکه هر که دلی و صدیق بود نشان صحت حال او ظهور کرامت باشد چه تواند بود که پایه صاحب کرامات از کسی که نه صاحب کرامت بود نازل تر باشد و حال این از حال آن کامل تر و شریفتر است که سبب ظهور کرامات بیشتر تقویت یقین و تأیید ایمان صاحب کرامات بود و طائفه که قوت یقین ایشان در وجه کمال باشد ایشانرا بمشاهده آثار قدرت مجرد از حکمت احتیاج نیفتد و ازین جهت نقل کرامات و خوارق عادات از صحابه رسول علیه الصلوٰه والسلام کمتر آمده است و از متاخران مشایخ بسیار با آنکه حال صحابه فوق حال ایشان بود و همچنین انبیا و ائمه مخصوص اند و لیا بالامات ربانی از دیگر مومنان تمیزند و حق سبحانه و تعالی ایشانرا در وقائع الهام صواب کرامت کند یا بخواب پایه بیداری و خواب رست جزوی را جز از نبوت است

جوهر نسب شریف محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بفتح میم بن قصی بضم قاف و فتح صاد و تشدید یابن کلاب بکسر کاف بن مضر بضم میم و تشدید یابن کعب بفتح کاف و سکون عین بن اوس بضم لام و فتح همزه و تشدید یابن غالب بن فهر بکسر فاء و سکون با بن مالک بن النضر بفتح نون و سکون ضا و معجم بن کنانه بکسر کاف و بنوین بن خزیمه بن جریجه و زاسه بر لفظ تصنیف بن مدرکه بضم میم و سکون وال مملد و کسر یابن الیاس بکسر همزه بر قول بعض و بفتح آن نزد بعضه از یاس صدر جاد و همزه بر زاسه سل است و صاحب مواهب گفته که این قول صحیح است بن مضر بضم و فتح ضا و معجم بن نزار بکسر نون و بزاسه بن مخد بضم میم و فتح عین مملد و بعضه بفتح میم و سکون عین تصحیح کرده اند بن عدنان بفتح عین و سکون وال تا اینجا متفق علیه است نسب شریف میان ارباب سیر و اصحاب علم الساب و فوق آن معلوم و صحیح نیست اتفاق بر آن که آنحضرت از اولاد اسمعیل است و ابراهیم و نوح و ادریس از اجداد او نیند و روایت است از ابن عباس که گفت چون آنحضرت ذکر نسب شریف خود میکرد تجاذبی کرد از معدن عدنان پس از آن توقف میکرد و از عمر رضی الله تعالی عنه روایت کرده اند که می گفت انتساب میکنم تا عدنان و نمیدانم ما فوق آن و عروه بن الزبیر گفته که نیافتم با هیچ یکی را که نتواند بعد از معدن عدنان و از عدنان تا اسمعیل تا آدم اختلاف بسیار است و بعضی میان عدنان و اسمعیل سی تن ذکر کرده اند که معروف نیست اشخاص و احوال ایشان و بعضی کم و بعضی بیش در ارج النبوت -

جوهر در بیان آنکه آنحضرت را نه جفت بودند و چهار سریه - اسمای ازواج مطهره - اول حضرت خدیجه الکبریٰ رضی الله تعالی عنها بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب درسی سالگی و بروایت سی و پنج سالگی در عقد نکاح حضرت سرور عالم در آمده در آنوقت حضرت سرور عالم بیست و پنج ساله بودند و در سن شصت و پنج سالگی پیش از هجرت بسنه سال بروایت صحیح و هم رمضان المبارک وفات یافت

سنه آن سال راعام الحزن گفتند دوم حضرت عایشه رضی الله تعالی عنهما بنت ابا بکر صدیق در شش سالگی  
بنکاح درآمده در عیدین و در سن نه سالگی زفاف شد و قیتکه از هجرت هفت ماه بردایت اصح گذشته و قیتکه  
وفات نبی واقع شد بهیروه ساله در آن وقت عایشه بود و بعد آنحضرت در سن شصت و پنج سالگی شده  
وفات یافت در وقت معاویه بن ابوسفیان و در بقیع در مدینه مدفون گردند سوم حفصه بنت عمر بن خطاب  
در اول ماه شعبان یا ماه آخر سال سوم از هجرت و نزول بعضی سال دوم به نکاح آنحضرت درآمد و در سال  
چهل و چهارم و بردایت چهل و یک سال یا چهل و پنج سال یا چهل و هفت وفات یافت چهارم ام حبیب بنت  
ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف خواهر معاویه در سن سی و نه سالگی بنکاح درآمد  
در سال چهل و چهارم فوت شد پنجم زینب بنت جحش در سال چهارم هجری بقول اصح بنکاح درآمده و در سال نهم  
فوت شد مدت عمر پنجاه و سه سال و در بقیع مدفون ششم میمون بنت حارث بن زهره بن کلاب بن عمرو  
اند خاله عبد الله بن عباس در سال هفتم از هجرت بنکاح درآمده در حین مراجعت از عمره قضا و در سال  
پنجاه و یکم نقل کرد و در بقیع مدفون هفتم صفیه بنت جتی بن اخطب بن الحرسه از فرزندان هارون علیه السلام ابن  
عمران و برادر موسی علیه السلام در سال هفتم آن حضرت او را از برای خود اختیار فرمود و در سال پنجاهم فوت شد  
در خلافت عمر خطاب در بقیع مدفون هشتم سوده بنت زمعه بن قیس بن عبد شمس در مدینه بعد از فوت خدیجه  
کبری یک سال بنکاح درآمد و در سال پنجاه و چهارم در زمان معاویه و بقول اصح در خلافت عمر مدفون  
در بقیع نهم ام سلمه بنت ابی امیه بن میسر بن عبد الله بن عمران بن مخدوم در سال چهارم از هجرت بنکاح  
درآمده و در سال شصت و یکم فوت شد و بوسه نواز ایشان گذارد

جواهر آنحضرت را هفت فرزند بودند سه پسر و چهار دختر نام پسران قاسم و ابراهیم و عبد الله حضرت قاسم از  
بطن حضرت خدیجه الکبری تولد شده قبل از وحی مشهور است که پیش از ولادت متولد شده بودند و دو سال زند  
و بعضی گویند هفده ماه در مکه معظمه مدفون و عبد الله از بطن حضرت خدیجه الکبری بعد از مشهور کینت طیب  
و طاهر بعد از ولادت متولد شده و در مکه معظمه مدفون فی حجاز و بعضی گویند که طیب و طاهر لقب عبد الله است  
که بعد از ولادت متولد شده بود و در مکه معظمه و حضرت ابراهیم از بطن ماریه قبطی ست سریه بود و فرستاده پادشاه  
بود و در ششم سال هجرت متولد شده هفت ماه بزیست و بعضی گویند هشت ماه یا ده ماه مدفون در مدینه و بقیع  
اسامی بنات آنحضرت چهار دختر از بطن حضرت خدیجه بودند فاطمه و زینب و ام کلثوم و زینب خیر النساء فاطمه  
کینت ایشان ام محمد لقب زاکی و تبول و راضیه و مرفیه و در آخر ماه رمضان در مکه معظمه بعد از وحی  
تولد شده بعد از عمر بیست و هشت سال و سه ماه بود و تا پنج سوم شهر رمضان سنه یازدهم هجری وفات یافت



سبب تسمیه فاطمه آن بود که مادر آنمه و مادر عبد الله که مادر و پدر آنحضرت بودند آنرا فاطمه نام بود در سال دوم از هجرت باصح روایت در آخر ماه صفر در نکاح امیر نور نبوت درآمد در آنوقت حضرت فاطمه پشوده ساله بودند بعد از وفات حضرت رسالت پناه بهشش ماه رحلت فرمودند باصح روایت و نماز جنازه حضرت علی کردند و بقولی حضرت عباس و حضرت رقیه تولد قبل از نبوت در نکاح عتبه ابن ابی لیب بود چون او از اسلام محروم شد با مرابی لب او را طلاق داد حضرت عثمان در نکاح خود در او در دو سال دوم از هجرت فوت شد و حضرت ام کلثوم تولد قبل از نبوت در نکاح عتبه پسر دوم ابی لیب قبل از نبوت بود چون او از اسلام محروم شد از دو جدا کرد و قتی که رقیه بر حمت حق پیوست حضرت عثمان در نکاح خود در او در دو سال نهم از هجرت وفات کرد و حضرت زینب تولد قبل از وحی و قبل از نبوت در نکاح ابوالعاص ابن ربیع پسر خاله او و فاش در خلافت حضرت عمر و ترتیب اولاد آنحضرت نیست که اول زینب تولد شد و بعد از آن ام کلثوم بعد از آن رقیه بعد از آن عبد الله بعد از آن ابراهیم بعد از آن قاسم بعد فاطمه بعضی گویند اول قاسم بعد از زینب بعد عبد الله بعد رقیه بعد ام کلثوم بعد فاطمه بعد ابراهیم و قول آخر مختار جمهور است و هجرت آنست که آنحضرت از تعدی کافران از مکه مدینه توجه نموده آنرا شن جبری نولیند

جوهر ولادت شریف حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنہا در سنه احدی و در بعین از مولد نبی صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم گفته اند و این قول ابو بکر را و نیست و این مخالف است آنرا که روایت کرده است آنرا ابن اسحاق که اولاد آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم همه زائیده شده اند پیش از نبوت الا ابراهیم زیرا که برین قول ولادت وی رضی الله تعالی عنہا بعد از نبوت می شود و یک سال و این جوزی گفته که ولادت فاطمه رضی الله تعالی عنہا پیش از نبوت است به پنج سال اشهر روایات است و حضرت فاطمه اصغر بنات رسول الله است صلی الله تعالی علیه وآله و سلم و در قولی و بقول رقیه و بقول ام کلثوم رضی الله تعالی عنهن و حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنہا سیده نساء العالمین و سیده نساء اهل الجنة است تسمیه کرده شده بفاطمه زیرا که حق تعالی باز داشت او را و جهان او را از آتش و وزخ و بول از جنت انقطاع دی از نساء زمان خود در فضل و دین و حسن و جمال و انقطاع و س از نساء وی الله تعالی و زهر از جنت زهرت و بخت و جمال و کمال وی و ذرا که دراضیه نیز از نقاب شریف اوست و بودا شبه ناس بر رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله و سلم و در راه و روش و صورت و سیرت و سخن کردن و بود آن حضرت چون می در آمد فاطمه بروی می ایستاد و می گرفت دست شریف او را و می بوسید چنین مبارک او را و می نشانند در جای نشست خود همچنین چون می در آمد آنحضرت علیه السلام

بروی می ایستاد و میرفت دی بسوی آنحضرت و میگرفت دست مبارک آنحضرت را و می نشاند بجای خود  
و تزویج کرد آنحضرت او را به علی مرتضی در سنه ثانیه در رمضان بعد از مراجعت از بدر و بعضی بعد از آن گفته اند  
و زفات کرد و روزی الحجه و بقولے تزویج کرد و در رجب و بقولے در صفر تزویج دی بامر حضرت حق تعالی  
و وحی دی و بود پانزده ساله پنج ماهه و نصف ماه و مرتضی را بست و یک سال و پنج ماه و اقوال دیگر  
نیز هست و زایند وی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و رقیه و محسن و رقیه در زمان طفولیت وفات  
یافتند و زینب را بعد از بن جعفر و ام کلثوم را بعد از بن الخطاب و او را از ایشان نسل نماند اگر چه ام کلثوم را  
از عمر بن الخطاب پسری شد و نام او زید و در حدیث صحیح آمده که فاطمه سیده نسا را اهل الجنة الحسن  
و الحسین سید اشباب اهل الجنة و به صحت پیوسته که فرمود صلی الله تعالی علیه و سلم که فاطمه بضعت  
منی من اذا با فقد اذانی و من بغضها فقد بغضنی و نیز آمده است که ان الله لغضب  
بغضب فاطمه و رضی برضاها و روزی حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب کرم الله تعالی وجهه بحضور  
سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم التماس نمود که او دوست تراست بتو از من یا من از تو فرمودند  
دی دوست تراست بسوی من از تو و تو عزیز تری بر من از دی و به صحت پیوسته از عایشه صدیقہ رضی الله  
تعالی عنہا که فرمودند بیرون رفتند حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم و بود بروی کسائی از چشم  
حسن بن علی و او را پیش آمد پس در زیر کسار در آورد و او را بعد از آن حسین بن علی آمد و او را نیز در وای  
شریف آورد و آنگاه فاطمه و علی آمد ایشان را نیز در آن کسار آورد پس این آیت بخواند انما یرید  
الله لینهب عنکم الرحم من اهل البیت و یطهرکم تطهیر او در شان این چها که کس فرمود من جنگی  
ام با کسی که جنگ کند ایشان را و صلح کند ام با کسی که صلح کند با ایشان روزی آن حضرت  
بخانه فاطمه شریف شریف آورد و دید که فاطمه جامه سطر از چشم شتر پوشیده نشسته است آن حضرت  
آب در چشم مبارک در آورد و فرمود ای فاطمه امروز بر شفت و تنگی و تیا صبر نما تا فردای قیامت  
نعیم بهشت ترا باشد و روزی آن حضرت دست مبارک خود بر سینه مبارک فاطمه زهرا انداده دعا کرد  
خداوند او را از گرسنگی آزاد گردان فاطمه میفرمایند تا من بودم دیگر هرگز از دل خود رحمت گرسنگی  
نیافتم و آنحضرت چون بسفر میرفت آخر کسی را که وداع کردی فاطمه زهرا بود و چون مراجعت  
فرمودی اول کسی از اهل بیت خود که ملاقات نمودی دی بودی آنگاه بحجّه از داج مطهره شریف  
شریف می برد از حضرت عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا پرسیدند که از آد میان که دوست تر  
بود بر رسول الله فرمودند فاطمه گفتند از مردان که گفت شود با او



جو هر شجره نسب حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم بن عبد الله بن عبد المطالب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن كعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانه بن خذیمه بن مدركه بن ایاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اوبر بن ازود بن الیسع بن سلامان بن یعرب بن سحج بن حمل بن قیذار بن اسمیل بن ابراهیم بن اذرن بن تاخو بن شاروح بن ارغون بن قانع بن شالخ بن غابر بن افخش بن سام بن نوح بن مك بن مثلوخ بن اخوخ بن برون بن بارود بن مریسل بن قینان بن انس بن شیت بن آدم صلی الله علیه و السلام محبوب الساکین

جو هر اسم والد ماجد حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم عبد الله بود و نام والد ماجد آمنه بنت وهب بن عبد مناف و نیز نام والد ایشان حارث بود و نام شیر مادر طیمه چون حضرت سرور عالم را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حضرت آمنه در حمل گرفتند شب دوشنبه بود و شانزدهم جمادی الاخری و چون تولد شدند شب دوازدهم ربیع الاول بود و شب دوشنبه ختنه کرده و نان بریده دسر کشیده و نان چیده متولد شدند چون چهل ساله شدند نبوت یافتند و جبرئیل آمدند چون به پنجاه و دو سال رسیدند معراج رفتند و عمر مبارک شصت و سه سال و سه ماه و سه روز و سه ساعت بود چون نقل فرمودند دوم ربیع الاول بود و بر و استی دوازدهم روز دوشنبه ربیع الاول اول کسی که بر حضرت ایشان ایمان آوردند از پیران ابا بکر صدیق بودند و از کوه کان حضرت علی و از زنان حضرت خدیجه کبری دوران شب که تولد شدند شب از نور گرم بود گواره حضرت ایشان را بر بام کعبه نهادند ماه از آسمان فرود آمد و گردمند مبارک هفت بار طواف کرد و جمله ستارگان نیز از آسمان فرود آمدند و گردمند مبارک گردیدند از محبوب الساکین

جو هر در مدارج النبوت مذکور است که انصار هر با مدبر بلند بیایند مدینه آمده منتظر طلوع آفتاب جمال با کمال محمدی صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم می ایستادند و چون آفتاب گرم می شد بخانه بر می گشتند روزی بر حکم عادت بعد از امتداد انتظار بخانه باز آمده بودند که ناگاه یکی از پیروان مقام محمود ایستاده نظرش بر کوه قدوم جماعته افتاد و دریافت که آن حضرت اند قبیله انصار که نزدیک وی بود آواز در داد مسلمانان باستقبال اجلال آن سرور برآمدند و بالاسی حره ملاقات کردند و مبارکباد گفتند و شادیدان نمودند و جوانان و کودکان و زنان و مردان و خرد و بزرگ میگفتند جابر رسول الله و جابر بنی الله و خوش نیز عبادتی که دارند باز می کردند و جماعه از دختران

بنی النجار بشا دمانی دت زنان بر آمدند و مخدرات قبائل انصار بر سر کو چا و بر در سرا با و بر بامها  
 برآمده و وصول بمدینه مطهره روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول یا سیزدهم و اختلاف محمول است  
 بر رویت هلال و بر دوازدهم جزم کرده است نویدی در کتاب سیر از روضه و اقوال دیگر نیز هست  
 که از مقام صحت و درست دبر آمدن از مکّه در لبت و نهم از صفر بود و خروج از غار اول ربیع الاول  
 و اتفاق ست میان علماء سیر که روز در آمدن در مدینه و دوشنبه بود از ماه ربیع الاول و لیکن اختلاف  
 است در آن که چند ماه بود و از فضائل روز مبارک دوشنبه است که ولادت سرور انبیا و ابتداء  
 نبوت و هجرت و قدم بمدینه مبارک و قبض روح مطهر همه در روز دوشنبه بود و نزول آنحضرت و نازل  
 بنی عمرو بن عوف بود که مسجد قبا در آنجا بنایافته است و هم درینجا حضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب  
 بتفاوت سه روز از مکّه در رسیدند و در روضه الاحباب است که حضرت امیر المومنین پیاده راه میرفت  
 و پایله مبارک از پیاده رفتن آبله کرده بود حضرت دست مبارک خویش را بر آن مالیده در  
 زبان صحت یافت اتالی و این شل آنست که در غره خیمه چشم حضرت امیر المومنین در میگرد آحضرت لایب  
 مبارک خود را بایده و حال شفا یافت و چند روز بعد رین مقام اقامت فرمودند بقوسه چهارده روز  
 و بقوسه بست روز و بقوسه چهار روز و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و قول اولی صحیح تر است  
 و در جمعه وقت ارتفاع نماز برآمد و در طریق در بطن وادی در آن موضع که الآن مسجد صنیر بنا کرده اند  
 نماز جمعه بگذارد و بعد بر راه حله خود متوجه باطن مدینه با سکینه شد قبائل انصار اجتماع نموده در رکاب  
 کرامت مآب روان شد و بعد از بر آمدن آنحضرت و توجه آوردن هر یک از قبائل انصار دیده  
 توقع و انتظار براه امید و خسته سر راه آن حضرت را گرفته پیش آمده ایستادند و التماس ورود  
 نزول بمنزل خود و عذر خندنگار سے دجان سپاری نمودند آن حضرت همه را دعای خیر کرده  
 می فرمودند این ناقه من مامور است هر جا که نشیند منزل من همانجا خواهد بود تا بموضع رسید که مسجد  
 منیف نبوی است ناقه بے اختیار آنجا نشست و آن حضرت را هم بر پشت ناقه حالتی که مخصوص  
 زمان ورود می بود در گرفت پس ناقه از آن موضعی که نشسته بود برخاست و قدمی چند از آن پیشتر  
 رفت و برگردید و باز همان موضع اول نشست و گویا که باین رفتن و آمدن تجدید بنا سے مسجد  
 نمود و چنانکه واقع شد در ابوالیوب انصاری اقرب مواضع بود باین موضع ابوالیوب اسباب  
 و حوائج آن حضرت را از پشت ناقه برداشته و بنظر شریف آنحضرت در آورده و احتمال دارد و اللہ اعلم  
 که اشارتی از جانب آن حضرت نیز یافته باشد چنانکه زرواتی که در روضه الاحباب آورده ظاهر میگردد



ورون منزل خود بر دپس هم منزل ابوایوب بسعدت نزول شریف مشرف گردید و ملک فضل الله  
یوتیه من یشار و انه ابوایوب می آید که گفت چون سرور عالم در منزل من شرف نزول از زانی داشت  
پایان خانه را اختیار کرد و من و والد و فرزندان من در بالا خانه ماندیم عرض داشت کردم یا رسول الله  
مادر و پدر من فدای تو باد من در سکونت بالا خانه بسیار حرج و کلفت می کشیم که سرور انبیا در زیر باشد  
و ما بر بالا خانه نشینم حضور بالا خانه اختیار فرمایند فرمودند که جماعه با ما اند و طوائف مرموم بملازمت ما  
می آیند تو و اهل تو بر بالا خانه باشند و در واسیته دیگر آمده که ابوایوب به تضرع و التماس می بود  
تا آن سرور انبیا بالا خانه بر آمدند و اهل ابوایوب در پایان افتاده و مدت اقامت آن حضرت  
در منزل ابوایوب با صبح روایات هفت ماه بود و در روایات کم و بیش واقع شده

جوهر بدانکه حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در یک مبارک چهل ساله بود که نزول ۱۸  
وحی شد و بعد نزول وحی سیزده سال دیگر ماندند بعد از آنکه سوی مدینه منوره هجرت فرمودند پنجاه و سه  
ساله بودند و در مدینه منوره ده سال ماندند شریعه روز و ریش بودند و در دوشنبه و دوازدهم ماه ربیع الاول  
وفات یافتند و بعضی دوم ماه ربیع الاول گویند پس بقا و حیات در دنیا شصت و سه سال بود و بعضی  
شصت و پنج سال گویند و بعضی شصت سال و بعضی شصت و دو سال و بعضی در روز و الاول اصبح  
در روز وفات شریف دوشنبه ربیع الآخر در روز دفن بعضی پنجشنبه گویند و بعضی شنبه و بعضی گویند  
وفات در دوشنبه است لیکن دفن نکردند در دوشنبه و بعضی در روز دفن سه شنبه گویند

جوهر از فضائل روز مبارک دوشنبه است که ولادت سرور انبیا صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم ۱۹  
در ابتداست لغبت و هجرت و قدوم بمدینه مبارک و قبض روح مطهر همه در روز دوشنبه بود از برای لغبت

جوهر در فوائد الفوائد کورست که حضرت سلطان المشلح قدسنا الله تعالی به برکتتم فرمودند که پیغمبری ۲۰  
را وقت نقل مخیر میکرد و فرمان می شد که تو مخیری اگر ترامی باید چندگاه دیگر در دنیا باشی و اگر نمیاید نقل  
کن وقت نقل جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم حضرت عایشه رضی الله  
تعالی عنان یعنی را در خاطر گذرانیدند که جناب سرور عالم را صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم که آن  
که بر آن خوش هستند که تا چندگاه دیگر میان صحابه باشند یا بعالم بقار و ندانمینی در دل کرده و سوی جناب  
سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم نگرستند جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب  
و سلم بر حفظ مبارک را ندانند که مع النبیین و الصدیقین و الشهاد و الصالحین

جوهر در آداب حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم صاحب مصباح الهدایه

در آداب حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم

قدس سره میفرماید که نزدیک اهل تحقیق و مجانب صدیق معلوم و محقق است که محبوب محبوب محبوب بود  
 هر که محبوب محبوب را دوست ندارد بحقیقت محب نفس خود باشد نه محب محبوب و محبوب را بعزت آنکه  
 وسیله انتفاع و محل التذلل و نفس خود را دوست دارد و نه بذات و حقیقت و مجانب صادق که از علت هر  
 دو او نفس صافی گشته باشند و از شائبه هستی خالص شده خود را از برای محبوب خواهند محبوب را از برای خود  
 و همچنانکه محبوب محبوب بود و وسیله وصول بحضرت محبوب هم محبوب بود و پیش اهل ایمان و یقین  
 ظاهر است که حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم هم محبوب اند و هم وسیله حضرت حق  
 سبحانه و تعالی پس محبت جناب الی اقتضای صدق محبت رسول کند صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه  
 و سلم و چون معلوم شد که هر کجا محبت بود رعایت آداب لازم باشد پس بر عموم اهل ایمان و خصوصاً  
 ارباب کشف و عیان رعایت آداب حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم  
 واجب و لازم بود و حضرت سید عالم صلوٰه الله و سلامه علیه و آله و اصحابه اگر چه بصورت و جہانیت  
 از نظر ظاهر بنیان پنهان اند لیکن بصفت روحانیت بر نظر ارباب بصیرت مکشوف و عیان اند  
 بلکه صورت شریعت از قالب روحانیت ایشان است پس ما دام که شریعت ایشان در  
 عالم باقی بود صورت ایشان با معنی حاضر باشد و انداد و جیوة ایشان بار و ارج و نفوس است  
 متصل و متواتر پس باید که بنده همچنانکه حق سبحانه و تعالی را پیوسته بر جمیع احوال خود ظاهر او  
 و باطن او اقتضای مطلع بیند باید که رسول حق سبحانه و تعالی را نیز بر ظاهر و باطن خود مطلع و حاضر داند و  
 منظم آداب آنست که در خاطر خود راه ندهد که هیچ آفریده را آن کمال و منزلت و علو مرتبه که ایشان  
 را بود ممکن باشد یا هیچ سالک بحضرت عزت راه نتواند یافت الا بدلیل هدایت ایشان چه  
 مقسم نفس جمیع موجودات روح مطهر نبوی و نفس مقدس مصطفویست بے واسطه ایشان هیچ  
 مدد از حضرت الوهیت ناقص نشود.

۲۲  
 جوهر خباب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرماید که هر که احدی رسد و جهات  
 نکند جفا کرده باشد و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز نکند و جفا کرد و اگر نماز گذارد و دعا نگوید  
 کرد و چون دعا گوید و ابتدا از مادر و پدر نکند جفا کرد و چون مادر و پدر را بنام نه خواند جفا کرد و چون بسجده  
 نماز نکند و در نشیند جفا کرد و چون مصحف شریف باز کرد و خواند جفا کرد و اگر بدعوتی خوانند و وی  
 اجابت نکند جفا کرد و اگر نام من بشنود و یا بوی گل میثام وی رسد و در ونگوید جفا کرد و اگر دو کس  
 بایکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر نه پرسند جفا کرده باشند



جوهر در فوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی به برکتش فرمودند که حضرت امیر المومنین  
 افضل الصلواتین رضی الله تعالی عنه بجناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم  
 چهل هزار دنیا را آوردند سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم فرمودند که بر فرزندان قابل بیت  
 چه گذاشته التماس نمودند که جناب مستطاب خداوند تعالی بس است در رسول او سبحانه صلی الله تعالی علیه  
 وآله واصحابه وسلم آوردند که چهل هزار دنیا را آوردند گلیمی پوشیده وخی بران زده بجناب سرور عالم صلی الله  
 تعالی علیه وآله واصحابه وسلم آمدند همان زمان حضرت جبرئیل علیه السلام بر لباس حضرت افضل الصلواتین  
 بیاورد بجناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم فرمودند یا اخی این چه لباس است حضرت  
 جبرئیل التماس نمودند یا رسول الله امر و زجمله ملائکه را امر شده است تا برو موافقت حضرت ابوبکر رضی  
 الله تعالی عنه کنیم پوشند و بمن بران زنند

جوهر در سیر الاولیاء مذکور است که فاضل ترین همه ائمت حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله  
 تعالی عنه اند سید اهل تجرید و بادشاه ارباب تفرید مشایخ حضرت ایشان را مقدم ارباب مشاهد و مدائن  
 و حضرت ایشان بیشتر شب مشغول بجناب حق سبحانه و تعالی بودند چون وقت سحر و آمدن از سینه  
 مبارک خود نفس بر آوردن از ان نفس بوی جگر سوخته آمدی بدین سبب بود که حضرت امیر المومنین  
 عمر رضی الله تعالی عنه کرات میفرمودند کاشکے عمر یک موی بودے از مویهای که بر سینه مبارک امیر المومنین  
 ابوبکر صدیق بود رضی الله تعالی عنه پانزده روز رحمت مزاج ذات پاک حضرت ایشان شد و در  
 سال سیزدهم از هجرت بر رحمت جناب حق سبحانه و تعالی پیوستند حضرت ابی بکر صدیق بن عثمان بن  
 عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تميم بن مره کینست پدر حضرت ایشان ابو قحافه است و تولد حضرت ایشان  
 در مکه است روز جمعه دوازدهم رمضان المبارک روز جمعه بوقت چاشت و عمر مبارک شصت و سه ساله  
 بود و مدت خلافت حضرت ایشان دو سال و شش ماه و چهار روز است بستم جوادى الاولی  
 روز و شبانه من خمس عشر من الهجرة نقل کردند و هر داده شهید شدند در مدینه منوره در خطره حضرت  
 سرور عالم دفن کردند مجول السالکین

جوهر در سیر الاولیاء مذکور است که حضرت امیر المومنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه امام اهل تحقیق بودند  
 و در بحر محبت غریق حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم فرمایند الحق بنطق  
 علی لسان عمر و اقتداے اهل تصوف لباس مرقع و صلابت اندوین بدوست و قی حضرت  
 امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه در نواحی مدینه خشت میزدند آفتاب بر پشت مبارک حضرت ایشان

سخت تباقت گرمی آفتاب اثر کرد و بنظر غضب جانب آفتاب دیدند بفرمان حضرت عورت نور از آفتاب  
بستند جهان تاریک شد و غلغلہ در مدینہ طیبہ بختا و در مکر قیامت قائم شد بعد حضرت المومنین بنظر رضا  
جانب آفتاب دیدند آن نور بدو باز بخشیدند مدت خلافت حضرت ایشان ده سال و شش ماه و پنج روز بود  
دور سنہ بست و سوم بر دست ابی لؤلؤ شهادت یافتند حضرت عمر بن خطاب بن نفیل بن عبد العزی  
بن رباح بن عبد الله بن فرط بن ذراح بن عدی بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک ہفتم محرم روز  
و ششم وقت صبح صادق در مکہ متولد شدند عمر مبارک پنجاہ و سہ سال و پنج روز بود مدت خلافت  
دہ سال و شش ماه و پنج روز و وفات بست دوم و ہر وایتی بست و ششم ماہ ذی الحجہ روز چہنیم  
جنازہ ایشان خود ہوا شدہ و در حنظلہ سرور عالم در گور در آمد و ابو لؤلؤ غلام مغیرہ بن شعبہ امیر المومنین عمر  
کشت شہید شدند محبوب السالکین

چو ہر حضرت عثمان بن عفان بن ابی عاص بن آیتہ بن عبد الشمس بن عبد المناف بست سوم  
۲۶ رمضان المبارک روز جمعہ متولد شدند و عمر مبارک ہشتاد سال بود و ہر وایتی نو دہ سال و دو از دہ  
سال و دو باہ و یازدہ روز خلافت راند و چون ایشان را بخلافت نشانند اول کسی کہ بر ایشان بیعت  
کردند حضرت علی بودند بعدہ جمیع صحابہ بیعت کردند مگر بعضی مردمان بیعت ایشان قبول نکردند نیز در  
ماہ ذی الحجہ روز جمعہ نقل کردند و ہر وایتی غزہ ماہ ذی الحجہ بشیر برادر محمد ابابکر صغری نام را فریب داد و سلاطین  
بو اسطہ یقتلون یقتلون شہید گردانیدند و در بقیع دفن کردند محبوب السالکین۔

چو ہر در سیر الودیانہ کورست کہ حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ با نواع کرم  
۲۷ و فرط نعم مخصوص بودند و با لباس طلم و بونو و علم موصوف عبد اللہ ابی رباحہ و ابی قتادہ رضی اللہ تعالیٰ  
عنہما وایتی کردہ اند کہ روز جمعہ در سب الدار از ویک امیر المومنین عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودم  
چون غوغا بر گاہ حضرت ایشان رسید غلامان ایشان سلاح برداشتند امیر المومنین فرمودند ہر کہ  
سلاح بزرگوار مال من آنرا دوا از پیش او از ترس جان خود بیرون آیدیم حضرت امیر المومنین با حسن  
علیہ السلام بدر سلسلہ مار پیش آمدند با حضرت ایشان باز گشتیم و نزدیک امیر المومنین عثمان آمدیم  
حضرت امام علیہ السلام سلام کرد و فرمودند یا امیر المومنین من بی فرمان تو با مسلمانان شمشیر نتوانم کشید  
تو امام جتقی مرا فرمان دہ تا بلای این قوم از تو دفع کنم امیر المومنین فرمودند یا ابن انجی ارجع و جلس  
فی بیک حتی یاتی اللہ بامرہ فلا حسیہ لنا فی اہراق الدمار و میان اہل سلوک میں مقام خیا  
ست و مدت خلافت حضرت ایشان دہ روز و یکم دہ سال بود و مدت عمر ہشتاد و ہشت سال و بعضی گفتہ اند



نود سال و بوقت شهادت مصحف در کنار بود و روز چهارشنبه بر دست نیاز عیاض شهید شدند  
 جوهر در سیر الاولیاء مذکور است که حضرت امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجه مقتدای اولیاء و پیشوا است  
 ۲۸ اصیفا بودند و باوصاف بادل و عطا و فقر بیان صحابه کرام ممتاز و بقوت و شوکت از حضرت عزت بخطاب  
 اسد الله الغالب مخاطب و بکثرت علم از جمله صحابه بقول انا مدینه العالم و علی بابها مخصوص لهذا قال امیر  
 المومنین عمر رضی الله تعالی عنه لولا علی لملک عمر و جماعت خرقه فقر که از حضرت عزت بحضرت سرور  
 صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه وسلم در شب حراج رسیده بود میان خلفای اربع مشرف گشتند لاجرم تا روزی  
 نسبت سنت الباس خرقه مشایخ از حضرت ایشان مانده و این کار دینی استقامت از حضرت ایشان گرفت  
 و جناب ایشان را در تصرف مقامی رفیع است و شایع عظیم و در حدیث صحیح است که حضرت سرور عالم صلی الله تعالی  
 علیه وآله و اصحابه وسلم حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما را فرمودند که ترا در نکاح مروی آورده ام که عرفان او از  
 همیشه است و ایمان او از همیشه پیش - در سنابل از کتاب سیر منقول است که میان جناب اسد الله الغالب  
 کرم الله تعالی وجه و حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه وسلم محبت از عهد کودکی بود و حضرت  
 اسد الله الغالب در ایام جا بایت بت پرستی نکرده حضرت ایشان را در تنگدستی بردند و میگفتند که تو چرا سجده  
 نمیکنی میفرمودند که چون بت را سجده کنم سر من در دیکاند و در باطن من میگردد که مجادست بے روح که از  
 ایشان هیچ منفعت نباشد سجده انجمن جمادات باطل است و چون این کلمات را حضرت امیر المومنین حمزه رضی  
 الله تعالی عنینند خوش شدند و حضرت اسد الله الغالب را در کنار گرفتند و فرمودند ای علی مستقل در کلمات خود  
 باشی که بت پرستی کار بزرگان ما نبود حضرت ایشان فرمودند ای عم مرا محبت و برادری با محمد بن عبدالله است  
 که او همیشه حق پرستی دارد و حضرت امیر المومنین حمزه فرمودند که محمد اخلاق پیبلان دارد امیدوارم که محمد پیغمبر شود  
 و ما بدو ایمان آورم و روزی علی مرتضی در خدمت حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم آمدند و حضرت ایشان را  
 خوش و شاد یافتند عرض کردند که هر زمان که می آیدم رخ مبارک را از رو چشم سُرَخ و گریان می یافتم امروز خوش  
 خرم می بینم ترصیت فرمودند یا علی انت انی فی الدنیا و الآخرة ام و برین وحی نازل شد و جبریل علیه السلام  
 برین سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق بیاورد و پیغمبر آخر زمان منم جناب امیر المومنین خوش شدند و عرض  
 کردند یا سیدی ابوبکر صدیق باشا عهد کرده بود که چون بر محمد وحی نازل شود ما ایمان آریم ابوبکر را خبر کنم  
 پس رفتند و حضرت صدیق را ازین حال خبر کردند حضرت ایشان فرمودند که محمد این است داد و در تمام  
 عمر خود هرگز دروغ نگفته اکنون هم دروغ نگوید پس جناب امیر و حضرت افضل الصدیقین بحضرت  
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه وسلم آمدند و لا اله الا الله محمد رسول الله گفتند و ایمان آوردند

و اول کسی که میان پیران ایمان آورد حضرت افضل الصلحین بودند و میان کودکان جناب علی مرتضی و جناب  
 امیر و بر جماعه در ریاضت چنان بودند که در بیان نیاید و در خانه حضرت ایشان سه چهار فاقه شدی و فاقه  
 نیز شده است سر فقر خود با کسی نگفتی و با حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم نیز نکشادی  
 حضرت علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب چون بخلاف نشستند همه صحابه بر ایشان بیعت کردند مگر بعضی  
 بیعت قبول نکرد و در روضه الاجاب سطور است که ارباب سیر و توارخ آورده اند که چون واقعه قتل حضرت  
 عثمان بن عفان بوقوع پیوست جناب ولایت تاب در خانه خود نشست و در اختلاط با مردم من کل الوجوه  
 بر لبست رؤسا و علما عصر روی بعبثه علیه و سده بنیه آوردند تا همه بیعت با وی استحکام دهند آنروز اجماع  
 نمودند و دایمی آنکه بعد از پنج روز از واقعه حضرت عثمان مصریان با الهالی مدینه گفتند نزد مرتضی علی رفته التماس  
 قبول منصب خلافت باید نمود پس با اتفاق به آستان رفته گفتند یا امیر المومنین عالم را چاره نیست از امامی و  
 پیشوائی و خلیفه و مقتدا و نمیدانم در روزگار از تو باین کار احق و اولی جواب فرمودند و باین کار سلیست  
 بر هر که شما اتفاق کنید من با شما متابعت کنیم بعضی رسانیدند تا تو در میان ما ایما باشی که ایاری و زدن  
 فرمودند که شما را این مرتبه نیست که مقصدی نصب امام شوید این کار تعلق بر رای و رویت اهل بدو دارد  
 که ارباب حل و عقد و اصحاب رفیع القدر هر مرد را که ایشان بخلافت در ریاست قبول نمایند خلیفه او خواهند بود  
 این کلام تین حضرت را باین شرح و بسط چون بان طائفه جلیل القدر رسانید جمیع ایشان که در مدینه  
 بودند بر سر سرای آنحضرت آمده استدعای مبايعت نمودند چون هجوم و الحاح ماجر و انصار بدین مشافهت  
 از خانه خویش بیرون آمده متوجه مسجد نبوی شده خطبه فصیح و بلیغ خواند مشتمل بر حمد و ثناء خداوند عالم و  
 در دو بر سر و عالم بعد از آن فرمودند ای گروه مومنان رضی سید باین که من شما را بیعت میگویم

چو هر روزی ده نفر کافران بخشنود حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم عرض کردند که ما  
 یک نفر یک مسئله را بتکرار از حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله تعالی  
 وجه سوال کنیم اگر هر کدام را جواب نیکر بفرمایند حدیث انا مدینه العلم و علی بابها بر حق و انیم پس یکا  
 و سوال کرد یا علی علم افضل است یا مال فرمودند علم گفت بجه دلیل فرمودند که علم میراث پیغمبر است و مال  
 میراث کافران دوم گفت که علم افضل است یا مال فرمودند علم گفت بجه وجه فرمودند علم ترانگه بان است  
 و مال را تو سوم گفت که علم افضل است یا مال فرمودند علم گفت چگونه فرمودند علم را و دست بسیار از مال  
 و خمس بسیار چهارم همین سوال کرد و فرمودند علم گفت بجه طور فرمودند اگر از مال چیزی بدهند کم گردد و از علم چیزی  
 منخس کنند کم نشود بلکه زیاده شود پنجم همین سوال کرد و وجه پرسید فرمودند صاحب مال را بخیل و شوم گویند و صاحب



علم را عظیم نمایند ششم سوال کرد و وجه پرسید فرمودند مال را از فرد زنگاه باید داشت و علم را احتیاج نگهبانی نباشد هفتم سوال کرد فرمودند علم روشن کند دل را و مال دل را سیاه کند هشتم سوال کرد فرمودند که مال را حساب است و علم را حساب نیست نهم سوال کرد فرمودند علم همراه تو با آخرت برسد و مال را به دنیا گذارند دهم سوال کرد فرمودند آنکه علم دارد و دعوی بندگی کند و مال دارد و دعوی فرعونی پس همه کافران بحضرت سرور عالم صلی الله

تعالی علیه وآله و اصحابه و مسلم مسلمان شدند

۲۲ جوهر امام اول امیر المؤمنین علی کنیت ابو الحسن و ابو تراب و لقب حیدر و مرتضی و یسوب الدین و امام  
المتقین و پدر ایشان عمران و کنیت ابو طالب و مادر ایشان بی بی فاطمه زهرا بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف  
سیزدهم رجب روز جمعه در خانه مبارک در وجود آمده بعد از عام فیل سی سال و عمر شصت و سه سال  
بود و قاتل ایشان عبد الرحمن بن ملجم و در شب ادرینه بست و یکم رمضان سنه اربعین من الهجرة و  
قبر در نجف از بلاد کوفه مدت امامت و خلافت پنج سال و نه ماه و فرزندان ایشان امام حسن و امام حسین  
و محسن مات صغیر و محمد اکبر و عثمان اکبر و عثمان اصغر و عمر اکبر و عمر اصغر و جعفر اصغر و محمد اصغر و عبد الله و عباس  
اصغر و ابو القاسم و غوث و زید و زینب کبری و زینب صغری و رقیه کبری و رقیه صغری و ام الجود  
و زقیه و ام الکرام و امامه و زینب و امهانی و ام سلمه و میمون و خدیجه و فاطمه و منعمه و امام محمد خلیف عباس  
اکبر و جعفر اکبر و معاشن و سیحی - امام دوم امام حسن کنیت ابو محمد و لقب زاهد و بسط مادر ایشان حضرت  
فاطمه زهرا بنت رسول الله تولد در شب پانزدهم رمضان سنه هجری در مدینه و عمر چهل و شش سال و پنج ماه  
بود و نیم روز و نیمین من هجرت وفات یافت و قاتل ایشان شعیب الکبری بوده زن امام حسن عجله  
بنت اشعث بن قیس او را زهر داده وفات ایشان بعد از سی و نه سال و بعد از ده سال و بعد از  
فاطمه سی و هشت سال و شش ماه و نیم ماه صفر قبر در بقیع مدت امامت ده سال و فرزندان ایشان زید و  
قاسم و عبد الله و یعقوب و حسین و عبد الرحمن و اسمعیل و محمد طلحه و حمزه و حسن ثانی و فاطمه و ام عبد الله و ام سلمه  
و رقیه و ام الحسن و بعضی رسائل است که فرزندان امام حسن پانزده اند هفت پسر و هشت دختر و امام  
سوم حضرت امام حسین کنیت ابو محمد و لقب رشید و بسط مادر ایشان فاطمه زهرا بنت رسول الله تولد نیمین رمضان  
سنه چهار هجری در مدینه و عمر پنجاه و شش سال و دو ماه و قاتل ایشان عمر بن جوشن وفات دهم محرم  
سنه احدى و ستین هجری قبر در کربلا مدت امامت پانزده سال و فرزندان ایشان یازده و دو دختر  
از انجمله علی اکبر علی اصغر عبد الله فاطمه سکینه و در رسائل دیگر هشت فرزند چهار پسر و چهار دختر امام چهارم  
حضرت امام زین العابدین کنیت ابو محمد و علی و لقب اسحاق و زین العباد و مادر ایشان شهر بانو تولد

هفتم شعبان مدت عمر بنجاه و هفت سال قاتل شان عبدالملک مردان وفات هیزدهم محرم قوبر بقیع مدت است  
 هفده سال و فرزند آن امام محمد باقر و عبداللہ و حسن و حسین و عفر و زید و عیسی و علی و صفیر و خدیجه و علیہ و ام کاظم  
 امام نجم امام محمد کنیت ابو جعفر نقیب باقر و اور ایشان فاطمہ بنت حسن و تولد ماه رمضان عمر بنجاه سال قاتل  
 ایشان ابراہیم ابن ولید وفات و زدی الحجه و بقیع مدت امامت هیزده سال و فرزند آن امام جعفر  
 عبداللہ و جعفر ابراہیم و علی و زید و یحیی و زینب -

جوهر جابر بن عبدصمدی صاحب الجود و السخا ابو محمد حسن مجتبی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بن علی بن ابی طالب کرم اللہ  
 تعالیٰ وجہہ ام دوم انداز ایام اہل بیت ولادت حضرت ایشان روز سہ شنبہ پانزدہم ماه رمضان سال  
 سوم انہ ہجرت در مدینہ واقع شدہ اکثر اوقات حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم مرکوب میشدند  
 و حضرت ایشان را حضرت امام حسین علیہ السلام را را کبھی ساختند و سے فرمودند کہ نزد یکتا پروردگار  
 ماہترین خلایق ایشانند و دوستی ایشان باعث نجات است و دشمنی ایشان جز گمراہی و ضلالت باریان  
 حدیث شریف مثل ال بتی ثل سفینۃ نوح چون حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ شریعت شہادت  
 پیشہ روز دیگر در رمضان سال چہلم ہجری امیر المومنین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بجای پدر بزرگوار برآمدند  
 خلافت نشست چہار ہزار مرد با حضرت ایشان بیعت نمودند تا مدت شش ماہ چون حضرت سید عالم  
 فرمودہ بودند کہ ایام خلافت بعد از من سی سال است از انجملہ بست و نہ سال و شش ماہ خلفاء از بعد  
 سریر خلافت تمکن بودند و شش ماہ کہ از چہل سی سال مانده بود حضرت امیر المومنین امام حسن علیہ السلام  
 تمام کردہ چون دید کہ معاویہ در طلب حکومت بقرار است و خون مسلمانان درین امر ریختہ خواهد شد امر حکومت  
 را بمعاوید تسلیم کرد و خود در مدینہ طیبہ گوشہ گرفت صاحب خزائنہ جلای فریاد کہ با انیسہ خاطر معاویہ نیار امید  
 جودہ بنت اشعث زن حضرت امیر المومنین حسن علیہ السلام را بوعده با فریفتہ ساخت آن ناقص العقل  
 والدین موجب گفتہ معاویہ امام معصوم را سموم ساخت چون حضرت المومنین دید کہ ایام حیات آخر رسید  
 حضرت امیر المومنین امام حسین علیہ السلام را طلب فرمودہ خلافت و امامت را حوالہ نمودہ بتاریخ بست و  
 ہشتم ماہ صفر نہ خمسین ہجری جان بجان تسلیم کرد ایام حیات حضرت ایشان چہل و ہفت و مدت  
 خلافت شش ماہ بودہ پسر و شش دختر گذاشتند چنانچہ مفصل این ماجرا در روضۃ الصفا مسطور است  
 مرآۃ الاسرار و چون قدریان غایبہ گرفتند و مذہب اعتزال و رجحان پرانندہ شد حضرت خواجہ حسن بصری  
 قدس سرہ بخدمت حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ نامہ نوشتہ و آن نیست بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 السلام علیک یا بن رسول اللہ و قورۃ عینہ و رحمۃ و برکاتہ کہ شما جنگلی نبی ہاشم چون کشتیہار و اند



در دریای شرف هر که تسبیح شهابود نجات یا بد چون متابعان کشتی نوح که بران نجات یافتند مومنان چه بخت  
 اے ابن رسول اللہ در حیرت مادر قدر و اختلاف مادر استطاعت تا بد انیم که روشنی شما اندران چیست در هرگز  
 منقطع نخواهد شد علم شما بعلوم خدا سے عزوجل و اولنگاه دارنده و حافظ شماست چون این نامه رسید جواب  
 نوشت بسم اللہ الرحمن الرحیم آنچه نوشته بود این از حیرت خود و از آنکه میگوئے از امت ما اندر قدر و آنچه  
 را سے من بران مستقیم است انیست که هر که بقدر خیر و شر از خدا تعالی ایمان نیارد کافرست و هر که خلاص  
 بدو حواله کند فاجر یعنی انکار تقدیر مذہب قدر بود و حواله محاصی بخدا تعالی مذہب جبر پس بجا افتاد است اندر  
 کسب خود بمقدار استطاعت از خدا سے عزوجل درین مابیان قدر و جبرست یعنی جمیع خیر و شر بقدر خدا تعالی  
 است اما با اختیار تو موجود میشود و مرآة الاسرار

۱۲۱ جوهر حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بن علی ابی طالب کرم اللہ وجہہ امام سوم اندازیم  
 اہل بیت ولادت حضرت ایشان روز سہ شنبہ ماہ شعبان سال چهارم از ہجرت در مدینہ واقع شدہ  
 و شش ماہہ متولد گشتند حضرت ایشان فرمودند شفیق ترین برادران تو بر تو دین است از آنچه نجات  
 مرد در دین بود و ہلاکش در مخالفت آن کسے سوال کرد کہ نہایت بندگے چیست فرمودند کہ نہایت  
 کار بندہ آنست کہ از اختیار خود بر خیزد یعنی در ذات احدیت چنان غرق گردد کہ خود را در میان نہ بیند  
 روزی مردی آمدہ گفت یا ابن رسول اللہ من درویش در ماندہ ام و اطفال دارم مرا قوت معیشت  
 سے باید فرمودند کہ بنشین کہ ما را از حقے در راہ است بسے بر نیامد کہ پنج صرہ دینار بیاورد آنحضرت ہر پنج  
 صرہ بدان درویش دادہ و از دسے عذر خواست کہ ما را سوز و دار ما از اہل بلائیم و از راحت دنیا باز ماندہ  
 و مراد ہا سے خود گم کردہ صاحب تاریخ طبرے سے آرد کہ چون معاویہ این اسبے سفیان ببرد و موافق  
 وصیت و سے یزید بن معاویہ بر مسند حکومت بنشست باہمہ اہل شام بیعت بستند و نامہ براسے  
 ولید بن عقبہ کہ از نزد پدرش حاکم مدینہ بود فرستاد کہ از چہارتن بیعت من بستان یکے عبدالرحمن بن ابوبکر  
 صدیق دوم عبداللہ بن عمر فاروق سوم عبداللہ بن زبیر چہارم حضرت امام حسین علیہ السلام اگر  
 بیعت قبول کنند بہر والا کار آہنا بلسا ز ولید بموجب صلح مروان بن حکم باہر چہار بزرگ مستحق  
 خلافت را تکلیف بیعت یزید نمود ہر گاہ کہ ایشان بر حکومت معاویہ راضے نبودند بر یزید چہ طور بیعت  
 کنند بہر بیت دفع شر متوجہ کہ شدند و چون این خبر شائع شد کہ حضرت امام ہمام بیعت یزید قبول  
 نکردند و بیکہ رفتند مردم کوفہ ازین خبر شاد گشتہ محضر ہا نوشتند و رسولان پیش امام علیہ السلام  
 فرستادند و دوازده ہزار متفق شدہ پیغام فرستادند حضرت امام حسین با جمیع قبیلہ متوجہ کوفہ شدند چہر

عبداللہ بن عباس منع کر دے کہ کو فیان یو فاند اگر کو فیان دوستدار شماند چرا خلیفہ یزید را از کوفہ بدر نکردند  
 انرض عرض عبداللہ بن عباس سودمند نشد و ہمراہ امام چہل سوار و صد پیادہ بود از مکہ روانہ گشتند ہذا  
 یزید بوسے خبر رسانید یزید چون اپرچیدہ عبداللہ بن زیاد را نامہ نوشت کہ از انجا لشکر جمع کر دہ سر راہ امام بگیر  
 اگر جمعیت من قبول کند مہتر والا اورا با جمع ہوا خواہان او کیش عبداللہ بن زیاد ملعون عمر بن سعد را با چہار ہزار  
 کس بر اسے کشتن امام تعین نمودہ رود بیاویہ نہاد اول ماہ محرم سال شصت یک بود شخصے امام را دیدہ  
 گفت اسے امام سلمانان کجا خواہے رفت فرمود بکونہ گفت باز گردید انیک لشکر عمر بن سعد با چہار ہزار کس  
 رسید و مسلم بن عقیل را کہ پیشتر بکونہ فرستادہ بود اورا کشتہ است حضرت امام از انجا کوچ کر دہ بدشت کربلا  
 فرود آمدند از عقب عمر بن سعد رسید و مردم کوفہ پیوفا سنے کر دہ با دستفق شدند و آب فرات را باتفاق  
 یکدیگر بر روی اہل بیت رسول خدا بستند تا بے آب ہلاک شوند یک ہفتہ از گفت و شنود گذشت روز جمعہ  
 بتاریخ دہم محرم سنہ شصت و یک ہجری از صبح جنگ آغاز شد امام معصوم با جمیع برادران و فرزندان  
 وغیرہ بے آب تشنہ در جنگ مشغول گشتند و آخر روز نہ کو را پنج برادر و دسہ فرزند و ہشتاد تن از اصحاب  
 شربت شہادت چشیدند و سر حضرت امام بریدہ پیش یزید پیشین برودند بہت حیاتش پنجاہ ہشت سال  
 و بقویے پنجاہ و ہفت سال و دسہ ماہ و دوروز بود چہار سپرد و دختر داشتند و صاحب تاریخ طبرے  
 گوید کہ جمیع کشتگان کربلا سہ روز افتادہ ماندند بعد از ان روز ن بے اسد آمدہ امام حسین را بگور کر دند  
 و ظلمت بگور حسین را در پایان قبر پدر دفن کر دند و یاد سنے ارا بیک موضع در خاک مستور ساختند  
 حضرت عباس بن سنے کہ علم دار و محبوب ترین برادر ان حضرت امام بودند در حیات امام چند  
 ساعت پیشتر تر و دات نمایان کر دہ شربت شہادت چشیدند ایشان را بر سر راہ عارضیہ مدفون ساختند  
 حضرت امام زین العابدین مرثیہ بودند تا امانت خلافت و امامت مع وصیت بوسے ایشان حوالہ  
 نمودہ جان بجانان سپرد و از فرزندان علی مرتضیٰ محمد حنیفہ و عمر زندہ ماندند کہ ہمراہ امام بنووند  
 سید محمد گیسو در از در مصنفات خود مے نویسند کہ بن حیرانم بر محبت ان امت محمدیے کہ مردم امت  
 فرزندان پاک نہاد آنحضرت را بے گناہ کشتند و باز مسلمانے آنها کال خود ماند و از ملفوظات  
 خواجگان حشمت مالکثر جا حضرت گنج شکر و دیگر خواجگان فرمودہ اند کہ این کا خراں چرا فرزندان  
 رسول علیہ السلام را بے گناہ کشتند و از شہادت امام حسین یزید بن معاویہ بشریب دوام الفت گرفت  
 و بر رواستے آنکہ گفت کہ از دین محمد بزار شدہ در ملت عیسیٰ مریم درآمد ہر آرا الاسرار۔

جو ہر وارث علم و ثل مصفوحے و متصرف ولایت مرتضویے حضرت امام علی زین العابدین



بن حضرت امام حسین امام چهارم اند و ایشان شهر بانوبت یزدجرد شهر یارب بن خسر بن هرز بن نوشیروان بود  
 و در روضه الصفا و حبیب السیر مطبوع است که در زمان خلافت امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه سه دختر نیز وجود  
 اسیر کرده آورده بودند هر سه را حضرت اسد الله کرم الله تعالی وجهه در حصه خود گرفتند که اینها دختران سلطین  
 عجم اند و دختر ایشان مناسبت ندارد پس یکی را بحضرت امام حسین بخشیدند از وکے حضرت تامل بن العابدین  
 متولد گشتند و یکی به محمد بن ابوبکر صدیق داد از وکے قاسم بن ابوبکر صدیق را بعد از وکے عمر فاروق عتبات  
 که داد از وکے سالم تولد نمود پس علی بن حسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله خاله زاد یکدیگر بودند و  
 تولد امام چهارم روز جمعه پانزدهم جمادے الآخر و بردایتی در ماه شعبان سنه ثمان و ثلثین هجری  
 واقع شد اسم شریفش علی بود و کنیت وکے ابومحمد و ابوالقاسم نیز گفته اند و انقباض وکے زین العابدین  
 و ذکے و این است در زمان شهادت حضرت امیر دو ساله بودند و در واقع که بلاست و سه ساله عمر  
 داشتند که بعد از شهادت حضرت امام بر سنده امامت نشستند محمد حنیفه بن سله و ریاب امامت با وکے  
 منازعت نمود امام زین العابدین فرمودند که در خانه کعبه نزدیک حجر الاسود و یکم و از وکے پرسم که امام  
 زمان کیست پس هر دو باتفاق نزد حجر الاسود رفقه سوال کردند و حجر الاسود بزبان فصیح گفت که  
 امامت بعد از حسین بن علی بطع بن حسین رسیده است و امام زمان اوست روز سه شنبه هجری چهارم  
 در سنه خمس و سبعین هجری در زمان سلطنت ولید بن عبد الملک بن مروان به ریاض جنان شافتند  
 و در بقیع مدینه پهلوکے عم خود حضرت امام حسن مدفون گشت مدت عمر پنجاه و هفت سال و ایام اناتش  
 سی و چهار سال و بقول اکثر مؤرخین ولید بن عبد الملک بن مروان آن امام معصوم را زهر داد حضرت  
 ایشان یازده سپرد و چهار دختر داشتند - مرآة الاسرار

جوهر متفاح حقائق و معارف حضرت امام محمد باقر بن زین العابدین رضی الله تعالی عنه امام پنجم  
 مادر ایشان نبت امام حسن بود و ولادتش روز جمعه سوم ماه صفر و بقوے غره ماه رجب سنه سبع و خمین  
 هجری در مدینه واقع شده اسم شریفش محمد است و کنیت ابوجعفر و القابش باقر و شاکر و هادی  
 گفته اند در زمان شهادت امام حسین سه ساله بودند و در وقت وفات پدر خودکے دشت سال عمر داشتند  
 که بر سنده امامت نشستند کمالات حضرت ایشان بسیار است درین مختصر گنجایش ندارد و روز دوشنبه  
 هفتم ذیحجه سنه اربعه عشر و مائة در زمان سلطنت هشام بن عبد الملک بفر دوس اعلی شافتند و بقول  
 اکثر ارباب تاریخ هشام بن عبد الملک امام پنجم را زهر داد مدت عمر پنجاه و هفت سال و ایام اناتش  
 نوزده سال مدفون در بقیع مدینه نزدیک مرقد بهشت آئین امام زین العابدین است پنج سپرد و دو دختر داشت

و بقولے شش پسر و یک دختر و بقولے پسر و یک دختر داشت مرآة الاسرار

جوہر سر حلقہ اہل کمال امام ابو عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ امام ششم اند در شش ہجرات عالم از ریس حقیقت مقرر است و ما و حضرت ایشان ام فروہ بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق است و ولادتش روز شنبہ و یکشنبہ ہفتم ربیع الاول سنہ ثلاث و ثمانین واقع شدہ اکرم مبارکش امام جعفر و کینت ابو عبد اللہ و ابو اسماعیل و قبش صادق و صاحب روضہ فاض و طاہرست در وقت جد خود امام زین العابدین پانزدہ سالہ بود و بقولے و زوہ سالہ و وز زمان انتقال پدر خود امام محمد باقر علی چہا سالہ بودند و بر واسیہ سے ایک سال عمر داشتند کہ بعد از پدر بر سید امامت نشستند و کمالات حضرت ایشان از شرق تا غرب فرا سیدہ روز دوشنبہ پانزدہم ماہ رجب سنہ ثمان و اربعین و مائتہ در زمان سلطنت ابو جعفر منصور و واسیہ از خلفا بنی عباس بہ ریاض رضوان شافت و بقول اکثر مورخین آن جناب را منصور و واسیہ زہر داد و تہ حیاتش شصت و ہشت سال و بقولے شصت و پنج سال و ایام امامت سی و چہار سال بود و شش پسر و یک دختر داشتند و بقول اصح ہفت پسر و چہار دختر بودند از انجملہ کلان اسماعیل بود مرآة الاسرار

۱۱۵

جوہر امام ششم امام جعفر و لقب صادق و مادر حضرت ایشان بی بی افزدون بنت قاسم تولد در ربیع الاول و عمر شریف شصت سال وفات در شوال و قاتل حضرت ایشان ابو جعفر و انقی و قبر شریف در بقیع و مدت امامت سی و پنج سال و فرزندان حضرت ایشان موسیٰ و اسماعیل و اسحاق و عباس و محمد و علی و عبد اللہ و ام فاطمہ۔

۱۱۶

جوہر امام ہفتم موسیٰ کاظم کینت ابو الحسن و لقب کاظم مادر ایشان بی بی حمیدہ بانو تولد در صفر عمر پنجاہ و چہار سال و قاتل ایشان ہارون رشید قبر در بغداد و فرزندان ایشان امام علی و ابراہیم و عباس و قاسم و اسماعیل و جعفر و ہارون و حسن و احمد و ہارون و حمزہ و محمد و عبد اللہ و اسحاق و حسین و اسماعیل و سلمان و فاطمہ الکبریٰ و فاطمہ الصغریٰ و ام کلثوم و ام جعفر و لیانہ و زینب و خدیجہ و علیہ و علیم و انعم و امیر و عائشہ و ام سلمہ و میمونہ۔

۱۱۷

جوہر۔ امام ہشتم امام علی رضا کینت ابو الحسن لقب رضا مادر ایشان ام ولد و ولادت در مدینہ روز شنبہ پانزدہم ربیع الاول سنہ ثلاث و خمیس و مائتہ و شہادت در سبا یا طوس روز جمعہ بست و یکم رمضان سنہ ثلاث و مائتین ہجری عمر چہل و نہ سال قاتل شان مامون رشید قبر در طوس و آنرا مشہد گویند مدت امامت بست سال و حضرت ایشان را پنج پسر بودند و یک دختر موسیٰ اکبر و جعفر و

۱۱۸



والوالحسن علی و ابراهیم محمد تقی

جوهر امام نهم امام محمد کنیت ابو جعفر و لقب تقی و مادر ایشان ریحانه تولد رمضان عمر بست و پنج سال ۱۳۹  
وفات ذی القعدة قبر بغداد قاتل شان عبداللہ زیر مدت امامت هفده سال ایشانرا یک سپر  
بود اسم تقی۔

جوهر امام دهم علی و کنیت ابو الحسن ثالث چه ابو الحسن اول علی بودند دوم علی موسی الرضا سوم علی  
پادشاه و عسکرے نیز هست لقب تقی مادر ایشان بی بی افزون ولادت در مدینه سوم رجب سنه اربع  
عشر و مائتین عمر چهل سال قاتل ایشان ابو فضیل قبر در سامره نزدیک بغداد مدت امامت سی سال فرزند  
ایشان حسن و حسین جعفر و محمد و عائشه وفات در زمان مستنصر خلیفه در سرمن راسے روز دوشنبه خرداد می آخر  
سنه اربع و مائتین و قبر و سے در سراسے و سیت در سامره و عقب او سه سپر حسن و حسین و جعفر و جعفر  
کنیتش ابو عبداللہ مشهور است

جوهر امام یازدهم امام حسن کنیت ابو محمد لقب زکی و عسکرے مادر شان ام ولد ولادت حضرت  
ایشان در مدینه نوزدهم ربیع الاول سنه احدى و ثلاثین و مائتین هجرے قبر در بعلوی پدر در سرمن رای عمر بست  
و نسال قاتل شان زیرین جعفر قبر در سامره نزدیک بغداد حضرت ایشان یک سپر نامش محمد بن حسن۔  
جوهر امام دوازدهم امام محمد و کنیت ابو القاسم و لقب مهدی آخر الزمان و ایشان از اولاد  
امام حسن عسکر می شوند هر وقت که حق تعالی خواهد فرج کند

جوهر بعد از شهادت امیر المومنین امام حسن رضی اللہ تعالی عنہ معاویه بن ابی سفیان ده سال حکومت  
نمود پانزدهم رجب در سال شصت هجرے بمرض طاعون در دمشق وفات یافت دلادش پیش از  
بعثت پنج سال بود و در سال شصتم از هجرت ایمان آورد و در زمان خلافت امیر المومنین عمر رضی اللہ تعالی  
عنہ حاکم شام شد و بست سال در ایام خلافت حضرت عمر و عثمان حکومت کرده و ده سال دیگر بعد  
از معاودت حضرت اسد اللہ الخالب بجانب کوفه حاکم بود عمرش بقولے هشتاد و هشت و بقولے  
هشتاد و پنج سال بود و وزیر او سپرش یزید و ابو منصور رومے بوده است و نه پسر داشت از انجا حکومت  
ممالک به یزید حواله نمود و مرآة الاسرار

جوهر در ملفوظ حضرت امیر سید محمد گیسو در از قدس سره مذکور است که خلافت از حضرت سید عالم  
صلی اللہ تعالی علیه وآله و آله و صحابه و سلم بر دو نوع است خلافت کبرے و خلافت صغری خلافت کبرے  
خلافت باطنی است و خلافت صغری خلافت ظاهری است و خلافت کبرے باجماع امت مخصوص است

بحضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ و خلافت صغریٰ باجماع سینان حضرت امیر المومنین  
 افضل الصدیقین راست رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شیخ سعد الدین قدس سرہ در شرح رسالہ کبیر  
 میفرماید کہ حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم داعی و ہادی امت بودند چون رونق افروز  
 عالم بقاشد نہ صحابہ را داعی و ہادی گذاشتند و خلافت کبریٰ مخصوص بحضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب  
 کرم اللہ تعالیٰ وجہہ و بعضی را خلافت صغریٰ بود و بعضی را نہ صغریٰ و نہ کبریٰ و از حضرت امیر المومنین  
 اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ از خلافت کبریٰ خلفا شدند و از ان خلفا و دیگرے شونہ و ماقیات  
 این سنت جناب الہی جاری خواهد بود اما اجازت تمامہ و مثال کہ سلف خلفا را داده اند و امر دیگران  
 را مے دهند شروط بشرط مے کنند چون آن شروط مفقود شود بحکم اذا انتفى الشرط انتفى المشروط  
 تحقیق خلیفہ مانند دوائے و مرشد و ہادے و شیخ باصطلاح صوفیہ بخوانند و میفرمایند کہ مشہور چہادہ  
 خانوادہ اند کہ ہمہ تعلق بحضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ دارند و در شرح  
 عوارف و وارذہ امام میفرمایند پس در اصل دوازده خانوادہ اند یکے اوہمیان کہ توئے بحضرت ابوجان  
 سلطان ابراہیم بن ادہم قدس سرہ دارند و دوم طیفوریان کہ توئے بحضرت شیخ بایزید طیفور بن عیسیٰ  
 بسطامے قدس سرہ دارند سوم محاسبیان بحضرت ابو عبد اللہ بن حارث محاسبے قدس سرہ چہارم قصاریان  
 بحضرت ابو صالح حمدون قصار قدس سرہ پنجم جنیدیان بحضرت ابو القاسم شیخ جنید بغدادے قدس سرہ  
 ششم نورانیان بحضرت ابو الحسین محمد نورے قدس سرہ ہفتم تہلیان بحضرت ابو محمد سهل بن عبد اللہ  
 تشرے قدس سرہ ہفتم حکیمیان بحضرت ابو عبد اللہ بن علی حکیم ترمذی قدس سرہ ہفتم خرازیان بحضرت  
 ابو یحییٰ احمد بن عیسیٰ الخرازے قدس سرہ دہم حلاجیان بحضرت ابو منصور طاج قدس سرہ یازدہم سیاریان  
 بحضرت ابو العباس قاسم مدے السیارے قدس سرہ دوازدهم حقیفیان بحضرت ابو عبد اللہ محمد بن حقیف  
 قدس سرہ اما خانوادہ چہشتیان متفرع از اوہمیان ست و خانوادہ سہروردیان متفرع از جنیدیان  
 جوہر حضرت شیخ اکبر قدس سرہ میفرماید کہ آدن آدم علی نبیا و آلہ و علیہ السلام درین وارحبت جزا  
 بنود بلکہ از حبت ظہور خلافت و سیادت حضرت ایشان بود

۴۵

جوہر اول خلیفہ در خلافت صغریٰ ابو بکر بعدہ عمر بعدہ عثمان بعدہ علی خلافت ابو بکر باجماع صحابہ است  
 و خلافت عمر باستخلاف ابو بکر و خلافت عثمان بمشاورت صحابہ است بفرمان عمر و خلافت علی ہمہ بر حق  
 زیر کہ وقت مشورت صحابہ بر علی و عثمان ہر دو کس افتاد اما چون عثمان را پیش کردند و مے متعین گشت  
 بر خلافت و چون عثمان وفات یافت بمشورت اول علی متعین گشت و خلافت ایشان تا سی سال بود

۴۶



خلافت ابوبکر دو سال و سه ماه و نه شب و خلافت عمر ده سال و شش ماه و پنج شب و خلافت عثمان دوازده سال و یازده شب و خلافت علی پنج سال و نه ماه و آن سرور کعبه و خود خلافت یکسے تعیین فرمود اگر اہل بیت را بدادے دشمنان را ہمت میل افتادے و اگر بیگانہ را بدادے اہل بیت را غم آمدے و بعد چہار خلیفہ بہترین مردمان عشرہ مبشرہ اند و آن دہ کس اند کہ در حق ایشان آن سرور گواہے دادہ اند بخون ہشت و آن دہ کس چہار خلفاے راشدین اند و شش دیگر طلحہ و زبیر و سعد بن ابے وقاص و سعید و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیدہ بن جراح و این گواہے این گرداند از تیر دین زیراکہ با تیر دین ہشت نباشد و ہر کہ شک آر دہ گواہے کفرست از پنجاست کہ برخاستن بیم عاقبت از بندہ ممتنع نیست بلکہ جائزست کہ بندہ از خوف عاقبت این گرد و آنکہ ایشان خوف میداشتند بخت آنکہ نباید کہ بر ما چیزے رود کہ خلاف رضاے حق باشد و این خوف خوف شرم و از بندگی حق باشند از بیم سوختن و بعد عشرہ مبشرہ بہترین مردمان کسانے اند کہ گواہے داد مصطفیٰ ایشان را بہ ہشت کہ داخل خواہند شد از امت من بفقاد ہزار بغیر حساب و بہترین مردمان بعد ایشان عامہ صحابہ اند بقولہ خیر القرون قرنی پس بہترین مردمان علماء قابل اند کہ ایشان را علماء آخرت گویند۔

جو ہر در ذکر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم صاحب مصباح اللہ قدس سرہ میفرماید کہ پیچ شک نیست کہ محبت ہر محبوبے اقتضای محبت کند با ہر کہ نسبتے بقرب یا بقرب است با و دارد و اہل بیت و اصحاب رسول مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بعضے ہم نسبت صورت و منی داشتند و بعضے محرو نسبت معنی و آن نسبت ایمانست کہ بواسطہ محبت و شرف صحبت رسول مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم مومنان را حاصل گشت کہ انا من اللہ و المومن منی و نسبت معنوی از نسبت صورتے کامل تر و بدین نسبت انبیا را جز میراث معنی کہ آن علمست نبودہ است پس محبت رسول مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم محبت الہیت و اصحاب ایشان کہ ورثہ علم ایشان اول ایشان بودند و از ایشان بدیگر مومنان انتقال کرد و اقتضای کند و کے روادار مومن حقیقی کہ در اصحاب رسول مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم قدح کند و حال آنکہ ایشان از محبت حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم ہاجرت معاہد و اوطان و مفارقت اقارب و اقربان اختیار کردند و اموال خود را در قدم مبارک ایشان شمار کردند۔

جو ہر ذکر حضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ قبلہ تابعین بودند و قد وہ اربعین گاہ گاہ حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم روئے مبارک سوئے یمن میگردند و میفرمودند کہ

نیم رحمت از جانبین می شنوم

۴۹ جوہر - قال اللہ تعالیٰ کنتم خیر ائمتہ بین شرف این امت مرحومہ زادہا اللہ تعالیٰ شرفاً و کرامتاً کہ خیر الانبیاء را خیر الامم باشد و متابع خیر الکتاب کہ قرآن مجید است خیر الناس بود حضرت خضر و عاقر دند کہ خداوند مرا از ائمتہ مرحومہ و مغفورہ محمد گردان و چون ابراہیم علیہ السلام در صحف تفصیلات این امت یافتند عرض کردند خداوند تقاضای بگردان ایشان را از امت من فرمود کہ ایشان از امت محمد اند و حضرت موسی در تورات میگوید این امت یافت عرض کردند کہ خداوند ابگردان ایشان را از امت من فرمود کہ این امت محمد اند پس عرض کردند کہ خداوند ابگردان مرا از جملہ ایشان فرمود کہ دورست ظاہر شدن ایشان عیسی علیہ السلام در انجیل فضائل این امت یافت عرض کردند خداوند ابگردان ایشان را از امت من فرمود کہ ایشان از امت محمد اند پس عرض کردند ابگردان مرا از ایشان پس حضرت خداوند تقاضای برداشت حضرت عیسی را بسوئے آسمان و در آخر زمان ازین امت گرداند

جوہر دینی

جوہر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و صحابہ و سلم فرمودند کہ عمر دنیا ہفت ہزار سال بود و پیدا شدیم من و را آخر ہزار ششمین محدث شیخ جلال الدین سیوطی قدس سرہ میفرمایند کہ از احادیث و روایات آثار قیامت آنست کہ مدت امت آنحضرت زیادہ از ہزار سال است و این زیادت بہ پانصد سال نمیرسد چہ کہ از چند طریق از طرق احادیث وارد شدہ کہ مدت بقائے دنیا ہفت ہزار سال است آنحضرت آخر ہزار ششمین مبعوث شدہ و دجال بر سر صد سال بر آید عیسیٰ فرو آید اورا بکشد و چہل سال بر زمین بماند و مردم بعد طلوع آفتاب از مغرب یکصد و سبت سال زندگانی کنند و میان دو نفخ صور چہل سال است پس مجموع این دویست سال باشد و امام مدعی پیش از دجال ہفت سال ظاہر شود و دجال بر سر ہزار سال ہجرے باشد اگر بعد دیگر نرسد خروج دجال و بر آمدن آفتاب از مغرب ہر چند معلوم نیست تا ما ممکن نیست کہ مدت ہزار و پانصد سال بکشد مردم بعد دجال چہل سال زندگانی کنند و عیسیٰ فرو آید و چہل سال بر زمین بماند و میان دو گوش دجال چہل گز مسافت باشد مردم بعد طلوع آفتاب از مغرب یکصد و سبت سال بر روی زمین بماند میان دو نفخ صور چہل سال است نفخ اول اللہ تقاضای ہر زندہ را بگیراند و بدیگرے ہر مردہ را زندہ کند

۵۰

در بیان مدت عمر دنیا

۵۱

جوہر در خبرست کہ خلایق در روز قیامت باتفاق نزد حضرت آدم علیہ السلام در آیند و عرض کنند کہ اے پدر فرزندان را در یاب و در حضرت حق برائے ما سخنی گوی بفرمایند کہ امر و زسخن گفتن و طیفہ من نیست بہ ابراہیم رویتا او چہ گوید حضرت ابراہیم علیہ السلام نیز همان فرمایند کہ آدم علیہ السلام



فرمودند علی بذات آخر الامر جمله انبیا با هم ایشان بحضور سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم آیند عرض  
کنند که ای پیش از همه پیش از همه امروز روز است و شفاعت بکشتی و بحضرت در آئی و همه را ازین حیرت برهان  
حضرت با عظمت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم جناب حق سبحانه و تعالیٰ را ثنا گویند و از حضرت اجازت  
خواهند آید اشفع تشفع و سل تعطه و در خبر مقرر است که در روز قیامت اول کسی که شفاعت کند و شفاعت  
او قبول کنند حضرت با عظمت محمد رسول اللہ باشند صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم و بعد حضرت ایشان دیگر  
انبیاء و بعد از انبیا اولیا و بعد از اولیا مومنان و آخر کسی که شفاعت کند جناب مستطاب رحمہم الراحمین باشند  
سبحانه و تعالیٰ شانه

۵۲  
در باب جنات  
واقام آن

جوهر در لغت جنّت عبارت از زمین است که در دس درخت بسیار مغروس باشد چنانچه سایه بر زمین  
چنان انداخته باشد که زمین را بظل خود پوشانیده باشد و اشتقاق آن از الجن است و هو الشریس لفظ  
جنه صیغه مره باشد از الجن و در اصطلاح علماء ظاهر عبارت است از مقامات مستزینہ و مواضع طیبہ متوطنہ  
از دار آخرت و آن جنّت افعال حسنه و اعمال صالحه است بحسب حد و در افعال و ظهور اعمال از قلت و  
کثرت و عرفا گویند که بغیر ازین جنّت افعال و اعمال جنات دیگر است که آنرا جنات صفات گویند و آن متصف  
بودن بنده است بصفات کمائیه ولی اللطاف و الافضال و تخلق کشتن با خلاق خلاق ذی الجلال  
و الجمال و آن نیز متفاوت است بحسب مراتب اہل کمال و جنات دیگر است که آنرا جنات ذات گویند  
و آن عبارت است از ظهور رب الارباب بعباد خاص و رب برہیکے تجلی ذات و مستر گشتن عبد در ان  
جنات بحد ذات و در ذات و حق تعالیٰ رائے جنات است از براسے خود و این مستفاد است از قولہ تعالیٰ  
فا و خلّی صیبتی کہ مضاف است بذات یکی جنّت اعیان ثابتہ است کہ حق تعالیٰ بآن مستر میشود و ذات خود  
بذات خود از درائی اعیان ثابتہ مشاہدہ میفرماید و جنّت دیگر جنّت ارواح است کہ حق تعالیٰ مستر میگردد  
در ان ارواح چنانچہ نہ ملک را اطلاع است و نہ بشر را و جنّت دیگر عالم شہادت است و کمونات کہ حق تعالیٰ  
مستر گشته در ان استار چنانچہ مطلع نیست بر ان هیچ اغیار از النصوص الخصوص فی شرح الفصوص  
جوهر بدانکہ بہشت و دوزخ مخلوق اند و از موجودات و فانی نشوند مومنان ہمیشہ در بہشت باشند  
و کافران ہمیشہ در دوزخ و اہل کبائر و ضغائر از مومنان در دوزخ در آیند و ہمیشہ نباشند عذاب مومن عاصی  
از جائزات است و عذاب کافران و حیات و بہشت بہشت اند و دار الجلال و دار القرار و دار السلام و جنّت  
عدن و جنّت المادسے و جنّت النخل و جنّت الفردوس و جنّت نعیم و دوزخ ہفت اند و جنّت و نطف و خطم و غیر  
و سقر و جحیم و ہاویہ و نام خازن بہشت رضوان است و نام خازن دوزخ مالک است۔

۸۳  
در باب جنات  
واقام آن

جو هر بانه جنت و جهم و منظر کلی اند از مظاهر الهیه کیسه محتوی بر جمیع مراتب سعادت و دیگر مشتمل بر جمیع مدارک اشقیاء و حصول کمال اعیان اشقیاء و دخول جهم است چنانچه وصول اعیان سودا کمال خویش در دخول جنت است و آن کما لے که هر کیسه را ازان دو طائفه به سبب دخول بداخل خویش حاصل گردد  
عین قرب ایشان ست بر ب خویش

جو هر حضرت شیخ اکبر قدس سره میفرماید که هیچ آتیه در کلام ربانے وارد نشده که ازان بیشگی عذاب مضموم گردد اما خلود و قیام کفار در نار مسلم الثبوت است و این مسلم از مضموم خلود عذاب نیست و میفرماید که روز قیامت بمقتضای رحمتی وسعت کل شیء بحسب حاجت آتش غضب را فرو نشاند و بمقتضای سبقت رحمتی علی غضبی سلطان را نقش غنیمت اتمام را شکست دهد و رحمت و کفایت نماید و کافران بعد چند ایام کشتن براحت و آرام مبدل شود و میفرماید که بعد از متما جو هر کفار اهل نار و ناریکی خواهد شد و عذاب بر ایشان عذاب خواهد بود یعنی عذاب بمعنی خلود و شیرین مشق از عذوبت و آرام کلی رو خواهد داد.

جو هر - مراد پلے ست بر پشت و دوزخ باریکتر از موس و تیزتر از تیغ هر دو طرف او جنگلهاست همچو خارها که سحران یعنی آهن که با سه گوشه خار راست میکنند و بهر دو کناره او فرشتگان استاده بگویند رب سلاطین سلم همه خلایق بر دے بگذرند بعضی همچو برق و بعضی همچو باد و بعضی همچو آب و بعضی همچو اسپ تیزند و بعضی همچو پیاده و بعضی همچو مورچه هر که در پس روی انبیا و اولیا مستقیم تر او در گذشتن آن پل آسان تر میگردد آنچنان گذر کند که نداند پل در میان بود یا نه و کافران و فاسق گذشتن نتوانند و بعضی گویند پل میان دوزخ و بهشت نهاده اند و دوزخ بلفظ و در دوزخ افتد و بهشت در بهشت رود.

جو هر نعیم اهل نیران میان نعیم اهل جنان است - و امر الله ان نعیم میان اهل جنت و نعیم و اهل جهم و عذاب الیم بیکه ست و یکسان ست و دوزخیان از نعیم بهشت چنان گریزانند که گریزان اهل جنت از نیران و حال آنکه میان نعیم بهشتیان و نعیم دوزخیان نزدیکی رحیم و رحمان در صورت رحمت جداست و تفاوت چند نیست که پیش گوئی این زمین و آن آسمان است - نعیم اهل دوزخ از رحمت ارحم الراحمین پیدا شد بعد از غضب و عذاب الیم و نعیم اهل بهشت از حضرت رحیم الرحیم پیدا شد بحسب امتنان جسیم اما چون تامل عذاب ایشان بعد از بهشت رسید از نخبه گفته شد که امر الله ان نعیم بالنسبت الیهما و احدا مان حیث التعم و التلذذ بنیما و ان بعید و تفاوت مدید - چون وعید زائل شد جزو عدنانند از بهر آنکه بسبب مغفرت زائل گشت هم در حق مومن عالمی و هم در حق کافر و منافق اما اول از بهر آنکه عفو او در یافت و مغفرت مغفرت او گشت و اما ثانی از بهر آنکه عذاب ایشان مبدل گشت به نعیم که مناسب ایشانست و اخلاص را

عذاب هر طایفه عبارت از طایفه است  
و در هر طایفه است که در هر طایفه  
عذاب هر طایفه عبارت از طایفه است  
و در هر طایفه است که در هر طایفه



شقاوت که آن نیران است در انجالتی دارند که آن مبائن نعیم ساکنان دارالسعادة است که آن جهان  
 است و نفوس خبیثه اشقیاء را نعم و تملذ و از حیثیات باشد و نفوس طیبه سعداء را نعیم مقیم از طیبیات باشد  
 آخر از حیوانات مشابیه کرده باشد که جمل جز با قاف و رات افس نگیرد و منج عسل که نخل است جز بر هرات  
 نه نشیند - تجلی آتشی از ان روزی که تجلی است بر سعداء اشقیاء یکسان است و یکی است اما قوا اهل و استعدادات  
 متعدد و متنوع و متبائن اند بعد از قبول تجلی هر یک آنچه در ایشانست جز آنرا نتواند که ظهور رساند همچنان که آب  
 باران که از سوسه آسمان فرو می آید از جهت ماییت یک آب است صاف و شیرین بے کدورت برین  
 میرسد و از سوسه نیشک می روید و برین می رسد و از سوسه خنفل متولد میگردد و باران که در لطافت رخ و انچه  
 اهل شقاوت راست از عذاب تو ظاهرش عذاب می بیند اما بطنش عذاب است به نسبت ایشان شتقاق  
 عذاب از عذوبت است و لفظ عذاب بر معنی عذاب را چون پوست است مرغز را که پوست صیانت مرغز  
 میکند و نیز صیانت آن مرغز میکند -

۵۸

جو هر بدان ایدک الله تعالی حضرت شیخ اکبر نفی عذاب آخرت نمی کنند مقامات  
 اخروی بعد از فساد حیات و نبویه بطریق جامعیت و کلیت سه منزل و مقام است که آنرا جنت  
 و جهنم و اعراف نام است و بر هر یک ازین مقامات ثلثه اسمی از اسماء الله تعالی حاکم است که دائم بذاته  
 اهل آن مقام را طالب است و اهل آن را قایم است اسم اندو عمارت آن منزل و مقام بوجود ایشان  
 است و دو حد حق عبارت از رسیدن آن کامل است بآن کمال عین که استعداد هر یک ازین سه  
 طائفه آنرا طالب و بآن متواصل است ثلثه موجود اهل صلاح جنت است و منازل و مراتب آن اهل  
 فساد و جهنم و آنچه مناسب آن و طائفه دیگر در علی الاعراف رجال و تعریف و تحقیق مناسب آن  
 و همچنین همه و عد کامل است و عید نیز شامل است بحسب مراتب ایشان - و عید که آن عذاب است از  
 مقتضیات اسم المنتقم است و احکام آن در پنج طائفه ظاهر گردد و با ایشان اجزایا بدو ایشان را اهل نار  
 گویند یکی مشرک و دوم کافر و سوم منافق و چهارم مومن عاقل پنج عارف غیر عامل باشد یا محجوب غیر  
 عارف بود و برین پنج طائفه چون اسم المنتقم سلطنت خود بر اندازد و نیران جهنم همه مغرب باشند و عذاب  
 هر یک فراخوار و باشد - بر هر یک عذاب بوجه عذاب گردد و تا از ان تملذ و سوسه و تنعم یا بند و صورت  
 آن عذاب اول بدگیر چیز مبدل گردد و چون بر ایشان سالها و جمعا بگذرد که هر جنبه هزار سال  
 آن عالم بود هر یک را مناسب حال او از حضرت عزت رات می درجته برسد اما عارف غیر عامل یعنی  
 که موصوفه بود حال را میدانت که حق است که در مظهر خلقت و کونیته ظهورات دارد و وجود بحقیقت اوست

معنی

و باقی کسر اب چون داد هر مقاسه نداد و حق هر مرتبه نكند از چون دجیم بعد چند وقت مقیم گردد و اندک مکان اعمال  
 و زمان افعال ایام و میا بود و آن فرصت از وقت شد حق مطلق نظر فرماید بحال ایشان و محجوب غیر  
 عارف عاصی که درین حجاب مانده بود که خداوند سے هست خارج از عالم و حقیقت او دیگرست و حقیقت عالم دیگر  
 ایشان نیز بعد از عذاب راسته حاصل شود و در مقابل آن جبل نہ چنان راسته که کسے داند که از چه راحت یافتند  
 و منافقان نیز بعد از بعد زمان عذاب و تطاول ایام عقاب چون در ایشان دواستعداد بود و یکے استعداد  
 کمال و یکے استعداد نقصان چون استعداد نقص بر ایشان غلبه کرد و از ادراک کمال محروم ماندند ایشان  
 نیز در آتش بعد از تالم بسیار نقص و عار خود را ضعیف کردند و تالم از ایشان زائل گرد و تبدیل عذاب ایشان و بندت  
 آن باشند در مثال محسوس که مایه نیکم که کسان هستند که در مبادی حال با خورسین و نبویه راضی نباشند و مهربانی متناهی  
 سر فرو نمی آرند و جو اقبال حوال چون متبلا میگردد اندام خیس را بدست مباشر میشوند و با نچنان مالوف میگردد که آن افتخار  
 سے نمایند و التم عار از ایشان مرتفع میشود و اما تبدیل عذاب شرکان که مقیدی عین را از موجودات بالو هیئت فرا گرفته  
 بودند و به وجودیت آن مطلق شریک گرفتند بعد از آنکه منتقم از ایشان بعد از تمام بکشد رحمت حق مطلق ازان رود  
 که آن وجود مقید نیز نظر سے از نظر حق مطلق بود ایشان را در یاد آلام آن عذاب از اجسام ایشان بردارد و مطلقاً  
 احساس عذاب نکنند یا آنکه در جنم باشند و تبدیل عذاب کفار که مستحق اشد عذابند بعاقبت چون ایشان نیز با استعداد  
 فطرته خود در آن افتاده اند هر چند بسوزند و انواع عذاب فرحق تامل بکمال بقدرت رحمتی علی غضبی راضی میابند  
 حاصل کلام عذاب نبوی بخوابد بود من حیث انه عذاب لیکن تابید و غلظ بعضی در مقام عذاب که جهنمست باشد  
 تا خبت و جهیم هر دو مهور ماند و این اخبار که گفته شد منافق آیت وارده در عذاب نیست

۵۹ روایت

جوهر در رویه صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید رویه عیان درین جهان متعذر است چه  
 باشد در فاسد گنجی اما در آخرت مومنان را موعود است و کافران را ممنوع مومنان در دنیا حق تامل را بدیده  
 ایمان و نظیر بصیرت بنید و در آخرت بنظر عیان و بصیر طائفه در دنیا بطلیم الیقین بدانند و وعده عین الیقین ایشان با آخرت  
 بود و طائفه بعین الیقین بنید و وعده حق الیقین ایشان با آخرت بود و عین الیقین چون کمال رسد درجه حسن بصیر  
 یابد که در آن زیادت صورت نبیند و چنانکه حضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجهه ازین مقام خبر  
 دادند و کشف الغطاء را از و در وقت یقین و طائفه که نفی رویت کردند در آخرت محل غلط ایشان و وجهی آمد یکے  
 تسک بقول جناب خداوند تامل لا تدرك الا بصار و کی قیاس آخرت بر دنیا جواب از اول آنست که رویت  
 دیگر است و ادراک دیگر رویت ممکن است و ادراک متعذر جرم آفتاب را توان دید و ادراک نتوان کرد و جواب از  
 دوم آنکه رویت و نبوی بار رویت اخروی بیج مناسبت ندارد و باقی را با فانی چه نسبت پس محل غلط از اینجا است



کہ آن طائفہ پذیرا شدند کہ در آخرت رویت راجتے و وصفی و احاطہ نور بمبصر بایہ پیمانی کہ در دنیا مبصرات دنیوی را مشاہدہ کردہ اند و این تصورات دنیا و این متصورات ہمہ مخیلات باطل است و این غلطی بزرگ است کہ کسی قیاس مرتبہ کہ فوق حال و مقام او بود بر حال و مقام خود کند امور آخرت سے را امر و زکے و ریاء کہ اولیٰ از دنیا و لذت و صرف رغبت کردہ باشد و زکے دل با آخرت آوردہ این طائفہ معاملہ بنقد کنند و بنسبت تن در نہ دہند و پانچ دیگران را فردا از لقاء وعدہ است ایشانرا امر و زمین نقد است و با انہم اگرچہ وعدہ دیگران نقد ایشان است ایشان را نیز وعدہ است کہ آن نقد طائفہ دیگر است و آن طائفہ را ہمچنین تا نقد مطلق رسد کہ وعدہ اول نقد دیگر سے نبود و آن حضرت سرور عالم اند صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم کہ وعدہ دیگر انبیا نقداً ایشان آمد ہمچنانکہ وعدہ اولیا نقداً انبیا است و وعدہ مومنان نقداً اولیا و حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بحسب حال خود ہم مقام سے موعود است کہ عبارت از ان مقام نمود است بچکس را با ایشان در ان شرکت نیست و بدین معنی کلام مجید بدان ناطق است کہ کسی ان شرکت بکتمان نمود جوہر رویت حضرت خداوند تعالیٰ در دنیا بدیدہ دل بود بچشم سر لیکن بغلبہ حال بیان نماید کہ گویا چشم سے بند و بعضے میفرمایند کہ سالک این راہ بجائے رسد کہ بصر و بصیرت یکی گردد و ظاہر و باطن یک رنگ شود امتیاز صورت و معنی از میان بر افتد آن زمان خواہ گو کہ بدیدہ دل می بینیم یا بچشم حاصل ہر دو عبارت است جوہر در دیدن محمد مصطفیٰ صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم مر خداوند تعالیٰ را در شب معراج ۴۱ علما را اختلاف است بعضے گویند بدل ویدچہ رویت در دنیا کہ دار قضا است و در حق موسیٰ عبارت لش منفے باشد و بعضے گویند کہ رویت آنحضرت علیہ السلام بچشم سر بود و پیمبر را در شب معراج رویت خداوند تعالیٰ و ذکر است بود۔

جوہر حدیث قدسی کہ مرویے بخارے است اعدوت بعبادی الصالحین مالا عین را ۴۲ و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر جناب مستطاب حق سبحانہ و تعالیٰ میفرمایند مقرر کردم و میا ساختم برائے بندہ ہائے صالحان من آنچیز را کہ نیست ہیچ چشم کہ دیدہ باشد و نہ ہیچ گوش کہ شنیدہ و نہ خطره کہ ویر قلب بشر اکثر برانند کہ مراد رویت جناب مستطاب حق سبحانہ و تعالیٰ است

جوہر حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم فرمودند کہ در آخرت حضرت خداوند تعالیٰ بصورت مختلفہ تجلے فرماید باہل آخرت تا ہر کس آنچہ تصور کردہ باشد کہ حق آنست و او را بان تصور پرستیدہ اورا ہمینہ فائدہ در شرف آثار است کہ روزی در مجلس جناب ارشاد تاب قبلہ کوین غوث الثقلین شیخ محی الدین ابو محمد سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ارعناہ مذکور شد کہ غلام مرید آنجناب میگوید کہ من

جناب حق سبحانہ و تعالیٰ را چشم سر دیدم آنحضرت اورا بحضور خود خواندند و پرسیدند اعتراض نمود پس جناب  
 اورا ازین قول منع فرمودند و عذر گفتند کہ بار دیگر انچنین نگویید حاضران سوال کردند کہ این مرد محقق است  
 یا مبطل فرمودند محقق است لیکن امر بروی ملتبس گشته و وحش آنست کہ وہی چشم سر نور جمال را دید و بہا  
 وقت از بصیرت کہ رویت قلبی ست سوراخے بطرف بہرا و پیداکشت و شعاع بصیرتش بنور شود و جناب  
 حق تعالیٰ متصل شد پس انچہ بصیرتش مشاہدہ کرد و منظور او شد کہ بصیرت دیدہ است و فرق نکرد کہ انچہ  
 رویت ست قال اللہ تعالیٰ مرج البحرین یلتقیان بینہما برنخ لا یغیان یعنی دریاے رویت  
 بصیرت و دریاے رویت بصیرت را در برابر روان ساختہ چنانکہ باہم نیامیزند و برزخے در میان نہادہ  
 کہ ہر دو در ہم نشوند و جناب حق سبحانہ و تعالیٰ بمقتضائے مشیت خویش نور جمال و جلال بدست نظر  
 خود بطرف قلوب بندگان مے فرستد پس در میگردد و حاصل میکند قلب بندہ از ان نور چیرے و  
 در میگردد و حاصل میکند چشم از رویت صور و درین ہیج ضرر نیست زیرا کہ روئے کبریاے جناب الہی  
 فوق انوار جمال و جلال ست کہ بسوئے انحراف آن روارا ہی نیست۔

جوہر بعضے میفرمایند کہ رویت حضرت خداوند تعالیٰ در دنیا جائز نیست نہ بصیرت نہ چشم نہ بدل  
 مگر از جهت یقین بداننے کہ یقین بدانند کہ ہست و چون یقین بندہ درست گشت ہمچنان باشد کہ دیدار ست  
 و لیکن نہ دیدار بود و ہر کہ روا دار کہ بندہ خداوند تعالیٰ را درین جہان بیند یا بجائے چشم و یا بدل  
 ضال ست و متبع و کذاب و حضرت شیخ سعد الدین قدس سرہ در شرح رسالہ مکیہ مے فرمایند  
 کہ نفی دیدار در دنیا بمعنی دیدار عین حق یا بمعنی ادراک ہویت گفتہ است و درین شکے نیست  
 کہ دیدار بدین معنی نباشد بلکہ دیدار در دنیا بدل کہ آن را مشاہدہ گویند بطور ذات و صفات بتجلی  
 انوار است و یقین دانستن بدل کہ خداوند تعالیٰ ہست چنانکہ باید نبود تارفع حجاب و تجلی  
 انوار نشود نہ سبب کہ شیخ ابوالحسن نورس قدس سرہ میفرمایند کہ الیقین ہوا المشاہدہ چون  
 یقین بندہ را بدین درست گرد و لا جرم ہمچنان باشد کہ دیدار است یعنی چنانست کہ دیدار ست عین حق  
 و ادراک ہویت است و لیکن نہ دیدار عین حق و ادراک ہویت بود و اگر کسے ازین یقین علمے مراد دارد  
 معاذ اللہ کہ دیدار قلبی را انمعنی باشد کہ این نوع یقین عوام ہمہ دارند خواص را از عوام ہیج فرقے  
 نہاند پس یقین کہ خواص را باشد نبود تارفع حجاب و تجلی انوار نشود و ہمین را مشاہدہ و دیدار قلبی میگوئیم حضرت  
 شیخ قوام الدین قدس سرہ میفرمایند کہ مکاشفہ نہ آنست کہ ہویت حضرت حق تعالیٰ ادراک کنند و یا دریا بند  
 ہر چہ خواہے نام نہ رویت قلبی را خواہ رویت بصیرت گو خواہ مکاشفہ خواہ مشاہدہ یا اصطلاح صوفیہ



رویت قلبی است نه رویت عیانی که بجز قلب و لیسر تعلق دارد

جوهر رویت تعلق دارد و قلب و رویت متعلق است بچشم سر رویت را صفای حجاب گویند و رویت را  
رفع حجاب معنی صفای حجاب آنست که مثلاً یک چیز را چنانکه هست عینک زیر چشم نهاده بیند و معنی رفع حجاب  
آنست که بے عینک ببیند آنکه صفای حجاب است آنرا مشاهده گویند و آنکه رفع حجاب است آنرا رویت گویند  
و رویت حق موقوف است بهوت صورتی موقوف است بچشم سر رویت موقوف است بهوت معنوی از کثرت  
تزکیه و تصفیه قلب سالک جلای که در دل روئے نماید محال حقیقی می بیند از غلبه حال یقین تمام میدانند که  
رویت است فاما اهل معرفت این را مشاهده گویند کیش اشمس که در چهارم آسمان است در صفای حجاب گویا  
که بذاته در آسمان دنیا است که می نماید بعضی گویند که دیدن حق تعالی بچشم سر جائز است در عقل چرا که  
موسس سوال رویت کرد بقول رب ارنی النظر الیک و سوال محال از انبیاء و انیست بعضی گویند  
اشارت لن ترانی بر نفی اضافات غیریت است یعنی هرگز تو نخواهی دید مرا اے موسی تا که توئی  
بعضی گفته رویت در آخرت بمحو معرفت در دنیا است چنانکه خداوند تعالی را شناخته شود در دنیا از غیر ادراک  
و در یافتن هویت همچنان دیده شود در آخرت از غیر ادراک و در یافتن هویت قال الله تعالی لا تدرك  
الابصار و هو يدرك الابصار در دنیا بد خداوند تعالی را چشمها پس در دنیا معرفت بچشمهای شهودی که مثلاً  
ذات است عارفان را بغیر ادراک بود چنانکه در آخرت رویت و مشاهده غیر ادراک شود

جوهر و قتی جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم بحضرت خداوند تعالی  
التماس نمودند که خداوند افرادهای قیامت حساب امت من بدست من دهی زیرا که استی دارم که در غایت  
جور و جفاندن بناید که ایشان پیش انبیا علی دیگر فضیلت شوند فرمان شد که حساب امت تو پیش خویش  
خواهم دید تا ایشان پیش تو هم فضیلت نشوند اگر ترا امتانند مرا بسند گانند

رحمت اثنائیه ۴۷

جوهر رحمت او سبحانه بر دو وجه است یکی رحمة اثنائیه و این رحمة عام و مطلق است و سابق  
بر غضب و غضب که واقع شود بر مفضوبان منسوب بر رحمت است و غضب خالص نیست و این رحمت  
عام است همه را و ازین رحمت عالم پیدا شده سید و شقی و مومن و کافر و طبع و عاصی در رسیدن  
رزق بعالم و البقاء عالم ازین رحمت است و این رحمت شامل است مرا بلیس را نیز و باین رحمت  
غذاب از کفار منقطع شود در جهنم و ابلیس نیز امید و این رحمت است و وجه دیگر رحمت و جوبیه است  
و آنرا حضرت خداوند تعالی بر خود لازم گرفته و وعده بآن فرموده رحمت و جوبیه نامیده شد و این رحمت  
مقیده است و متعلق است بصالحان و تا بنان در فتوحات مکیه مینفرماید که سبیل بن عبد الله ترسے

رحمت و جوبیه

مقیده است

قدس سرہ گفتند کہ میان من و ابلیس مناظرہ طویلہ واقع شدہ و در آخر مناظرہ ابلیس گفت کہ اللہ تعالیٰ میفرماید  
 رحمتی وسعت کل شیء رحمت من وسعت کرمشے را و این کلام عام است و ابلیس گفت من ہم شیء ہستم  
 و شے انکار انکارات است شامل است ہر چیز را پس من ہم رحمت وسعت کردہ است سبیل میفرماید کہ من نمیاندم  
 درین حجت و فہم ابلیس ازین آیت کہ نہ فہمیدہ بودم من پس متفکر ماندم و این آیت را انکار میکردم پس ہر گاہ کہ  
 رسیدم بقول و سے سبحانہ کہ بعد این آیت است فاكتبها للذین یقولون ویؤتون الزکوۃ پس گفتم من المسلم  
 یا ملعون اللہ تعالیٰ مقید ساخت رحمت خود را و خارج گردانید از عموم پس فرمود کتابت کردم این رحمت را  
 برائے متقیان پس بسم کرد و ابلیس و گفت اے سبیل من ترا ندانستہ بودم کہ تو باین مقام ہستی کہ تقید  
 کنی تقید صفت تست نہ صفت او سبحانہ یعنی رحمت از صفات ذاتیہ حق است مقید نمی توانی شد چنانکہ  
 ذات او سبحانہ مقید نیست و تو کہ غیب مقید ہستی پس رحمت تو نیز مقید باشد بعد از ان رفت و شیخ اکبر میفرماید  
 کہ این عام رحمت مسئلہ اصل است نہ فرع و رحمت حق سبحانہ و تعالیٰ مطلق است مقید بکلی نیست و ابلیس  
 نیز منتظر این رحمت است و مشمول این رحمت و از پارہ این رحمتہ مقیدہ است و آن رحمت وجوبیہ است کہ  
 لازم گردانید اللہ تعالیٰ کہ بآن رحمت رحمت کند بر تائبان و مظہان و اما رحمت مطلق چون وجود مطلق است  
 پس شامل ہمہ اشیا است و ابلیس را نیز در ان نصیب است چنین فرمودہ ملک العلماء مولوے عبد العلہ  
 قدس سرہ در شرح منوے معنوی

جو ہر ایمان برد و نوع است مجمل و مفصل نزد بعضی ایمان مجمل معتبر است و نزد بعضی ایمان مفصل  
 پس ایمان مفصل باید آورد تا باتفاق درست باشد و ایمان مجمل نیست کہ بگوئے آمنت باللہ کما ہو  
 با سماء و صفاتہ و قبلت جمیع احکامہ و خلاصہ اش نیست کہ قبول کردم دین مسلمانے را و آنچه درست  
 و نیز ارم از کفر و کافرے و آنچه درست و حضرت شیخ سعدین بڑھن قدس سرہ در شرح رسالہ مکیہ میفرماید  
 کہ حضرت شاہ منیار اقدس سرہ روزیہ وقت قیلولہ و در شب متباد بود کہ با حضور تمام بخوانند و دیگران را  
 نیز میفرمودند قبول کردم دین مسلمانے را و آنچه درست و نیز ارم از کفر و کافرے و آنچه درست و التوب الیہ  
 و اقول اشہدان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد عبیدہ و رسولہ بے شکرت  
 این دعا بخوانند اللہم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا و انا اعلم و استغفرک لا اعلم و  
 التوب الیہ و اقول لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و ایمان مفصل نیست کہ بگوئے آمنت باللہ و  
 و ما لکتمہ و کتبہ و رسالہ و الیوم الآخر و القدر خیرہ و شرہ من اللہ تعالیٰ و البعث بعد الموت  
 یعنی بگوید و اعتقاد کند کہ گردیدم بخداوند تعالیٰ و گردیدن آنت کہ بدانند کہ خداوند تعالیٰ یکے است و بگوید



و باشد او بود عالم نبود او باشد عالم نباشد قییم است با همه صفات ذات و صفات افعال وجود او را بدایت نیست  
و بقا را او را نهایت نه و او را انباز نیست و از زن و فرزند منزله است او کس نماند و کس بدو نماند و از خوردن  
و آشامیدن و خندیدن و از جای بجای رفتن و مکان گرفتن و از جمیع صفات نقائص منزله است حتی  
نه بجان سمیع است نه بگوش بهیر است نه بچشم عالم است نه بدل قادر است نه بتن پنهان و آشکارا کلی جزو  
میداند که هر عالمی بعد از درجه ازین عالم برتر باشد آفریدن و نابود کردن تواند باراده قییم هر چه بود  
کرد و هر چه خواهد کرد حکیم است مختار است خالق است جوهر جسم و عرض و کل و بعض نیست صورت و جهت و  
و نهایت ندارد و بگوید و اعتقاد کند که فرشتگان بندگان حضرت خداوند تعالی اند شب و روز عبادت او بجا  
مشغول اند بسته و کمالی ندارند بعضی از نوراند و بعضی از نار معصومند از گناهان صفات و کبار و بعضی گویند  
عصمت در بعضی فرشتگان است و ایشانرا صفت بذكورت و انوشت نگنند بعضی از گاه آفرینش در قیام  
هستند و بعضی در سجود و بعضی در رکوع و دشمن داشتن ایشانرا کفر است اگر کسی گوید که ویدار فلان برین  
چون ویدار غرر ایل است اگر در دل عداوت بوده باشد بنا بر آن تشبیه کانر گردد و بعضی گفته اند  
که خواص بشر افضل است بر خواص ملک و عوام ملک یعنی همه پیغمبران افضل اند بر همه فرشتگان و عوام بشر  
افضل اند بر عوام ملک یعنی اتقیا افضل اند بر عوام ملک و خواص ملک افضل اند بر عوام بشر و بعضی  
ساکت اند از تفضیل رسل بر ملائکه و تفضیل ملائکه بر رسل و بگوید و اعتقاد کند که کتب خداوند تعالی که از  
آسمان فرود آمده اند بر پیغمبران همه بر حق است و بر طریق تعین کتب ایمان نیار و چنانکه بعضی گویند که حدود  
چهارده کتب است زیرا که شمار کتب بدیل قطعی ثابت نیست چهار کتب مشهور است تورات بزبان عبرانی  
بر موسی علیه السلام و انجیل بزبان عبرانی بر عیسی علیه السلام و زبور بر داود علیه السلام و فرقان حمید بر محمد رسول  
صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم و بگوید و اعتقاد کند که همه پیغمبران فرستاده خداوند تعالی بر حق اند اول  
ایشان آدم علیه السلام اند و اخرا ایشان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف هر چه فرموده اند  
بر حق فرموده اند و بعضی رسل و بعضی اولوا العزم هیچ پیغمبر زن و بنده نبود و پیغمبری دو القیرن همان  
و خضر اختلاف است و صحیح آنست که خضر علیه السلام پیغمبر اند و پیغمبران همه معصومند از کفر قبل الوحی و بعد الوحی  
و اما از گناهان معصوم اند بعد الوحی اما قبل الوحی نادر و بعضی درین اختلاف دارند و اجماع است که انبیاء فاضلند  
از همه بشر هیچ صدیقی دلی در فضل با انبیاء مساوی نشوند اما انبیاء میان خود فاضل و مفضل اند و حضرت  
محمد رسول صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم ازین همه افضل اند و خاتم النبیین حضرت عیسی علیه السلام که  
فرود آید کار بر بشر نیست سبب ماکند مانند یکی از علماء امت مرحومه و بنی مارسل اند و سوی همه عرب و عجم

همه پیامبران را معجزه بوده است در زمان خود معجزه نموده اند و معجزه ظهور امرسیت خارق عادت که برای  
صدق نبوت پیدا کرد و در هنگام دعوی دیگری از آوردن مثل آن عاجز شود چنانچه بنی مادی دعوی نبوت  
کردند و معجزات روشن چون شق القمر و سلام گفتن سنگ و آمدن درخت بخواندن ایشان و نالیدن چوب و  
بیرون آمدن چشمها از سر انگشتان و معجزات که از کثرت در حدیث توان رسید خصوصاً قرآن مجید معجزه باقیه است و نبوت  
مستقیم و بگوید و اعتقاد کند که روز قیامت آمدن بر حق است و همه را بعد میرانیدن زنده کند از آوازیان  
و پریان و پرندگان و فرشتگان و مجایه جانوران بحدیکه سقطة از شکم ماورافته و صورت بسته باشد و جان  
و روئے نیامده باشد و این زنده کنند برای شفاعت مادر و پدر و بگوید و اعتقاد کند که گردیدیم من بانه از  
کردن خیر و شر و گردیدن تقدیر آن باشد که بداند نیکی و بدی که از بنده در وجود می آید همه از خداوند تعالی است  
نیکی همه بارادت و حکم و مشیت و امر و محبت و رضا و قضا و قدر خداوند تعالی است و بدیها همه بارادت و  
مشیت و قضا و قدر خداوند تعالی است لیکن در بدیها رضا او و محبت او و امر او مشیت و باید دانست  
که رضا غیر ارادت است روا باشد که اراده بود رضا نباشد چنانکه مرئضه باشد که دارد کردن ارادت دارد رضا  
ندارد در ضالالتی بخیرات بود و در شر و نزدیک اشعری محبت و رضا چنانکه در خبر است در شریع است و نزدیک  
معتزل خیرات همه بارادت اوست و در شر ارادت او مشیت و این باطل است و بگوید و اعتقاد کند که بگریه  
بعد مردن گوشت و پوست و استخوان پراکنده و خاکستر گردد بعد روز قیامت اجساد هر یک را هر بنیه اولی  
باجمع صفات و سبب بامر خداوند تعالی پیدا کرد و در زنده گردانند تا این حسد را به ثواب و عقاب رسانند  
پرندگان و چهارپایان همه حشر کرده شوند برای قصاص مطالبه که میان ایشانست حاضر شوند بعد تاخیر  
شوند مگر چیزه که با آدمی انس دارد مانند کبوتر و جز آن و بگوید و اعتقاد کند که بهشت و دوزخ امر در موجود  
مخلوقی اند اهل بهشت همیشه با عیش و نعمت باشند و اهل دوزخ همیشه در دوزخ با عذاب و عقاب بودند و بگوید  
و اعتقاد کند که علامات قیامت و عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و میزان و صور و شفاعت شافان و خواندن  
نامها و دادن نامه بعضی را بدست راست و بعضی را بدست چپ و صراط و لوح و قلم و حوض کوثر همه بر حق است  
جوهر بدانکه آنچه آمده است که الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان  
مراد از آن نه است که عین ایمان اقرار است یا عمل بل عین ایمان مجرد تصدیق دل است و اقرار و عمل  
هر دو علامت و دلیل آن و هر چند ممکن است که شهادت این دو شاهد زور باشد چنانچه در حق منافقان  
که اقرار و عمل در ایشان موجود بود و ایمان مفقود و لیکن بسبب آنکه نبایست احکام بر طواغیت شهادت  
این دو شاهد حکم بر ایمان مشهود در سعت بود و سیف از وساطت اگر در اینجا که قاضی را بعد از ادای شهادت



شود حکم بر مشرود علیہ لازم گردد اگر چه احتمال کذب دارد وقتی حضرت بلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ شخصے را از کفار  
در معرکہ بمیداخت و آن شخص شہادت عرض کرد حضرت بلال بآن مہالات نمود و سر او از من جدا کرد چون  
این حالت بحضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ اجمعین عرض داشت در معرض غماب  
آمدند عرض کردند یا رسول اللہ اقرار او از خوف بود نہ از ایمان فرمودند چرا اول او را نہ شکافتے یعنی تو چہ دان  
کہ در دل او ایمان نبود

جوہر ایمان بر انواع ست ستریکہاست و اصل جملہ عبادتہا ہیچ نیکی و عبادت بے درستی ایمان کا  
نیاید و غیر ایمان در قرب حق سبحانہ و تعالیٰ نمکشاید و سخنے ایمان اقرار کردن بزبان و استوار داشتن  
دل کہ الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب ایمان نزدیک حق تعالیٰ جمعیت یعنی ہدایت پس  
غیر مخلوق باشد و نزدیک خلق تفرقہ است یعنی ہمہ مومنان از ان نصیب سے یا بند فرمودند حضرت  
سرور عالم کہ اللہ تعالیٰ ایمان آفرید و خلعت سخاوت اور اپوشانید کہ ہمہ خلق نصیب میرساند ایمان دوم  
است مجمل و مفصل مجمل امنت باللہ کہا ہو یا سماء و صفاتہ و قبلت جمیع احکامہ و مفصل امنت  
باللہ و ملائکتہ و کتبہ و رسلہ و الیوم الآخر و القدر خیرہ و شرہ من اللہ تعالیٰ و البعث  
بعد الموت۔ ایمان پنج نوع است ایمان مطبوع و ایمان معصوم و ایمان مقبول و ایمان مردود و  
ایمان موقوف و ایمان مطبوع ایمان فرشتگان است و ایمان معصوم ایمان پیغمبران است و ایمان مقبول  
ایمان مومنان است و ایمان مردود ایمان منافقان است و ایمان موقوف ایمان متبدعان است ایمان  
غیر مخلوق ست و عطای حق است ہر کار خواہد ہدایمان نوریت کہ در دل بندہ در آرد حق تعالیٰ ابوشناس  
بدان نور آفرید کار خود را بیکانگے و بچگونگے

جوہر بدانکہ ایمان سرور اس عبادت ست ہیچ عبادت غیر درستی ایمان درست نیست و ایمان را  
دو رکن است یکی اقرار بزبان و دوم تصدیق بالقلب کہ الایمان اقرار باللسان و تصدیق  
بالقلب لیکن تصدیق رکن اصلی ست و اقرار بزبان شرط اجرای احکام شرع است و دنیا  
جوہر ایمان دو نوع است یکی عطا و حضرت خداوند تعالیٰ و آن نوریت مقدس و در قلب مومن  
کہ ازان توفیق بر اقرار و تصدیق یافت و دوم آنکہ کسب میکند بندہ بقوت ایمان عطاے یعنی  
چون حضرت خداوند تعالیٰ نورے در دل بندہ سے ہند بقوت آن نور عطاے اقرار و تصدیق حاصل  
میکند و کسب میکند شہادت بر وحدانیت حضرت خداوند تعالیٰ و بر سالت حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ  
تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم و بر حقیقت جمیع چیزے کہ حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم

جوہر صاحب رسالہ کیمہ قدس سرہ میفرماید کہ ایمان کامل آنست کہ جمیع کند میان توحید و تعظیم و قول حضرت خداوند تعالیٰ لیس کلمہ شے توحید است و قورہ تاسے و هو اسمیع البصیر تعظیم است یعنی چون دانست کہ حضرت خداوند تعالیٰ بے شبہ و بے ہنوی است توحید را حاصل کرد و بعد حصول توحید بوج مشغول گشت و دانست کہ حضرت خداوند تعالیٰ شنواست نہ بگوش و بینا است نہ بچشم تعظیم حاصل کرد پس چون کسی را توحید و تعظیم جمع شد ایمان کامل شد

جوہر حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم میفرماید کہ مومن کسی است کہ ایمن شوند ہمسایگان او از غرر ہاسے او و مانند آن مراد از ان مثرہ ایمان است کہ ہمسایہ را از و مفرقے نہ رسد بجهت آنکہ ہمسایہ اہل حقوق است

جوہر سوال میکنند کہ در صفت ایمان مفصل تقدیر خیر و شر مذکور است و در کلمہ طیب و کلمہ شہادت مذکور نیست اگر ذکر آن فرض نیست در صفت ایمان چرا ذکر کردند و اگر فرض است بکلمہ طیب کلمہ شہادت ایمان چگونه حاصل شود جواب بر قول مشیر می از علما ایمان محمل پس بکلمہ طیب کلمہ شہادت ایمان ثابت شود و نزدیک بعضی علما ذکر این امور در ایمان فرض است از تقدیر تفصیل چارہ نیست در صفت ایمان ذکر این امور اختیار کردند تا باتفاق علما ایمان حاصل شود و سوال میکنند کہ در صفت ایمان ایمان فرشتگان و کتب ایمان یہ تغیل چا مقدم داشتند جواب از آنکہ تحقیق ایمان برسل مذکور فرشتگان و کتب متعلق است زیرا کہ بیان شرع بکتب است و کتب را بر پیغامبران فرشتگان آرند و سوال میکنند کہ چون بدیہا ہمہ حکم و بارادت و بشیت حضرت خداوند تعالیٰ است عذاب کردن ظلم بود و حضرت خداوند تعالیٰ از ظلم منزہ است جواب بھیچس را بر حضرت خداوند تعالیٰ الحقی و ادا نیست تا بمنع حق او ظالم گردد و دیگر ظالم آن باشد کہ در ملک کسے بے اذن او تصرف کند و چون کسی را برو حق واجب نبود و تصرف و سے در ملک خود بود و جوہر ظلم نباشد بلکہ عدل بود حضرت خداوند تعالیٰ مالک مطلق است ہر چه خواہد کند و کردن او یا فضل بود یا عدل و اینجا عدل است بجهت آنکہ بندہ را فاعل قمار گردانیدہ است

جوہر طوائف مردم باعتبار ایمان و عمل چارہ اند اول صالحان کہ ہم ایمان دارند و ہم عمل صالح دوم فاسقان کہ ایمان دارند و عمل صالح نہ سوم منافقان کہ عمل دارند و ایمان نہ چهارم کافران کہ نہ ایمان دارند و نہ عمل

جوہر ہر کہ اقرار نکند بزبان و تصدیق کند بدلیل او کافر است عند الناس و مومن است عند اللہ و ہر کہ اقرار نکند بزبان و تصدیق نکند بدلیل او مومن است عند الناس و کافر است عند اللہ و ہر کہ اقرار



کنند زبان و تصدیق کنند بدل او مومن است نزد یک الله و عند الناس پس هر که خواهد تا از حکم کفر بحکم ایمان  
آید اقرار کند زبان و تصدیق کند بدل که الا ایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نیست نجات  
و تخلص از کفر و نفاق

جوهر بدانکه اصول دین اسلام است و اعتقاد و ایمان و یقین و معرفت و توحید اسلام آنست  
که فرمودند حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم که بنا کرده شد اسلام بر پنج چیز یکی شهادت  
بر وحدانیت حضرت خداوند تعالی و بر رسالت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم که بگوید  
لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی نیست الهی سزاوار پرستش بحق در وجود مگر الله تعالی و محمد رسول الله  
است دوم بر پاداشتن نماز پنج وقت سوم دادن زکوة از دو لیست درم شرعی پنج درم شرعی چهارم روزه  
ماه رمضان المبارک پنجم حج کردن اگر استطاعت و قدرت باشد و حقیقت اسلام نورست در سینه مومنین  
که بدان نور و معرفت و هدایت کشاده میگردد و فرمودند حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله  
و اصحابه و سلم مسلم کسی است که سالم مانند مسلمانان از دست و زبان او و مراد ازین ثمره و کمال اسلام  
است و اعتقاد صحیح گرفتن صورت علم راجع است بوجود و مفیبات و استدالات و معانی معقولات  
و کشف ملکوت یعنی اعتقاد صحیح و قتی شود که مفیبات را کشف کند پس بدان کشف در دل علم  
راجع پدید آید و کمال این بجز معرفت مشهود نشود و حقیقت اعتقاد نورست در دل بنده که دور میکند  
بدان نور چیزیکه پیش آید و از اشک دریب و اعتقاد صحیح آنست که خاسی باشد مومن از تعطیل  
و اتحاد و تشبیه و تجسیم و تکلیف و تنقیص و حلول و اتحاد و اباحت معتزله تعطیل صفات می کنند که نزد حق  
حالم بذات و قاور بذات بغیر واسطه علم و قدرت می گویند و این باطل است و اتحاد میل بسوے  
باطل یعنی میل از سنت و جماعت بسوے باطل نمکد چنانکه بعضی دارند که حضرت خداوند تعالی می  
راند و میگویند و بعضی چهار تشبیه آنکه خداوند تعالی مانند چیزی که نداند و دیگر را مانند خداوند تعالی  
ندانند لیس کشنده شئی همیشه خواند و تکلیف یعنی چگونگی در ذات خداوند تعالی که خداوند تعالی می چون  
و چگونه است لون و رایحه و حراره و برودت و رطوبت و یوست و غیر ایشان که از صفات اجسام است  
بر خداوند تعالی اعتقاد نمکد و تنقیص آنکه خداوند تعالی صفت به تنقیص و از دیا و دنگند که تنقیص و از دیا و  
یا بر عدد بود یا بر اجزا بر عدد چنان بود که نه بوده شده بود یا زده شده بر اجزا چنان بود که چیزی  
خرد باشد بر بیت بیفزاید یا چیزی بزرگ باشد طبعی بایستی بکا بر خداوند تعالی منزله است  
از عدد و اجزا

جوهر صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که معنی اسلام انقیاد نفس است مرقبول احکام  
 جناب الهی را و سرانقیاد نفس انحلال اواز وصف دعوی الهیت است و انقیاد بصفت عبودیت که اراده  
 آماریت صفت جبلی نفس است پیوسته خواهد که فرمان ده بود نه فرمان پذیرد این صفت در وی عین منازعت  
 است بحضرت حق سبحانه و تعالی در الهیت و عبودیت پس هرگاه که نفس صفت انقیاد جناب الهی پدید آید  
 آماریت او باموریت مبدل شود این نزاع از و بر خیزد و در سلک عباد الله منخرط شود و اسلام قالب و  
 صورت ایمان است و ایمان روح و معنی آن پس حیات اسلام بایمان است و کمال ایمان باسلام  
 جوهر در اعمال صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که مراد از عمل درین موضع احکام مباح  
 اسلام است و مباحی اسلام پنج اندازد اسکے کلمہ شہادتین و صلوٰۃ و زکوٰۃ و صوم و حج و معنی اسلام انقیاد  
 نفس است مرقبول احکام جناب الهی را و نیز انقیاد نفس انحلال اواز وصف دعوی الهیت و انقیاد  
 بصفت عبودیت است که ارادت آماریت صفت جبلی نفس است پیوسته خواهد که فرمان ده بود نه فرمان پذیر  
 و این صفت در وی عین منازعت است با حق سبحانه و تعالی در الهیت و عبودیت که هیچ مخلوق را استحقاق  
 آن نیست پس هرگاه که نفس انقیاد احکام جناب الهی پدید آید آماریت او باموریت مبدل شود و در  
 سلک عباد الله منخرط گردد و اسلام قالب و صورت ایمان است و ایمان روح و معنی آن پس حیات  
 اسلام بایمان است و کمال ایمان باسلام کما مر وجود کمال اوصاف ایمان در عین ایمان مجرد از صورت  
 اسلام چنان تعبیه است که وجود شمره در تخم و مراد از آمدن آدمی بدنی این زراعت است تا امر و زراعت  
 عمل اثمار حقائق ایمان بر دارد و باینبار خانه آخرت فرستد و فردا در اسلام از ان منافع استغناء میابد  
 و اشارت بدین معنی است الدنیا مزرعة الآخرة و بوجه دیگر ایمان بمثابة نور مصباح است و عمل بمثابة  
 زیت پس همچنانکه نور مصباح با اتصال انداز زیت متزائد و روشن باشد از دوام اتصال زیت عمل بمصباح  
 ایمان همواره زجا به قلب سماوی و شکافه نفس ارضی منور باشد و عمل که بمثابة زیت است از غایت صفا  
 است و ادا حضارت فی نفسه خود نور کے دارد و نور عمل بر دو گونه است ذاتی و آن خاص مومنان راست  
 و عارضی و آن خاص منافقان راست ذاتی نتیجہ ایمان است و عارضی اثر حضارت ناکف و نفاق و  
 منافقان روز قیامت چون نور مومنان مشاهده کنند از ایشان نور خواهند و عمل نوریت و آن مومنان را ذاتی  
 است و منافقان را عارضی و فی الجمله طوائف مردم باعتبار ایمان و عمل چهار انداز اول صالحان که هم ایمان دارند  
 و هم عمل صالح دوم فاسقان که ایمان دارند و عمل صالح نه سوم منافقان که عمل دارند و ایمان نه چهارم  
 کافران که نه ایمان دارند و نه عمل



جوہر کفر دروغ پنداشت است پیغامبر را و فرستادن حضرت خداوند تعالیٰ حضرت جبرئیلؑ بر پیغامبر و حضرت خداوند تعالیٰ را در چیز کے از چیز ہائے کہ آورده اند حضرت جبرئیلؑ بر پیغامبر و این تکذیب اگر ظاہر و باطن باشد کافر بود و اگر در باطن بود منافق باشد۔

جوہر در اقرار بوحہ انیت حق سبحانہ و تعالیٰ در رسالت حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و صحابہ اجمعین صاحب مصباح الہدایہ قدس سرہ میفرماید کہ بندہ کلمہ شہادت ہر زبان برانداشتہ ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمد عبیدہ و رسولہ و بدین اقرار بر تصدیق دل خود گوئی و ہر اقرار از شہادت خاص تر است چہ ہر اقرار سے شہادت بود بر نفس خود نہ ہر شہادت اقرار باشد و آنچه آمدہ است کہ الایمان تصدیق بالجہان و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد از ان نہ آنست کہ عین ایمان اقرار است یا عمل بل عین ایمان مجرد تصدیق دل است و اقرار و عمل ہر دو علامت و دلیل آن و ہر چند ممکن است کہ شہادت این دو شاہد زور بود چنانکہ در حق منافقان کہ اقرار و عمل در ایشان موجود بود و ایمان مفقود و لیکن سبب آنکہ بنابر احکام بر ظواہر است شہادت این دو شاہد حکم بر ایمان مشہود نہ لازم بود اگر چہ احتمال کذب دارد

جوہر حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی قدس سرہ در مرجع البحرین میفرماید کہ حکم فقہ عام است یعنی شامل است تمامہ خلق را و خواص و عوام محکوم اند بدان زیرا کہ مقصد وے اقامت مراسم شریعت است و اعلام دین و ملت و نبائے فقر بر علم است و لهذا قواعد و ضوابط آن کلیہ است کہ با اختلاف افراد و اشخاص مختلف و متغیر نشود و حکم تصوف خاص است یعنی مخصوص است باہل قرب و خصوص زیرا کہ آن معاملہ است میان پروردگار و بندہ و مدار این بر ذوق و حال است و احکام آن جزئیات کہ با اختلاف احوال و مواجید و اذواق مختلف گردد و ازینجا است کہ حکم فقیہ و انکار وے بر صوفیے جاریست و انکار صوفی بر فقیہ صحیح نہ و صوفیے را رجوع بفقہ ضروریست با حکام تا بر آن عمل کند و در احوال حقائق مختلف شریعت نیفتد و فقیہ را در احکام رجوع بصوفیے نہ پس تصوف بفقہ محتاج است و فقہ از تصوف مستغنی اگر چہ تصوف اعلیٰ و ارفع است از فقہ در مرتبہ لیکن فقہ اسلام و اتم است و مصلحت و ازینجا کفہ اند کہ کن فقیہا صوفیا و لا تکن صوفیا فقیہا یعنی اول داد تقاہست و عمل شریعت و حفظ ظاہر بدہ بعد از ان بمقام تصوف و اتصاف بحقیقت و تصفیہ باطن عروج کن زیرا کہ این اکمل و اتم و اسلام است عملاً و حالا و ذوقاً و لا تکن صوفیا فقیہا یعنی ہم از اول تعلق بحقیقت و توحید و مواجید باطن کن کہ بعد از ذرعایت ظاہر و اتباع شریعت استحکام نخواہد پذیرفت مگر باید کہ باطن حقیقت را بر ظاہر شریعت مقدم ندارد و تا بنسب باطنیہ نہ رود و بالحد نکشد و بظاہر از باطن اکتفا نکند تا از اہل تشویش و نقشب

نشود و بر فقہ است صرف متوقف نماند و از انوار و اسرار محروم نگردد و نیز رجوع از فقہ تبصوف باعث طلب مزید و شوق ترقی و تعیش کمال آسان است و لیکن رجوع از تصوف بفقہ بعد از سیتلای ذوق باطن و غلبہ حقیقت و شوار پس اول تمسک بعروہ و ثقاسے شریعت و فقہ است کند بعد از ان بذروہ علیای حقیقت و تصوف بر ایند فقہ است مرتبہ اسلام است و کلام درجہ ایمان و تصوف مقام احسان چنانچہ در حدیث جبریل این ہر سہ مقام بین و مفصل است نیکوئے اینکہ پرستش کنی پروردگار خود را گویا می بینی اورا و حضرت امام مالک رضی اللہ عنہ فرمودند کہ صوفیہ شد و فقیہ نگشت از دین حق برگشت و آنکہ فقیہ شد و صوفی نگشت از فرمان بیرون آمد و آنکہ ہر دور ایجا کرد تحقیق رسید بالجملہ مرتبہ کمال فقہ صحیح و ذوق صریح است و انفراد ہر یکے از دیگرے موجب انحطاط و نقصان چنانچہ علم طب بے تجربہ آن کفایت نکند و تجربہ طب بے علم آن صورت نہ بندد

جو ہر فرض بردو نوع است فرض عین و فرض کفایہ فرض عین آنست اگر بعضی از مخاطبان بجائے آرند از دیگران ساقط نشود چنانچہ نماز و روزه و حج و زکوٰۃ و غسل جنابت و تعلم قرآن و تعلم فقہ آنمقدار کہ چارہ نیست از دانستن آن و جہاد با کفار چون نفیر عام باشد و فرض کفایہ چنانکہ جواب سلام و جواب عاٹس گفتن یرحمک اللہ مرآئکس را کہ عطسہ زد و الحمد للہ رب العالمین گوید و نماز عیدین و نماز جنازہ و غسل میت و تکفین و امر معروف و نہی نیکوئی از بدی بازداشتن و پرسیدن بیمار و خواندن علم و قرآن و فقہ زیادہ از قدر حاجت و جہاد کردن بر دشمنان دین چون نفیر عام نباشد و معنی فرض کفایہ آنست کہ اگر بعضی از مسلمانان بجای آرند از گردن بعضی دیگر ساقط شود و اگر ہمہ ترک گیرند ہمہ آثم باشند

جو ہر معنی قبلہ توجہ کردن است بچیزے ہر کہ روئے بچیزے آرد قبلہ آن بود ظاہر او باطن او قبلہ انبیا و ائمہ ایشان بیت المقدس بود و قبلہ حضرت سرور عالم و امام مرحومہ حضرت ایشان کعبہ است بعضی گفتہ اند کہ قبلہ چاراند قبلہ جوارح کہ بر جمیع مومنان فرض شدہ است تا بدان سمت نماز گذارند و دوم قبلہ دل است کہ اصحاب طریقت را توجہ بدانست و مشغول ایشان در ان سوم قبلہ سر است کہ توجہ مریدان بشیخ باشد چہارم قبلہ وجہ اللہ انبیا و اولیا را توجہ بدانست و ہر چہ غیر اوست پشت بدوست و ہر چہ اوست روئے بدوست قبلہ عشاق جمال لم یزل و معنی کعبہ میانہ چیز است سمی الکعبۃ کعبۃ لاہنا سرقۃ الانیم و کعبۃ بیت اللہ و بیت الحرام گویند و منہج قصد کردن است ہر کہ قصد چیزی کند و قد مظاهر و باطن در ان راہ زندہ او همان باشد قلب عارف حرم اللہ تعالیٰ است و حرام است جرم



اللہ تعالیٰ اینکه در آید در آن غیر اللہ تعالیٰ کعبه عام است و کعبه خاص کعبه عام ظاهر است و کعبه خاص باطن است  
قبله و کعبه مقام خدمت است دل و روح محل معرفت و محبت کعبه ظاهر از اجار است و کعبه باطن پراسرار مقام  
خلیل است و اینجاریب جلیل است

بیاد کعبه چه سر میزنی خدا اینجاست	بلطف مرده کجا میروی صفا اینجاست
-----------------------------------	---------------------------------

۸۶ جوهر صوم بر سه وجه است صوم الروح بقصر الامل و صوم العقل بخلاف الهوی و صوم النفس  
بالامساک عن الطعام و المحارم - روزه در شرع عبارت است از ترک خوردن و آشامیدن  
و جماع کردن از صبح صادق تا غروب آفتاب بر نیت روزه که عاقل و بالغ و مسلم باشد و پاک باشد از  
حیض و نفاس - دوم روزه خاص و آن روزه در چشم و بینی و گوش و پوست و پا که ناویدنی نه بیند  
ناشیندنی نشنود و نا بوییدنی نبوید و نا گرفتنی نگیرد و نا رفتنی نرود و سوم روزه خاص الخاص است که روزه  
ظاهر و باطن باشد و غیر حق در دل نباشد

۸۷ جوهر یاد کردن مرگ فضله عظیم دارد حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ و سلم میفرمایند  
یاد مرگ بسیار کن که آن ترا در دنیا زاهد گرداند و حضرت عایشه رضی اللہ تعالیٰ عنہا عرض کردند که ای پیکر  
پدر چه شهادت باشد فرمودند باشد کسی که در روز بخت بار از مرگ یاد کند حضرت ابراهیم خلیل قدس سره میفرماید  
و چیزی است که راحت دنیا از من بر وی که ذکر مرگ و دیگر خوف استادن پیش حضرت خداوند تعالیٰ رفته  
بحضرت عایشه رضی اللہ تعالیٰ عنہا از سخت دلی خود شکوه کرد فرمودند یاد مرگ بسیار کن او چنان که قیامت  
از دل او برفت و حضرت امام حجه الاسلام قدس سره میفرمایند که هر که شناخت که آخر کار او به حال مرگ  
است و قرارگاه او گور و موکل او منکر و نیکر و موعد او قیامت و مورد او بهشت یا دوزخ است هیچ اندیشه  
او را مهم تر از اندیشه مرگ نبود و هیچ تدبیر بروی غالب تر از تدبیر زاهدی نبود و هر که یاد مرگ بسیار کند ناچار  
بمساختن زوایا مشغول شود و دگر راز و روضه یا بذل و عنای بهشت و هر که مرگ را فراموش کند همت او هم  
و دنیا باشد از زوایا آخرت غافل ماند و یاد کردن مرگ بر سه وجه است یکی یاد کردن غافل که بدین مشغول بود  
که یاد کند و آنرا کاره باشد از بیم آنکه از شهوات دنیا باز ماند دوم یاد کردن تأمل تا خوف بروی غالب  
باشد و در توبه تأمل تر باشد و تأمل مرگ را کاره نباشد لیکن تعجیل مرگ را کاره باشد از بیم آنکه تا ساختن بهشت  
او را بهت ازین وجه زیان ندارد و سوم یاد کردن عارف و آن از ان بود که وعده دیدار پس از مرگ است  
همیشه چشم بان دارد و در آرزوی آن باشد و درجه دیگر است بزرگتر ازین که مرگ را نه کاره باشد و نه  
طالب تعجیل آن نخواهد و نه تاخیر آن و این مقام رضا و تسلیم است و خلق چنان غافل که اگر یاد کنند نیز در شأن

بیان شریعت و طریقت  
در حقیقت

اثر نیکند که دل مشغله دنیا چنان مستغرق است که چیزے دیگر را جاسے نمائند  
جوهر - در ریشات مذکور است که حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدسنا اللہ تعالیٰ بسره المبارک میفرمودند  
که شریعت است و طریقت و حقیقت شریعت اجرائے احکام است بر ظاهر و طریقت تعقل و تکلف است  
در جمیع باطنی و حقیقت رسوخ است درین جمیعت و میفرمودند که خدمت مولانا نظام الدین میفرمودند  
که شریعت و طریقت و حقیقت را در همه چیز بیان می توان کرد مثلاً دروغ گفتن که نبی به نسبت آن واقع است  
اگر کسی آنرا بسے و مجاهده نکوید و بر طریق استقامت باشد و از زبان دور گرداند که با اختیار و بی اختیار  
از زبان صادر نشود این شریعت است لیکن با وجود این میتواند بود که در باطن داعیه دروغ گفتن باقی  
باشد سعی و مجاهده در آن کند که از باطن داعیه دروغ گفتن دور شود این طریقت است و چنان شدن  
که بی اختیار و با اختیار از دروغ گفتن نیاید نه از دل و نه از زبان این حقیقت است حضرت خواجہ این  
سخن را از خدمت مولانا بسیار نقل میکردند و استحسان میفرمودند

جوهر بدانکه متابعت اقوال جناب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم شریعت است  
و متابعت افعال طریقت و متابعت احوال حقیقت پس هر که متابعت اقوال جناب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ  
علیہ وآلہ و صحابہ وسلم کرد شریعت درست کرد و هر که متابعت افعال کرد طریقت درست کرد و هر که متابعت  
احوال کرد حقیقت درست کرد -

جوهر آغاز طریقت نهایت شریعت است تا حق شریعت نگذار در راه طریقت برد نکشاید اگر در راه  
پرد و یا بر آب رود فعل او کرامت نیست بل سحیرا استدراج است -

رہبر راہ طریقت آن بود و	کو با حکام شریعت سے رود
ایچنین کامل بجوگرہ روے	تاز وصل دوست باہرہ شوے

جوهر فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم الشریعہ اقوالی و الطریقہ  
افعالی و الحقیقۃ احوالی و المعرفۃ سری پس بر مرتبہ شرح تعالیٰ رسیدن ابتدا از شریعت است  
کسے کو در شریعت راسخ آید حقیقت را بروی خود کشاید بر رخ ناسوت و ملکوت شریعت است و  
بر رخ ملکوت و جبروت طریقت و بر رخ جبروت و لاہوت حقیقت کہ مرتبہ وحدت بر رخ است بن حدیث و آیات  
شریعت چیز نیست کہ بحث کردہ میشود در آن از حلال و حرام و مراد از ملکوت در راہ سلوک صفت در خود  
پیدا کردن کہ عبارت از کم خوردن و کم گفتن و نبوسے ریاضت نمودن کہ صفت بشریت اورفع گردد و صفت  
ملکی بروی ظاہر آید جبروت در اصطلاح صوفیہ اعیان ثابتہ را گویند و در اصطلاح حکما حقائق کونیہ را



گویند و علمائے متکلمین معلومات اللہ از سرے گویند -

جوہر طریقت راہ و در اصطلاح سالکان تزکیہ باطن چنانکہ شریعت تزکیہ ظاہر است و مخفی نماند  
۹۲ کہ طریقت عبارت از سیر خاص است کہ مخصوص سالکان راہ جناب خداوند تعالیٰ است مانند ترک دنیا و  
دوام ذکر و توجہ بمبدأ و تامل و انزوا و صدق و اخلاص و غیر آن و اسرار طریقت اشارت از احوال حقیقت است  
زیر کہ طریقت مقدمہ حصول حقیقت است و چنانچہ طریقت شریعت است حقیقت بر طریقت است و طریقت  
بے شریعت و سوسہ است و حقیقت بی طریقت زندہ

جوہر تقویٰ الفتح اول و فتح و او تریدین و پیریز گاری و فارسیان گاہے بکسر و اونیز خوانند و تقویٰ را  
۹۳ مراتب است اول پیریز از شرک کہ سبب ربانی از عذاب جاودانہ است دوم دور بودن از گناہ صغیرہ  
و کبیرہ و آن باعث حصول سعادت و دو جہانی است سوم ترک ماسوا اللہ و آن واسطہ وصول قرب ربانی است  
جوہر چار رکعت بدو سلام بگذار و اولی قل اللہم یا بغیر حساب پانزدہ بار و در ثانیہ سورۃ الکوشتر  
پانزدہ بار و در ثالثہ سورۃ الکافرون پانزدہ بار و در رابعہ سورۃ الاخلاص پانزدہ بار بعد از ان این دعا  
وہ بار بخواند حاجت روا گردد بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین حسبنا اللہ  
و نعم الوکیل انی مسنی الضرو انت ارحم الراحمین و افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد  
یا من ذکرہ شرف الذاکرین یا من طاعنتہ نجاتہ للمطیعین یا من رافعتہ لمجاہد الحالمین یا من  
لا یخفی علیہ شئ من المحتاجین برحمتک یا ارحم الراحمین و اوئے آنت کہ این نماز را بعد از نیم شب  
کند و بین الظهر و العصر ہم آمدہ است

جوہر صلوٰۃ قضا الحوائج روز جمعہ چون آفتاب برآید دو رکعت بگذار و اولی سورۃ الفلق  
۹۵ و در ثانیہ سورۃ الناس و بعد از سلام آیۃ الکرسی ہفت بار و باز چار رکعت بگذار و در ہر رکعت سورۃ  
النصر یکبار و سورۃ الاخلاص بست و پنج بار بخواند و چون فارغ شود مہتا و کثرت للاحول و لا قوۃ  
الا باللہ العلی العظیم بخواند خواص این نماز نمے دانند بجز حق سبحانہ و تعالیٰ -

جوہر دوازده رکعت لبش قنہ و یک سلام در شب و یا روز بخواند و بعد از التحیات تسبیح  
۹۶ گوید و سر بسجده بند و سورہ فاتحہ ہفت بار و آیۃ الکرسی ہفت بار و لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ  
لا الملک و لا الحمد و ہو علی کل شیء قدیر و ہ بار پس گوید انی اسالک بمعاقبہ العزیز من عرشک  
و منتی الرحمۃ من کتابک و اسمک الاعظم و جدک الاعلیٰ و کلماتک الثماتہ ان تقضی حاجتی  
ہذہ پس سر از سجده بردار و دو سلام و در این نماز براسے قضاے حوائج بمرات بہ تجربہ رسیدہ

جوہر در رکعت ہر وقت کہ تواند بگذارد و شب جمعه فاضلتر و اولی سورۃ الکافرون دہ بار و در ثانیہ سورۃ اخلاص دہ بار بعد از سلام سجدہ منادہ دہ بار و در پنجو اندودہ بار سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و دہ بار اللهم ربنا آتانی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و دہ بار یا غیاث المستغیثین اغثننا انکاکہ یک حاجت خواهد چندانکہ یاد آید بعدہ گوید یا رب ہزار حاجت دینی و دنیوی من رد اگر دان بفضل اللہ تعالیٰ روا شود۔

جوہر صلوٰۃ الصلوٰۃ بچو صلوٰۃ التسبیح است بجائے تسبیح در دو خوانند ہر درودی کہ باشد و این دو رکعت ست خواہ در شب گذارد خواہ در روز اما بعد از اشراق درین نماز اثر ہاست بہر مہمی کہ بخواند برآید

و برائے ہر مہمی در سہ روز جمعہ نیز خوانند۔

جوہر نماز قلاقل چہار رکعت است بیک سلام مابین مغرب و عشاء در ہر رکعت با فاتحہ چار قل ضم کند و بعد از سلام سجدہ منادہ ہفتاد و یکبار گوید یا حی یا قیوم بر حمتک استغیث بعضی از مرشدان طالبان را برائے موافقت باین نماز ارشاد نمودہ اند و فرمودہ اند اگر کسی خواہد کہ کوہ را بناخن تراشد اگر چہ محال است بطریق این نماز ممکن باشد و مخفی نماند کہ چون حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم در دعاسی مبلغ فرمودے یا نازل شدے غم و ہمے فرمودند یا حے یا قیوم بر حمتک استغیث جوہر صلوٰۃ العاشقین چہار رکعت است بیک سلام و در آخر شب بدین نیت نوبت ان اصلی اللہ تعالیٰ اربع رکعات صلوٰۃ العاشقین برائے اہم مہمات در اوے بعد از سورہ فاتحہ یا اللہ صد بار و در ثانیہ یا رحمن صد بار و در ثالثہ یا رحیم صد بار و در رابعہ یا وود صد بار جوہر نماز کن فیکون چہار رکعت است در اول شب آدینہ غسل پاک کند و جامہ پاک پوشد و دو اول بعد از فاتحہ صد بار بخواند افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد و در دوم صد بار الا الی اللہ تصیر الامور و در سوم صد بار نصر من اللہ و فتح قریب و بشیر المؤمنین و در چہارم صد بار انا فتحنا لک فتحا مبینا و بعد از سلام صد بار گوید غفرانک ربنا و الیک المصیر بعدہ سجدہ منہ و ہر دو دست بردارد و صد بار گوید استغفر اللہ ربی من کل ذنب و اتوب الیک یا ربنا نماز را برائے قضا حاجات از مجربات صحیحہ میفرمایند۔

جوہر در فوائد الفوائد مذکور است کہ حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ تعالیٰ لسرہ المبارک فرمودند کہ نماز حضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در سوم و چہارم و پنجم رجب است بعد از انفرمودند کہ در سیزدہم و چہار دہم و پانزدہم آورده اند بعد از ان فرمودند کہ بروایتی در سبت و سوم و سبت و چہارم



اولست پنجم بعد از آن فرمودند که در مدرسه دانشمندی بود مولانا زین الدین هر سبکه که از و سوال کردند  
او جواب شافی گفتی و در مباحثه بعبارت دانشمندان در آمدی از حال نظم و آشکاف کردی گفت که من  
بیچ خوانده ام چون بزرگ شدم وقتی نماز خواجه اولی قرآن گذاردم و دعا کردم که آئی من کبیر بن سیدم  
بیچ نظم نکرده مرا علی کرامت کن جناب مستطاب حق سبحانه و تعالی به برکت این نماز در علم بر من کشاد تا در  
هر سبکه که سخن می افتد بخوبی شایع میشوم انتی و طریقه نماز اینست که بوقت چاشت غسل کند و چهار رکعت  
بگذارد و بعد سلام بفتا و بار گوید لا اله الا الله الملك الحق المبين ليس كمثل شي و هو السميع البصير  
و چهار رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه سوره النصر بکبار و بعد از سلام بفتا و بار گوید انك اقوى  
محين و اهدى دليل بحق اياك نعبد و اياك نستعين و چهار رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه  
سوره بار سوره اخلاص و بعد از سلام بفتا و بار سوره الم نشرح بخواند و دست بر داشته بر سينه فردا در وقت  
خواهد و از اول غسل تا اتمام نماز تکلم نکند.

۱۰۱

صوم

چو هر صلاوة التبتیج چهار رکعت است بهتر آنست که در چهار رکعت بعد فاتحه از مسجات چهار سوره  
بخواند و مسجات هفت سوره است سوره بنی اسرائیل و سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن و آله  
و از حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالی عنہ این چهار سوره مردیست سوره الکافرون و سوره  
العصر و سوره الکافرون و سوره اخلاص و در روايتی سوره الزلزال و سوره الحادیت و سوره النصر  
و سوره اخلاص و بعضی در ویشان عراق و یمن در رکعت اول سوره الکافرون خوانند و در دوم سوره  
اخلاص و در سوم سوره الفلق و در چهارم سوره الناس و درین نماز در هر رکعت بفتا و پنج بار تسبیح  
خوانند یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و مجموع در چهار رکعت سیصد بار بدین  
طریق که بعد تکبیر افتتاح ثنا خوانند بعد تسبیح پانزده بار بعد اعوذ خوانند سوره فاتحه و سوره  
دیگر خوانند بعد تسبیح ده بار گوید و در رکوع ده بار و در قومه بعد تحمید ده بار و در سجده اوّل بعد تسبیح معمول  
ده بار و بین السجدين ده بار و در سجده ثانیه ده بار و این مختار مستحکم است و بعضی در هر رکعت  
بعد از قرأت پانزده بار خوانند و بعد سجده ثانیه شصت ده بار و باقی چنانکه مذکور شد اگر توفیق یابد  
هر روز یکبار بخواند و الا در هفته یا در هر ماه یا در تمام عمر یکبار و این نماز را وقت  
مبین نیست هر که هر روز بخواند بعد اثنان بخواند و اگر بعد هفته بخواند روز جمعه بهتر و اگر در ماه بخواند در  
پنجشنبه اوّل و اگر در سال بخواند روز عاشورا اوّل و بعضی میفرمایند که بعد زوال قبل نماز ظهر بهتر  
است که در روایت حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہ آمده و بعد زوال روز جمعه افضل

کہ حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمیں وقت میخواندند و از حضرت ابن المبارک رضی اللہ تعالیٰ عنہ پرسیدند کہ اگر سو و دین نماز لاحق شود در سجدہ سو تسبیح مذکور دہ بار گوید یا نہ فرمودند درین نماز سیصد بار تسبیح آمده است فقط و مخفی نماند کہ این نماز را حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم عجم اکرم خود حضرت عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ آموختہ اند و فضل این نماز بسیارست و در حدیث شریف وارد است کہ ہر کہ این نماز بخواند جمیع ذنوب صغیرہ و کبیرہ او آمرزیدہ شود و سواے این فائدہ فوائد این نماز بسیار آمدہ

جو ہر فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم ہر کہ بگذارد نماز باید آدوشینہ در جا نماز تا طلوع آفتاب مقدار یک نیزہ پس دو رکعت نماز بگذارد و نوشته شود در دیوان او کہ آمرزیدہ شود و اگر چار رکعت بگذارد و نوشته شود در دیوان مقبلان و اگر شش رکعت بگذارد و نوشته شود در دیوان مطیعان و مسلمانان و اگر ہشت رکعت بگذارد و نوشته شود در دیوان رستگاران و اگر دہ رکعت بگذارد و نوشته شود در دیوان اولیاء جوہر صاحب فوائد الفوائد قدس سرہ میفرماید کہ حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ تعالیٰ بسببہ المبارک بندہ را نماز اشراق فرمودند دو رکعت شکر اللہ در اول بعد از فاتحہ آیت الکرسی تا خالدون و در دوم امن الرسول تا آخر و آیت اللہ نور السموات و الارض تا واللہ کمل شئی علیم بعد از ان دو رکعت استعاذہ فرمودند در اول بعد از فاتحہ سورۃ الفلق و در دوم سورۃ الناس بعد از ان دو رکعت استعاذہ فرمودند در اول بعد از فاتحہ سورۃ الکافرون و در ثانیہ سورۃ اخلاص فرمودند کہ آن روز کہ حضرت شیخ الاسلام ما خواجہ فرید الحق والدین قدس اللہ تعالیٰ بسببہ المبارک مرا نماز اشراق فرمودند ہمین شش رکعت فرمودند انتہی و بعضی بعد از ان دو رکعت استعاذہ بگذارد و در اول بعد از فاتحہ سورہ واقعہ و در دوم سورۃ الاعلیٰ و الا سورۃ القدر و سورۃ الکوثر و بعد از ان دو رکعت شکر و در ہر رکعت بعد از فاتحہ پنجگانہ بار سورۃ اخلاص و حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الحق والدین قدس سرہ میفرماید کہ دو رکعت شکرانہ مادر و پدر بگذارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ آیت الکرسی یکبار سورۃ اخلاص سہ بار و بعد از سلام در دو گوید این دعا بخواند یا لطیف الطف بے و ابو الہدی فی جمیع الاحوال کہ تجب و رضی یا علیم یا قدیر اغفر لی و لو الہدی انک علی کل شئی قدیر و وقت اشراق از طلوع آفتاب تا بر آمدن آن مقدار و نیزہ است چون آفتاب مقدار یک نیزہ طلوع کند نماز شروع نماید و بعد از اشراق اگر بخواند قرآن مجید بخواند یا ذکر گوید و اگر صلوٰۃ تسبیح بگذارد بہتر و اقل اشراق و دو رکعت است و متوسط چہار و اگر شہدہ

۱۰۴

۱۰۵

نماز اشراق

و در وقت اشراق



۱۰۶

نماز چاشت

جوهر چون ربع روز بگذرد چهار رکعت بگذارد و در اول بعد از فاتحه سوره و الشمس بخواند و در دوم سوره  
واللیل و در سوم سوره و الضحی و در چهارم سوره الم نشرح و نماز چاشت دوازده رکعت است و اقل چهار  
پس در چهار رکعت اول بعد از فاتحه سوره فتح بخواند پس سوره نوح پس سوره القدر پس سوره الکوش و در چهار  
رکعت دوم سوره و الشمس پس سوره و اللیل پس سوره و الضحی پس سوره الم نشرح و در چهار رکعت سوم سوره  
الکافرون پس سوره النشیر پس سوره تبت پس سوره اخلاص - و بعد از فراغ نماز چاشت خواندن اللهم  
اغفر لی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الغفور عذابا ثورا است و هر که التزام گیرد  
نماز چاشت را اسباب معیشت و یراحفرت خداوند تبارک و تعالی میاورد و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله علیه  
و آله و آله و ائمه و سلم که سه چیز با سه چیز جمع نشود گناه با توبه و توبه با توبه و فقر و فاقه  
با نماز -

جوهر بعد نماز چاشت دو رکعت براسه صحت نفس گذارد و در اول بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار  
و سوره و الشمس یکبار و سوره اخلاص پنج بار و در دوم آمن الرسول و سوره و الضحی یکبار  
و سوره اخلاص پنج بار و بعد از سلام بخواند اللهم انی اسألك العفو و العافیة و المعافاة  
فی الدنیا و الآخرة

۱۰۸

جوهر نماز تجویز بهترین نوافل است و وقت آن ثلث آخر از شب است دوازده رکعت به شش  
سلام بگذارد و در اول بعد از فاتحه دوازده بار سوره اخلاص و در دوم یازده بار یحیی در هر رکعت یکبار  
عدد کم کند تا در رکعت دوازدهم یکبار خوانده بدهد و تر بخواند و اگر گذارد باشد اعاده کند و در اول بعد از  
فاتحه سوره الاعلی بخواند و در روستی سوره القدر و در دوم سوره الکافرون و در سوم سوره الاخلاص  
و اگر قضا شود برود و نداد و اگر مشایخ بعد هر دو گانه این نماز را قیله میفرمایند -

۱۰۹

جوهر در شب حراج دوازده رکعت بخواند و در هر رکعت بعد فاتحه سوره از قرآن مجید و تشهد در هر رکعت  
و سلام در آخرین بدهد و بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بعد  
عبداللہ استغفار بدهد و عا کند و شب حراج نزد اکثر شب است و هفتم ماه رجب است و نزد بعضی شب  
نهم ماه رمضان المبارک

۱۱۰

شعبه

جوهر شب قدر شب معظم است یعنی گویند گاه سه در ماه رمضان مبارک باشد و گاه سه غیر  
رمضان و بعضی در اول شب ماه رمضان گویند و بعضی در شب هفتم ماه مذکور و بعضی نوزدهم  
و بعضی سب و یکم و بعضی سب و سوم و سب و پنجم و سب و هفتم و سب و نهم و نزد اکثر شب است و هفتم ماه رمضان

جوہر صلوٰۃ القلوب برائے نبی کریم است در ہر واحد سورہ اخلاص کی بار بار پڑھنا

قلوب نہ باسان و ہاں

جوہر صلوٰۃ عشق ایک رکعت است چون ہر بار انا الصراط المستقیم پڑھ کر رکعت پانچویں پڑھتے ہیں  
و چون پڑھیں انا الصراط الذین انعمت علیہم شکر کنند و فاتحہ پڑھ کر تمام نماز پڑھیں سورہ القدر صوم کنند و  
لفظ انا انزلنا را سہ بار پڑھیں تر تہ پڑھیں و انعامتہ خواند و سلام دادہ از نماز پڑھیں اگر چہ این نماز پڑھیں  
نہاں نہ خیریت نہ انا فقر اگر وہ اند۔

جوہر صلوٰۃ البرکات ایک رکعت است ہر نماز مغرب یا بعد از تہجد پڑھیں نیت بگذارند و نیت  
ان اہل اللہ تعالیٰ کہی عبادہ لا یسر با الی اللہ تعالیٰ و انقطعا عن غیر اللہ تعالیٰ  
پڑھیں ہر رکعت بعد از فاتحہ سورہ اخلاص پڑھیں بار و بعد از سلام بجانب عراق یا زدہ گام رود و آنجا  
استادہ میرد و دست برد و تعظیم تر تہ پڑھیں یا زدہ بار و دنیا بتا بخواند و یکبار فاتحہ و یا زدہ بار  
سورہ اخلاص و ثواب ان بحضرت محبوب جانے شیخ محی الدین ابو محمد سید عبدالقادر جیلانی قدس اللہ  
سیرہ المبارک بگذارند و جناب ایشان را بچہ دست حق سبحانہ و تعالیٰ وسیلہ گرفتہ حاجت خواہد و بعد از زدہ  
بار بگویند یا شیخ عبدالقادر جیلانی شہید الدین نماز در خلوت بگذار۔ و در سہجۃ الاسرار  
مذکورست کہ حضرت غوث الثقلین قدس اللہ تعالیٰ سیرہ المبارک فرمودہ اند ہر کرا جائے بدرگاہ عزت  
پاسشد و در رکعت نماز بگذارند و پانچواں در ہر رکعت بعد از فاتحہ یا زدہ بار سورہ اخلاص و بعد از سلام رود و بخواند  
و بیاید بجانب عراق یا زدہ گام و بگیرد نام مراد و وسیلہ سازد و بدرگاہ عزت و حاجت خواہد قضا کردہ  
شود حاجت او۔

جوہر در رکعت قبل طلوع فجر بخواند و در ہر رکعت آیتہ الکرسی سہ بار و سورہ الکافرون و سورہ اخلاص  
یا زدہ بار بعد از ان گوید سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم و بحمدہ استغفر اللہ صد بار جناب حق  
سبحانہ و تعالیٰ قضا کند دین او را و وسیع کند بروے رزق و این مشہور و مجرب است۔

جوہر صاحب وام ہر اومت نماید بر سورہ والحدیث یا آمین الرسول یا سورہ النبأ سیزدہ  
بار بخواند یا سورہ واقع چیل و یکبار یا بعد ہر فرض پنج بار قل اللہ مالک الملک تا بغیر جناب  
جوہر صاحب فوائد القہاد قدس سرہ میفرماید کہ بندہ را غلامے بود ملیح نام او را بشکر از ارادت  
در نظر حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ تعالیٰ سیرہ کہتم از او گردانیدہ شد ہمہ زبان غلام مذکور  
سر در قدم محمد و عالمیان آوردہ بشریف بیوت شرف گشت بعد از ان نماز دو گانہ فرمودند بر لفظ مبارک

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

صلوٰۃ الاسرار  
للحاجت  
مذکورست

جوہر اولیٰ



براند که این دو گانه رایت چنین باید کرد و دعا عاظمه سوره الف

جوهر صلوة شکر النماره دو رکعت است در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنج بار بخواند و در شکر السیل در ۱۱۷

هر رکعت بعد از فاتحه کافرون پنج بار

جوهر صلوة رضای ابوبن دو رکعت است در هر رکعت چهار قتل بخواند ۱۱۸

جوهر بعد از زوال چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص نذرده بار پنج بار یا تسبیح ۱۱۹

بخواند این وقت بمجر نصف لیل است و زمان نزول رحمت چه در ای بهشت بعد از زوال کشاده میشود

جوهر صلوة الخضره دو رکعت است بعد از نماز ظهر بعد از فاتحه از سوره فیل در هر رکعت یک سوره ۱۲۰  
تا آخر قرآن مجید بخواند و هر که این نماز پیوسته بگذارد با خضر ملاقات کند

جوهر صلوة حفظ الایمان دو رکعت است بعد از نماز مغرب و راول بعد از فاتحه سوره اخلاص هفت بار ۱۲۱

سوره الفلق یکبار و در دوم بعد از فاتحه سوره اخلاص هفت بار و سوره الناس یکبار و بعد از سلام سر بسجده نهد و سبیه بگوید

یا حی یا قیوم شتبی علی الایمان

جوهر بعد از نماز مغرب صلوة او امین بست رکعت آمده در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص ۱۲۲  
۱۲۲ صلوة او امین

است و از فوائد الفوائد معلوم شده که حضرت سلطان المشایخ قدس الله تعالی بر برکتهم حضرت شیخ حسن علاء بنجره

بین العشائین شش رکعت او امین فرموده اند

جوهر صلوة السعادت چهار رکعت است در اولی سوره اخلاص چهل بار پس سی بار پس بست بار پس ده بار ۱۲۳

و بعضی اول ده بار پس بست بار پس سی بار پس چهل بار در هر شب و شنبه این نماز بگذارد و هرگز نشسته نشود و بعضی گویند

که صلوة السعادت دو رکعت است در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و اخلاص سی بار بخواند و بعد از سلام ده بار و در دود و استغفار

جوهر در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدس الله تعالی بر برکتهم فرمودند که مایاری بود ۱۲۴

به درس او را مولانا تقی الدین گفتندی مرد صالح و دانشمند او پیوسته بعد از صلوة مغرب دو رکعت

بگذاردی و در رکعت اول بعد از فاتحه و السمار ذات البرج و در دوم بعد از فاتحه و السمار و الطارق

خواندی چون او نقل کرد من او را در خواب دیدم و گفتم جناب خداوند تعالی با توجیه کرد گفت چون کار

من تمام شد فرمان آمد که ما او را بدان دو رکعت بخشیدم یکی از حاضران سوال کرد که این را صلوة النور

گویند فرمودند خیر این را صلوة البرج گویند آن دو رکعت که در هر دو آیتهای سبای سوره الفام میخوانند

در اول خم بر سینه نزن و در دوم هم خم بر سینه نزن آنرا صلوة النور گویند فرمودند که چون شب را بیدار

برام کعبه بر آید و ندانند که ای بندگان جناب خداوند تعالی وای امتنان حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی

علیه و آله و اصحابه و سلم شمار است به بخشیده بود و شبی در پیش است و آن شب اول گور است برای خیره آن  
 درین شب کاری بکنید و آن کار آنست که دو رکعت نماز بگذارید و در هر رکعت بعد فاتحه قل یا ایها الکافرون  
 پنج بار بخوانید و چون روز براید بهمان فرشته بر بام بیت المقدس برانید و بگویند که ای بندگان جناب خداوند  
 تعالی وای امتان حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم حضرت خداوند تعالی شمارا  
 روزی بخشیده است و روزی در پیش است و آن روز قیامت است برای ذخیره آن روز درین روز کار  
 بکنید و آن کار آنست که دو رکعت بگذارید و در هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار سوره اخلاص بخوانید بعد از آن بر لفظ مبارک  
 رانند که شیخ جمال الدین هانسی قدس سره این را حدیثی روایت کرده اند -

جوهر اگر معصیت می زند باید که زود وضو کند و دو گانه نماز گذارد و استغفار کند و از آن معصیت توبه  
 کند و برگزیده شد است که شد

جوهر و فادای تیسیر میگوید السجدة اثنان سجدة العبادة و سجدة التحية سجدة العبادة  
 لله تعالی خاصة و سجدة التحية بدون الله تعالی لوجه التکریم فی خمسة حال جاز للقوم ان  
 یسجد للنبی و المرید للشیخ و الرعية للملک و الولد للوالدین و العبد للمولی فی کل حال خیر  
 فادای را جی اذ اسجد الانسان سجدة تحية لا یکفر فادای خانی و ان سجدا الرجل للسلطان  
 و کان قصده التقطیم و التحية دون الصلوة لا یکفر فادای کافی قال صدر الشهداء من سجدة  
 بغير الله تعالی و یرید التحية دون العبادة لا یکفر

جوهر قول ابن عباس سجدة التحية بمنزلة السلام - و در مصداق العباد است که ملائکه را سجده آدم  
 فرمودند سبب آن بود که حق تعالی آدم را بنور ذات متجلی کرد و سجده بحقیقت آدم را بنور نور ذات  
 صفات حق تعالی را بود چنانچه امر در سجده قبله و کبر را نیست و رب الکعبة قبله راست و پیش مشایخ  
 که سر بر زمین می نهند سجده نیست آن تعظیم و تکریم نور ذات و صفات معبود حقیقی است که مشایخ  
 و اولیا بدان نور متجلی اند -

جوهر سجده پنج قسم است سجده عبودیت و سجده تحیت و جواز و اباحت و فرضیت قوله تعالی  
 فاسجدوا لله و اعبدوا این سجده عبودیت است و سجده که بغیر الله تعالی میکنند آن سجده لغویت  
 که بسجده سر بر زمین نهادن التوجه و التکریم و تحیات و اباحت - سجده دو قسم است سجده عبادت و سجده  
 تحیت مسئله کبیر در راه روز عید اضحی با و از بلند گفتن سنت است چون بمصلی برسد تکبیر منقطع کند و در وقت تکبیر  
 بهتر است که اساده شود و الفاظ در نجیب نام اعظم نیست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر

۱۲۵

۱۲۶

این قسم سجده

۱۲۷

۱۲۸

این قسم



مسئله - تاخیر نماز عید الفصح بسبب عذر تا سه روز جایز است -

۱۱۹

چون صوم از اصول طریقت مقرر بود که صوم خواص داری و یا آنکه صوم داری تا آنکه تقلیل طعام درستی بپیش فائده این راه نشود زیرا که مقصود این طائفه را تجویع است و قهر نفس یکی از آداب وزه آنست که چون روزه دار باشی جائز نرود که مردمان آنجا طعام خورند یا خواهنند خورد و اگر بے قصد سبقتی نشاید که روزه بکشی و این سخن بشنو که ترا گویند که دل مسلمانان نگاه داشتن فاضلتر است در خبر است که اگر جائز روی که مردمان طعام خورند و تو روزه دار باشی ایشان را دعا کن تا ایشان بخورند دل نگاه داشتن جائز باشد که کسی را جائز دعوت کنند و مقصود او باشد و قوی را بطیفیل و خوانده باشد چون صوم بدارد یا طے کند در آن عجبه و کبرے نکند چه آن صوم باز پان تر از افطار باشد بلکه افطار نافع تر بود

بنیاد

بنیاد

بنیاد

۱۲۰

چون هر سحر خوردن به شب اتباع سنت است که سنت سحر از برای تقویت بدن و تنفیه

بنیاد

بنیاد

بنیاد

۱۲۱

باطن و توجیه الی الله است نه برای سیری شکم  
چون حضرت شیخ سعد الدین قدس سره در شرح رساله مکیه میفرمایند که حضرت شاه مینا قدس سره میفرمودند ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از بهر آن گویند که چون آدم علی نبیا و آله و علیهم السلام را سومی زمین آوردند بگریه و زاری مشغول شدند تا آنکه تمام اندام مبارک حضرت ایشان سیاه گشت پس جناب حق سبحانه و تعالی توبه حضرت ایشان قبول فرمود فرمان رسید که درین روزها روزه دارد اشتند و خاگان ما وقت بیعت مریدان را تاخر نهند میگردند و در افطار ایام بیض بر خاگان ما اصلا رخصت نبود و رخصت در افطار از بندگی شیخ الاسلام حضرت شیخ فطیر الدین محمود چراغ دہلی قدس سره شده است از بهر آنکه اکثر مریدان بندگی حضرت مخدوم عالم ترکش مبنیان بودند و فعالا لخرج بعد امر بصوم ایام بیض رخصت بر افطار هم میفرمودند و منقول است از جناب مستطاب امیر المومنین علی کریم الله تعالی و جمه که فرمودند روزی بحضرت با عظمت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم حاضر شدم فرمودند ای علی جبرئیل ترا میگویند که برای سه روزه بدار روزه شود مگر ترا بادل روزه نپار نیکی و در دوم سی هزار و در سوم صد هزار التماس کردم که این ثواب خاص مرا باشد یا عموم را فرمودند هر که این روزها بدارد پس پرسیدم که آن روزها که ام اند فرمودند آن روزها ایام بیض است و در ریاضین است که جبرئیل علی نبیا و آله و علیهم السلام بجناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم التماس نمود هر که روزه دارد یک روز در ایام بیض دور کرده شود از آنکس شلشه گنا مان و سه و هر که

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

بنیاد

دوم روز روزه دارد و در کرده شود و ثلث گناهان و سه و هر که سوم روز روزه دارد از همه گناهان  
بیردن آید و باشد همچو کسی که شهید گشته است در راه جناب خداوند تعالی و بشارت و هبیدم یاران  
خود را و بفرماید ایشان را بر روزه داشتن ایام بیض که این روزه باروشن گردانند و لهای شان را  
و سپید گردانند و رویهای شان را -

چون هر امام شافعی همیشه رضی الله تعالی عنه پیوسته این روزها میباشند و در ذی الحجه شانزدهم  
باید داشت و صوم سه شوال حکم صیام و هر وارد اما علم را درین اقوال است صوم راسه مرتبه است  
صوم عوام و خواص و احتیاج خواص صوم عوام آنست که از اکل و شرب و جماع بازماند و صوم خواص  
آنست که سمع و بصر و دست و پا و زبان و سایر اعضا از گناهان باز دارند و صوم اخص خواص  
آنست که دل را از سمع و بصر و زبان و سایر اعضا از گناهان باز دارند و از جمیع سوی الله پاک طیبته برآرند -

چون هر بدانکه جمله حسنات را ثوابی معین است الا آن ثواب صوم معین نیست حضرت حق تعالی  
آنرا بخود اضافت فرموده و ضامن جزای آن شده پس اجر آن بغير حساب است و در خبر است که  
الصبر نصف الايمان والصوم نصف الصبر و لفظ صوم در اصل لغت موضوع است بر  
امساك مطلقا و در عرف شرع عبارت است از امساك مقید به طعام و شراب و قاع از طلوع فجر  
تا غروب آفتاب مقرون به نیت معین و مطلق امساك از طعام فضیلتی بزرگ است خصوصا مقید  
بالحکم شرعی چون پنج جمله شهادت و نشر جمیع مخالفات امتلا از طعام است - بتقلیل طعام دل صافی گردد و  
پروا بمیرد و نور علم افزایش گیرد - احوال مشایخ در آن مختلف و متفاوت طائفه مسافر و حضر بدان  
مداومت دارند بعضی صائم الدهر باشند بعضی آن را کرده اند و بعضی صوم را وودی اختیار کرده اند  
یعنی یک روز صائم باشند و یک روز افطار کنند و فضیلت آن در خبر است و وجه فضیلت  
این صوم آنست که مراد از صوم مخالفت نفس است و طعام او از عادت مالوف هرگاه نفس  
بر و ام صوم معتاد شود صوم عادت او گردد و تعاقب و تناوب صوم و افطار پیوسته در مخالفت  
بود و طائفه بر صوم ایام شریفه اقبصار نموده و آن روز عرفه و عاشوره و عشر اول از ذی الحجه  
و عشر اول از محرم و رجب و شعبان بحسب سنین اول و اول شهر و اوسط و آخر آن و ایام  
بیض یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بحسب شهر و آدینه و پنجشنبه و دوشنبه بحسب سامع  
و طائفه بر روز از طعام امساك نموده اند و پیش از غروب افطار کرده تا هم مقصود که تجویف نفس است  
حاصل شود و هم آفت اعجاب که برویت صوم است مندرج گردد شیخ الاسلام بر اختیار این طریق

۱۳۲

اقام صوم

۱۳۱

صوم دارد



انکار کرده نه انجمله مشایخ در اختیار صوم سه فرقه اند فرقه امانند که علم شان بر حال غالب بود و بخواض حوال  
مبالات ننمایند و بر غایتی که دارند و صوم بابت قدم باشند و فرقه آنکه مال شان بر علم غلبه دارد هر روز که خیرند  
موجب اشارت علم در دل ایشان اختیار صوم بود و در اشای آن هرگاه که از غیب سناخ شود چون اجضا  
طعامی و حضور جماعتی که موافقت ایشان فضیلت میزد بر مقتضای سلطان حال از اختیار او  
خود با اختیار و ارادت حق سبحانه و تعالی سناخ شوند چنانکه بنید بغدادی که علی الدوام بنیت صوم بر جا  
و هرگاه که بعضی از اخوان حاضر شدند با ایشان افطار کردی و فرقه اند که حال و علم در ایشان منحل  
بود ایشان تصرف در هر دو گاهی اختیار صوم کنند و بخواض ننگرند و یا بجهت سیاست و تدبیر خود  
یا بجهت دیگران گاهی افطار کنند یا بجهت رفق و لطف بنفس خود یا برای موافقت احباب اختیار  
ایشان در هر دو جانب از اختیار حق بود پس هر یک را ازین سه گانه طریقت خاص است مناسب  
حال و لکل وجهه هو مولیا - مصباح السدایه

جو هر به آنکه روزه قسادت قلبی را دور میکند و در حدیث شریف آمده است که الصبر نصف الایمان  
و الصوم نصف الصبر در خبر است که برای صائم دو فرحت است فرحتی عند الافطار و فرحتی  
عند لقاء الرحمن یعنی فرحت نزدیک افطار و فرحت مغفرت را گویند چنانکه در خبر است ان الله یغفر  
عند وقت الافطار و بعضی فرحت عند الافطار اجابت دعا را گویند حضرت حق سبحانه و تعالی صوم  
بخود اضافت فرمود که الصوم لے و انا اجزى به از آنکه صائم بصوم موصوف بصمدیت می شود  
صمد آنرا گویند که دیرا بطعام و شراب حاجت نباشد و بعضی گفته که صوم از افعال سر و نیت است  
مخلوق را در عبادت و دیگر اطلاع می شود و درین اطلاع نمی رود و دخل ریا در نمی شود و تخصیص  
جزای صوم که بخود فرمود بنابر آنست که چون یکی را در قیامت خصمان پیدا شوند حضرت حق تعالی جزای  
اعمال دوسه خصمان را ده مگر ثواب صوم صائم را دهد -

جو هر مشایخ طریقت میفرمایند که هیچ خصلتی بعد از ایمان بهتر از دو خصلت نیست یکی گرسنه  
سیر کردن و دیگری سیر را گرسنه داشتن یعنی بصوم و روزه را چهار فائده است اول خاموشی دوم فکر  
تسوم معرفت چهارم محبت مشایخ صوفیه اتفاق کرده اند که زیاده از چهار روز توانی افطار کرده هست و در ماه  
سال چهار روز متصل افطار آمده است مقصود از صوم تجویع نفس است درین راه گرسنگی اصل عظیم است  
جو هر در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی به برکتتم بر لفظ مبارک  
را نذکره در روایتی آمده است که جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه سلم پناه

سه روز روزه داشتی اما معلوم نیست که آن سه روز کدام بوده است بعد از آن فرمودند که آداب روزه ایست که ثلث سال را روزه داشته شود یعنی در سال چهار ماه بعد از آن فرمودند که این را قسمتی کرده اند اما نکته سینه دارند و ذی الحجه و ده محرم نیز دارند و ده روز دیگر روزهای تبرکه و موسم بهارند همان ثلث سال میشود بعد از آن فرمودند که این را نوع دیگر هم تعیین کرده اند اگر در هفته دو روز روزه دارند مثلاً دو شنبه و پنجشنبه همان ثلث سال می شود و فرمودند که هر که پیوسته روزه میدارد و اوقات میشود در پنج روزه برو آسان میگردد پس ثواب در آن بیشتر باشد که یک روز روزه دارد که آن بر نفس دشوارتر آید و آن روزه داودی است علی بنیاء و آله و علیہ السلام یک روز روزه دارد و یک روز افطار کنند

چون هر یک از آنکه روز عاشوره و عرفه یعنی نهم عید الضحی حکم صیام در دارد و شش روزه بعد عید و سه روزه در هر ماه همین حکم دارد

چون هر در حدیث شریف وارد است که هر که در شنبه و پنجشنبه و جمعه ماه رجب ذیقعد و ذی الحجه و محرم روزه دارد عبادت به مقصد ساله در دیوان عمل وی ثبت گردانند

چون هر عبادت بمرتب است کسی عبادت میکند از جهت ثواب عقاب این مرتبه عامه مومنان است و کسی بنا بر آنکه او را بنده خوانند و بشرف بندگی رسانند زیرا که بنده بزرگترین نامهاست مراد می راکه حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و سلم هیچ خطابی که یا ایها البنی و یا ایها الرسول خوش نبودند چون خطاب بشما ان الذی اسری بعبده بنایت منشر گشتند این را عبودیت گویند و شرط عبودیت چهار چیز است و فایا لهود و محافظه الحدود و رضا بالموجود و صبر بر منقود و کسی عبادت میکند اجلالاً و هیبت و حیا و محبة و این را عبودیت خوانند پس عبودیت اسما از عبودیت و عبودیت اسما از عبادت پس محل عبادت تن است و آن بجا آوردن امر است و محل عبودیت روح و آن راضی شدن بحکم است و محل عبودیت سر است و آن عبادت در احوال است پس عبادت اصل است و عبودیت فرع و عبودیت نیست فرع بدون اصل یعنی تا آنکه ایتان امر نبود رضا بحکم عبادت در احوال نشود و عبادت و عبودیت مجامده است بانفس و عبودیت هدایت است حضرت شیخ ابو علی قاف قدس فرمودند العبادۃ للعوام و العبودیۃ للخواص و العبودۃ لاخص الخواص و العبادۃ لمن له علم الیقین و العبودیۃ لمن له عین الیقین و العبودیۃ لمن له حق الیقین فالعبادۃ لاصحاب المجاہدات و العبودیۃ لارباب المکابرات و العبودۃ صفات اهل المکاشفات

چون هر یک از آنکه عبادت حضرت امیر المومنین افضل الصدقین رضی الله تعالی عنه حضرت خداوند تعالی

بیان مشتمل بر عبادت

در عبودیت



را اجلالا و تعظیما بود و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و سلم که ابو یکر بر شما از کثرت صوم و صلوة فاضل نشده است الا بخیر که قرار گرفته است در سینه او و آن عظمت و اجلال است و عبادت حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و فادیه بود از نهمت حضرت ایشان ممیّب بود و ندیج که از حضرت خداوند تعالی برسد از وی هر چیز برسد و حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و سلم فرمودند که شیطان میگرداند از سائیه عمر و عبادت حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه از وی شرم بود و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و سلم شرم نکنیم من از کسی که شرم میکنند از فرشتگان آسمان و عبادت حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب کرم الله تعالی و جدا از رو محبت حضرت خداوند تعالی بود قال الله تعالی و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمא و اسیرا جوهر قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون دنیا فریم جن و انس را اگر آنکه عبادت کنند و عبادت خالصا کوجه الله تعالی وسیله قرب و معرفت است و عبادت عادی علامته پیوسته است و نتیجه آن تفاوت است مگر در جمیع با عبادت عبادت عبادت میکنی مگذر عبادت و هر که جناب حق سبحانه و تعالی را بعلت عبادت کند معبود او همان علت باشد از اینجا است که گویند هر چه دکنند تست معبود تست

۱۴۱ جوهر در رشحات مذکور است که حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمودند که عبادت عبارت از آنست که با او امر عمل نمایند و از نواهی اجتناب کنند و عبودیت عبارت است از دوام توجّه و اقبال بجناب حق سبحانه و تعالی و فرمودند که در بعضی کتا بها فرق عبادت و عبودیت چنین کرده اند که عبادت ادای وظایف بندگی است بموجب شریعت و عبودیت حضور و آگاهیه دل بر نعمت تعظیم و میفرمودند که مقصود از خلقت انسان تعبد است و خلاصه و زبده تعبد آگاهیه است بجناب حق سبحانه و تعالی در همه احوال بعبت تضرع و خضوع

۱۴۲ جوهر کسیکه خود را مستغنی از بندگی داند مدعی ندانند نیست و بندگی کردن انیست که آنچه فرمایند آن کنی و بنده بودن انیست که بر آنچه بدارند همداران باشی و اصل بندگی ذل و انقار است بر خدایا اظهار آن از بنده بیشتر الطاف حضرت خداوندی در حق او زیاده تر و صاحب ثنوی قدس سره میفرمایند

گر تو خواهی ترس و دل زبندگی	بندگی کن بندگی کن بندگی
زندگی مقصود بهر بندگی است	زندگی به بندگی شرمندگی است
جز خضوع و بندگی که مضطر	اندرین حضرت ندارد اعتبار

هر که اندر عشق یابد زندگی	کفر باشد پیش او جز بندگی
ذوق یابد تا بد طاعات بر	مغز یابد تا بد دانه شجر

۱۴۱

جوهر بر طاعتی که بر تن دشوار تر باشد طاعت همان باشد و مخالفت نفس بر همه طاعتهاست  
و قال الله تعالی و نسی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی هیک نفس از نفس بفران  
تست کفش پاکین که بهشت آن تست این طایفه رواند اند که همه عمر یک قدم بر مراد نفس و نود و بیس  
اگر تعظیم نفس نبودی مخالف امر حضرت خداوند تعالی نشدی و در فرعون اگر تعظیم نفس نبودی دعوی  
خدائی نکردی پس موافقت حضرت خداوند تعالی بجز مخالفت نفس نبود

۱۴۲

جوهر اخلاص پاک و خالص کردن دوستی و عبادت و طاعت بی ریا کردن دین بی ریا داشتن  
جوهر اخلاص آنست که عمل صالح کنی و از حضرت خداوند تعالی ثواب آن نه طلبی و نه خواهی که ترا  
یاد کنند و بر آنکه آن ترا بزرگ دانند

۱۴۶

۱۴۷

جوهر یعنی میفرمایند که اخلاص در عمل آنست که صاحب آن در دنیا و آخرت بران غرض نخواهد و این  
اخلاص صدیقان است و بعضی میفرمایند که اگر طلب ثواب کند از اخلاص بیرون نیاید و حضرت  
ذوالنون مصری قدس سره میفرمایند که علامت اخلاص سه چیز است یکی برابر بودن مدح و ذم  
خلق و هم فراموش کردن و بی اعمال و اعمال سوم تقاضا نکردن ثواب در دین و دنیا و بعضی میفرمایند که اخلاص  
در فراموشی رویت خلق است بدوام نظر سوی حضرت خداوند تعالی تا از نظر بخل بیرون نیائی هرگز  
بکنج اخلاص نرسی و از اینجا است که دعوی را بر ملاستی قنصل و چند ملاست خلق را در نظر دارد که عمل حال خود را  
می پوشد و دعوی بدوام نظر بفرست خداوند تعالی دارد و بعضی میفرمایند که اخلاص نادیدن اخلاص است چه  
که در اخلاص بخود اخلاص بنیه اخلاص باخلاص محتاج باشد چه التفات باخلاص و نظر در آن عجب است  
جوهر به آنکه عمل ظاهر به دون اخلاص باطن بکار نیاید ان الله لا یبصر الا بصیر و الی اعمالکم  
و لکن نیز نظر الی قلوبکم و نیا تم بدستی که الله تعالی نظری کند بسوی صورت های شما بسوی اعمال شما لکن  
نظر میکند بسوی قلوب شما و نیات شما پس مقبول نزد الله تعالی قلوب باخلاص باطن اگر صورت با پاکی  
قلوب باشد و اعمال ظاهر با اخلاص باطن آن زبان صورت و اعمال نیز مقبول گردد

۱۴۸

۱۴۹

جوهر هر که همیشه پیش آید هفت روز بخواند روز جمعه یا الله یا واحد صد بار و شنبه یا رحمن یا رحیم  
صد بار و یکشنبه یا واحد یا واحد صد بار و دوشنبه یا صمد یا فرد و سه شنبه یا حی یا قیوم صد بار چهارشنبه  
یا حنان یا منان صد بار پنجشنبه یا ذوالجلال و الاکرام صد بار مجرب است





جو هر آيه الكرسي تا خال دون بعد هر نماز از فرائض و سنن و نوافل و در غير اوقات نماز در اوست  
نمايد غني گردد

جو هر قل اللهم مالك الملك بالغير حساب مواظبت كند بعد هر نماز از فرائض و سنن و نوافل  
و در غير اوقات نماز و وقت خواب رزق و وسيع گردد و دين ادا شود و محتاج نه شود

جو هر سوره واقعه هر روز بعد نماز فجر و مغرب و عشا يكبار بخواند سختي و درويشي نه بيند و دشمنان او  
مقهور شوند و اگر معاندی نسبت بوي كيد كند انديش ضرر و اثر آن بوي لاحق شود و هميشه در حفظ

حضرت خداوند تعالی باشد و هر كه اين سوره را در مجلس واحد چهل بار بخواند حاجت قضا شود

جو هر اگر تنگ دست سوره النصر هر روز بعد نماز فجر بخت و پنج بار بخواند تو انگر گردد

جو هر براي دفع تنگي معيشت هر شب سوره حمه بخواند و بعد وضو شانه كند ريش را

جو هر بسم الله الرحمن الرحيم لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم بسم الله الملك

الحق المبين من العبد الذليل الى مولی الجليل قد مسني الضر وانت ارحم الراحمين بوي

و در آب جاري اندازد حضرت خداوند تعالی غرضش در سبوع واحد حاصل كند

جو هر بعد از نماز صبح چهل از تكلم صد بار گويد بسم الله الرحمن الرحيم لاحول و لا قوة الا بالله

علي العظيم يا حي يا قيوم يا قديم يا قديم يا فرد يا قدير يا احد يا صمد هر حاجت كه خواهد روا شود

جو هر هر كه اگر صفتش آيد بخواند تو كلت على الحي الذي لا يموت ابد او الحمد لله الذي

لم يخذله و لم يكن له شريك في الملك لم يكن له ولي من الدن و كبره تكبيرا

و بعد از آن تكبير گويد موجب است

جو هر اگر خيزد كه شود بخواند كفى بالله نصير او كفى بالله شهيد او كفى بالله عليما و كفى بالله

حسيبا و كفى بالله وليا بعد سه بار بخواند صحت في جوار الله و صحت في مان الله

جو هر هر كه دفينه نماده فراموش كند يا دفينه پدر و اقربا يا غير ایشان نميداند كه در چه موضع است

سوره الفحه مواظبت نمايد و اگر سوره الزلزال در نماز و غير نماز بسيار خواند بر دفينه ماي زمين طلوع

بايد در خواب يا در بيداري

جو هر صاحب فوائد الفوائد قدس سره ميفرمايند كه حضرت سلطان المشايخ قدسنا الله تعالى

ببركتهم فرمودند كه چون خواننده را در آيت ذوقه و راحت پيدا آيد بايد كه آنرا تكرار كند و حبت كند

فرمودند كه در حالت تلاوت و سماع سعادتني كه حاصل ميشود بر سه قسم است الوارث احوال است و آثار است



و آن از سه عالم نازل میشود و آن سه عالم ملک ملکوت و بنیما جبروت است و آن سعادت بر سه جای  
 فرود می آید بر ارواح و قلوب و جوارح نخست انوار از ملکوت بر ارواح بعد از ان احوال از جبروت بر قلوب بعد  
 از ان آثار از ملکوت بر جوارح یعنی اول در حال سماع انوار نازل میشود از عالم ملکوت بر ارواح بعد از ان در دل پیدا  
 می آید آنرا احوال میگویند و آن از عالم جبروت است بر قلوب بعد از ان بکافی و جنبشی که ظاهر میشود آنرا آثار میگویند  
 و آن از عالم ملکوت است بر جوارح و فرمودند که حضرت شیخ اکبر قدس سره بر اقرآن مجید یاد گرفتند مودی گفتی که اول  
 سوره یوسف یاد گیر و فرمودند که جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم فرمودند که هر که انیت  
 یاد گرفت قرآن مجید باشد و بدان نرسد و هم بدان نیت از جهان برود و او را در گور نهند فرشته باید و ترنج  
 از بهشت بیارد و بدست او بد آنکس او را ابتلاع کند تمام قرآن مجید محفوظ شود و در حشر عاقبت مبعوث شود  
 و فرمودند که قرآن مجید برتر تریل و با تردید باید خواند کسی که از حاضران سوال کرد که تردید  
 چه باشد فرمودند که از آیه که خوانده را ذوقی و رقتی حاصل آید تکرار باید کرد و فرمودند که رقت جناب سرور عالم  
 الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم بخوانند که چیزی بخوانند فرمودند لبم الله الرحمن الرحیم هم درین تسمیه دل مبارک  
 را حالی پیدا شد بستی بار مکرر فرمودند و فرمودند که مراتب قرآن مجید بیست نوع است بیج نوع از ان بیان  
 فرمودند اول آنست که وقت قرآن مجید خواندن باید که دل خواننده را تعلیق بجناب حق سبحانه و تعالی باشد  
 و اگر آن میسر نشود باید که آنچه میخواند معانی آن بر دل بگذراند و اگر آنهم نتواند باید که در حال قرآن مجید خواندن  
 جلال عظمت جناب حق سبحانه و تعالی بر دل بگذراند کسی که از حاضران سوال کرد که اینمغنی همان تعلیق  
 بجناب حق تعالی است که در مرتبه اول فرمودند فرمودند قرآن بذات جناب حق سبحانه و تعالی بود این  
 بصفات است مرتبه چهارم فرمودند که در وقت خواندن باید که حیا بردی غالب باشد و تصور کند که این  
 دولت چه لائق نیست و مرا چه محل این سعادت است و اگر آنهم نباشد باید که بداند مجازی آن قرآن مجید  
 خواندن حضرت خداوند تعالی است هر آینه مرا چه ازای بدید درین میان بنده عرضه داشت کرد  
 که برابر که بنده قرآن مجید میخواند مشغول واضح آن آنچه معلوم باشد بر دل بگذراند و اگر در اثنا تلاوت  
 دل بنده بسودا می یا باندیشه مشغول شود باز با خود گویم که این چه اندیشه و چه سودا است و دل خود  
 بواضح مشغول کنم همان زمان بر سر آتیه رسم که آن آیت مانع آن سودا و آن اندیشه باشد آتیه  
 در نظر آید که در حال آن مشکل باشد که در دل گزشت حضرت سلطان المشایخ فرمودند که آن مغنی

نیکو است آنرا نیکو نگاه دارن

یاد نمی شد حضرت خواجه محمد چشتی قدس الله قلبه بسره الغریز در خواب فرمودند که صد بار سوره فاتحه وقت خواب خوانده باشی از برکت آن تمام قرآن مجید یاد شد.

جو هر بر که قرآن مجید یاد گیرد اول سوره یوسف یاد گیرد برکت او تمام قرآن مجید یاد شود.

۱۴۴

۱۴۵

جو هر حضرت تلاوتی قاری قدس سره و شرح عین العالم میفرماید که قاری هر روز بعد تلاوت قرآن مجید این دعا بخواند اللهم ارحمني بالقرآن واجعلی الاما و نور او هدی و رحمة اللهم ذکر فی الناسیت و علمنی منه ما جهلت و ارزقنی تلاوته انار اللیل والنهار واجعله حجة لی یا رب العالمین و از حضرت خواجه یعقوب چرخ قدس سره منقول است که صحابه کبار بعد تلاوت قرآن مجید هر روز مواظبت این درود داشتند اللهم صل علی محمد و آله و صحبه بعد و ما فی جمیع القرآن حرفا حرفا و بعد و کل حرف الف الف.

این دعا را  
اصحاب  
این درود

۱۴۶

جو هر در خبر است بر که قرآن را پیش روی خود گرداند بقیامت پیش او برود و او را سومی بهشت بنویسند و هر که پشت اندازد بقیامت پس پشت او فرشته آید و بسوی دوزخ راند و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله اصحابه و سلم که شب معراج گناهان است من برین عرض کردند ندیم از انبیان بزرگتر از آن کسی که قرآن داند بخواند و امام احمد حنبل قدس سره فرمودند که بدیدم در خواب حضرت خداوند تعالی را بر بار عرض کردم که یا رب بکدام عبادت فرست تو شود بندگان را سوی تو فرمود قرآن مجید بخوان عرض کردم لفهم یا بغیر فهم یا بغیر فهم یعنی قرآن فهم کند یا نکند و فرمودند حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم اگر خوابی حضرت خداوند با تو سخن گوید پس قرآن بخوان و اگر خوابی تو با خداوند تعالی سخن گوید پس نماز بگذار.

۱۴۷

این دعا را  
اصحاب  
این درود

جو هر سجده فرض است در سوره غده و غل و غنی اسرائیل و حج و فراق و الم تنزیل و حم السجده و الواجب در سوره اعراف و مریم و ص و قرآن و سنت در النجم و اذا السهار الشفقت و افر و قطوع و دخل یتر فی کل سجده من الاربعه عشر قراة اخری و تسبیحات شسته.

۱۴۸

جو هر قال الله تعالی افلا یتدبرون القرآن فرمان میشود پس چرا فکر نمیکنید در خواندن قرآن مجید تا معانی لطیفی و اسرار صلی کلام الله بدانید حضرت امام جعفر الصادق میفرماید که خداوند تعالی تجلی می کند مریدگان خود را در تلاوت کردن قرآن مجید لیکن ایشان را معلوم نمیشود.

۱۴۹

جو هر در رساله هدیانی گوید قاری وقت تلاوت خود را بکلام الله سپارد چنانچه حق تعالی بیرون است یعنی دل را بر دستن اسرار قرآن منتظر دارد و چون سری از آن روشن شود بهمانجا بایستد و آن را بر خاطر نقش کند و شاید وقت خود سار پس یقین کلام خود را بدو نماید چنانچه حق نمودن است پس هر چه



در عالم غیب و شهادت است روی نماید و تاثیر آن این بود که اگر تائی آیه قرآن منزل من القرآن  
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین با تلوذ و تقسیمه بر مومن و مومنه خوانند و بر زحمتی صد ساله بد صحت یابد  
و اگر آیه شحم امانه فاقبره بر شیر و مار و هر طالی که باشد سه بار بخواند و بدد بپاک گردد و اگر آیه شحم اذ اشرا انشره بر پلاک  
شده بخواند زنده گردد و در تمهیدات میگوید که خواننده قرآن را از صفت بموصوف رفتن آلت که وقت تلاوت  
تفکر نماید که چه فرمان میشود و بچه ترسیم میکند و بچه ترسیم می نماید پس ازین صفات ذاتی بنات فکر کند که الله تعالی  
را چنین میفرماید و ازین چیز منع میکند این طریقه در پرده سخن محبوب شنیدن است اگر تدریج برین عمل کند و اعطای  
او امر واجب بیند و از نوای اجتناب نماید آن قاری را تالی گردانند و با صفات ذاتی افس و معرفت  
ارزانی فرمایند - رسول علیه السلام فرمودند که در خواندن قرآن مجید گریه باید کرد و اگر گریه نیاید بستم  
آرد و اگر بچشم نگرید بدل گریه کند یعنی آنحضرت چون بآیه عذاب میرسیدند استعاذه کردند سه مرتبه  
اعوذ بالله میگفتند و بآیه مغفرت رحمت جستی تو بچنان کن فکر در تلاوت آلت که در آستیه که رسد در عذاب  
و رحمت و قصه که باشد تامل کند و خلقت هر موجودی و مخلوقی فکر نماید و چون در صفات من رسند تواضع  
کند و عزت دارند و چون در خسارت و ابرام کفار رسند که با حق در رسول کرده اند آهسته و با شرم  
خوانند و هر چه از تلاوت کردن بشنود آنرا از حق شنیدن دانند و در قوائد الفوائد تلاوت با ترتیل و ترویج  
باید کرد و ترویج آلت که بر آستیه که خواننده را رستقی و ذوقی حاصل شود تکرر کند یعنی باز خواند و  
ترتیل آن که رعایت مخارج کند

۱۸۰ جوهر حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ماه رجب را شهر الله فرمودند و شعبان را شهر  
در رمضان را شهر امتی زیرا که شهر رجب مخصوص است بمغفرت و شعبان را شهر برانمفی فرمودند که نزول  
آیه ان الله دلائلکم لیصلون علی ابنی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما در  
ماه بوده است و در رمضان را شهر امتی بدان معنی که ماه رمضان گناهان امت را میسوزد و ناجیه میکند  
جوهر باید که در شب بر آیه غسل کند و نیت روزه بامداد کند و روزه پانزدهم بدارد و در یک چشم  
کیبار سر مه کند و در دوم دوبار تا سال دیگر چشم او بدرد نیاید و درین شب آوند با بجنابان تا برکت  
تا سال دیگر پیدا آید و درین شب از دانه پزده و از گوشت پرمیز کند و از ده شکر است دانه پز  
پاک است و ده درجه از بهشت است

۱۸۱  
اعمال شب براه

۱۸۲ جوهر در طهارت صاحب الهدایه قدس سره میفرماید که طهارت شرط صحت صلوٰه است و  
شیطان در هیچ وقت بر حال بنده مومن چندان غیرت نبرد که در حال صلوٰه دو وقت قرین مناجات او

با خداوند تعالی و طهارت که نور است از انوار ایمان مومن را بمشابه سلاحی است در دفع شیطان که  
الوضوء سلاح المؤمن و فضیلت وضو برابر با فضیلت پوشیده نیست و در فضیلت بیشتر  
از آنکه در چه محبوبی حق سبحانه و تعالی بدان یا بند که ان الله يحب المتطهرین و بحسب المتطهرین اهل  
طهارت سه طائفه اند طائفه عوام مومنان و طهارت ایشان بر طواصیر و تنظیف بدن و لباس و مکان  
مقصود بود و طائفه عوام صوفیان و خواص مومنان و طهارت ایشان بهم در ظاهر بود و بر وفق طائفه  
اول بهم در باطن بر وفق طائفه سوم و آن ترک کینه نفس بود از اخلاق ذمیه و تصفیه قلب از لوث محبت دنیا و  
طائفه خواص صوفیان و اخلاص خواص مومنان و ایشان با طائفه اول و دوم در طهارت ظاهر و باطن  
مشارک باشند و بطهارت بر از لوث ملاحظه اغیار منفرد و بعضی از متزهان و مشبهان مقصود در تطهیر  
ظاهر میباشد و در تطهیر باطن از انجاس غل غش و حقد و حسد و غیر آن تسامح و تساهل روا دارند و این  
مناهی سیرت اصحاب حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم است چه از صحابه بودند که با  
برهنه بر راه رفته اند و بر زمین بے سجاده نماز کرده و گاه گاه در استنجا بر مجرد سنگ اقتضار نموده و لیکن  
همه در تطهیر باطن کوشیده

جو هر بر که با وضو باشد هیچ بلامتلا نشود و هر که لباسی رسد و او بے وضو باشد ملامت نکند مگر نفس  
خود را و فرمودند جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم که آمرزش خواهند داشتگان  
آنکس را که با وضو است مادام که حدیث نرسیده است و فرمودند هر که با وضو بمیرد شهید مرده باشد و  
فرمودند که وضو حصار و سلاح مومن است و فرمودند که خوردن آب بقیه وضو مومن شفاست از  
هفتاد در و حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه و وجهه آله الکرام  
طهارت ساختند و فضال آن طهارت استاده خوردند و این حدیث روایت کردند که هر که فضال طهارت  
بخورد جناب خداوند تعالی آنرا علاج بیماریها گرداند که اطباء از معالجه آن عاجز آمده باشند -  
و وضو بر وضو نور علی نور است و در خبر است که رسول علیه السلام از ابلیس پرسیدند که دشمن ترین با  
تو یک تو که ام است گفت کسی که دائم با وضو است - چون آب نیاید تیمم کند در شریعت نماز  
بی طهارت درست نگردد و در حقیقت نیز درست نشود چنانچه ظاهر طهارت است باطن نیز طهارت است  
طهارت ظاهر آب است و طهارت باطن آب نماست و محالست در آب حیاء و خون  
جو هر در خبر است فردای قیامت همه کس را فرمان رسد که سجده کنید کسانیکه با وضو و با طهارت  
مرده اند سجده کردند و خواهند و کسی که بے وضو مرده سجده را قادر نشود و در عقوبت گرفتار بود -



## گزسوم

گزسوم ششم  
۱۱۲ جوه

جوهر در تعریف علم و مراتب آن صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که مراد از علم نورست مقتبس از مشکات نبوت در دل مومن که بدان راه یابد بخداوند تعالی یا بخداوند تعالی و این علم و صفت خاص انسان است و ادراکات حسی و عقلی او از ان خارج و فرق میان عقل و این علم آنست که عقل نورست فطری که بدان اصلاح از فساد و غیر از شریعت میگردد و آن مشترک است میان مومن و کافر و علم خاص مومنان راست و عقل که مشترک است میان مومن و کافر آن عقل است که تمیز میکند میان صلاح و فساد امور دنیوی چه این عقل هم مومن را تواند بود و هم کافر را اما عقلی که تمیز کند میان صلاح و فساد امور اخروی آن خاصه مومنان است و میان او و علم تلازم واقع است و دیده این عقل بنور هدایت روشن است و بکمال شریعت مکمل و عقل در ذات خود یک چیز است و لیکن دو وجه دارد یکی در خالق و عبارت از عقل هدایت که خاصه مومنان است و یکی در خلق و این عقل مشترک است که آنرا عقل معاش خوانند و اهل ایمان و طالبان حق و آخرت را عقل معاش تابع عقل هدایت بود و در هر صورت که عقل معاش را با عقل هدایت موافقت و مطابقت و متابعت بود آنرا معتبر دارند و بر مقتضای آن عمل کنند و هر کجا عقل معاش را با عقل هدایت مخالفت افتد آنرا از وجه اعتبار اسقاط کنند و بدان نیلالات تنهات و ازین سبب اهل دنیا ایشان را بضعف عقل نسبت کنند و ندانند که ایشان را در این عقل ایشان عقلی دیگر است و علم سه گونه است یکی علم توحید و دوم علم شریعت و کار خداوند تعالی از اقدام و ایجاد و امانت و احیاء و نشر و ثواب و عقاب و غیر آن رسوم علم احکام شریعت از او امر دنیوی و هر یکی را ازین مسالک سه گانه سالک است جدا گانه سالک مسلک اول را عالم ربانی خوانند و در علم او این دو علم دیگر داخل من غیر عکس و سالک دوم را عالم اخروی خوانند و در علم او علم شریعت مقدار فرضیت داخل من غیر عکس و سالک مسلک سوم را عالم دنیوی خوانند و او را از ان دو علم دیگر خبر نه چه اگر خبر داشتی آنچه دانستی بعمل آوردی از بهر آنکه تصور در اعمال نتیجه تصور ایمان است علماء ربانی با وجود ایمان بوجدانیت حق سبحانه و تعالی ایمان دارند باختر ایشانند سابقان و اهل تصوف و علماء اخروی با وجود ایمان باحوال آخرت از علوم اسلام آنچه محتاج الیه است بهره دارند و آنرا در عمل می آرند ایشان را ابرار و اصحاب الیمین خوانند و علماء دنیوی جز نظایر علوم اسلام هیچ نصیب نه دارند و آنچه دانسته اند بعمل نیارند بسبب غیبت ایمان

و شرا ایشان بر گران متعدی بود ایشانند اصحاب ایشان و اشرار اناس و علماء السوء که در حق ایشان عیب  
و تخذیر وارد شده است و در حدیث معراج آمده است از حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه السلام صحابه  
و سلم که آن شب بر جماعتی گذشتم که لبهای ایشان را بمقراض آتشین بریدند پرسیدم که شما چه فوید  
گفتند که ما آن گروهیم که برینکی میفرمودیم و خود بیاوریم و از بدی نمی سیکردیم و در آن اقدام نمودیم چنانکه  
همچو پس بهتر از علماء ربانی و اخروی نیست هیچکس بدتر از علماء دنیوی نیست و سبب آنست که هیچ چیز از علم  
سودمند تر نیست و قتی که از هر حق تعالی طلبند و هیچ چیز از او زیاده کار تر نیست و فقیه از برای دنیای دنیا  
و علامت علم نافع آنست که در نفس تقوی و تواضع باشد و علامت علم ضار آنکه در نفس کبر و تفاخر  
و عنبر در و طلب دنیا بود.

جوهر در بیان آنکه علم تابع است مروج در شیخ نور الدین عبد الرحمن جاسی قدس سره  
در لوائح میفرمایند که شیخ صدر الدین قونوی قدس سره میفرمایند که علم تابع است مروج در آب معنی  
که هر حقیقت از حقائق را که وجود است علم است و تفاوت علم بحسب تفاوت حقائق است و قبول  
وجود کمالاً و نقصاً ناپس آنچه قابل است مروج در اعلی الوجود الاکمل قابل است مروج در اعلی الوجود  
و آنچه قابل است مروج در اعلی الوجود النقص منصف است بعلم علی هذا الوجود و فشار این تفاوت  
غالبیت و مغلوبیت احکام و جوئی امکان است در حقیقت که احکام و جوئی غالب است آنجا وجود و علم  
غالب تر و در حقیقت که احکام امکان غالب تر و وجود و علم ناقص تر و غالباً خصوصیت حکم با لیبیت علم وجود  
را که در کلام شیخ واقع شده است بسبب تمثیل است و الا جمیع کمالات تابعه وجود را چون حیات و قدرت  
و ارادت و غیر باین حال است و قال بعضهم قدس الله تعالی امرهم بیچ فردی از افراد موجودات از  
صفت علم عاری نیست اما علم بر وجود است یکی آنکه بحسب معرفت آنرا علم میگویند و دیگری آنکه بحسب معرفت  
آنرا علم میگویند و هر دو قسم پیش از باب حقیقت از مقوله علم است زیرا که ایشان مشاهده میکنند سرایت  
علم ذاتی حق سبحانه و تعالی را و جمیع موجودات از قبیل قسم ثانی است مثلاً آب که بحسب معرفت او را عالم میدانند  
امامی بنیم او را که تمیز میکند میان بلندی و پستی از بلندی عدول میکند و بجانب پستی جاری میگردد پس از  
خاصیت علم است جریان وی بر مقتضای قابلیت قایل و عدم مخالفت بآن اما درین مرتبه علم در صورت  
طبیعت ظاهر شده است و علی هذا القیاس سرایت العلم فی سائر الموجودات

۲ علم تابع امر وجودی

حقیقت

۳

جوهر اقسام علوم چهار است یعنی علم احادیث و علم اصول فقه و علم نظر و استدلال که آنرا علم کلام گویند  
و علم سلوک و تصوف اول علم روایت و اخبار و آثار دین جمیع را علم احادیث گویند و الروایه اعم بطریق علم



فعل البنی والخبر بطریق علی قول البنی الاعلی فعله واثار افعال الصحابة دوم علم در آیه و آن علم فقه و احکام متداول میان علماء اصول و علماء فقه یعنی علم اصول فقه متداول میان علماء اصول است و احکام مسائل متداول میان علماء فقه است و سوم علم نظر و استدلال است بر مخالفان مذہب اہل سنت و جماعت با ثبات حجت بر اہل بدع و ضلال نصرة للدين مانند اثبات وحدانیت حضرت خداوند تعالیٰ کہ حضرت خداوند تعالیٰ واحد است و در اصطلاح این علم را علم کلام گویند چهارم علم حقائق و علم مقامات و علم احوال و علم معاملة و اخلاص است و در طاعات و در توجہ نسوی حضرت خداوند تعالیٰ از جمیع جهات و این علم را علم سلوک و علم تقویٰ گویند و این اعلیٰ و اشرف علوم است و علم حقائق علم دل است و علم معارف و علم اسرار کہ این را علم اشارت گویند۔ حضرت خداوند تعالیٰ مخصوص گردانیده است حضرت علیہ السلام بعلوم ثلثہ اول علمے است کہ بیان فرمود آنحضرت ہمہ خالق را و آن علم شراعی و احکام است کہ آنرا علم ظاہر گویند دوم علمی است کہ خاص گردند آنحضرت بدان علم بعض صحابہ را نیز ایشان را چنانچہ فرمود علی علیہ السلام کہ تعلیم فرمودند مرا آنحضرت ہفتاد نوع از علم کہ تعلیم فرمودند آن ہفتاد علم سچکس را جز من سوم علمے است کہ مخصوص آمد بدان علم آنحضرت کہ شریعت است در این علم کسی از صحابہ۔

جوہر در علم لدنی صاحب مصباح الہدایہ قدس سرہ میفرماید کہ علم لدنی علمی است کہ اہل فرب بتعلیم جناب الہی و تقسیم ربانی معلوم و مفہوم شود نہ بدلائل عقلی و شواہد نقلی و فرق میان علم البقین و علم لدنی آنست کہ علم البقین ادراک نور ذات و صفات جناب الہی است و علم لدنی ادراک معانی کلمات از جناب الہی است بے واسطہ بشر و آن بر سہ قسم است وحی و الہام و فراست اما وحی فاصد انبیاست و آن دو گونه است کلام جناب الہی و حدیث نبوی چہ اقوال حضرت ایشان ہمہ وحی بوده است و بمنطق عن الہوی کلام جناب الہی بواسطہ جبریل بر دل رسول مقبول صلے اللہ تعالیٰ علیہ آوہ اصحابہ وسلم منزل شدہ است و حدیث نبوی بعینہ بے واسطہ جبریل آمدہ در محل شود و فاحی الی عبدہما اوست اشارت بدوست و بعینہ بواسطہ نزول جبریل و بعینہ بواسطہ نفث او در دل نبی و مراد از نزول جبریل تنزل اوست از صورت ملکے در ہیات بشری و مراد از نفث او افعال معنی و نوح الہی است در دل نبی بے واسطہ مثل بصورتے اما الہام مخصوص اولیاست و آن علمے است در دست و ثابت کہ جناب عی سبحانہ و تعالیٰ آنرا از عالم غیب در دل خواص اولیاء قدس کند مقصود آنرا خاطر حقانے خوانند و اما فراست علمے بود کہ سبب

تقریب آثار صورت از غیب کشف شود و آن مشترک است میان خواص مومنان چنانچه در حدیث است اتقوا عن فراسته المومن فانه فی نظر نور الله و فرق میان المام و فراست آنست که در فراست کشف امور غیبی بواسطه تقریب آثار صورت بود و در المام بے واسطه آن و فرق میان وحی و المام آنکه المام تابع دے بود و دے تابع المام نباشد اعنی اولیا را مرتبه المام بواسطه متابعت رسول حاصل شود و انبیا را وحی بتبعیت مگر

جو هر در علم یقین صاحب مصباح الدنایه قدس سره میفرماید که یقین عبارتست از نور

۵ علم یقین

حقیقت در حالت کشف است و بشریت به شهادت وجود ذوق نه بعقل و نقل و مادام آن نور از در حجاب نماید آنرا نور ایمان خوانند چون از حجاب کشف گردد آنرا نور یقین خوانند و بحقیقت هر دو نور یک اند همان نور ایمان و فتنه میباشند دل بے حجاب بشریت گردد و نور یقین بود و تا بقا وجود است پیوسته از زمین بشریت غیم بشری متقاعد می شود و طلعت آفتاب حقیقت راسه پوشانده گاه از لمعان آن نور ذوق بیدار پس نور ایمان پیوسته ثابت باشد و نور یقین گاه گاه لامع و لاجل چنانکه در حدیث آمده که الایمان ثابت و الیقین خطرات و یقین راسه درجه است اول علم الیقین و مثالش آنست که کسی را بآستانه شاعر و مادر کش بجزارت در وجود آفتاب بی گمان بود و در علم الیقین و مثالش آنست که کسی بمشاهده جرم آفتاب در وجود او بے گمان بود سوم حق الیقین و مثالش آنست که کسی بتلاش و انجملال نور بصیر در نور آفتاب در وجود او بی گمان بود پس در علم الیقین معلوم محقق شود و در عین الیقین مشاهده و معائن دور حق الیقین رسم دوم از مشاهده و مشاهده و معائن خیر و بد بیننده دیده شود و دیده بیننده و این معنی در حال بقا ترکیب کاملان و واصلان را جز بر سبیل ندرت و اتفاق و لمح دست ندیده باشند بر تے که ناگاه در لمعان آید و فی الحال مظنه گردد چه اگر ساعتی با تے بود سلک ترکیب ترتیب انجملال پذیرد و رسم وجود بر خیزد لی مع الله عبارت ازین دم است سه بر در تو مقیم نتوان بود و حلقه نیز تند و میگذرند پس ایمان اصل یقین بود و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین فرود او و بعضی از بعضی غالب تر و ازین است که حق سبحانه و تعالی مومنان را بایمان نامور گردانیده است یا ایها الذین آمنوا آمنوا چو ایمان را مراتب بسیار است هو الذی انزل السکینه فی قلوب المومنین لیزاد و ایماناً مع ایمانهم سکینه درین موضع عبارت است از یقین که دل را از اضطراب شک آرام دهد و در حدیث آمده است الایمان یقین کلمه و انچه بطریق

و بیننده



استدلال عقلی معلوم شود ازین علم یقین دور است چه آن علم استدلالی است و این علم حاکم  
ظلمت شب شک چراغ عقل کیباره مرتفع نشود مگر بطلوع آفتاب حقیقت

جوهر علم یقینی را سه مراتب اندیکه علم که از استدلال پیدا شود بوجهی که مستقر باشد و اشتباه  
در آن راه نیابد و زوال نه پذیرد بوجهی این را علم یقین گویند و چون باز مشاهده آن شود بوجهیک  
مشهود گردد و حاجت استدلال نماند آنرا عین یقین نامند و چون ذاتی گردد بوجهیکه عین آن مشهود  
گردد آنرا حق یقین خوانند و لو کشف الغطاء و از دوت یقینا اگر دور کرده شود پرده زیاده  
نکتم یقین را یعنی پرده که میان من و میان احوال آخرت است اگر آن پرده برداشته شود یقین که  
مراد دنیا حاصل است هیچ در آخرت زیادت نه پذیرد و دیگر آنکه زیادتی و ضمیمه مشابه بود

جوهر علم یقین عبارت است از ادراک معانی و فهم کلمات از الله تعالی به تعلیم الهی و تقسیم ربانی و بعضی  
یقین عاقبت قلب است از مرض جبل و شک بدانچه وعده کرده اند و بعضی گفته که یقین نیست  
که تراغم فردا نماند و بعضی گفته که فرق بین الایمان و الیقین کالفرق بین الاعمی و البصیر است چون  
خبر کرده شود بطلوع آفتاب بنیاب بنید و نا بنیاب بنید لیکن ثابت شده است نزدیک نا بنیاب وجود  
آفتاب بتواتر اخبار کسی که صحیح شد علم یقین او صحیح شد ایمان او و معرفت او توحید او و کس  
که صحیح شد توحید او و در دنیا صحیح شد رویت او مر خداوند تعالی را در آخرت

جوهر - مشایخ طریقت را در باب یقین اقوال است بعضی فرمودند که یقین تحقیق کردن غیب  
است باز الکل ظن و ریب و شیخ سهل قدس سره فرمودند که یقین عبارت از مکاشفه است و  
شیخ نوری قدس سره فرمودند که یقین اشارت از مشاهده است و ازینجا است که گفته اند که عالم  
یقین مقام فناست زیرا که تا سالک را فنا دست مذاب اهل مکاشفه و مشاهده نگردد پس یقین  
مقام مکاشفه و مشاهده باشد و فرمود صاحب رساله مکیه شیخ قطب الدین دمشقی قدس سره  
که یقین عبارت است از ظهور نور حقیقت در موقن در حالت کشف استار بشریت بشاید و جب  
و ذوق نه بد لالت عقل و نقل و انیمینه موافق قول خواجہ سهل است که یقین هوالمکاشفه  
والمشاهده و اما آنکه نور گفته یقین هوالمکاشفه و المشاهده را است نیاید و قد  
جاء فی الخبر الایمان یقین کلام ایمان یقین است همه آن یقین پس لاجرم ایمان اصل  
بود و یقین فرع

کار دل آت

علم حال

جوهر در علم حال - به آنکه علوم اهل تصوف علم احوال است و احوال کار دست حساب

بموازین

مصباح الهدایه قدس سره میفرماید که از جمله علوم خاصه متعارفیه علم حال است یعنی دوام ملاحظه دل  
 و مطالبه بر صورت آن حال را که میان بنده و خداوند است و وقوف بر کمیت و کیفیت آن در  
 جمیع اوقات بموازین زیادت و نقصان و مساوات و قوت و ضعف آن بمعیار صدق  
 یا بحسب هر وقت بمراعات حقوق و محافظت آداب آن قیام نماید زیرا که هر حال را در نفس  
 خود ادب است و بحسب هر وقت ادب و باعتبار هر مقام ادب به مثلاً حال رنار در نفس  
 خود ادب است و آن طمانینت نفس است در تحت معادلات احکام جناب الکریم و بحسب وقتی  
 که زیادت گردد ادب دارد و آن ادب شکر است تا طریق مزید حال رضا مسدود نگردد و در  
 نفس در مطاوعی انکسار و افتقار تا به نیت استغناء و کبر و عجب ظاهر نشود و بحسب وقتی که  
 نقصان پذیرد یا موقوفه شود ادب دیگر است و آن استغاثه و استعانت است بحضرت  
 فتاح تا در ترسته و مزید یکشاید و نفس را از حرکات نگه دارد و در باطن بنده از جهت طلب  
 مزید غرض شوق انگیز و شوق خزان آمیز پدید آید همچنین زیادت حال رضا را در مقام تقویت  
 احکام جناب الکریم حکم و ادب دیگر است و آن رضا و مسدود رضا است و در مقام  
 مخالفت حکم و ادب دیگر است و آن انکار و خنود بر وجود رضا است و نقصان آنرا در  
 هر یک ازین دو مقام بر عکس ادب زیاده ادب است پس هر که پیوسته بملاحظه صورت حال خود  
 بود میان او و خداوند و بر آداب آن بحسب هر وقت و مقام محافظت و مواظبت نماید میسر  
 کمال و بمقام رجال رسد و هر که ازان غافل بود از انقطاع طریق مأمون نباشد و این  
 شغل شاغل است که اگر اوقات عمر در ان صرف کرده شود حق آن گذارده نیاید و سالکان  
 این طریق متفاوت اند بحسب قوت و استعداد و ضعف آن بعضی آنند که این تفاوت  
 احوال و تمیز میان زیادت و نقصان آن در انفاست بدانند در هر نفس تفاوت حال خود  
 بنسبت بالنفس ساین در یا بند و بعضی در اوقات بدانند و بعضی در ساعات و بعضی در ایام  
 حضرت شیخ مهمل بن عبداللہ قدس سره فرموده بنده سلامت نیابد الا وقتی که بحال خود  
 عالم باشد و آنرا فراموش نکند و بدان حق را مطیع باشد و از دی پرسیند که علم حال چیست  
 فرمود ترک التذیر و من کان فی هذا المقام فهو من اوتاد الارض یعنی هر که حال و  
 باقی سبانه ترک اختیار و سلب ارادات بود دوام ملاحظه این حال اقتضای دوام ترک  
 تذیر کند و هر گاه که در خود رغبت تدبیر یابد آنرا نفی کند چه دانند که منافی حال اوست



وخصیص حال بہ تبرک اختیار ازان کرده است کہ هیچ حال ازان مشہد نیست۔

جو ہر در علم قیام صاحب مصباح الدیہ قدس سرہ میفرمایند کہ علم قیام عبارت از آنست  
کہ بنده در جمیع حرکات و سکنات ظاہرہ و باطنہ حق تعالیٰ را بر خود قائم و مطلع بیند و در کل  
احوال و اقوال و افعال او سجانہ را رقیب خود داند و این علم عزیز است و این علم را علم مراقبہ  
خویشند ہر کہ آنرا شعار باطن خود سازد از جملہ مقامات شریفیہ و احوال عزیزہ محفوظ گردد و تعظیم  
و ہیبت جناب الہی اورا در جمیع عوارض و حوادث معلّم و مودب شود و حضرت سہل بن عبد اللہ  
تستری قدس سرہ مریدان را بیشتر بدین علم و وصیت فرمودہ اند کہ از چہار چیز خالی مہاشید کی علم  
قیام کہ حق تعالیٰ را بر ہمہ حال خود شاہد و مطلع بیند و دوم ملازمت عبودیت کہ پیوستہ خود را  
در موافقت عبودیت او موقوف دارید سوم دوام استغاثہ از حضرت و باب بر توفیق این دو معنی مذکور بالا۔  
چہارم استمرار صبر برین سہ چیز تا وقت ممات چہ غیر دنیا و آخرت و سعادت و شرد علانیت درین  
چہار چیز درج است۔

سید عالم ست علیه افضل الصلوات واکمل التحیات واثقبات علوم ظاهره وباطنه همه از مشکوٰۃ  
 کلمات تامات و مصابیح اعمال و اخلاق و احوال حضرت ایشان ست صلے الله علیه و آله و اصحابه و سلم -  
 جو هر در علم فریضیت و فضیلت - صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرمایند  
 قال النبی علیه السلام طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمته علمه که طلب آن برکافه  
 مسلمان فریضه است نزدیک علماء مختلف فیه است بعضی گفته اند علم اخلاص زیرا که همچنانکه  
 عبادت حق تعالی فرض است اخلاص در عبادت هم فرض است چنانکه علم عمل فرض بود علم  
 اخلاص عمل هم فرض بود و بعضی گویند علم آفات اخلاص است یعنی صفات نفوس که ظهور آن  
 مخرب قاعده اخلاص است پس علم اخلاص موقوف بود بر علم صفات نفوس و هر چه واجب  
 بر موقوف بود آن هم واجب باشد و بعضی گویند علم دقت است یعنی دانستن آنکه هر وقت  
 اشتغال بچیز اہم داولی است از اقوال و افعال و بعضی گویند علم حال است یعنی دانستن  
 حال که میان بنده و خداوند بود و دانستن که بدان حال مخصوص باشد و وقوف یافتن  
 بر زیادت و نقصان آن در هر وقت و بعضی گویند که علم خواطر است و تمیز میان آن چه فشاء  
 احوال خواطر اند و صلاح و فساد اعمال متعلق بدانست و این جمله که بر شمرده شد فضیلت  
 اند نه فریضه زیرا که هر چه فریضه بود ترک آن روا نباشد

جو هر چه آنکه فضائل علم در نص و احادیث واردست نه آنست که مجرد علم دانند و بران  
 عمل نباشد عالم با حکام مشروعات باشد و عامل بران و اگر کسی علم بخواند و بران عاملی نباشد  
 از علماء و سوار است و حضرت سرور عالم صلے الله علیه و آله و اصحابه و سلم فرمودند که بدترین  
 خلایق علماء بد هستند که ایشان بر علم خود عامل نه باشند و فرمودند که منشیین نزدیک هر عالم  
 بگر عالمی که بخواند شمار از پنج چیز بسوی پنج چیز یعنی از پنج چیز باز دارد و پنج چیز را امر کند  
 از شک باز دارد و بسوی یقین بخواند و از ریاء باز دارد و بسوی اخلاص بخواند و از غیبت  
 دنیا باز دارد و بسوی زهد بخواند و از کبر باز دارد و بسوی تواضع بخواند و از عداوت باز دارد  
 و بسوی نیکو خواهی بخواند و فرمودند که طلب کند علم را تا فخر نماید بدان علم یا علما یا مجادل کنند  
 بدان علم یا سفها یا بگردانند و روع مردمان را بخود پس بگو که او جاهل خود کند در  
 آتش و دوزخ - بدانکه واجب است بر بنده بعد علم معرفت و توحید علم فقه و شریعت  
 تا حاصل نماید علم مستقیم -



جوهر علماء و رسوم علم اشیا علی مابسی علییه فی نفس الامر احکمت گویند و خود را حکیم و عالم  
اشیا علی مابسی علییه بنمایند و حال آنکه بوی از علم صادق بمشام جان ایشان نرسیده چه ایشان را باب  
نظر اند و علم صادق بکشف و شهود دست نمیدهد و بطور و در امر طور العقل و البرهان لا یعرف  
الا بالکشف والوحیدان —

جوهر در علم ضرورت صاحب مصلح الهدایه قدس سره میفرماید که علم ضرورت عبارتست  
از ادراک حد و لا ینفک در حرکات و سکانات و افعال و اقوال و معرفت زمان و جسد نفس و بدن  
مقام و جدا لا بد آنست که نفس را از ان منع نشاید کرد چه حق او آن بود و منع حقوق از نفس  
نامرخصه است و حق نفس آنست که از منع خطی و غیره پادینوس توله کند پس حق نفس در ماکل و  
مشارب و استراحت و منام آنقدر است که بدان امساک روح و حفظ عقل و منع کمالیت  
حواس کرده شود و این قدر ضرورت و لا بد است و منع آن سبب خلل مزاج و نقصان عبادات  
و فقدان عقل و هر چه ازین بگذرد جمله حق نفس است و توقف بر حد ضرورت غریمت است و تجاوز  
از ان بشط علم رخصت و از باب عزائم خواص یومنان و صوفیان اند و از باب رخص عوام مومنان  
و استقامت نفس از اعوجاج طبیعت صورت نمیند و الا بوقوف بر حد ضرورت استقامت  
بران و دانستن حد ضرورت در همه چیز ماعلم غامض است و نفس را بران حد داشتن علم  
مشکل اهل بدایت را اطلاع بران بے ارشاد منتی متعذر بود و توقف بران حد بے امداد  
مرسب به معجزه چه سالک مدام از صفات نفس بکی منخل نگشته باشد و نظر محبت او با نفس خود  
چیز بے باقی بود اکثر خطوط را حقوق خود داندهم و قوت و استقامت نتواند پس او را از تنبیه شیخ بود  
همت او چاره نباشد و در بدایت حال تجاوز از حد ضرورت و حقوق جائز نبود چه از کتاب خطوط  
او را از بلوغ مقصد مانع آید و نفس را در همه چیز حق و خطی هست تا غایتی که در ترک خط او را خطی  
حق او را شناختن واجب است و اعطای آن لازم و همچنین شناختن خطوط و منع آن بر که نفس را  
در یک چیز بر حد ضرورت دارد و اثر آن در دیگر چیزها برایت کند خصوصاً در طعام که اصل همه شهوات است و هرگاه  
که نفس در ان بر حد ضرورت اقتضای نماید و قوت او در دیگر چیزها بر حد ضرورت آسان بود و نفس  
بر مثال شجره خضر است که از و فروغ شهوات بسیار منشعب شده و بیخ همه شهوات طعام است  
و در تازگی این شجره و فروغ او از طعام است و اثر احوال طعام از حرام و حلال و کراهیت ضرورت  
و زیادت در جمیع اقوال و احوال مبنی ظاهر شود مثلاً اگر لقمه کرده بخورد یا حرام اثر آن کراهیت

و حرمت در اقوال و افعال او پیدا آید و اگر قلمه طیب سبیل ضرورت تناول کند از حرکات و کلمات  
طبیعه ضروری صادر شود و این قاعده است کلی مقرر و محافظت بر آن در ترک نفس صلی معتبر و احوال  
آن مایه خسران و خذلان و نفس نامرسته که بر حد ضرورت توقف ننماید تبدیل اخلاق ذمیمه  
و اوصاف ناپسندیده او یا اخلاق حسنه و اوصاف جمیله میسر نشود - آدمی را بحسب روح و قلب  
ضرورت است و بحسب نفس و قالب ضرورت است پس ضرورت روح و قلب شود و حضرت  
حق تعالی و مطالبه صفات و افعال او است سبحانه تعالی که بقای حیات و قوام هر دو بدان متعلق  
است و ضرورت نفس قالب اکل و شرب است که سبب قوام ایشان است

جوهر علم راجع عبارت است از اعتقاد قطعی و موافق حق و حقیقت علم راجع نور نیست و اخذ  
این علم حضرت خداوند تعالی است که می ریزد بر قلب بنده پس می یابد بنده سبیل بدان علم  
راجع بسوی خداوند تعالی و آن علم را مراتب است اول علم یقین و آن حاصل شود از دیدن  
اشیا و استدلال بر آن و این مرتبه عوام است دوم عین یقین و آن حاصل می شود از مشاهده  
صفات و ظهور صفات و این مرتبه خواص است سوم حق یقین و آن حاصل می شود از ظهور ذات  
و تجلے ذات با صفات با اتصال و وصال و این مرتبه اخص الخواص علم یقین همچو کسی است  
که میداند بر طریق عادت که در دریا آب است یعنی از دیگران می شنود یا یقینیه و استدلال میداند و عین  
همچو کسی است که بر کنار دریا ایستد و آب را ببیند و حق یقین همچو کسی است که آتش را دور دریا و آب آن آتش  
جوهر در علم در است و وراثت صاحب مصباح گوید که علم در است علمی است که اول  
تا آخر انحراف ندارد و نماند عمل کردن نتوانند و علم وراثت علمی است که تا اول بر مقتضای علم  
در است عمل نکنند آنرا ندانند

جوهر عقل بالفتح خرد و دانش و آن قوتی است نفس فسان را که به آن تمیز و تافن اشیا کند  
و آنرا نفس ناطقه نیز گویند و گفته اند که عقل واصل مصدر است بمعنی بند و پالیتن چون خرد و  
دانش مانع رفتن طبیعت میشود بسوی افعال ذمیمه لذا خرد و دانش را عقل گویند و در اصطلاح  
حکما بمعنی ملک یعنی یک فرشته از ده فرشتگان و عقول بفتح خردمند و بضمین جمع عقل که بمعنی دانش است  
و جمع عقل که بمعنی ملک است چه نزد حکما مقرر است که حضرت خداوند تعالی اول یک فرشته پدید آورد که آنرا عقل  
اول جوهر اول نیز گویند پس آن فرشته یک فرشته دیگر و یک آسمان پدید آورد و فرشته دوم یک فرشته و یک آسمان پدید آورد  
همچنین ده فرشته و ده آسمان پدید آورد و عقل عاشر یعنی فرشته دهم همه افراد عالم را بحکم حضرت خداوند تعالی پدید آورد



و آنرا عقل فعال گویند بفتح و تشدید عین معمله بصیغه مبالغه و حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام هم عقل فعال است و همین ده فرشتگان را عقول عشره گویند و نزد اکثر حکما یکی ده فرشته اند زیاده از اینها مستحق نیست

۲۰

جو هر عقل اول و عقل کل عبارتست از نور محمدی صلی الله تعالی علیه آله و اصحابه و سلم هم کتایه از حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام و گاهی عقل کل کتایه از عرش اعظم باشد و عقل کل همان عقل کل و علت اولی هم کتایه از عقل اول عقل کل اول مرتبه است از مراتب موجودات عقل کل مظهر احدیت و حامل احکام اجمالی است و نفس کل مظهر احد است و حامل احکام تفصیلی علم است

۱۱

جو هر ذوالعقل عبارت از کسی است که خلق را ظاهر بنید و حق را باطن پس حق نزد وی مرآت خلق است و مرآت بصورتی که در آن مرآت ظاهر گشته مخفی است چون اختفای مطلق در مقید ماریت شیدا الا و رایت الله بعده اشارت ازین مرتبه است چه آن حقیقت بعوارض مشخصه و پدیده تعینات مستتر گشته و اول نظر بر نقاب می افتد انگاه بر شاه و صاحب این مرتبه را ذوالعقل نامند بعضی باشند که در مشاهد مکنونات اولاً ملحوظ و مرئی ایشان را ذات مطلق گردد و بنور آن ذات ثانیاً تعین و اصنافات بنید و بعضی باشند که مطالعه ذات مطلق در مشاهد اشیای نمایه بعضی باشند که مشاهد ذات مطلق بعده مشاهد اشیای فرمایند یکی گوید ماریت شیدا الا و رایت الله قبله و یکی گوید فییه و یکی گوید بعده

لغینات

۱۲

جو هر بدانکه امور کلیه که از حقایق لازمه طبایع موجوده در خارج است مثل حیوة و علم و قدرت و ارادت مثلاً از امور عقلیه است که در خارج عینی ندارد یعنی اشاره حسیه بوی نتوان کرد تا گویند که این حیوة است و آن علم است و این قدرت و آن ارادت بلکه وجود ایشان وجود عقلی است و صفت باطنیه دارند و این معقول باطن از وجود عینی خارجی که طبایع موجوده اند در خارج هیچ انفکاک ندارد چه اگر از جمله لوازم آن اعیان اند و میان لازم و ملازم جدائی محال است - امور کلیه را در خارج عینی جدا گانه علی الا نفاد نیست مثلاً حیات تنها که از امور کلیه است در خارج عینی ندارد یعنی اشاره حسیه بوی نتوان کرد تا گوئی که این است حیات - امور کلیه را با وجود صفت باطنیه حکم و اثر است در هر چیزی که در خارج او وجود عینی است و از طبایع موجوده اند حیات از امور کلیه است و در خارج وجودی ندارد و حکم از بهر آنکه این عین موجوده در خارج که انسان است تا در تعریف وی نگویی که حیوان انسان خود معلوم نگردد که چیست و اثر از بهر آنکه این موجوده در خارج که انسان است اگر او را حیات نباشد و صفش بحیات نکنند و چون حیات نباشد دیگر کمالات علم و ارادت و قدرت که مشروط بحیات است او را نباشد و حال آنکه هست پس معلوم شد

که امور کلیه هم حاکم است و هم موثر بر اعیان خارجی. این امور کلیه مقوله که در خارج عین اعیان موجود است همیشه در نفس خود از امور مقوله است که از معقولیت خود جدا نمیکرد و در اوصاف بطون و عینیت دائمی است پس این امور کلیه بان اعتبار که عین اعیان موجوده است و باعتبار آثار ظاهره و عین ظاهر است و باعتبار آنکه امور مقوله است و در خارج عین ندارد باطن باشد بهو الظاهر الباطن جوهر محیا که آدم در عالم شهادت منظر صورت روح آدم خود در عالم شهادت منظر صورت نفس آدم تولد او از آدم خلق منها از وجها تولد نفس از روح و تاثیر از دواج نفس روح و نسبت ذکر و اثبات ایشان بصورت آدم و حوا منتقل گشت هیچ بنی بر صورت انانیت مبعوث گشت چه نبوت بسبب تصرف در نفوس بنی آدم و تاثیر در عالم خلق نسبت بذکورت دارد و نیز واسطه ظهور انبیاء روح است و روح مقید صورت ذکر است. تولد قلب از هر دو و تولد صورت ذکر بنی آدم از صورت روح کلی مستفاد اند و تولد صورت انانیت از صورت کلی نفس پدید آمد با متراج صفت روح.

جوهر حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم فرمودند که امت من از انما که ایمان بمن آورده اند و بدین اسلام گردیده اند و روی بقبله دارند هفتاد و سه گروه شوند هر گروه را اعتقادی دیگر و برای دیگر باشد هفتاد و دو فرقه از انجمله بدو فرقه روند و بعلت ضلالت و فساد اعتقاد و شومی بدعت بعذاب آتش گرفتار آیند تا وقتیکه قادر مطلق خواهد ایشان را از ان آلاشها و کثافتها پاک سازد و به بهشت در آرد و یک گروه ازین هفتاد و سه گروه گردی باشد که با آتش در نزد و از جهت عقیدت مستحق عذاب نگرند و پسندیدنی رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم این فرقه که بر هدایت باشند و بدو فرقه در نزد چه کسانی فرمودند آنکه در نزد هفتاد و موافق طریقه من و اصحاب من باشند و این فرقه ناجیه را که حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بدان اشارت فرمودند اهل سنت و جماعت خوانند که در دین و اعتقاد و در ربی سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم و جماعت اصحاب آنحضرت رضی الله تعالی عنهم و ند یعنی اعتماد بر عقل خود نکنند و تابع نقل و سنت باشند و آن هفتاد و دو فرقه را اهل بدعت و ضلالت و اهل هوا گویند و اهل قبله نیز گویند و اهل قبله را کافر نباید گفت و خارج از دایره اسلام نباید شمرد و مخالفت ایشان با فرقه ناجیه در همه جانیست الا در بعضی مسائل و عقائد که در اینجا ذکر کرده و بتأویل و تفسیر ظاهر نصوص از جاده مستقیم منحرف گشته اند.

جوهر در بیان آنکه هر قدرت و فعل که ظاهر از مظاهر صادر میشود فی الحقیقت از حق ظاهر



دران مظاهرست نه از مظاهر هو لانا جامی قدس سره در لولوح میفرمایند بر قدرت و فعل که ظاهر از  
مظاهر صادر میشود فی الحقیقت از حق ظاهر دران مظاهر ظاهرست نه از مظاهر پس نسبت قدرت و  
فعل به بنده از جهت ظهور حق است بصورت او نه از جهت نفس او و الله خلقکم و ما تعلمون میخواند  
و قدرت و فعل خود را از حضرت بیچون میخواند -

جوهر در آفریدن افعال بندگان صاحب صباح العبدیه قدس سره میفرمایند که اعتقاد  
جماعت آنست که حق سبحانه و تعالی همچنانکه خالق اعیان است خالق افعال بندگان است و هیچ مخلوق را  
قدرت بر ایجاد فعلی ممکن نه الا بقدرت بخشیدن او و هیچ مرید را ارادت چیزی حاصل نه الا بمشیت او  
چه هرگاه که وجود فاعل که اصل است نه از وجود فعلش که فرع وجود است بطریق اولی نه از و باشد  
پس هر چه در وجود حادث می شود از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و عصیان همه نتیجه قضا و قدر  
جناب آتی بودنی آنکه هیچ کس را بر حجتی متوجه گردد بلکه حجت باله او بر همه لازم و ثابت  
باشد و اگر گوی چون فعل آفریده اوست پس عقوبت بنده لایق کرم او بود گویم محل غلط و منتشر  
شکوک بیشتر آنست که کسی کار خداوند تعالی بر کار بنده قیاس کند و گوید اگر مثل این فعل بنده  
کند او را ظالم گویند و این معنی بر خداوند عالم روا نبوده بلکه وجود بنده ملک خداوند تعالی است  
و هر تصرف که مالک در ملک خود کند صحیح بود و حق تعالی همچنانکه لطیف ذو الفضل است قضا و  
عدل است و به نسبت با ذات ازلی او لطف و قهر یکسان است و همچنانکه لطف اقتضای ظهور  
میکند قهر نیز اقتضای ظهور می کند و لابد است که هر کس را منظر می بود و آن وجود مومنان است  
و کفار و جنات و نار است پس حکمت باله جناب آتی هر صفتی را منظر می بر حسب مشیت خود از  
عدم وجود آورد و بفعل الله ایشاء و حکم مایرید و آنرا که منظر لطف گردانید با وصف فضل  
ابتدا کرد و آنرا که منظر قهر ساخت با و طریق عدل سپرد و فضالش مع از غلظ و عدلش مسبب از  
ظلم و از اینجا معلوم شود که افعال بندگان سبب سعادت و شقاوت نبوده و ثواب فضل حق تعالی است و  
عقاب عدل او و رضا و سخط و وصفت قدیم است که با افعال بندگان متغیر و متبدل نشود و هر کس را  
حق تعالی بنظر رضا ملحوظ گردانید او را عمل اهل بهشت ارزانی داشت و هر کس را عمل بنظر سخط گردانید  
او را بر عمل اهل دوزخ انگاشت و مراد ازین سخن نه آنست که آدمی مطلقا مجبور است و او را هیچ  
وجه اختیار نیست بلکه افعال او بیشتر تابع اختیار اوست و لیکن اختیار او نه با اختیار اوست و  
معنی این آنست که فاعل مختار کسی بود که افعال او تابع علم و قدرت و ارادت او بود و هر چه

بدانست و ارادتش بدان تقاضا گرفت و قدرت بآن جمع شدن با چارموجود گردید و مختار در آن اختیار مجبور بود  
زیرا که وجود علم و قدرت و ارادت در بنده و توفیق اجتماع ایشان در یک حال نه فعل بنده است  
و نه با اختیار او پس بنده هم مختار بود و هم مجبور چنانکه منقول است از حضرت امیر المؤمنین حسن بن علی  
رضی الله تعالی عنه که فرمودند اگر مطیع با کراه و اختیار طاعت حق تعالی کند مطیع نباشد و اگر  
عاصی بقلبه و اختیار معصیت کند عاصی نباشد و مع ذلک حق تعالی بنده را در مملکت خود فرو نگذارد  
تا بخود هر چه خواهد کند و موافق این سخن از حضرت امام جعفر الصادق رضی الله تعالی عنه نقل است  
که لا جبر ولا تفویض و لکن امر بین امرین از جهت شکل این مسئله شریعت از خواص  
در آن منع فرموده است چه افهام عوام از ادراک آن قاصر بود و علماء و را سخ را بتوفیق جناب  
الشی بطریق مکاشفه صورت آنی گماهی مشاهده شده ذلک فضل الله یوتیه من  
یشاء و الله ذو الفضل العظیم

جوهر معتزله طائفه اند که منسوب باسلام اند و از اصول مذموب این طایفه یکی آنست که  
اقدام الله تعالی را منکر اند میگویند که در دنیا و آخرت دیدن حق تعالی ممکن نیست و دیگر میگویند  
که بنده خالق افعال خود است دیگر قائل باشتیاق مبداء افعال شده میگویند که نیکی از حق است  
و بدی از نفس و دیگر اعتقاد ایشان آنست که مرکب کبیره نه مومن است و نه کافر و منزلت بین المنزلتین  
اثبات می کنند و مشهور است که واصل بن عطا که مقدم این جماعت است شاکر و حضرت خواجه  
حسن بصری قدس سره بود یک روز در مسجد با شاگردان دیگر این حکایت می گفت  
که مرتکبان کبائر نه کافر اند و نه مومن و اثبات منزلت بین المنزلتین می کرد و حضرت خواجه  
قدس سره این سخن بشنیدند و فرمودند اعتزل منا یعنی از ما جدا و دور شو زیرا که قائل گشته  
بر چیزی نمی که نه بر طبق معتقد ما است ازین سخن این اسم معتزله برین فرق بماند همچنین مذکور است  
در شرح گلشن راز

جوهر در مسئله جبر و اختیار علماء سخننا گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقی است چه که عقل در ادراک  
بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در صلاح امور عبادت حاجت نزول وحی نمی افتاد  
بدانکه ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیرا که  
اعمال عباد مثل اعیان امینا بکلمه فی جلی مخلوق است سبحانه پس اختیار تمام کجا  
و همچنین مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بکلمه شریع و عقل مسلوب است از جناب



او تعالی پس جبر محض جبر بود بی است که افعال مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است  
و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این سه قوت با اختیار نامیست هر گاه میخواهند از  
مسبدا فالض میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض هر دو  
متحقق شد پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور امام زین العابدین در مقابل سوال امام حسن  
بصری استفاد می شود لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و همین امر متوسط بلسان  
شرع معتبر است بلفظ کسب و این لفظ را جبر افعال غیبا و اطلاق نمیکند پس معلوم شد که افعال  
یا مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار خفیف مواد تکلیف است پس و بر عایت ضعف اختیار بنا  
نماده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند بآنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه  
افعال او تعالی مسبوق بعلم و ارادت و قدرت است و بعد از آنکه مسبوق به این سه صفت افعال عباد و مشایسته  
مین و جبر با افعال او سبحانه دارند و حرکات مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر چه اسباب این افعال  
متوجه شود منافی عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه می توان کرد که نزد ایشان  
ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات تمامه است با کمالات مندرجه آن و نه ظهور جزوی است  
از اجزای چنانکه حضرت وجود بسیط حقیقی است متجزی نمیکرد و ازین راه میفرمایند کل شیء فی نفسه  
کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شافی است از صفات و شئونات حضرت وجود پس باید که  
در هر منظری از منظر خصوصاً در انسان که شرف است بمنصب خلافت صفت اختیار بهم متحقق  
باشد اگر چه ضعیف باشد و بار تکلیف امر و نهی بران بود

۲۹ جوهر جباریت عبارتست از اصلاح امور و پزیر کردن هر شیئی را بآنکه صالح آن باشد پس  
اعیان که مستعد بودند بذات خود افعال را و حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی خود دانست این استعدادات  
را پس این اعیان را پزیر کرد با فاعلی که صلاح آن بودند پس اصلاح نمود این اعیان را باین  
افعال و مرجع جباریت اعطاء مقتضیات اشیا بوجه کمال است و این جباریت متانی اختیار  
عبودیت و تحقیقش آنست که ذات حق سبحانه با صفات خود متعین شد و ظاهر و مظهر عبودیت شد پس بقدر  
قابلیت این مظهر صفاتش نیز ظهور یافت پس قدرت هم ظهور یافت لیکن نه چنانکه در حق که وجود  
مطلق است زیرا که قدرت حق عام و شامل بود بلکه بقدر ظهور حق در متعین و متضیق شدن در قدرت  
هم متضیق شده بقدر قابلیت این ظهور قدرت را پس عبودیت قادر است بقدرت حق و اختیار  
عبارتست از معنی که برانگیخته شود از ادراک حیرت از تقدیر و نیز از دیگر خیال این تذکر که اگر چه

و واقع خیر نباشد بلکه شر باشد و تعبیر آن معنی بخواهش کرده میشود و این معنی در عید موجود است و طریق  
صد و افعال که از عید بقدرت صادر میشود اینست که عید چون طرفین مقدور را ادراک کرد پس  
احدا طرفین خیر نمود نزد وی خواهش آن پیدا شد و ازین خواهش فعل در عید پیدا شد و این  
خواهش را که از ادراک خیریت احدا المقدورین پیدا شده و متوجه شده بسوی حصول آن اختیار  
نامند پس عید قادر و مختار است بر فعل و فعل از خواهش اوست که قدرت و اختیار حاصل است  
عید را لیکن این عید جز از مظهرش نیست و این قدرت و اختیار قدرت و اختیار حق ظاهر است  
درین مظهر و این مظهر قادر و مختار بقدرت و اختیار ظاهر است خلاصه که عین عید معدوم است در  
ذات خود و نیست موجودیه او مگر موجودیت ظاهر پس این وجه مسلوب بقدرت و اختیار نیست و  
این گفته شد معنی قول حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و علی آله و آباء الصلوٰه والسلام که نیست  
جبر و نیست اختیار بلکه امریست بین الجبر و الاختیار پس ظاهر شد که حق ظاهر برمی کند  
مظهر را با فعالی که مستعد است مظهر از ابوجی که گفته شد پس جباریت منافی اختیار نشد و این  
ظاهر شد که از مبادی فعل اختیاری درک ملائم است و این ادراک در اختیار عید نیست و  
ازین ادراک خواهش حاصل میشود پس مبادی فعل اختیاری امور اضطراریه اند و این منافی  
اختیار فعل نیست زیرا که فعل از خواهش واقع است اگر چه در مبادی خواهش مضطر باشد  
پس اگر جباریت بمعنی اگر اه گفته شود و اگر اه حق باین وجه است که مبادی خواهش را پیداساخت  
و این اگر اه بحسب استعداد محل و صلح اعیان است و این اگر اه منافی اختیار نیست که فعل از خواهش  
واقع است و اینست معنی اختیار به فعل نمیتواند شد تا که علما

جوهر جبریه گویند خالق ما و افعال و اعمال ماحق است و ما را جز انصاف بآن افعال و اعمال  
بهره نیست چون حرکت سنگ که بتحریک غیر می متحرک می شود و فی الحقیقت آن سنگ را در آن  
حیثیت هیچ مدخلی نیست و الله خلقکم و ما تعلمون و قدریه گویند خالق در ما وصف اراده و  
قدرت ننهاد تا ایجاد افعال و اعمال اختیاریه خود کنیم خالق ماحق است و خالق افعال و اعمال خود  
مائیم و اشاعره که گروهی است معتبر از متکلمین میگویند که خالق ما و افعال ما چه اختیاریه و چه اضطراریه  
حق است و فاعل و کاسب افعال اختیاریه خود مائیم از نخبه انتساب فعال ما بسوی ماست  
لما ما کسبت و علیها ما الکسبت و نزد این همه عالم غیر حق است و حق غیر عالم را موجود علی  
از حق می شمارند و در موجودیت شریک حق می پندارند و فرق و وجوب و امکان در میان می آرند



و صوفیه گویند که غیر حق موجودی نیست که حق که در مرتبه بطون از جمیع شیون منزله و متبرادر مراتب  
 ظهور جمیع صفات متصف و منقوت پس وجود با وجود حق است و بهر اراده و قدرت و فعل که ظاهر  
 از ماست فی الحقیقت از حق است که در مظاهر است نه از ما و گویند که عالم را دو اعتبار است یکی  
 اعتبار عینیت دوم اعتبار غیریت از حیثیت اول فعل از منتفی است بلکه خود فاعل است زیرا که  
 هستی موهوم و تواضع آن عین هستی حقیقی است و از حیثیت دوم از روی ظاهر فعل از مظاهر میشود  
 از نیجت باد منسوب و الله خلقکم و اعلمون میخوان و قدرت و فعل خود را از حضرت بیچون میان  
 بدانکه اختیار و جبر این جماعت عالمیه غیر اختیار و جبر قدریه و جبریه است صاحب گلشن را از

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است	نبی فرمود که مانند گبر است
--------------------------------	----------------------------

شیخ اکبر قدس سره فرمودند کسی که مشاهده کرد جبر را در اختیار که مبادعی اختیار امور اضطراریه اند و  
 عالم شد بآن بعلمی که از طریق کشف و شهود است و مخالفت میکند بجهت تقدیر نه انتیاه حکم شرع  
 شریف پس هست او عمل کننده بچیزیکه دانست آنرا پس ضرر نخواهد کرد آنرا آن عمل بلکه آن شخص  
 مقفود است که الله تعالی او را بخشیده است آنچه که او کند و باین کلام علماء ظاهر نیز مشیر است در  
 شرح عضدی مختصر الاصول را مذکور است که اگر ابو جمل میدانست بعلم یقینی که ایمان نخواهد آورد  
 البته از وی تکالیف ساقط می شد چنین فرموده اند ملک العلماء مولوی عبدالعلی در شرح شنوی معنی

نه انتیاه

۱۴۱

جوهر جبریه خود را غیر حقیقی خیال کرده با وجود این جبر بر خود بسته و ملاحظه هستی حقیقی و فاعل حقیقی  
 در میان نیاورده تا جرم گمراه و بی ادب گشته و قدریه نسبت صفات بخود کرده و با وجود این خود را از  
 نیکان شمرده نفوذ بالله من هذه العقائد و طایفه صوفیه عرفت ربی ربی لا اله الا الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 موهوم خود را کم کرده خود را امور تصرفات حق گردانید و در افعال مثل مرده درید غافل دارد و هر چه  
 که از حق باورسد بر دصابر باشد و شکایت نکند و حکم تقدیر جبر او را در عین اختیار مشهود باشد که  
 خود را مجبور در عین اختیار بیند بمشاهده و شیخ اکبر قدس سره در فتوحات میفرماید آن شخص که  
 مشاهده کرد جبر را در عین اختیار از روی علم بطریق کشف و شهود و مخالفت امر شرعی کرد بحکم  
 تقدیر نه حکم انتیاه حکم شرع پس آنکس عامل است بر طبق علم خود و این شخص مقفود است شرح معنی

۱۴۲

جوهر بدانکه دلائل و علامات عدم اختیار بنده بسیار اند و از انجمله عدم حصول هر امید و دلیل  
 بی اختیار نیست چه اگر اختیار بودی تمام مقاصد بر مراد حاصل شدی دیگر آنکه اگر کسی را اختیار  
 داشت و در افعال بودی البته همه امور بر پنج مرام واقع شدی و اکثر آنست که هر چه این کس میخواهد

خلاف آن واقع میشود و آنچه جناب رشاد مآب امیرالمومنین علی کرم الله تعالی وجهه و وجهه آله الکرام میفرمایند که عرفت ربی بفسخ العزائم مقوی عدم اختیاری است چه اگر او را اختیار بودی فسخ عزائم بطور نه پیوستی و دیگر آنکه هیچ کس در مرتبه کمال که حاصل کرده اند دایم نمی ماند مراتب کمال باقی می ماند اهل آن مراتب متغیر و متبدل نمی شوند و این دلیل تمام است بر عدم اختیار چه اگر اختیار داشتندی هیچ کس از کمال تجاوز نمی نمودندی و همیشه بر همه حال بودندی اگر چه تحصیل مراتب کمال بجد و سعی موهوم آنست که آدمی را اختیار باشد اما انتقال از آن مراتب لیل صبح است بر عدم اختیار

جوهر شیخ ابوالحسن نوری قدس سره فرمود التوبة ان تتوب من كل شيء سوى الحق .  
 اهل توحید هرگاه نظر بغیر کنند از آگناه دانند معتزله گویند که اهل کفر و اهل کبائر دایم در عذاب باشند حضرت سلطان المشکح قدسنا الله تعالی به برکتهم فرمودند که این خطاست کافران دایم در عذاب باشند بسبب آنکه اعتقاد ایشان آنست که آنچه ایشان آزمای پرستند آن معبود ایشانست آن عقیده ایشان بر کفر دایم است چون اعتقاد ایشان بر کفر دایم است عذاب ایشان هم دایم باشد اما اهل کبائر دایم در کبائر اند وقتی که از ارتکاب معاصی فارغ میشوند میدانند که آنچه کردیم خطا بود پس چون اعتقاد ایشان در دوام کبائر است نباشد عذاب ایشان هم دایم نباشد و فرمودند که عاصی در حال عصیان بسبب صفت مطیع است اول آنکه میدانند که آنچه میکنم حق نیست دوم آنکه میدانند که جناب خداوند تعالی میداند و می بیند سوم آنکه امید آمرزش هم دارد و این هر سه عقیده کایطیعان است و فرمودند که در مذاهب شریعت کافری که خاتمه او بر ایمان بود او مومن است و مومنی که عیاذا بالله خاتمه او بر کفر بود کافر است جوهر جبر عارفان دیدن قدرت و اختیار خود محدود در قدرت و اختیار حضرت حق تعالی است پس بقدرت و اختیار خود قادر و مختار نیستند بلکه قادر و مختار اند بقدرت و اختیار حضرت خداوند تعالی و مجبور اند بجهت نبودن اختیار ایشان بالاستقلال و تو خود را مختار میدانی باین وجه که قدرت خود را مستقل در ایجاد و صدور فعل میدانی و همچنین مجبور میدانی که اصلا اختیار نیست نه در صورت حقیقت جوهر بدانکه همه موجودات سعبیه باشند چه که هر چه این موجود است از افعال و اقوال و اخلاق و احوال از ربوبیت رب تصرف فیه است و او جز آنکه بطور نیست و بر رب باینچه مقتضای او فعل است راضی باشد که اگر آن راضی نبودی آن فعل از وی صادر و ظاهر گشتی و اگر گوئی بنا بر این سخن باید که شقی خود موجود نباشد گویم تفاوت و سعادت و وصف اند اگر این موجود بدانست که او جز آنکه بطور نیست و بر چه ظاهر میگردد از وجودی مقتضای رب است و او را سعید گویند و اگر ازین حکمت

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

مف

مختار



مجرد و عاری ماند می پندارد که آنچه ظاهر می گردد از افعال اوست و قابلیت اوست بنفسمه بسبب این جهل  
اورا شقی گویند

جوهر علامت شقاوت سه چیز اند یکی آنکه حق تعالی او را علم دهد و از عمل محروم گرداند و دوم آنکه  
عمل دهد و از اخلاص محروم گرداند سوم آنکه صحبت صالحان روزی کند و از حرمت ایشان محروم گرداند  
جوهر بد آنکه نفس لطیفه است که مودع است درین قالب و آن محل اخلاق مذمومه است و اخلاق  
مذمومه مصدر افعال مذمومه است و روح لطیفه است که مناده شده است درین قالب و آن  
محل صفات محموده است و صفات محموده مصدر افعال محموده است تا صفات مذمومه  
بصفات محموده بدل نگردد و افعال و اقوال مذمومه با افعال و اقوال محموده بدل نشود و تبدیل  
صفات مذمومه بصفات محموده نزد این طایفه علیهم الصلوة عظیم است و این را گردش  
گویند

جوهر بد آنکه نفس در اصل یکی است و باعتبار صفات متغایر است یکی صفت مطمئنه است  
و این نفس مومن را باشد و دوم صفت لوامه است و نزد بعضی این نفس کافر را باشد که بر نفس خود  
علامت کند و بعضی میفرمایند که کافر و مومن هر دو را باشد زیرا که در حدیث شریف است که روز قیامت  
هر نفسی لوامه باشد فاسقان گویند چرا فسق و رذیلم و صالحان گویند چرا صلاح زیاده نگردیم سوم  
اماره و این صفت اصلی خلقی و جلی است هر یکی را باشد اگر توفیق رفیق گردد بصفتم مطمئنه رساند  
جوهر نفس آدمی طفلی است که هرگز پند ادیب گوش نکند و آنچه بیا موزند فراموشش گرداند اگر بزرگ  
و توبخیش پیش آئی آثار تربیت بروی مترتب گردد و چون مهر و شفقت کنی بے بهره شود ضرب  
الصبيان کالماء فی البستان ضرب و تادیب کودکان مثل آبی است که در باغ داد و نشود  
یعنی چنانکه آب موجب نشود و نمای و رونق باغ می باشد همچنین ضرب و تادیب کودکان باعث خوبی و  
نام آوری و نشو و نما می ایشان می گردد

جوهر بد آنکه دل محل تفصیل علم و کمالات روح است و تقابل ظهورات آئی بشیونات ذاتی است  
مسجد جای سجود است و دل جای نشود از ریخت مسمی بقلب شده و واسطه است میان روح و  
نفس و کمالات هر دو بحسب برزخیت به و ظهور یافته و از روح مستفیض است و بنفس مفیض چنانچه  
در ظلمت ادراک شیا بوا سطره نور چراغ می توان کرد و در ویت جمال و حدت حقیقی در تاریکی کثرت جز  
بصفای دل حاصل نمی توان نمود و جام جهان نماد انسان کامل است مراة حق نما بحقیقت همین

معنی گردش

و است به دل مخزن خزان سر آتی است به مقصود هر دو کون ز دل جو که حاصل است به دل برایت  
 الّا اعظم گویند التماس کردند از جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم  
 این الله تعالی فرمودند فی قلوب عباده سه دل یکی خانه ایست ربانی به خانه دیو راجه دل خوانی  
 جوهر به آنکه روح کان خیر و محل صفات محموده است و نفس کان شرست و محل صفات مذمومه  
 و عقل لشکر روح است و هوا لشکر نفس اگر لشکر روح غالب بود دل بسوی وی مایل گردد اگر لشکر نفس  
 غالب بود دل بسوی وی گردیده شود و بعضی میفرمایند که روح بادشاه است و وزیر او عقل و لشکر  
 او ملک و حق است و جانب دیگر نفس بادشاه است و وزیر او شیطان و لشکر او هواست و وقت محاربه دارند  
 مادام که روح غالب شود از آن شخص خیرات و عبادات در وجود آید و اگر نفس غالب شود فسق و فجور از  
 وجود آید و دل هر طرفی که غالب بیند با او یار شود و بدین معنی که متقلب است او را قلب گویند  
 جوهر نفس کی است اما چهار صفت دارد اول صفت اماره دوم لوازم سوم ملهمه چهارم مطمئن  
 و هر یک خاصیت جدا دارد جناب خداوند تعالی قالب انسان را از آتش گرم و خشک و باد گرم  
 و تر و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک بیا فرید و عارفان هر عنصر را به نفسی تشبیه کرده اند آتش  
 را به نفس اماره نام کردند و باد را لوازم و آب را ملهمه و خاک را مطمئن و ایشان را چهل مراتب  
 داده اند مراتب که از اماره حاصل شود اول را اجل گویند و دوم را خشم و سوم را انقباض چهارم را  
 قهر پنجم کبر ششم کینه هفتم حسد هشتم بغل نهم کفر دهم نفاق این خاصیت نفس اماره است  
 حق از او بپسید و نفس لوازم را بیا تشبیه کرده اند و آن هم کننده خیر است و هم بکننده  
 شر و مراتب دارد و از لوازم حاصل شود زهد و تقوی و ورع و بندگی و نماز و روزه  
 و حج و عمره و زکوة و جهاد و ملهمه را آب تشبیه کرده اند و عقل و حکمت و دانش و وحی و الهام و خیر و  
 حال فضل و احسان و خلق و سخاوت این مراتب از ملهمه حاصل شود و مطمئن را بنجاک تشبیه کرده اند  
 با حق حرکت میکند و خلاف او نمیکند بهشت در تحت اوست و از او حاصل شود فقر و صبر و عدل و  
 انصاف و رضا و علم و تحقیق و یقین و عمد و وفا نفس آدمی از چهار عناصر است چون خاک لطیف  
 شود آب گردد و چون آب لطیف شود باد گردد و چون باد لطیف شود آتش گردد و چون آتش  
 کثیف شود باد گردد و چون باد کثیف شود آب گردد و چون آب کثیف شود خاک گردد و آتش از  
 نور جلال است و نور جلال از نور جمال کافران از نور جلال و مومنان از نور جمال  
 جوهر حق تعالی روح انسان پیش از جسم آفریده و بعد آتش و باد و آب و خاک را بیا فرید

۲۱

۲۲

۲۳



نصفه

و عالم را از مرکب گردانیده بعد از آن تخمیر آدم گردانید روح را بصفه آفرید که همه اوصاف موصوف  
 تواند شد و هر صفت که موصوف شود او را نامی بود چنانچه اماره و لوازم و ملهمه و مطمئنه چون که از  
 معرفت نفس بمعرفت حق تعالی می توان رسید پس فرض آمد معرفت جمیع نفوس حاصل گردن  
 عین القضاة قدس سره فرمود هر که معرفت نفس خود حاصل کرد معرفت نفس محمد و را حاصل  
 شود قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی است و هر که معرفت نفس محمد  
 حاصل کرد همت در معرفت ذات حق تعالی بست هر که خودش شناس نیست محمد شناس نیست  
 اماره نفس شهوت است و لوازم نفس معصیت و ملهمه نفس الهام حق یا بنده و مطمئنه نفس طاعت  
 و عبادت و معرفت است

نصفه

جوهره آنکه چون نفس از اغوا سی قوت شیطانیه برای تله ذات بدنیه در معاصی اندازد آن  
 نفس را اماره گویند و چون بعد فعل و اتیان او امر قوت شیطانیه خود ملامت کند بر اتباع قوت شیطانیه  
 آن نفس را لوازم گویند و چون بر قول قوت ملکیه عمل کند و باین اطمینان گیرد قول شیطانیه را راه ندهد آنرا  
 نفس مطمئنه گویند و چون صفات ملکیه بر غالب آید و امر بخیر کند آنرا نفس ملهمه گویند و این تسمیه با اعتبار  
 مراتب در اعتبارات است

۲۵

جوهر غیبت بالکسر بگفتن از پس مردم اگر راست باشد و اگر دروغ باشد بهتان بود و فرمودند حضرت  
 سید عالم صل الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم الغیبه است من الزنا التماس کردند که غیبت از زنا  
 چگونه سخت تر باشد فرمودند تو به زانی قبول شود و صاحب غیبت آمرزیده نشود تا خصم را خوشنود و نگوید  
 و فرمودند هر که خورد گوشت برادر در دنیا بسبب غیبت گفتن پیش آورده شود او را گوشت او در روز  
 قیامت و فرمودند که تو ذر مسلمان کنی بخیز کیه او را از آن کراهیت باشد با وجود آنکه آنخیز در روی بود تو غیبت  
 کردی او را و اگر آنخیز در روی نباشد تو بهتان کرده او را و فرمودند که در شب معراج گذشتم بر قومی که رویها  
 خویش بنا خنمای خویش میخراشیدند حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کردند که ایشان  
 غیبت کنندگانند و فرمودند که در قیامت نامه اعمال بدست غیبت گوینده دهند او هیچ حسنه در آن  
 نبیند گویند که نیست این نامه من زیر که من طاعت میکردم و در نیجا چیزی نیست گویند که عمل غیبت  
 گفتن تو برده است بعد از آن مردی را نامه اعمال دهند او ببیند در آن طاعت بگوید این نامه  
 من نیست زیرا که طاعت نکرده ام گویند که بنده ترا غیبت میگفت حسنت و سی ترا داده شده است  
 او مرویست که حضرت عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا عورتی را فرمودند که کوتاه بالاست و عورتی را

در غیبت گویند که نیست این نامه من زیر که من طاعت میکردم و در نیجا چیزی نیست گویند که عمل غیبت گفتن تو برده است بعد از آن مردی را نامه اعمال دهند او ببیند در آن طاعت بگوید این نامه من نیست زیرا که طاعت نکرده ام گویند که بنده ترا غیبت میگفت حسنت و سی ترا داده شده است او مرویست که حضرت عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا عورتی را فرمودند که کوتاه بالاست و عورتی را

را نام از آن معنی است  
 او از آن معنی است  
 او از آن معنی است

فرمودند که دامن چه در از دست حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم فرمودند که غیبت  
 کردی و جناب خداوند تعالی وحی کرد سومی موسی علی نبیا وآله و علیه السلام هر که بمیرد و توبه نکند از غیبت  
 او آخر کسی باشد که در بهشت در آید و هر که بمیرد و اصرار کند بر غیبت او اول کسی است که در دوزخ در آید و حقا  
 کیمیا و سعادت قدس سره میفرمایند که غیبت کردن بدل همچنان حرام است که بزبان و چنانکه نشاید  
 که نقصان کسی بدیگری گوئی نشاید که بخود نیز گوئی و غیبت بدل آن بود که گمان بد بر کسی بی آنکه  
 از وی بحیثیم چیزی بینی یا بگوش شنوی یا یقین دانی حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه  
 وسلم میفرمایند که حضرت خداوند تعالی خون مسلمان و مال او و آنکه با او گمان بد بر بند هر سه حرام کرده است  
 و هر چه در دل افتد که آن نه بیقین بود و نه از قول و وعدل باشد شیطان در دل افکنده باشد و  
 حرام آن بود که دل خود را بان قرار دهی اما خاطری که در اختیار در آید و آن را کاره باشی بان مأخوذ  
 نباشی حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم میفرمایند که مومن از گمان بد خالی نبود  
 لیکن سلامت او از آن باشد که در دل خود تحقیق نکند تا احتمال را در آن مجال بود بر وجه نیک حمل کند و نشان  
 آنکه تحقیق کرده است بدل او آنکس گمان تر شود و در مراعات او تقصیر کند و چون بدل در زبان بآید آن  
 باشد که بود نشان آنست که تحقیق نکرده است اما اگر از یک عدل بشنود بایده که توقف کند و او را دروغ زن  
 ندارد که گمان بد بردن برین عدل هم روا نبود و چون بیقین داند غیبت نکند و لیکن بخلوت نصیحت کند  
 جوهر و تکلف تکلف بر خود بیخ نماند و از خود چیزی نمود که آن یر و نباشد و صاحب  
 مصباح الهدایه قدس سره میفرمایند که تکلف در جمیع احوال قولاً و فعلاً مذموم است و در بنیان صدق  
 و تکلف منافات است از انجمت که تکلف یا در قول بود و زیادت تملق و ثنا و اظهار محبت زاید بر آنچه  
 که در دل باشد یا در فعل زیادت تواضع و تحیه و انفاق زاید بر قدر و وسع و تمنی سبب آن صدق است  
 و قتی بعضی از صحابه بر زیارت حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه رفتند حضرت سلمان نان جو و  
 نمک پیش آوردند یکی از ایشان گفت اگر باین نمک سخته بودی بهتر بودی حضرت سلمان برخاستند و  
 مطهره خود گرد کرده سخته آوردند چون فاسخ شدند آنکه نمک سخته کرده بود دست بد عابر داشت و گفت  
 الحمد لله الذی قنعنا بما رزقنا حضرت سلمان فرمودند اگر تو قناعت دشتی مطهره من گرد و بودنی و حضرت  
 انس بن مالک رضی الله تعالی عنه روایت کنند که قتی بولیمه از ولایم حضرت سید المرسلین صلی الله  
 تعالی علیه وآله واصحابه وسلم حاضر شدم در آنجا نه گوشت بود و نه نان پس معلوم شد که تکلف عین  
 تخلف است از حقیقت صدق و گفته اند التصوف ترک لتکلف



جوهر در غضب غضب فتنین خشم گرفتن و بالفظ کردن مستقل و صاحب مصباح الهدایه قدس سره  
میفرماید که غضب و عمارات صفت شیطان است همچنانکه حلم و مدارات فعل رحمت و میفرماید که نفس بنوازه از  
کسی که بر عکس مراد او شود منزع گردد و طیش و نفور در او پیدا آید و خواهد که بغیظ و غضب او را از خود  
دور گرداند از آنجست خون در دل در تور آن آید پس اگر مغضوب علیه را فوق خود داند و بر وی  
امضای غضب ننهد خون دل از ظاهر بشیره روی باطن نهد و در دل جمع گردد و حزن و غم از آن  
تولد کند و صفت لون دلیل آن باشد و اگر او را سخت خود داند و تواند که بر وی غضب براند خون دل  
بر جوشد و عروق و شریانین از آن منتفع گردند و اثر حرمت بر روی پیدا آید و غضب و خشم و امثال آن ظاهر  
شود و اگر او را مقابل خود بیند خون دل مترد گردد و میان انقباض و انبساط از آن غل و غش تولد کند  
و امثال این عوارض از نفس صوفی دور بود چه صوفی صاحب یقین نبوی توحید جمله حوادث را از حق سبحانه  
و تعالی مبتدیه و بدان راضی بود و لاجرم باطن او از آثار غضب باین باشد و حزن و غم و غل و غش از وی  
منتفی بود و دل غضب او وقتی پیدا آید که از هتک حرمت جناب کسی چیزی مشاهده کند و اقوال و افعال  
صوفی همه موزون بود و بمیزان شریع هرگز ششم و شش از دامن وی بیرون نیاید  
جوهر غضب صفتی است مذموم و نسبت او با شیطان است هرگز خشم غالب است نسبت او با شیطان  
ظاهر است و سبب عظیم بر انگیزدن خشم و اخلاق بد صحبت کسانی است که خشم بر ایشان غالب است  
و زنان و کوه کان و پیران ضعیف نفس و بیماران زود خشم گیرند  
جوهر در بیان تکبر بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و در رشحات مذکور است که خواص بیدارند  
احرار قدس سره میفرمودند که تکبر و نوع است مذموم و محمود تکبر مذموم تعظیم است بر خلق و بحشم حقارت  
در ایشان نگرستن و خود را از ایشان زیاده و به دیدن و تکبر محمود عدم التفات است بمادون متعالی  
و تعظیم بر غیر او سبحانه باین معنی که هر چه غیر حق تعالی است در نظر وی حقیر و بمقدار شود و علاقه التفات  
وی از آن منقطع گردد و این تکبر اصل است و موصل بر تبه فنا - فخر اکبر یعنی عدم التفات با غلبه از  
تواضع بهتر پس اگر تکبر بحق کند عزت است و عزت محمود است و اگر بغیر حق کند تکبر است  
و تکبر مذموم است هم از نیست که بعضی گفته اند التکبر ان تکبر بحق فهو محمود و هو تکبر الفقراء  
علی الاغنیاء استغناء بالثمن عافی ایدیم و ان تکبر بغیر حق فهو مذموم و هو تکبر الاغنیاء  
علی الفقراء از در او لما طی فیمنه من فقر هم در خبر است اذ اراهم  
المتواضعین فتواضعوا لهم فاذا اراهم المستکبرین فاستکبروا علیهم

۲۷

۲۸

۲۹





در قلب و هتد ثمره غضب است حسد از تنانج هتد است و هتد از تنانج غضب هتد آنست که با برادر  
مومن بسبب عداوت یا مضرت کینه داری کند تا انتقام کشد

۵۲ جوهر در حدیث صحیح دارد است که چهار خصلت اند اگر در شخصی باشند او منافق خالص است و اگر یکی  
از آنها باشد در وی خصلتی از نفاق تا اینکه ترک کند و قتیکه امانت سپرده شود خیانت کند و قتیکه  
سخن گوید کذب گوید و قتیکه وعده کند خلاف وعده کند و قتیکه محاصمه کند بخور کند و دشنام دهد  
جوهر عجب بضم اول و سکون ثانی تکبیر و خود بینی و مرد متکبر

۵۳ جوهر عجب ز جمله اخلاق مذموم است حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه  
و سلم فرمودند که سه چیز هلاک است بخل و هوا و عجب فرمودند اگر معصیت نکنید ترسم از شما چیزی  
که بهتر است از معصیت و آن عجب است و فرمودند اگر خنده کنی و به تقصیر خود مقرر باشی بهتر از آنکه گریه  
کنی و آنرا کاری دانی و از حضرت ام المومنین عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا عرض کردند که  
مردی بد کردار بود فرمودند چون پندارد که نیکو کار است و این پندار عجب است

۵۴ جوهر بد آنکه از عجب آفتا تولد کند و یکی از آن که راست که خود را از دیگران بهتر داند و گناهای  
خود را یاد نیارد و چون یاد آرد بتدارک آن مشغول نشود و پندارد که خود آمرزیده است و شکر کند و آنرا  
زوال نعمت نترسد و هر اس از دل او برود از مکر حضرت خداوند تعالی امین گردد و بر خود ثنا گوید و اگر  
بخلاف رای او چیزی گویند نشنود و نصیحت کس گوش نکند و سعادت در آنست که خود را و طاعت خود  
را ناچیز داند که گفته اند که خود را چیزی دانستن خود را ناچیز کردن است

ساقی بیار باده که نزدیک عارفان	میخواره به ز زاهد معجب هزار بار
--------------------------------	---------------------------------

۵۶ جوهر در حدیث شریف دارد است که چون دروغ گوید بنده یکسومی شوند از وی فرشتگان  
کاتب اعمال از بد بوی آنچه می آید از دهن وی

۵۷ جوهر ریاد اعمال نظر بر خلق داشتن است و سمع که طالب آوازه و ستایش خلق است نه ناموس  
توقع حرمت و جاه از خلق داشتن است

۵۸ جوهر نشان ناشناسی ناسپاسی است و شناسائی حق در حق شناسی است با نشان و علامت  
ناسپاسی و جبل شخص آنست که ناشناس و ناخوش شود باشد و در هر چه بیند عیب جوئی نماید و گرفتار چون  
و چرا باشد و شناسائی حق در حق شناسی است که حق هر کسی را شناسد و حق هیچکس را فرو گذاشت نکند  
و ضایع نگرداند و هر که حق کا لان نمی شناسد بحقیقت حق خدا نمی شناسد و کفران نعمت موجب خدا ن

و بعد چنان است

جوهر هوا و غضب نفس را دو صفت ذاتی است و این خاصیت عناصر است هوا را خاصیت آب و خاک است میل سوی سفلی دارد و غضب را خاصیت باد و آتش است بکبر و ترغ بود هوا بعلی و باد است و غضب علوی و زبر بهایم هوا غالب و غضب مغلوب و بر سباع غضب غالب هوا مغلوب هوا بصفت جوهری و غضب بصفت ظلومی موصوف است هوا اگر از حد اعتدال تجاوز کند و غالب شود شره و حرص و دنات و بخل و خیانت و شهوت بار آورد و اگر غضب از حد اعتدال تجاوز کند و غلبه نماید مردم با به خوئی و تکبر و خود را ثنی و ترغ و صلابت مستولی گردد و اگر صفت غضب در خلقت یکی مغلوب و ناقص افتاد بی حرمتی و بی عزتی و کاهلی و عجز و دیوشتی و ذلت رویی و اگر ناگاه غضب غالب شد و نتوانست راند و حد در باطن پیدا آید و اگر هوا و غضب هر دو غالب یک حد توله شود خاصیت قاضی است از حد نخواهد که کسی را چیزی باشد و خاصیت هوا آنکه خواهد هر چه دیگری دارد مرا هم باشد جمیع ذرات ازین دو صفت متولد شود این هر دو صفت معتدل بایست

قول محققین الغضب مفتاح کل شر نظامی سه سر ز هوا تا فتن از سرور نیست به ترک هوا قوت پیگیری است و هوا دو نوع است یکی هوا بر لذت و شهوت و دوم هوا ای جاهد و زیانست به هر که ترک هوا کند به صلت حق مکرم شود و هر که غضب فرو خورد بصفت حلیمی حق سیراب گردد -

۵۹

است میل او

بعضی از غرض  
و بعضی از غرض  
بعضی از غرض  
بعضی از غرض  
بعضی از غرض  
بعضی از غرض  
بعضی از غرض  
بعضی از غرض  
بعضی از غرض  
بعضی از غرض

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

جوهر حضرت رابعه بصری وقت نمازی گفتند آئی دلم را در نماز حاضر کن و یا نماز بیدی قبول کن -

جوهر حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمایند که تمام در بهشت نرود -

جوهر ریاء عبارت است از طلب منزلت در قلوب ناس بعبادات و اعمال خیر -

جوهر در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالی بسبر المبارک فرمودند که اخوت بر دو نوع است یکی اخوت نسبی و یکی اخوت دینی و ازین هر دو اخوت اخوت دینی قوی تر است زیرا که اگر دو برادر نسبی باشند یکی مومن و یکی کافر میراث برادر مومن برادر کافر از نسب پس این اخوت ضعیف یافتیم اما اخوت دینی قوی است زیرا که پیوندی که میان دو برادر دینی باشد پیوند ایشان در دنیا و آخرت برقرار ماند -

۶۴

بر

جوهر قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم المؤمن مرآة المؤمن یعنی مومن آئینه مومن است پس ببیند از مومن از آنچه ببیند بر نفس خویش و ببیند هر مومن از آنچه ببیند بر نفس خویش

۱۸۱



۴۵

جوهر در فوائد القواد که درست که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بر کتف فرمودند که خواج  
بود بانعت و ثروت گاه گاه بخدمت عین القضاة قدس سره خرجی فرستادی به نام که وقتی عین القضاة  
چیزی از صاحب خیر دیگر توقع کرد و غرض خود بوفارسانید آن خواج بهشتی خاطر گرفته که دو بخدمت  
عین القضاة عتاب فرستاد که چرا از دیگری چیزی گرفت و این دولت این کس از انانی نداشت عین القضاة  
بردی نوشت که برای این مصلحت منجربا کن تا دیگری نیز دولتی یابد از انما باشد که میگفت اللهم ارحم منی محمد  
والا ترجم معنا احد

۴۶

جوهر در ادب و تقبیلین اندازه و حد چیزی نگاه داشتن و محبتی دانش و طور پسندیده و بالفظ کردن  
و دادن و خوردن مستعمل آداب بالمجموع علم عربی را علم ادب از آن گویند که بدان نگاه داشته می شود خود را  
از غل در کلام عرب و آن دو از دو قسم است علم لغت و علم صرف و علم اشتقاق و علم نحو و علم معانی و علم  
بیان و علم عروض و علم قافیه و این هشت اصول اند و علم رسم الخط و علم فرض الشعر و آن علم است  
که امتیاز کرده می شود بدان میان شعری که سالم از عیوب است یا غیر سالم از عیوب و علم انشاء نشر از خطب  
و رسائل و علم محاضرات یعنی علم توارخ و مانند آن و این چهار فروع اند و صاحب مصباح الهدایه  
قدس سره میفرماید که ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و افعال و افعال  
اند افعال قلوب و آنرا نیات خوانند و افعال قوال و آنرا اعمال خوانند و اخلاق و نیات نسبت  
بباطن دارند و اقوال و اعمال نسبت بظاهر پس ادیب کامل آنکه ظاهر و باطنش بحسن اخلاق و  
اقوال و نیات و اعمال آراسته بود و اخلاقش مطابق اقوال باشد و نیاتش موافق اعمال چنانچه  
نماید باشد و اشارت بدین معنیست قول شیخ الاسلام قدس سره الادب تهذیب لظاهر و الباطن  
و هر که در تهذیب ظاهر و باطن پیوسته متفقد احوال خود بود نخواهد که اخلاق و احوالش با اقوال مختلف  
باشد و اگر بیان حالی یا مقامی یا خلقی بر زبان آورد و خود را بدان متخلق و موصوف نیاید آن قول  
سور ادب داند و از جمله آداب است که همواره جوارح و اعضا را بصواح اعمال متعلی دارد و هیچ حال در  
هیچ مقام محافظت آن از وی ساقط نشود و مادام تا آثار محاسن آداب در ظاهر شخص پدید نیاید علامت  
آنست که باطن او هنوز متناوب نشده است <sup>ادب</sup> ادب <sup>الکمال</sup> نیست که هیچ دقیقه از دقائق آداب  
ظاهر او باطن او نگذارد چه اجمال آداب اگر در ظاهر بود سبب عقوبت شود در ظاهر و اگر در باطن بود سبب  
عقوبت گردد در باطن شخصی را عور در طواف بوده میگفت اللهم انی عوذ بک منک از کیفیت حال  
او پرسیدند گفت وقتی بظن شتوت در امر وی صاحب جمال نگریستم در حال نظم بر روی من آمد و یک چشم  
بدرست

رنجیده شد و حضرت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه میفرماید: **الادب فی العمل علامته قبول العمل**  
 و حضرت ابو طی دقاق قدس سره میفرماید که بنده بطاعت بجهت برسد و با ادب در طاعت بحضرت خداوند تعالی  
 برسد و چون نمیدیر و نآید از ادب باز گردد و در اینجا که آمده بود سبب ترقی آن ادب بود چون سبب نماند  
 ترقی نماند و حضرت ابوالنضر سراج طوسی قدس سره میفرماید که مردم در حفظ آداب سه گروه اند یکی  
 اهل دنیا و بیشتر آداب ایشان در فصاحت و بلاغت و حفظ علمها و شعرها بود و هر کرا این خصائل نبوده  
 و یرابی ادب گویند دوم اهل شریعت که ادب ایشان با تحصیل علوم بر ریاضت نفس و تادیب جوارح و  
 ترک شهوات سوم اهل خصوص که آداب ایشان نگاه داشتن دل است که همیشه پاسبانی ذل کنند  
 و از اغیار نگاه دارند و منشأ جمیع آداب شان طهارت قلب آداب و اقوال و احوال نبوی اقوال  
 و افعال مصطفویست هر منافی بقید متابعت از آداب ایشان نفسی یافته پس کمال آداب استفاد  
 از کمال متابعت ایشان است و این خاصه صوفیان است صاحب ثنوی معنوی قدس سره میفرماید:

از خدا جویم تو فیک ادب	فی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب خود را نه تنها داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد
بد گستاخی کسوف آفتاب	شد عز از بی زجرات رد باب
هر چه بر تو آید از ظلمات و غم	آن زیبا کی و گستاخی ست هم
هر که بیای کی کند در راه دوست	رهن مرغان شد و نامرد او ست
هر که گستاخی کند اندر طریق	گردد اندر وادی حسرت غرق

از برهان الطایفه شیخ مشبلی قدس سره پرسیدند که ما التصوف قال کلمه آداب پس صوفی نباشد  
 تا ظاهر و باطن او مودب با ادب نگردد

چون بعضی میفرمایند که تصوف همه ادب است زیرا که تصوف اقتداست بحضرت سید عالم قولاً  
 و فعلاً و اخلاقاً و معلوماً است که سید عالم ادب از جناب خداوند تعالی گرفته بودند و هر وقت را ادب است و هر  
 حال را ادب است و آن محفوظ بودن بنده است از بی ادبی تا از اوصاف بی ادبی پاک گردد و شایسته قرب حضرت  
 خداوندی نگردد پس هر که لازم گیرد ادب را برسد به آن بلاغتی که خداوند رسیده اند و هر که محروم ماند از ادب  
 و طاعت با ترک حرمت شهوات دارند و بعضی میفرمایند هر که محروم ماند از ادب محروم ماند از جمیع خیرات بزرگی میفرمایند که  
 توحید موجب است ایمان را هر کرا ایمان نیست توحید نیست و ایمان موجب است علم شریعت را پس هر کرا علم شریعت  
 نیست او را ایمان و توحید نیست و شریعت موجب است ادب را پس هر کرا ادب نیست او را شریعت ایمان



## و توحید نیست لغو ذی باله منها

جوهر در ریشات مذکور است که حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمودند که مولانا کریم الدین خوانی <sup>۴۸</sup> قدس سره که بسی فضائل و کمالات داشتند میفرمودند که من از هیچ کار خود امیدوار نیستم الا از یک کار بنیانت امیدوارم و آن آنست که روزی در صحرائی خدمت شیخ زین الدین کلال قدس سره که از مشایخ بزرگ شیراز بودند بطهارت مشغول بودند و من کوفه استنجای حضرت ایشان را بر رخسارهای خود بنجوم تابان استنجا کردند و هم از ایشان نقل کردند که میفرمودند اگر صورت درویشی را بر دیوار نقش کنند از پایی آن دیوار بادی می باید گذشت

جوهر در ادب معیشت صاحب صبح الهدایه قدس سره میفرمایند که صواب تصوفه در توکل بحسب اختلاف درجات مختلف است بعضی بجهت ضعف حال در طلب رزق توسل با سبب کنند و بعضی بجهت قوت حال و سلب اختیار بکفالت حق سبحانه و تعالی اکتفا نمایند و بر توکل کنند و هیچ سبب توسل و توصل بر رزق تقسم بخینند و طایفه اول بعضی بسبب نمایند بعضی بسبب بعضی بحکم صلاح و وقت گاه بکسب گاه بسبب سوال چنانکه حضرت ابراهیم ادم گاهی بجهت نفقه اصحاب لقمه حلال کسب کردی و گاهی که تنها بودی در وقت حاجت بقدر ضرورت طریق سوال سپردی و ابو جعفر حداد که استاد جنید بود بهر دو شب یا شب بین ایشان بیرون آمدی و قدری بخت از در خانها سوال کردی و ابو سعید خراسانی در سبب احوال دینی که نیک محتاج شدی و ست فراداشتی و شبی که گفتی و این طایفه را تا ضرورتی و فاقه تمام نبوده است و صلاح و وقت مقرون به اشارت غیب در سوال ندیده در آن برخورد کشوده و مادام تا بتوانند سوال نکنند و از آن پر چند باشند پس ادب سائل آنست که تا ضرورت باعث نشود و سوال شروع نه نماید و طایفه دوم که متوکلان اکسبت کمال شغل بحق تعالی و مطالعه نور حقین هیچ سبب از اسباب بر رزق تسبیب بخینند و از هیچ مخلوق استعانت ننمایند تا سبب الاسباب بهر طریق که خواهد رزق بدیشان میرساند و ازین طایفه بعضی آنها اند که هر چه خواهند از حق تعالی خواهند تا از سه چیز یکی ایشان را از زانی دارد یا اعطای سوال یا صبر از آن یا از الله داعیه کن از خاطر بعضی آنها اند که هیچ نخواهند از خلق و نه از حق تعالی بسبب آنکه علم و ارادت خود را در علم و ارادت مطلق محو کرده اند و ازینجاست قول آنکه گفتند الفقیر لا یحتاج الی الله و متوکلان را اصحاب فتوح خوانند بجهت آنکه تا دل ایشان از فتوح غیب بود و وجود این طایفه در عالم از کبریت احمر غریز تر و کمیاب تر است و حقیقت فتوح آنست که از حق تعالی شناسد نه از خلق خواه واسطه آن دست مردم بود خواه نه خواه سبب آن معلوم باشد خواه نه باشد ط آنکه نفس را بر مقدمه آن تطلعه و تشویش قه نمود

جوهر در آداب تجرد و تامل صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرمایند که اخبار نبوی و احادیث  
مصطفوی در فضیلت تجرد و تامل متماثل و متعارض اند بعضی از آن بذكر فضیلت تجرد ناطق و بعضی بر فضیلت  
لکاح شهادت صادق و متضاد این تعارض و تقابل اختلاف احوال نفوس است در حق بعض که مغلوب شهوت اند  
لکاح لازم بود و در حق طایفه که در انشای سیر و سلوک باشند تجرد و تفرد فضیلت بود و در ویشی را گفتند چرا  
زن کنی گفت زن مردان را شایسته بود و من هنوز بمقام مردی نرسیده ام و در ویشی را گفتند که سنت  
لکاح ترک کرده گفت که من هنوز بفرض مشغولم و ادب متماثل آنست که در اختیار زن نظر بدین اودان  
منبر دنیا و در رعایت حقوق او اهل نکند و باید که خود را در تزوج از سه گفت محافظت کنیدی کثرت محظ  
بایل و آن آفت نفس است و عدم اتمام بوجود رزق و آن آفت قلب است سوم تعاقب باطن بجال زن  
و آن آفت روح است

جوهر در تعهدات نفس و آداب آن صاحب مصباح الهدایه قدس سره میفرمایند که تعهدات  
ضروری نفس سه چیز است خورش و پوشش و خواب و آنرا حقوق نفس گویند و مقصود در تعهدات نفس سه  
طایفه اند مخلصان و مخلصان و مخلصان بتدیان اند بارادت خود قائم هر چه کنند از بهر حقیقت  
کنند مخلصان متوسطان اند بحق تعالی از ارادت و اختیار خود فانی هر چه کنند بحق کنند و مخلصان مخلصان  
اند بارادت و اختیار حق تعالی متصرف هر چه کنند هم بحق تعالی کنند و هم از بهر حق تعالی و ادب مخلصان  
آنست که از حقوق در نگذرند و ادب مخلصان آنکه هیچ یک از حقوق و خطوط را روت ندارند و ادب  
مخلصان مخلص آنکه بارادت حق تعالی از بهر حق نفس را گاهی بر حقوق بدارند و گاهی در خطوط مجال  
استماع دهند و خورش حق نفس است از بهر آنکه قوام بدن و اعتدال مزاج بسبب طعام و شراب مربوط  
و مشروط است و در تناول طعام ادب آنست که اول دست بشوید و همچنین بعد از طعام چه در خیر است که  
الوضوء قبل الطعام یعنی الفقر و بعد یعنی اللم و حق تعالی را به تحمید یاد کند و تناول طعام بذكر  
مقدون باشد و برای چپ نشیند و پای راست بر آورد و بر دست تکیه نسازد و ابتدا ختم طعام بنک کن  
چه در خیر است که فرمودند حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم که یا علی ابتدا طعام بنک  
کن و ختم او بنک که نمک شفا و هفتاد و یک بار است مثل جنون و جذام و بواس و وجع الاضراس و غیره و نان چون  
حاضر شود طلب ناخورش نکند و باید که تنها نخورد چه اجتماع بر طعام سنت است و طعام بر سفره خورد و ابتدا  
نکند تا آنکه که متقدم مجلس ابتدا کند و بدست راست خورد و از میان نخورد و چون لقمه از دست برفت  
برگیرد و بخورد و نفس بر طعام نهد و عیب طعام نکند اگر استهتا دارد بخورد و الا بگذارد و بر



طعام خاموش نباشد که آن سیرت اهل عجم است و لقمه بزرگ نگیرد و نیکو بخاید و به پیش خود نگیرد و بلقمه دیگران  
و وجه حاضران نگردد و از پیش خود خورد و چندان نخورد که متلی شود و تا سفره برنگیزد برنجیزد و تا جمع  
فارغ نشوند دست باز نکشد اگر چه سیر بود و نان و گوشت بکار دپاره نکند و تا نیک بگرسنه نشود  
طعام نخورد و چون طعام خورده باشد کاسه آلوده نگذارد و بعد از طعام حمد گوید و درود بخواند و از طعام  
شبهه احتراز نماید الا جائیکه ضرورتی افتد و حلال آنست که ظاهر اوجه حرمت و کراهت آن پیدا نبود و  
از دست کسی رسد که ظلم یا فسق او معلوم نباشد و شبهت آنکه وجه حرمت آن ظاهر نبود لیکن از دست  
مفسقه و ظلمه رسد و حرام آنکه وجه حرمتش ظاهر بود و حلال محمود است و شبهت مکرده و در طعام خوردن  
در پیش جماعت نرود تا آنکه فارغ شوند و در ضیافت تکلف ننمایند الا وقتی که باعث بران نیتی  
صلح بود و آنچه حاضر بود پیش آرند و قلیل آنرا حقیر شمارند و مستحب است که با همان تا در خانه بروند  
و اجابت دعوت خصوصاً دعوت ولیمه سنت است باید که تصنع و تکبر از آن مانع نشود و پوششش هم حق  
نفس است بجهت دفع سرا و اگر اهل ادب در لباس آنست که نظر برین دو مقصود مقصود دارد  
و غیر آن را فضول و زائد شمارد و در لباس و شرط واجب است یکی در عموم احوال و دوم در خصوص  
اوقات اما آنکه رعایتش پیوسته واجب است شرط حل است باید که از وجه حلال حاصل شده باشد و شرط دوم  
که رعایت آن بحسب وقتی مخصوص واجب بود طهارت است که سحت صلوٰه بران موقوف است و احوال مردم  
در تقشف و تنعم لباس مختلف است و در پوشیدن لباس سه طایفه اند منقشفان و متنعمان و تارکان  
اختیار و بران و ارباب تقشف و قوم اند محققان و مبطلان اما محققان هشت طایفه اند اول طالبان <sup>تقشف مزین</sup>  
ثواب آخرت دوم طالبان تواضع و انکسار که نظرشان بر دفع تکبر از نفس خود باشد و ازین طایفه  
بعضی اصحاب مرقات باشند که ترقیع جامه بدان رقعه و خرما کنند که از مزابل بردارند و بشویند تا کما  
نفس زیادت بود سوم طالبان سلامت دین اند که همواره از وقوع در شبهات ترسند و بر لباس  
و دن اقتصار کنند چه نهایت حد حلال بر بدایت شبهت متصل است همچنانکه نهایت شبهت به بدایت حرام  
پیوسته چهارم طالبان مراغمه نفس اند که نظر ایشان در تقشف بر مخالفت هوا نفس بود پس نفس را  
بر لباس و دن اقتناع فرمایند پنجم طالبان علو همت در اختیار تقشف نظر بر نراست قلب از تلوث  
بار جاست ششم طالبان فراغت وقت که پیوسته بر فراغت خاطر و صفای وقت خود غیرت بر ندیگر  
فضول و زوائد بر ضرورات قناعت نمایند هفتم طالبان خفت بجامه و دن بسازند تا بالیشان  
بر مردم کمتر بود هشتم و اعیان اند نظرشان در تره و تقلل و متقشفان مبطل دو طایفه اند یکی عاقلان

نبوت از کذب و عامه در پشت و چهره که در صورت است

که اختیار تقشف بجهت آن کنند که تحصیل لباس ناعم قدرت ندارند و مردم ندانند که نظر ایشان در تقشف  
 بر اظهار دعوی زهد بطلب قبول مردم بود و این طایفه از تصوف بل از سلیمانیه اند و چهره  
 و صفت حال چنان همه کذب و نفاق دریا بود و اصحاب تنعم و رفقه اند محققان و مبتلایان محققان  
 سه طایفه اند اول منفقان که باند زون و بیرون بصفت و تصور خود عارت و معترف باشند دوم  
 صادقان و مخلصان که نظر ایشان در اختیار لباس ناعم مبنی بر صدق و اخلاص بود مانند آنکه نفس را در  
 تقشف حقیقت بینند و خواهند که آنرا از نفس منع کنند پس لباس ناعم پوشند تا نفس از آن خط ممنوع  
 شود و تا خلق ایشان را از جمله راغبان و نیاز طلبان خطوط پندارند و صورت حال زهد و احوال ایشان  
 از دنیا بدین لباس مستور شود سوم و اصلایان و کاملان اند که بعد از کمال تزکیه نفس و طهارت قلب نظر  
 شان در لغو است لباس بر رفی و مواسات بالنفس بود چه درین مرتبه خطوط نفس حقوق او گردد اما متغمان  
 مسلط به طایفه اند یکی مدعیان غلط که بر پندار و وصول و کمال در غلط افتند و جویم مدعیان جاه که دعوی  
 کمال کنند و خلق را چنان نمایند که ما از جمله و اصلایم و مسیکن باند زون دانند که دعوی  
 ایشان هیچ معنی ندارد سوم مفتخران که پوشیدن فاخر افتخار و مباهات نمایند بی آنکه دعوی حالی یا کمالی  
 کنند اما تارکان اختیار جمعی باشند که هیچ یک از تقشف و تنعم مقید نباشند بسبب آنکه از ارادت و اختیار  
 خود منسلخ شده باشند و تابع ارادت و اختیار غیب گشته هر چه بدیشان رسد از لباس ناعم و غیره  
 ناعم ایشان قضایات خود در آن دانند و این جماعت دو طایفه اند یکی آنکه ایشان را هیچ وجه اختیار نباشد  
 نه کفی و نه جزئی هرگاه ایشان را از غیب فتوحی رسد در آن تصرف نمایند تا وقتیکه اذنی از غیب در واقع  
 یا منام کیفیت تصرف در ایشان وارد شود و طایفه دوم در تحصیل مجبور و در تصرف مختار چون جامه  
 از غیب بدیشان رسید اگر خواهند بدوزند و بپوشند و اگر خواهند بچشند بخلاف طایفه اولی که بی اذن  
 در آن تصرف نمایند

۴۲

جوهر حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره در مدارج النبوت میفرماید که فرق میان صدقه  
 و هدیه آنست که صدقه بفقرا دهند و سیل مهربانی و ترقی دهند و هدیه نزدیک کبر آرد بطریق پیشکش و بطریق  
 تذلل و تبادب دهند

۴۳

جوهر در رشحیات است که حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره فرمودند که اجر بر دو نوع است  
 اجر ممنون و غیر ممنون آنست که در مقابل هیچ عملی نباشد بلکه محض موهبت باشد و اجر غیر ممنون  
 آنکه در مقابل عملی باشد

۱۸۴





باید که در مبدأ تخلص و تصفیة نیت از شوائب علل فانیة و خطوط عاجله مقدم دارند چه هر صحبت که بنا  
 آن بر قاعده واهی و علتی منافی بود بزوال این علت زائل گردد و عاقبت بوحشت و فرقت  
 انجامد و شمر صحبت در خاتمه آن پدید آید - پس لازم بود که اول نیت از شوائب علل صافی گرداند و  
 نماز مستحاره کند و تسبیح از حضرت ذوالجلال توفیق برکت صحبت و حسن خاتمت وی در خواهد ادب  
 دوم طلب جنسیت باید که احتیاج صحبت نکند الا با طالبان حق و قاصدان آخرت با جنسیت واقع بود  
 ادب سوم ترک تکلف است باید که تکلف زندگانی نکند چه تکلف از طریق تصوف دور است - ادب  
 چهارم تنفیذ تصرفات در هر چه موسوم بسیمیت ملکیت او الا ما حرم الله مفتوح و مسلوک دارد -  
 پنجم التواء سر و عنایه است باید که همچنانکه ظاهر با صاحب خود بصفا و تودد بود باطناً هم بصفا  
 و محبت باشد ششم تغافل است از زلات اخوان باید که اگر بر زلتی اتفاقی از زلات اخوان و توف  
 افتد خود را از آن غافل سازد و داند که وقوع زلت لازم بشریت است بی همتم اظهار جمیل و ستر  
 قبح است باید که پیش خلق معائب صاحب خود مستور دارد و محاسن مکشوف بی همتم تحمل و مداراست  
 باید که بار بار خود بکشد و بر مصداقت کرده از وی صبر کند - ششم نصیحت است باید که هر عیبی که در آن  
 نصیحت پسندیده بود و آنرا در صاحب مشاهده کند منبذول دارد و او را بر آن تنبیه و اطلاع دهد  
 و در از آله آن کوشد و نصیحت در خلوت کند و الا نصیحت بود دهم قبول نصیحت است باید که اگر صاحب  
 ویر نصیحت کند منت نشمرد - یازدهم ایثار است باید که اصحاب را در جمیع خطوط بر خود مقدم  
 دارد و آنچه مقدور او بود از خطوط و منافع برایشان ایثار کند اگر چه به آن محتاج بود و دوازدهم  
 انصاف است باید که انصاف برادران بدد و از ایشان انصاف نطلبد و همیشه بقصان  
 و تخصیص خود معترف بود و توقع از دیگران ندارد ابو عثمان حیری گفته حق صحبت آنست که مال خود را  
 بر برادر خود متوزع داری و بمال وی طمع نکنی و انصاف از خود بدهی و از وی طلب انصاف  
 نکنی محتاج او باشی و از وی متابعت بخوئی و اندک نیکی از وی بسیار دانی و بسیار نیکی از  
 خود اندک - سیزدهم تصدیق و عده است باید که هر وعده که بیاور کند در بند آن باشد که بدان  
 وفا نماید چه خلافت پیمان نوعی است از کذب - چهاردهم آنکه چون تفضیل صاحب خود بشناسد  
 قفیریم او واجب داند - پانزدهم ادا حقوق اصحاب - سیزدهم شفقت و عطف بر اصاغر  
 و قطع طمع از خدمت ایشان - هفدهم رعایت اعتدال است در صحبت باید که حال خود در صحبت میان  
 انبساط و انقباض معتدل دارد و اندک افراط و تفریط اجتناب کند بی همتم حرص بر ملازمت است باید که



بلا از دست صحبت یا ریح لیس بود و از مفارقت او محترز - نوزدهم مهاجرت یا نوس ست ایستیم ذکر مجوس و غیره  
که بعد از مفارقت یا در صاحب خود کند الانجیر از جهت مراعات حقوق صحبت  
جوهر کسی که اراده کند رفیق پس اللہ تعالیٰ کافی است و اگر مونسى خواهد پس قرآن مجید  
کافی است و اگر کنج خواهد قناعت کافی است و اگر واعظ خواهد موت کافی است و اگر اکتفا کند باین چهار  
پس او را ناز کافی است

جوهر اگر سخت گرسنه شود و عاجز باشد از طلب قوت پس فرض است بر هر که بداند حال او را اینکه او را  
طعام بدهد یا پنهانی بکند بر کسی که او را طعام دهد پس اگر قادر باشد بر کسب بر و لازم است که کسب کند و اگر  
قادر نباشد لازم است او را که سوال کند و اگر ترک سوال کرده بمیرد گناه کار شود و سوال بقدر حاجت  
بند است و وقت سوال نظر بسوی هتعالی دارد این هم توکل بر حق است  
جوهر صاحب صباح الهدایه قدس سره میفرماید که لفظ ادب عبادت است از تحسین اخلاق و ۸۷

### تمذیب اقوال و افعال

جوهر سنت سلام آنست که کلان تر بر خرد گوید و شهری بر روستائی و سردار بر پیاده و خواجه بر غلام و ۸۹  
بنی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد هر که سجاده و نعمت زیاده باشد سلام بر آنکس بود که حضرت سید عالم علی اله  
تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمایند که من این ادب از پروردگار خود آموختم ام که حضرت خداوندی  
در شب معراج بر من اول سلام فرمودند که السلام علیک ایها النبئی لفظ سلام در کل مواضع اسلام  
علیک یا سلام علیکم بالتثنیٰ نزدیک شافعی سلام علیکم و بر قول علماء السلام علیکم و فضل است سلام بالثانی و  
لام و در حدیث است کسی که گوید سلام علیکم و اراده حسنات است و اگر گوید السلام علیکم و راسی حسنه است و اگر  
در کلام تقدیم و تاخیر باشد یعنی می گوید السلام علیکم و دیگر نیز گوید السلام علیکم این جائز است زیرا که سلام ثنائی  
جواب است و اگر هر دو معا گویند السلام علیکم واجب است بر هر دو جواب

جوهر در فوائد الفوائد مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا اللہ تعالیٰ بسره المبارک فرمودند که ۸۰  
چون در صدقه پنج شرط موجود شود بیشک آن صدقه قبول باشد و از آن پنج شرط دو پیش از عطا است  
و در دو در حالت عطا است و یکی بعد از عطا است اما آن دو که پیش از عطا است یکی آنست که آنچه خواهد داد  
از وجه حلال پیدا کند دوم شرط آنست که نیت کند که بمرد صالح دهد که در وجه فساد خرج نکند یعنی باطل صلاح  
دهد و آن دو شرط که در حالت عطا است یکی آنست که بتواضع بر نشانیست دهد و با تشراج دل دوم شرط  
آنست که خفیه بدو آن یک شرط که بعد از عطا است آنست که شکر کند و از زبان نیاورد و اگر آن

۸۱ جوهری آنکه آداب در سخن گفتن آنست که قصد و نیت در سخن گفتن نیکوای و برادر منوی خلق بود و طلب نجات ایشان و مقصود نفع خلق بود نه نفع خود و سخن نگوید بامردان مگر بر اندازه عقل ایشان و ارشاد منیر باین جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که ما گروه انبیائیم فرموده شده ایم که سخن گوئیم بامردان بر اندازه عقلهای ایشان و سخن نگوید در هیچ مسئله مگر آنکه سوال کرده شود و جواب گوید بر اندازه فهم و طاقت سائل نه بر اندازه علم خویش که عادت صحابه و سلف همچنین بوده است و صفت ابوالان اینست که سخن نگوید تا کسی از ایشان سوال نکند و سوال نکند مگر از مقام خویش و تکلف نکند به آن مقام که نرسیده است و سخن نگوید در علم و دانش آنچه کار او هنوز تا آنجا نرسیده است. قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تفعلون ای مومنان چه میگوید آنچه نمیکنید بزرگ است از روی خشم عند الله گفتن آنچه نمیکنید و قال الله تعالی اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب ای مردمان را اینکوی میفرمایید و نفسهای خویش را قرا میخوانید و حال اینست که شما کتاب میخوانید علما گفته اند این وعید بر امریست که با وجود قدرت آن فعل نمکند اما امری که قادر بر آن فعل نباشد تحت وعید این آیت در نیاید چنانکه اگر فقیر امر بکوة و حج میکند مستحق ثواب باشد اگر چه خود تارک است لعدم القدرة علیها و بعضی گفته تحت وعید این آیت کسی آید که وی قاصد بر آن فعل نباشد یا دیگر بر امر بطاعت کند و خود برخلاف آن کار کند اما اگر یکی را امر بر طاعت و تحریص بر خیرات میکند و خود نیز قاصد است و خلاف آن امر مشغول نمی شود اگر چه آن فعل بعمل مقرون نیست گرداند تحت این آیت در وعید مدوخیاید.

۸۲ جوهری باید که بگردان سخن بر اندازه عقل ایشان گوید یعنی ایشان طاقت سماع آن دارند و فهم

## ایشان در آن رسد

۸۱ جوهری از بزرگی سوال کرد با الزهراء و سب مال مبتلا بود و جواب داد که الزهراء ترک مال و دیگری هم سوال کرد ما الزهراء و این سب جاه مبتلا بود فرمود که الزهراء ترک الجاه

۸۳ جوهری آداب طعام خوردن آنست که بی گرسنگی طعام نخورد و در اثناء طعام خوردن از یاد حضرت حق تعالی غافل نشود و برآمده پیش از بزرگان دست بردار نکند و اگر نیز میان باشد دیگران را بخوردن طعام امر نکند و هر جا که بنشیند و از جای که بنشیند بجای دیگر نرود و پیش از شریک دست از طعام نکشد و اگر صاحب مائده بخدمت بر خیزد مانع نیاید و در آرزوی طعام خاص بانفس خود موافقت نکند و بهر پیش او نهند خورند بود و بعد از فراغ طعام شکر منعم بجا آورد.



- ۸۵ جوهر حوین <sup>پنجانه</sup> روزه هر چه که نام حضرت خداوند تعالی بر آن نوشته باشد از خود جدا کند و پای  
چپ در پیش بند و سر برهنه نباشد و برابر قبله و آفتاب و در هتتاب نه نشیند و پشت بر آن خم نیز و بر پای چپ  
اعتماد زیادت نماید و بی ضرورت بعورت ننگد و سخن نگوید و وقت بر آمدن پای راست پیش بند  
۸۶ جوهر در استبراح علم نگاه دارد و آنچنان بود که بعد از انقطاع بول سه بار یا بیشتر بر وفق مراعات  
و تر ذکر را بر وفق و آهستگی بکشد و پیشانی تا اگر بقیه در حجر ای بول باشد بقیه در در تدرید و استیفا مبالغه  
نمایند تا از حد علم در گذرد و بوسه و استرخا و اعصاب ناخجانه لازم نباشد که تا طوبت یا بند استبراح  
کنند چه تشبیه ذکر به پستان کرده اند چندانکه او را کشند در طوبت از وی ظاهر شود  
۸۷ جوهر خواب عبارت از آنست که حواس کلی از کار بقیه و در مغلوبی حواس پیچری در نظر خیال  
آید و آن بر دو نوع است یکی اضغاث احلام و آن خوابی است که نفس بواسطه خیال ادراک کند  
از وسوسه شیطان و هوای نفسانی که القا شیطان و نفس باشد و خیال آنرا نقشبندی مناسب کند  
و در نظر نفس آرد و آنرا تعبیر نباشد دوم خواب نیک که آنرا رویای صالح گویند و در حدیث شریف  
وارد است که خواب صالح یک جزو است از چهل شوش جزو نبوت و در ثمرات الحیات مذکور است که  
جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بعد از چهل سال بدعوت مبعوث  
شدند و تمامی عمر مبارک شصت و سه سال بود پس بست و سه سال از عمر خسته مال در نبوت گذرانیدند  
از آنجمله در ابتدا شش ماه و چوبی خواب می آمد بعد از آن بست و در نیم سال دیگر حضرت جبرئیل علی نبینا و  
آله و عاتقه السلام می آمدند و نصوص قرآنی نازل می شد بنا بر این قاعده خواب صالح یک جزو است از  
چهل شوش جزو نبوت زیرا که شش ماه یک جزو میشود از چهل شوش جزو بست و سه سال فرق کرده اند  
میان رویا صالح و صادق رویا صالح آنست که مومن یا ولی یا نبی ببیند و از نمایش جناب حق سبحانه  
و تعالی باشد و تاویل و تعبیر حاجت بود و رویا صادق آنست که بی تاویل راست باشد اما از نمایش  
روح بود و در رویا صادق مومن و کافر شریک اند و آنچه غیبی و دوزخ است یکی محتمل است که عینان  
و فلاسفه و بی دینان را از کثرت ریاضت نفس و تزکیه نفس تصفیه دل کشف افتد و بر بعض  
احوال خلق و قوت باشد و از اموره ناآمده خبر دهند اما ایشان را بدان قریبه و قبول و سبب  
نجات نباشد دوم و آنچه غیبی آنست که در آئینه آفاق و انفس جمال آیات بنیات در نظر آرد  
۸۸ جوهر شریح رکن الدین شیلازی قدس سره در نصوص الخصوص فی شرح الفصوص میفرماید که عالم  
خیال انسانی در دو روی دارد یکی بسوی عالم مثال مطلق که اصل و منشای اوست و یکی دیگر

فرق رویا صالح و صادق

قرب

خیال

بجانب نفس و بدن و نقوشی که در خیال منطبق میگردد و اگر از طوطی سفلی و جانب نفسی جسم است آن  
محاکات باشد از حیث نفسانی و مزاجیه و آنرا حقیقی و اصلی نباشد از قبیل اضافات احلام گیرنده و تعلیلی  
نباشد و اگر آنچه منطبق شده در روی از جهت علویت است یعنی از عالم مثال مطلق یا از قلب نورانی انسانی  
منور بنور عاطفت روحانی و آن صورت هر آئینه در روی مرسم و تجسد گردد و آن البته حقانی باشد خواه  
در خواب باشد و خواه در بیداری باین النوم و الیقظه و آنچه بیند از روی صافی صادق یا از قبیل وحی باشد  
و محتاج به تعبیر و تاویل نباشد چرا که از خزانه علم حق بوی نموده شده است و خطا و غلط و در آن نباشد و اگر  
از انوکس قلب منور بنور قدس باشد اگر قوت متصرفه انسانی در آن متصرف گردد و آنرا اذن صورت  
نقل کند بصورتی شبیه مناسب اگر رویا باشد به تعبیر محتاج بود اگر وحی بتاویل محتاج گردد و واقع حضرت  
ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام ازان قبیل بود که تعبیر محتاج بود ازین سبب حضرت ایشان را  
فدا رسید که و قدر نیا به پنج عظیم

جوهر معنی علمی کلی که هست اول نزول او از ام الکتاب است یعنی علم الله تعالی بعالم لوح محفوظ  
که بمثابة دل عالم است و از آنجا متزلزل میگردد بعالم مثال و از آنجا متجسد و مشخص میشود پس بعالم  
حسن متزلزل میشود و در شاخه محقق میگردد خواه بعینه و خواه بصورتی مناسب که دیده بود و تعبیرات  
از چنین صورت است - حال حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در مبداء این بود که هر خوابی  
که بیداری و صورتی که در عالم خیال بود نموده شد می در عالم حسن و عیان بعینه حقیقت آن نیز  
مشاهده کردی و عرفان حال را کشف صوری خوانند

جوهر در خواب الفوائد کورست که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بنبره المبارک  
فرمودند که جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم میفرمودند که دوش یاران خود را  
دیده ام که هر یکی پیراهنی پوشیده اند و لیکن یکی را پیراهن تاسینه پیش نیست و یکی را تاناف و یکی را  
تا زانو اما عمر را دیدم که پیراهن او در زمین کشان بود و عرضه داشت کردند که بین خواب را تعبیر  
فرموده آید فرمودند که پیراهن هر یکی را بر دین هر یکی تعبیر کرده ام و فرمودند و وقتی مردی بخجرت  
ابن سیرین آمد و گفت که من بیگانه سفر جل در خواب دیده ام گفت تو سفر خواهی کرد گفتند از کجا گفتی  
گفت اول سفر جل سفر هست و مردی دیگر بیاید و گفت که من امشب سوسن در خواب دیده ام گفت  
ترا بهی برسد گفتند از کجا گفتی گفت اولی سوسن سوسن است و آن همه حکمای او درست بود و فرمودند  
که ابن سیرین مرد بزرگ و عالم بود و بعد حضرت خواججه حسن اصفهانی قدس سره بود و فرمودند که ابن سیرین



قدس سره در احیاء العلوم آورده اند که آن دو خواب را که ابن سیرین تعبیر کرده است از عجایب روزگار است و آن آنست که وقتی مردی در ماه رمضان بخیمت او آمد و گفت که من این شب در خواب دیده ام که اگر کشتن در دست نیست و افواه رجال و فروج نسارا مهر می کنم ابن سیرین گفت تو نگرمو دهنی گفت آری گفت بانگ نماز نیک بگاه چرامیگری و مردی دیگر بیاید و گفت که من در خواب دیده ام که روغن از کعبه بیرون می آید و من باز آنرا در کعبه میکردم ابن سیرین گفت که آنکه در خانه تست نیکو شخص کن بیاید که مادر تو باشد آن مرد در خانه آمد و از جفت خود پرسید چون نیک شخص نمود مادر او بود

۹۱

جوهر جناب مستطاب سرور عالم در مبادی وحی بر خواب که دیدی بعد از آن بعینه واقع شدی و این خواب را رویا و صادق خوانند و این رویاست که جزوی از نبوت است

۹۲

جوهر جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله اصحابه و سلم میفرمایند که هر که دیدم را در خواب ببین تحقیق دیدم ازیرا که شیطان تمثیل کند بمن بعضی میفرمایند که رویت شریف جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله اصحابه و سلم بر صفتی و نعتی صحیح باشد که در دنیا بودند و بعضی میفرمایند که رویت شریف بر صفتی که باشد صحیح بود و در ثمرات الحیات مذکور است که حضرت شیخ برهان الدین قدس سره میفرمودند که اگر چه شیطان بصورت منور آن سرور صلی الله تعالی علیه وآله اصحابه و سلم تمثیل نمی تواند نمود و خود را چنان نمی تواند نمود لیکن رویت شریف در حالت خواب بر سبیل توهم و تخیل رانی می تواند بود چنانچه نقل است که حضرت امام محمد غزالی قدس سره مراد از خود حضرت امام احمد قدس سره بگاه فرمود که من جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله اصحابه و سلم در خواب دیدم فرمودی که آنچه دیده تو هم و تصور تست تا روزی حضرت امام احمد قدس سره جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله اصحابه و سلم را دیدند و جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله اصحابه و سلم خوشه خرمایشان از زانی داشتند در آنوقت بعضی رسانیدند که برادر من شریف رویائی لقائی مبارک بغایت دارد میخواهم که بدین سعادت مستعد گردم و ازین خوشه تبرک بوسه نیز عطا شود جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله اصحابه و سلم دو خرمای از آن خوشه جدا کردند و خود را در خواب امام نمود و عطا فرمودند حضرت امام بعد از انبیا صورت این معجزه را برادر باز نمودند حضرت امام احمد قدس سره تصدیق کردند و خوشه مذکوره را که دو خرمای از آن جدا شده بود ظاهر ساختند و صورت واقع خویش تقریر فرمودند

۹۳

جوهر بدانکه اگر چه شیطان بجای حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله اصحابه و سلم خود را بمردم در خواب نمی تواند نمود اما بجای حضرت حق تعالی می تواند نمود یعنی ایس برین ایس قدرت دارد

که خود را بنوعی در رویا نماید که هر که در این پندار که حضرت حق تعالی بفرموده

جوهر خواجه این سیرین قدس سره میفرماید که اگر کسی خود را جامه سیاه پوشیده بیند و بپوشد خواب  
اگر از بطن لشکر یا این است تعبیر آنست که سلطان شود و اگر از دشمنان آنست قاضی شود و اگر از عوام آنست  
است غمی و اندوهی بدور رسد و نقل است که یکی نزد حضرت ایشان آمد و گفت که من خواب دیده ام  
که با یک نماز میگویم فرمودند تو حج خواهی کرد و بعد از آن مجلس دیگری گفت که من نیز خواب دیده ام  
که با یک نماز میگویم فرمودند که ترا بهمت دزدی گیرند

جوهر بداند که این تفسیر خواب اگر تحریک دست سائل جانب راست است یا جانب  
آسمان تعبیر بخیر باشد و اگر تحریک دست او جانب چپ بود یا بجانب زمین تعبیرش بشر بود و این را تعبیر  
بفعل سائل گویند و نیز وقت سوال سائل گوش دارد اگر چیزی شنود که آن بقال مبارک است چنانکه  
آذان یا تلاوت قرآن مجید یا ذکر اولیا و امثال آن تعبیر بخیر باشد و اگر چیزی شنود که آن بقال مبارک  
نیست چنانکه دشنامی و گریه و امثال آن تعبیرش بد بود و این را تعبیر بسمع گویند و هم وقت سوال  
سائل نظر کند اگر چیزی بیند که آن بقال مبارک باشد یا بشود رومی خوب یا صورت اسپ و امثال  
آن تعبیر بخیر است و اگر ردی زشت یا صورت چیزی بیند که بقال نیک نیست تعبیرش بد است  
جوهر در ریشات مذکور است که حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمودند که با یکی از کار  
سمرقند گفتم اگر کسی در خواب بیند که حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده است تعبیر این چیست  
فرمودند که اگر کسی در خواب بیند که حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله  
و اصحابه و سلم مرده اند تعبیرش آنست که در شریعت این صاحب واقعه قصوری و فتوری شده است  
و این مردن صورت شریعت است این نیز مثل آن رنگی دارد حضرت خواجه فرمودند که میتوان بود که  
کسی را حضور مع الله تعالی بوده باشد و ناگاه آن حضور نماند تعبیر آن مردن این باشد یعنی نسبت  
حضور و شهود او نابود شده و حضرت شیخ نورالدین عبد الرحمن جامی قدس سره میفرماید  
که نمی تواند بود که یکی از هواها که صاحب واقعه آنرا خداست خود گرفته بوده است از دل  
و می نابود شود آن مردن خداست عبارت از نابود شدن این هوا بود پس این خواب  
دلیل باشد بر آنکه حضور او زیاده نشود

جوهر باینکه خداوند تعالی را در خواب دید عرض کرد که راه توجو نیست فرمود از خود گشتی رسیدی  
جوهر حضرت عبید الله را دیدی فرمودند که حق تعالی را خواب دیدم فرمان شد چه میخواهی گفت

۹۵

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸



این تو خواهی فرمان شد من ترا میخوانم چنانکه تو مرا میخوانی باز فرمان شد بر من میخوانی پس بخواه بگویم ترا میخوانم  
 جوهر اگر کسی که چیزهای شیرینی در خواب خورد تعبیرش آنست که لذت ایمان نصیبش گردد  
 جوهر بد آنکه سالک را در واقعته فائده است اول آنکه فرق میکند میان حق و باطل و دوم میان دق و ثقیل  
 نفسانی و شیطانی و حیوانی و سبعی سوم میان ملکی و قلبی و روحی و رحمانی تا که غالب نشود بر نفس صفات و میرمانند  
 حرص و بخل و حسد و حق و کذب و غش و شره یعنی غایت حرص و شهوت اگر سبزه بایستی خوش و درو  
 و قصر و آئینه با صافی و جوهر نفس و گوهر بایستی شریف و ماه و ستارگان و آسمان صافی و آب های  
 روان و صفات اینچنین صورت صفات و مقامات ولی است و اگر ایوان بایستی نهایت ببیند و  
 عالمهای ناهفته ای و طیران و معارج و سطی زمین و آسمان و رفتن بر هوا و عالم برتری و پیچیدن  
 و کشف معانی و علوم لذتی و ادراکات بایستی الوان و تجرد از حیسانیت و تجلی بر روحانیت اینچنین از  
 صفات روحانیت و نمائشهای روح و اگر مطالعه ملکوت و مشاهد ملائک و بهوالت و عرصه  
 بهشت و دوزخ و افلاک و عرش که راس ملکوت اشیا است در نظر آید در سلوک صفات ملکی است  
 و حصول صفات حمیده و اگر مشاهدات انوار عالم غیب افتد و مکاشفات الوهیت و الهامات و  
 اشارات و مکالمات و تجلیهای صفات ربوبیت در مقام فنا و بقا و وصول تخلق با خلق حق است  
 از هر نوع احوال و قانع شده نموده اند بایستی ازین قیاس میکنند

ششمین

جوهر اگر کسی حضرت خداوندی را ببیند در خواب پس باشد و یا صحیح محتاج سوی تعبیر یعنی  
 سالک ترا در خواب بیا در حال چیزی نماید چنانستی که کسی گوید که آن چیز پروردگار است آن دیدن صحیح  
 بود لیکن محتاج نسبی تعبیر بود اما سالک درین محل بالقای شیطان آن چیز را عین خدا پندارد  
 و غلط افتد تعبیر آنست که آن شخص هنوز بنده نفس است دوست میدارد نفس خود را پس واجب است  
 بر آن سالک که بر پیروز از طاعت نفس و هوای گاه باشد که در خواب چیزی ببیند و از القای شیطان  
 پندارد که این پروردگار است و باشد که درین محل پندارد که حضرت حق تعالی آنست از القای شیطان  
 جوهر هر که حضرت خداوند تعالی را در خواب ببیند کاری کند که او را بهشت واجب آید و از نعمها  
 دنیا و آخرت بغم شود و اگر کافر ببیند ایمان یابد و اگر عاصی ببیند توبه یابد و اگر ظالم ببیند عادل گردد و اگر طمع  
 ببیند مزیدی در کار او پیدا آید و اگر بنده ببیند آزاد گردد و اگر مجوس ببیند خلاص شود و اگر بیمار ببیند شفا  
 یابد و اگر فقیر ببیند غنی گردد و دیدن حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله اصحاب و سلم نیز همین حکم دارد  
 جوهر اگر خواب نیک ببیند آزاد را بطن سخت گیرد و توبه و استغفار بگوید و تعبیر آن از نادان پند

۱۰۲

۱۰۳

و اگر خواب کرده بنید سه بار گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله  
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سه بار آب و من  
جانب چپ اندر زود بگذرد از پهلوی که بدان بود و بعضی دو رکعت نماز نیز بگذرانند و تصدق کنند بخیری  
و این خواب یا کسی نگوید و تعبیر آن از کسی بخوید و بدانند که اینچنین خواب اثری ندارد تا خواب مذکور  
او را زیان نکند.

چون وعده را وفا باید کرد و آن وعده ها که در روز میثاق واقع شده و در قرآن شریف و در  
مواضع مذکور گشته و وعده ها که با عهد اند نیز واجب لایفا اند بامری بشرط آنکه مخالف تشریح حق نباشد و  
شیخ اکبر فرموده از جمله اولیاء الله موفون به عهد اند و قتی که عهد کنند و فار آن عهد میکنند و عذر که ضد عهد است  
نمی کنند و فایده ای که بالله تعالی است برو چه اتم می کنند و وفا از شیما خاصه الله تعالی است  
پس شخصیکه آمد بآن امور که الله تعالی تکلیف داده است بآن برو چه تمام و کثیر کرد و این اتیان بوجه  
که عادت شود پس آن شخص و فی است و الله و وفا کرد پس مظلوم شد که اصل ایفاء وعده بالله است  
و آن ایفاء بآن بشرط است و ایفاء وعده با عباد از انجست است که الله تعالی فرض و واجب گردانند  
پس این ایفاء بجم ایفاء است بالله و نیز شیخ اکبر فرموده کسی که کشف شود بروی آنچه عارض می شود  
مرئیت را وقت احتضار موجب میگردد و این کشف را وفا عهد که بالله است و نیز فرموده که گاهی این  
وفا بعد این سبب کشف میشود و گاهی این کشف سبب وفا عهد میگردد و باید دانست که وفا و عهد  
مطلقا گرم نیست بلکه در بعضی مواضع تخلف و عهد در گرم است و الله تعالی حضرت اسمعیل را نذبح کرد  
و حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که صادق الوعد بودند و نه درج کرد تصدق و عهد و الله تعالی جانیکه  
وصف کرده خود را و صف کرد تصدق و عهد فرمود و الله لا یخلف المیعاد و فرمود لا یخلف الوعد  
چون هر عطا دو قسم است عطای ذاتیه و عطای اسمائیه اعطیات جمیع اعطیه جمع عطا و عطا  
و بنوعی که جمع وی منج است نبرد و بنیک معنی آید و عطا که از ذات بیچون به بنده رسد از جمیع اسم جامع الله  
باشد نه از دیگر اسماء صفات و افعال و آنرا اسم جامع از انجست گویند که باعتباری اسم ذات است فقط  
و باعتباری اسم ذات است با جمیع صفات

چون هر عطا یا منج بر دو قسم اند ذاتیه یعنی بخششهای که منسوب اند بسوی ذات حق تعالی و نوز  
ذات در اینجا ظاهر است و اسمائیه یعنی بخششهای که منسوب باشند بسوی اسمای حق تعالی که از دست منج  
از اسماء حق تعالی میرسند و اگر قدم اسمی در میان نشود آن نعمت بدائر ظهور داخل نشود و بدینست



پس کس نیاید و امتیاز در میان خطایای ذاتیه و اسمائیه کار ذوق است و بگفتن راست نیاید -  
 جوهر صاحب فوائد الفوائد سره بکفرت سلطان المشائخ رضی الله تعالی عنه عذبه داشت کرد  
 که این کس هرگز از کسی چیزی نمیخواسته و همه عمر در توقع نکشاده اگر کسی ناخواسته لطف میکند و چیزی میدهد  
 چگونه باید کرد فرمودند که بایستد بعد از آن فرمودند که وقتی حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه  
 وآله و اصحابه و سلم چیزی را بکفرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه میدادند حضرت ایشان التماس  
 نمودند که من چیزی دارم این را بفقر دیگر عنایت شود از اهل صفه و غیر آن حضرت سرور عالم صلی الله تعالی  
 علیه وآله و اصحابه و سلم فرمودند که هر که ترا چیزی دهد بفرخواست آنرا بخور صدقه کن و در ثمرات احیات مذکور  
 است که حضرت شیخ بران الدین قدس سره فرمودند که چون بر درویش تو کل کشی ابواب فتوح کشاید آنچه  
 در خطره دل و اجمال شبهه منت حاصل آید باید که اقبال نماید و میفرمودند چنانچه نگاپوی جستجوی  
 و تحصیل سبب بعثت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجهت و جهد رد کردن آن ناپسندیده است  
 زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار باید نمود و تجميع تصدیع بایکشد و متفرق تفقر  
 باید دید و مشغول است از ابوهریره رضی الله تعالی عنه که فرمودند من از کسی سوال نکنم و اگر کسی بدید  
 سوال پس قبول کنم و هر گاه فرموده که وقتی مرا به سوال از غیب چیزی پدید آمده بود من آنرا قبول  
 نکردم حضرت حق سبحانه و تعالی بسوال آنچیز را مبتلا کرد و در حدیث شریف نیز وارد است که اگر کسی را چیزی  
 ناخواسته برسد و آن را رد کند بسوال آن چیز مبتلا گردد و شیخ محمود کاشی قدس سره در مصباح الهدایه فرمود  
 احوال مشغوفه در تسبیح توکل بحسب اختلاف درجات مختلف است بعضی بجهت ضعف حال یا صلاح وقت  
 در طلب رزق توکل با سبب کنند بعضی بجهت قوت حال و سلب اختیار بکفالت حق سبحانه تعالی که تفا  
 نمایند و بدو توکل کنند و هیچ سبب توکل و وصل برزق مقسوم بخونید طائفه اول که مبتدیان اند بعضی بجهت  
 توکل نمایند و بعضی بجهت صلاح وقت گاه و گیسب گاه بسوال چنانکه بر اسمیم گاهی بودی که برای نفقه  
 اصحاب کسب کردنی و گاهی که تنها بودی در وقت حاجت بقدر ضرورت طریق سوال سپردنی ابو جعفر  
 که استاد جنید بود بین الله ایتن قدر بایحتاج از خانها سوال کردنی و ابو سعید خدری در مبدء احوال وقتی  
 که نیک محتاج شدی دست فرا داشتی و شکیانته گفتی این طائفه را تا ضرورتی و فائده تمام نموده است  
 و صلاح وقت مفرون با شارت غیبت در سوال نه دیده اند در آن برخود کشوده اند اما دام تاوانند  
 سوال نکنند از آن بر خدر باشد و اما طائفه دوم که متوکلان اند بجهت کمال شناسایی حق تعالی و مشابه  
 جمال توحید و مطلق نور تعالی هیچ سبب از سبب رازقی بجهت بخونید از هیچ مخلوق استعانت ننمایند تا

مسبب لا سیاب بهر طریق که خواهد رزق بدیشان رساند روزی یکی از بایزید پرسید که تا رب که مشغول نمی  
 معاش تو از کجاست جواب داد که مولای من خنزیر و کلب را رزق میدهد و تو می بینی بایزید را  
 رزق بخورده و در این طائفه بعضی آنها اند که هر چه خواهند از حق تعالی خواهند از سه چیز یک را زانی دارند  
 یا اعطای مستغول یا صبر از آن یا از آنکه داعیه آن از خاطر بعضی آنهاست که هیچ نخواهند از حق و نه از  
 خلق بسبب آنکه علم و ارادت خود را در علم و ارادت مطلق محو کرده اند و اندک علم ازلی را احاطه بمصالح  
 آنها از علم ایشان زیادت بود و ارادت کلی را تعلق بجوای ایشان از ارادت جزوی بایشان بیشتر و  
 عام تر باشد لاجرم بعلم او از سوال مستغنی باشند چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود علمه بجائی جسی عن  
 سوالی از انجاست قول آنکه گفت الفقر لا یمتثل الی الله - متوکلان را اصحاب فتوح خواهند  
 بهمت آنکه از فتوح غیب تملک ایشان بود هر چه بینند که از غیب بی تطلع و تشوق نفس فتوح میشود  
 آنرا قبول می کنند اگر چه بدان محتاج نباشند و اهل فتوح بعضی آنهاست که در اخذ و اعطای بر سابقه  
 ازلی متوقف باشند بسبب آنکه نفس خود را در هر حال به تبعیت هوا متمم دارند و بعضی آنهاست  
 که در اخذ متوقف باشند در اعطای چه در اعطای نفس کمتر بینند و بعضی آنهاست که در اعطای متوقف  
 باشند و در اخذ نه چه در اخذ محض اختیار و مجرد فعل حق تعالی بینند و در اعطای اختیار و فعل خود  
 معنی که بنور اخذ متوقف باشند در اعطای بسبب تلاشی وجود ایشان در نور توحید و تصرف در شای  
 سستی و امن از غایب هوا و وجود این طائفه در عالم از کبریت احمد عزیزی و کیاب بست پس ادب  
 تاریکافن اسباب و متوکلان که تناول ایشان از فتوح بود آنست که پیش از وصول بدرجه اعلا  
 بتجلی ذات یا صفات یا افعال که مبدء تجلیات است در تناول فتوح و اعطای بنسابقه علمی جدید  
 و ادبانی عنید مسارعیت نمایند و پیش از احکام مقام حریت در قدمگاه احرار قدم ننهند و حال خود را  
 بر اسباب تکلیف و ارباب تقین به دلیل صحیح و یقین صریح قیاس نکنند و صحت اذن بطریق نوم محارم شود  
 یا بواقع یا یکشف مجرد نقل سنت که شیخ حماد بیچ طعامی نخوردی الا آنکه در واقع یا در خواب دیدی که فلان طعام  
 چندین مقدار از فلان بستان یا دیگری در خواب دیدی که فلان طعام چندین مقدار نزد جمادیرش شیخ حماد  
 آنرا بستی و قبول کردی و آورده اند که جناب سستطاب غوث الثقلین سیدی و شیخی سید عبدالقادر جیلانی رضی  
 الله تعالی عنه و رضاه شخصی از مریدان خود گفته فرستاد که فلان کس را نزد تو و دینی هست باید که از آن چندین  
 از چندین طعام بفرستی حال آنکه مودع غایب بود آن شخص نزد حضرت ایشان آمد و عرض کرد چگونه نشانی  
 که من در و دلیعت تصرف کنم و از جناب شما پرسید فتوی دهید که نشاید حضرت ایشان او را بدان الزام نمود



بموجب اشارت جناب مقدس معلی منقاد و مستسلم شد بعد از آن عنقریب مکتوبی از صاحب و دعوت  
بدان شخص رسید که چندین زردچندین طعام از دلیعت بردارد و پیش حضرت مولانا مقدس بپرس جناب  
والا و فرمود پنداشتی که اشارت فقر از صحت علم خالی بود و حقیقت فتوح آنست که از حق تعالی تان  
نه از خلق خواه و اسطه آن دست مردم بود یانه و خواه سبب آن معلوم بود یانه بشرط آنکه نفس را  
بر مقدمه آن تطلع و تشوقی نه بود شیخ الاسلام آورده است که وقتی مرید از نزد یک شیخ ابوالمسعود  
آمد و گفت میخوانم مقدار سه معین از زمان موظف گردانم که هر روز بخدمت تو آید و لیکن می اندیشم  
که صوفیان گویند معلوم شوم شیخ گفت مانگویم چه هر معلوم که حق تعالی برای با اختیار کرده  
مادران مشاهده فعل او کنم و آنرا مبارک انم

۱۰۸ جوهر در فوائد الفوائد کورست که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بکریم فرمودند که  
وقتی حضرت امیر المومنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه بیکه اسب بخشیده بودند آن اسب برو  
لاغر شد آنحضرت خواستند که آن اسب را از آن مردوهای آنروز که بخشیده بودند بگیرند جناب سرور عالم  
صلی الله تعالی علیه و آله و اصحاب و سلم فرمودند که داده خود را نباید خرید اگر همه بدانگه یابی  
جوهر مردی از کثرت عیال و قلت معاش بحضور شیخ شبلی قدس سره شکایت کرد فرمودند که  
در خانه باز و دهر کردی بر خداوند تعالی نیست او را از خانه بیرون کن و جماعت بحضور رسید  
اطلاعه حضرت شیخ جنبید بغدادی قدس سره در آمده عرض کردند که طلب زرق کنیم فرمودند اگر  
میدانست که حضرت خداوند تعالی شمارا فراموش کرده است یاد ما نم گفتند در خانه در انیم و بکل  
نشینیم فرمودند از مودن شرک بود گفتند پس حیل چیست فرمودند الحیل ترک الحیل

۱۱۰ جوهر میگوید بر فقیر سوال طلال میگردد یانه چون مشرف بپاک شود و چاره نیابد که بدان خلاصی  
سوال مباح گردد چنانچه خواه ابو حفص حداد که استاد جنبید بودند نماز شام و نماز خفتن بیرون آمد  
و سوال کردی بر اندازده حاجت خوستی نیز خواه ابراهیم که مدتی در جامع بفرقه مکتب شده بودند در سه بار روز  
یک شب افطار کردی و آن شب افطار از در بار و روزه کردی و از مشایخ دیگر نیز بهین منوال منقول است  
و در روایات فقه نیز مسطور است اگر بکسی لفقیر برقرار ماند و اعتماد بر حق ثابت ماند ترک کسب برو  
لازم گردد و اگر صبر نشود و در بدر و روزه کند کسب بروی لازم شود از جهت ضرورت اگر شخصی سوال  
کنند عجبی سوال دهند و از جمله روحانیان بود و اگر سوال کنند و او را دهند قبول کنند این را بر فردوس علم  
نشانند و اگر سوال کنند و بیاید قدر کفاف قبول کنند غرت دارست و اگر بر سوال حرص کند و همیشه در پیش

سواد الوجه فی الدارین در ماده اوست باجملة استقام بر رزق قبیح نیست نمایه عیال دار و ضعیف  
که قوت مجاهده نداده سوال کند زراعت بقدر کفایت مباح است و اگر زیاد مجرد است و قوت مجاهده دارد  
اگر متوکل شود و غنید در جه است و اگر چیزی نرسد فاقه کند که لیلۃ الفاقه معراج الفقیر بیچ نفعی بهتر از  
فاقه نیست و بیچ ملکی بهتر از قناعت نیست اگر طاقات بکسب ندارد بعد نه فاقه سوال مباح است  
اما سوال و در دروزه از امرای و ملاکن کند از صامی و شیخی یا کاسبی که کسب او از وجه عیال بود بقدر حاجت  
خرج کند باقی همه ایشار کند عاشق عیال دار و ضعیف که تحمل مجاهده ندارد اگر سبب جوید غیر تجارت از برای  
سید جوع که بدان قوت شب و روز حاصل کند داخل دنیا نیست زیرا چه داخل حساب نیست زیادت  
طلب بکنند زیرا چه بهترین رزق آنست که بسند کند حدیث خیر الرزق بالکفی ۵

گر گدائی میکند شاه آمدست  
در حقیقت بادشاه میکند

بر که با بهمت درین ده آمدست  
نفس قانع گر گدائی میکند

عاشق مجرد و صاحب قوت که تحمل مجاهده دارد بیچ جز او را بهتر از توکل نیست -  
آنقدر تعلق که بنده را بار خون مست اگر بار نفاق باشد هرگز گرسنه نماند که رزق الخواص فی  
یقینهم و رزق العوام فی عینهم عوام نظر بر سبب کنند و خواص نظر بر سبب است تو دانی که  
کعبه میدهد + خدا میداند خدا میدهد + چون توکل اختیار کند هر چه از غیب فتوح پدید آید قبول کند  
و چون دچار نیفتد که در آن خطر عظیم است

جوهر حضرت ابو عبد الله <sup>نقطه</sup> قدس سره فرمودند یا نبی اجعل علمک ملجأ و اوجیت و قیاد  
این اشارت است که علم اندک را ادب بسیار بود و این دلیل است بر شرف و عظمت ادب  
ایشان اگر چه طاعت داشت بواسطه ترک ادب که گفت انا خیر منه مردود گشت و آدم زلت داشت  
بواسطه ادب که گفت ربنا ظلمنا انفسنا - مقبول گشت

جوهر در سفر و اقامت در زینت مذکور است که احوال مشایخ طریقت در اختیار سفر و اقامت  
مختلف افتاده است بعضی در بدایت سفر کنند و در نهایت مقیم شوند و بعضی در بدایت مقیم شوند و در نهایت  
سفر کنند و بعضی در بدایت و نهایت مقیم باشند و سفر کنند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کنند و مقیم نشوند  
و بعضی را ازین چهار فرقه در سفر و اقامت بتی صادق و غرض صحیح است حضرت خواجه عبید الله احقر قدس سره  
میفرمودند که حضرت شیخ بهار الدین عمر قدس سره از من پرسیدند که مبتدی را سفر یا اقامت من خود را از خود  
عاجز فرمودم بنابراین مراعات ادب ایشان مبالغه کردند که گوی گفتیم در سفر مبتدی را جز پریشانی



دل بیج حاصل نیست شرف حق مبارک است که صفت تکمیل حاصل شده باشد و مبتدیان را در گوشه نشینی  
 باید نشست و صفت تکمیل حاصل باید کرد زیرا که تشنیه و ملامت خویشان و آشنایان و ناموس  
 از مردمان ویرانای می آید لکن آنکه خلاف شریعت کاری کند و مرکب فعل نامرضی شود که بعضی از مشایخ  
 بر خلاف این رفته اند و گفته که مبتدی را سفر می باید کرد تا بسبب مهاجرت او طمان و مفایقت اخوان  
 از بعضی عادات رسمی و مالوفات طبعی خلاص شود و بواسطه بیاضات و مجاہدات که اگر لازم سفر است  
 ویرانی الحاق تصفیه و تزکیه حاصل گردد اما آنچه معتقد خانواده خواجگان است در باب سفر و اقامت  
 آنست که مبتدی را چندان سفر می باید کرد که خود را بصحبت غریبی ازین طائفه رساند بعد از آن  
 باید که ترک سفر کرده خدمت و ملازمت ویرا لازم گیرد و بکار پیچید تا وقتی که مکنت نسبت این غریزان حاصل  
 کند و این نسبت ملک دی شود و اگر در شهر خود این چنین کسی یابد البته از صحبت و خدمت و بی  
 به هیچ طرف نرود و غیر این هر چه کند موجب تضییع اوقات است و فرمودند که شیخ بایزید قدس سره  
 در بدایت حال از بسطام سفر کردند و بصحبت یکی از مشایخ رفتند آن بزرگ فرمودند که باز گردان  
 که قدم برداشته آمده مقصود ما گذاشته دی بازگشت پیر مادرے داشت بخد مت و طلب  
 رضا و بی قیام نمود و مقصود دے حاصل شد و حضرت شیخ اکبر قدس سره این سخن را چنین تاویل  
 فرموده اند که اشارت آن بزرگ بدان بوده است که آنچه مقصود حقیقه است بجمیع از من و لکن  
 محیط است و هیچ جا از احاطه بی فانی نیست پس شیخ بایزید را بران سر آگاه ساخت که در  
 طلب دی حاجت بقطع مسافت نیست و صاحب معیال الدایه قدس سره میفرمایند که سفر  
 ترمین نفوس طاغیه قلوب تلین قاسیه اثری عظیم و فائده جسیم دارد چه مهاجرت او طمان و حیلان  
 و مخالفت مهورات و مالوفات و مصابرت بر مصائب و نوائب نفوس و طبایع را <sup>جمع و طمن ۱۲</sup> <sup>جمع و طمن ۱۲</sup> <sup>جمع و طمن ۱۲</sup>  
 و تقید بر رسوم و عادات و قیود مراوات آسوده و آزاد گردانند و اثر فساد و عفت از  
 قلوب لاغیه و ساهیه بردارد و تاثر سفر در تلین نفوس کم از تاثر نوافل صوم و صلوٰه نیات  
 و حضرت سید عالم علیه السلام بر سفر ترغیب فرموده اند و هر چند حصول  
 مقصود و وصول مقصد طالبان حقیقت بر سفر موقوف نیست چه بعضی از مشایخ هرگز سفر نکردند  
 نه در بدایت و نه در نهایت لیکن بیشتر سفر کرده اند بعضی در بدایت بجهت استفاده و بعضی در نهایت  
 بجهت آنکه صلاح وقت حال خود در آن دیده اند چنانکه حضرت ابراهیم قدس سره هرگز در  
 شهری بیش از چهل روز اقامت نکردند چه صلاح حال و صحت توکل خود در آن میدیدند و هر که قصد

در بیان مشایخ

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

جمع و طمن ۱۲

سفر و باید که چند آداب رعایت کند اول نیت صالح کند و تعیین مقصود معتبره و از مقاصد معتبره طلب علم است و لغو و مشاغل و قطع مالوفات و مهمودات و استکشاف احوال نفس و استخراج رغونات و دعای او و همچنین دیگر مقاصد معتبره و آداب دوم بار حق سفر کردن که رفیق شمس الطریق سوم امید داشتن یکی از جماعت که با هم سفر کنند تا جمعه متابعی را می او حکم او باشد و استحقاق امارت کسی را بیشتر بود که در زهد و تقوی و سخاوت و شفقت کامل تر باشد چهارم تودیع اخوان با سبب باید که برادران را وداع کند و برخوان باشد که او را دعا کنند و تودیع منزل است باید که چون از منزل برخواهد داشت دو رکعت نماز بگذارد و بدان منزل که وداع کند ششم چون بر مرکب خواهد نشست بگوید بسم الله الرحمن الرحیم تو کلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بنفسم بگاه از منزل برآید و ابتدا بگوید خمیس کند هفتم چون بمنزل فرود آید نخست تحت آن منزل را دو رکعت نماز کند و نهم غصا و رکوه و میان بنده را خود دارد که مصاحبت آن سنت است و هم چون شهری رسید که آنجا اقامت کند از در چون نظر بر روی آندازد بر احیاء اموات آن شهر سلام کند و بعضی از قرآن مجید بخواند و بپوشید بر ایشان فرستد یا زود هم پیش از بدخول در آن شهر اگر مسیر شود غسل برآورد

### کتاب چهارم

جوهر قل انکم تم تجون الله فابغونی بحکم الله بگوای محمد اگر مستید شما دوست دارنده خداست پس متابعت کنید مرا خدای تعالی شما را دوست دارد پس بحکم آیه که می متابعت آن سرور ظاهر و باطن خضر شد و ظاهر متابعت مرتبه نبوت است و باطن متابعت مرتبه ولایت و در اصطلاح صوفیه ناجیه مرتبه نبوت است که حضرت رسالت پناه بواسطه حضرت جبرئیل اسرار توحید از حق تعالی اخذ می نمود پس جماعت کثیر در متابعت ظاهر آن بروردند و در مرتبه قلیل با اسرار ولایت بهره مند در متابعت باطن آن حضرت پرداختند حضرت سید عالم مامور بودند که از مرتبه و نسبت بی طلب صدق کسی نفرمایند و الا این سنت درین فرقه معمولست روزی آنحضرت صلی الله تعالی علیه آله اصحاب و مسلم مفوم شسته بودند که کس احوال احکام شرعی می پرسد و از اسرار باطن سوال نمیکند نهان زمان بخاطر اسرار که گذشت که بموجب فرمان جناب الهی احکام شرعی از آنحضرت شراعت شد متابعت ظاهری آوردیم اما از احوال راز باطن خود خبر ندانیم متابعت سر بجا آورده میشد پس از کمال صدق و اخلاص بخدمت حضرت رسالت پناه رسیده سوال کرد آنحضرت فرمودند که من فرمان چنین بود که بی طلب این راز کسی نگوی پس این اسرار از علی فرقه صوفیه رسید العلماء و رشتة الانبیاء ازینجاست - جوهر بعضی میفرمایند که ارکان تصوف در ظاهر پنج است اول خدمت پیران و یاران دینی و خدمت مددکاران دوم خرقه ارادت پوشیدن از پیر سوم خلوت در فکر و فکر و عبادت چهارم صحبت با پیر کردن بی اعتراض

کتاب چهارم  
در بیان مراتب و درجات  
در بیان مراتب و درجات





